

Ketabton.com

(c) ketabton.com: The Digital Library





فریزر با سرمای تضمین‌شده در ۱۸ درجه‌زیر صفر
یخچال با سرمای تضمین‌شده در ۱۲ درجه‌زیر صفر



تا بخواهید جاداره ــ فقط از داخل از خارج
آنقدر کوچیکه که‌هر گوشه آشپزخونه‌جامیگیره



دارای دیفراست اتوماتیکه



طبقه‌بندی بسیار جالب‌که با اون میتونید حداکثر
استفاده رو از داخل یخچال بکنید

عایق جدیدی که ضخامت دیواره‌ها رو به حداقل ممکن رسونده
کنترل سه‌گانه حرارتی برای تنظیم حرارت در فضای یخچال

ره آورد آردل از ایتالیا
یخچال آریستون

آردل اینک یخچال فریزر جدید آریستون محصول یکی از بزرگترین و مدرنترین کارخانه‌های سازنده لوازم خانگی جهان را عرضه میدارد،
مشکل کمی جا در آپارتمانها مسئله‌ای جهانی است. و آریستون با استفاده از تکنولوژی جدید این مسئله را برای شما حل کرده است عایقهای جدیدی که در این یخچال فریزر بکار رفته، دیوارهای بدنه آنرا بحداقل ممکن (از ۳ تا ۵ سانتیمتر) رسانیده‌است تا با اشغال کمترین فضا در آپارتمان شما بیشترین فضا را برای نگاهداری غذا در اختیارتان قرار دهد.
یخچالها و یخچال فریزرهای آریستون با دیفراست اتوماتیک و نیمه اتوماتیک و کنترل سه‌گانه برای تنظیم سرما در داخل یخچال باطبقه‌بندی راحتی که باعث میشود حداکثر استفاده را از فضای داخل یخچال بکنید یخچالی است که سالهای سال شما را راضی میکند.
مخصوصاً که سرویس منظم آردل همیشه در اختیار شماست.

یخچال فریزرهای آریستون در دو نوع عرضه میگردد:

- دودر ـ با دیفراست اتوماتیک ـ در مدلهای ۸/۵ و ۱۰/۵ فوتی سرمازائی تضمین شده ۱۸ درجه زیر صفر
- یک در با دیفراست نیمه اتوماتیک - در مدلهای ۵/۵ و ۷/۵ و ۸/۵ فوتی سرمازائی تضمین شده ۱۲ درجه زیر صفر

ARISTON



آردل
ARDEL
HOME APPLIANCES لوازم منزل
تهیه کننده مطمئن‌ترین لوازم منزل

برای اطلاعات بیشتر لطفاً کوپن زیر را پر کنید و به آدرس شرکت سهامی آردل صندوق پستی ۴۴۳ تهران ارسال دارید.

نام و نام فامیل .....
آدرس .....
.....
شهر .....
تلفن .....
۲۰

TORKIAN20

استریو دیسکو

زحمت انتخاب موزیك را برایتان آسان کرده است



از کدام آهنگساز خواننده گروه و کدامین را می خواهید که ما در کیت نوارهای کاست ضبط شده

استریو دیسکو

برایتان انتخاب نکرده باشیم

سوپر استارهای موزیك جهان

در کیت نوارهای کاست ضبط شده

استریو دیسکو



کیت آهنگهای بزمی
کیت آهنگهای شاد ایرانی
کیت آهنگهای تاپ خارجی
کیت آهنگهای دیسکوتکی
کیت آهنگهای فولکلور موزیك
کیت آهنگهای فرانسوی و ایتالیائی
کیت آهنگهای موزیك متن فیلم
کیت آهنگهای قدیمی خاطره انگیز
کیت آهنگهای ترکی، ارمنی، عربی

MA-54-24

استریو دیسکو تهران میدان ۲۵ شهریور اول روزولت شمالی تلفن ۸۳۶۱۶۹

نمایندگان استریو دیسکو در شهرستانها

۱ — شیراز — فروشگاه موزیکال رکورد — خیابان زند
۲ — مشهد — استریو میخک — خیابان دانشگاه
۳ — بندرپهلوی — استریو کوروش — خیابان سپه
۴ — قزوین — بوتیک CCLEE مقابل سینما مهتاب پاساژ آریا
۵ — گرگان فروشگاه دیسکو — خیابان سرخواجه
۶ — گنبد کاوس — فروشگاه ایران کالا — خیابان پهلوی
۷ — سنندج — فروشگاه پارامونت — خیابان شاهپور
۸ — بروجرد — فروشگاه رحیمی — خیابان پهلوی
۹ — دزفول — فروشگاه بیژن — میدان مجسمه
۱۰ — رفسنجان — فروشگاه اخگر — خیابان شاهپور

(c) ketabton.com: The Digital Library

تازه‌های بازار

تلفن ۳۰۵۱۷۵ - ۳۰۱۵۶۸

برای استخدام فوری
آموزشگاه فائزمرکزآموزش ماشین های I.B.M (مغز الکترونیک) وتعلیم ماشین نویسی با نصف شهریه شاه‌آباد، روبروی دبیرستان شاهدخت
تلفن ۳۱۵۶۱۵

●●●

سرویس کنت
خشک شوئی مبلمان - موکت - فرش - پرده - تشک اتومبیل - شستشو و پولیش کف پوش و پارکت با تکنیک برتر و تجربه بیشتر تلفن ۷۷۶۷۱۳

●●●

صفائی رئیس سابق تعمیرگاه تلویزیون ایران R.C.A و R.T.I وکلیه مارکهای مختلف ۸۲۴۴۳۳

●●●

پانسیون شبانه روزی بی بی لند BABYLAND
زیر نظر پزشک اطفال و مربیان کارآزموده (از نوزاد تا ۱۳ ساله)
تلفن ۸۲۰۸۲۲ - ۸۳۹۴۱۰

●●●

کلینر هوم سرویس
خشکشوئی مبل، فرش، موکت پرده و داخل اتومبیل در محل
تلفنهای ۷۵۳۸۸۵ و ۷۵۳۸۷۳ - ۷۶۹۹۰۳

●●●

با ۳ تومان
با روزی سه تومان منزل و محل کار خودرا با بهترین انواع کاغذ دیواری، پرده کرکره موکت و کفپوش تزئین فرمائید
تزئینات مارال ۹۷۵۵۱۸

●●●

شرکت ایران پویز با مسئولیت محدود
آماده انجام کلیه امور
سمپاشی
تلفن: ۸۴۲۱۷۰

●●●

مؤسسه ظفر ۷۷۷۷۴۶
خانه بخارجیان اجاره میدهد
۷۷۸۶۰۰ - ۷۷۸۵۸۹

●●●

۸۲۹۷۶۶ - ۸۲۵۱۲۰
سازمان کورش
اجاره منازل بخارجیان

●●●

مؤسسه امور بخارجیان
مرکز اجاره تخت جمشید جنب بازار ۵۰۴
۷۵۱۷۸۲ - ۷۵۲۳۵۸

●●●

سازمان مسکن پارس
مرکز ۸۵۳۸۵۳
ابهر ۸۴۸۴۲۴
بخارجیان ۸۵۷۵۸۵

●●●

نمایشگاه وفروشگاه پرده‌فروزنده
ارزانتر از همه جا، غیرقابل رقابت
قیمت ها، قیمت شکن
خیابان پهلوی بین امپایر و هتل ویکتوریا ۶۲۳۸۹۳ - ۶۲۴۸۷۷

●●●

اینوکسا
جهت لاغری تناسب اندام پاک کردن وماساژ صورت الکترولیپس سونا تلفن ۹۳۳۷۶۲

تکنوفیکس تلفن ۶۲۴۲۸۴
اجاره و تعمیر ماشینهای تحریر IBM

●●●

تایپ ناصر - کرایه ماشین تحریر
دروازه دولت مقابل سعدی ۸۲۶۲۰۵

●●●

نقاشی
و تزئینات داخلی ساختمان
تلفن ۷۵۵۸۹۴

●●●

سالن آرایش آلما
تحت نظر متخصص آلمانی
آپزنهاور روبروی مسجد مکتب الزهرا
تلفن: ۹۵۲۳۵۲

●●●

جهان کالا ۹۲۵۴۵۸
خریدار فرش ووسائل منزل

●●●

فال قهوه تلفن ۸۷۴۲۴۲

●●●

CERTIFIED HOME SERVICE CLEANING CO.
TEL: 754812 - 758496

خانم عزیز شماره‌های ۷۵۴۸۱۲ ۷۵۸۴۹۶ راحتماً یادداشت فرمائید
زیرا امریکن سترتیفاید هوم سرویس کلیننگ بمنظور شناخت خوب و بابرخورداری از چهل سال تجربه و تکنیک برتر امریکائی و متخصصین مجرب و کارآزموده و با تجهیزاتی مدرن مبلمان فرش موکت و پرده منزل شما را بدون استفاده از آب صابون بطریقه خشک شوئی در محل تمیز و مانند روز نخست تحویل میدهد.
WHEN IT's CERTIFIED YOU'RE SATISFIED

●●●

کاخ فرش کارلو
عادلانه ترین خریدار فرشهای نو و کهنه
جهت صادرات تلفن ۴۲۶۴۱

●●●

خانمها
توجه فرمائید
پالتوپوست
دلخواه خود را با کمترین پیش قسط فقط از مؤسسهٔ بازرگانی خز خریداری فرمائید. ضمناً انواع اشارپ، کت، دور دامن، یقه و کلاه بقیمت ارزان و پالتوپوست قدیمی و مستعمل شما را بفرم دلخواهتان درمیآوریم.
تلفن ۶۶۵۹۶۹

تلفن مستقیم آگهی زن روز
۳۰۱۵۶۸
۳۰۵۱۷۵

ایران ژوپ
رجوع شود بصفحات داخلی

●●●

توجه
مؤسسه تزئینات روشه
انواع پرده های پارچه‌ای و توری انواع موکت، پرده کرکره، پرده‌های عمودی، و کاغذ دیواری خارجی و ایرانی و کلیه لوازم تزئینی ساختمان ارزانتر از همه جا
نقد و اقساط
با در اختیار داشتن طراحان و دکوراتورهای با سابقه تلفنهای:
۹۲۳۲۹۵ - ۹۲۳۶۳۴
خیابان کندی نبش صالحی

●●●

تعمیرگاه کلمن
سرویس و تعمیر یخچال، کولر و آبگرمکن تخلیه چاه لوله بازکنی فاضل آب ۳۰۹۲۴ - ۳۱۰۳۴۰

●●●

کلین ماستر
(هوم سرویس)
خشکشوئی مبلمان - فرش موکت - تشک اتومبیل در محل
مدرن و مجهز با کادر ورزیده و متخصص در خدمت بهداشت و زیبائی منزل و محل کار شما
۸۳۳۷۲۷ - ۸۲۸۶۶۶

●●●

پرده نادری
سعدی شمالی
تلفن ۳۰۵۲۲۵

●●●

وام
نیمساعته درمقابل هرنوع سند اتومبیل شخصی - تاکسی - کرایه - تلفن هزاری ۱۵ تومان بدون خرج محضر ساختمان باسود بانکی
۸۳۲۹۸۶
۸۳۰۸۵۲
آدرس: شاهرضا بین رامسر وفرصت جنب بانک عمران مؤسسه ایران شاد

●●●

فال قهوه ماریا
تلفن ۸۷۴۱۶۵

●●●

خریدوفروش تلفن
۴۴۱۹۴

دوراکلین سرویس
آمریکا
خشکشوئی مبلمان، موکت، فرش وتشک اتومبیل درمحل، مطابق با آخرین تکنیک متداول در آمریکا
گرانتر، مطمئن‌تر ۸۴۵۶۸۲
۸۴۸۳۹۶ - ۸۴۸۳۹۵
نمایندگی شیراز ۳۰۶۰۰

●●●

آریوانگلیش سرویس
خشکشوئی موکت - فرش پرده - تشک اتومبیل نظافت کلیه ساختمان با تکنیک جدید ۸۴۳۸۴۵
نمایندگی مشهد ۲۰۱۲۰
نمایندگی دریاکنار تزئینات فرشید و تزئینات داودی

●●●

فال قهوه توسط
خانم لیدا
تلفن ۹۷۳۸۲۶

●●●

لباس عروس شب
فرنگی باطرحهای منحصربفرد
۸۷۶۴۹۹

●●●

پول
نیازپولی شمارا درمقابل چک کارمندی تا سه برابر حقوق و درمقابل هرنوع اتومبیل و تلفن و مازاد سند ملک یا آپارتمان چنانچه در رهن یا گرو باشد بدون خرج محضر فوراپرداخت مینمائیم تلفن
۶۶۰۴۰۰
۶۶۹۷۰۰

●●●

وام
فوری درمقابل هرنوع سند اتومبیل تلفن ملک
۷۵۶۴۲۴ - ۷۵۶۴۲۵

●●●

لوله بازکنی فاضل آب
سرویس آبگرمکن و بخاری ۵۴۴۱۱۶

(c) Archive of Tax, The Digital Library

فروشگاه پرده کورش

دوخت و نصب پرده در ۲۴ ساعت
لاله‌زار ۳ — ۳۰۸۰۳ — ۳۰۸۳۰

شرکت ایران پالاگر

شستشوی کلیهٔ قسمتهای ساختمان. موکت، فرش، مبلمان، پرده در محل با مواد منحصر بفرد. تلفن های ۷۵۵۷۷۹ — ۷۵۷۳۶۹

دادوستد پول از ۲ میلیون ریال ببالا پاکپور

۶۶۰۲۰۰ و ۶۶۶۲۶۳، ۶۶۴۶۱۸

قالی‌شوئی مجهز برف

تلفن ۵۹۱۱۶۳

فروشگاه فرش آسیا

تلفن ۹۲۵۱۰۲ — ۹۲۲۸۳۲
خریدار قالی وقالیچه ـ یخچال
تلویزیون ووسایل لوکس منزل

نمایشگاه فرش پروین ۹۲۵۳۹۴

خریدار فرشهای کهنه و نو و کلیه لوازم منزل

سازمان خشکشوئی ادیب

ـ یکدست مبل ۵۰ تومان ـ
مبلمان، موکت، فرش، تشک اتومبیل، پرده پارچه‌ای و کرکره با نصب مجانی. تلفنهای: ۹۵۸۹۵۰-۹۵۲۴۵۴-۹۵۶۵۶۵

کلین سرویس مهر ۹۵۲۵۴۶

خشکشوئی مبلمان — فرش — موکت با دستگاه خشکشوئی پرده
هر تخته ۶۵ ریال با نصب مجانی

فرش جواهری

خریدار فرشهای صادراتی
تلفن ۸۳۰۹۰۴

پول را کد شما را با انتقال مبیع هزاری ۵۰ تومان سود

سیدهیم ۷۵۶۴۲۵
۷۵۷۵۳۵ و ۷۵۶۴۲۴

پول

مورد نیاز
بپول را کد شما در مقابل سفته و چک معتبر هزاری ۸۰ تومان بهره با تضمین. سیدهیم تلفن ۹۳۱۷۳۱ - ۹۳۱۸۲۱-۹۳۱۷۲۱

موم سرد



موم سرد برای ریشه کن کردن موهای دست و پا و صورت بدون درد
قیمت ۷۵ ریال مخصوص یکسال مصرف صورت نمایندگی داروئی الوند برای اپیلاسیون برداشتن مو درمحل تلفن ۸۲۱۷۴۵

تزئینات رؤیا

عالیترین پرده پارچه‌ای، کاغذ دیواری، پرده کرکره، پارچه ها استثنائی — غیرقابل رقابت
خیابان سیمتری عباس آباد مقابل پمپ بنزین ۸۵۵۷۲۲ — ۸۵۴۰۱۲

CAMERA CLINIC

کلینیک دوربین

تعمیر، سرویس کلیه دوربین های عکاسی، فیلمبرداری — پرژکتورها و غیره تلفن ۴۳۷۶۶

مادام ژانت

فال قهوه
تلفن ۶۲۸۹۸۳

فال مخصوص دانیل

تلفن ۸۲۹۶۴۲

تالار حجله

عالیترین پارچه های پرده‌ای با دوخت و نصب
نقد و اقساط حتی
بدون پیش قسط
فرح جنوبی روبروی پمپ بنزین تلفن ۸۴۳۷۲۶

گالری فرش شایان

بهترین خریدار قالی وقالیچه کهنه و نوجهت صادرات
کاخ بین شاه و شاهرضا ۶۶۱۰۶۹

قالی شوئی ایران دویچ

در ظرف ۲۴ ساعت
۳۵۰۵۴۵ — ۳۵۵۱۴۹ — ۳۵۹۵۸۴

پانسیون کودک زیر دو سه شبانه روز

روز و شب ـ نوزاد تا ۶ سالـ
فرح جنوبی پشت ۷۶۴۶۳۴

آنا هیتا سرویس

بزرگترین خشکشوئی مبلمان فرش موکت پرده در محل ۷۹۵۳۰۷

EFBOX

در بازکن برقی
با قفل برقی اف اف
نماینده انحصاری و مرکز پخش: شرکت کاروز
میدان ۲۵ شهریور ـ تلفنهای ۸۲۲۶۹۸-۸۲۲۳۸۴
فروش در کلیه الکتریکی های تهران و شهرستانها

تلفن مستقیم آگهی زن روز

۳۰۵۱۷۵ - ۳۰۱۵۶۸

نقد و اقساط

پرده کرکره با ۵ سال ضمانت
کاغذ دیواری با کلی تخفیف
موکت، کف پوش و اف اف منزل
تزئینات مهران تلفن ۹۳۷۷۶۱

گالری مبل ناز

نقد و اقساط تلفن ۸۴۳۱۸۲
خیابان فرح کمی بالاتر از تخت جمشید

فال قهوه خانم نینا ۹۳۵۷۹۹

فال قهوه

مخصوص بانوان ۹۲۸۱۸۰

فال قهوه

مادام نورا (مخصوص بانوان)
۶۲۸۰۰۵

لباس عروس

درعروس تهران
با ارائه این مجله پانصد ریال تخفیف داده میشود
خیابان پهلوی جنب سینما اتلانتیک
نبش کوچه خورشید

رامک تایپ

کرایه انواع ماشین تحریر
تلفن ۳۱۷۳۵۰

فال قهوه

مادام الیت (مخصوص بانوان)
۸۵۴۵۸۲

خرید و فروش تلفن
۶۶۱۸۱۸

واوار الکترونیک

تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵
شاوب لورنس SCHAUB-LORENZ
آر. تی. ای و آر. تی. ا RTI RCA
فیلیپس ـ بلاپونکت ـ تلفونکن و تلویزیونهای ترانزیستوری
تلفن ۸۵۰۸۵۱-۸۴۴۲۵۱

تعمیرگاه مجاز شاوب لورنس

RCA . RTI
۶۶۲۰۲۸

با سود بانکی

وام به اتومبیل
تلفن و چک کارمندی
تلفن ۷۶۳۸۴۰

تعلیم پیانو خصوصی

تلفن ۷۵۸۶۰۳

فال قهوه توسط خانم صدا

تلفن ۶۲۹۵۱۷

فال قهوه توسط مادام زینا

تلفن ۳۰۳۵۰۱

فال قهوه مخصوص

تلفن ۹۳۸۶۴۰

نقاشی و تعمیرات ساختمان

از هرقبیل با تلفن ۹۲۶۰۲۳

پاکتان

انجام کلیه امور نظافتی ساختمان
نقاشی و دکوراسیون
۸۳۸۱۷۲ و ۷۵۴۷۵۳

اتومبیلهای لوکس کرایه با راننده و بدون راننده برای داخل و خارج تهران

۷۵۷۲۹۴ ۷۵۷۵۳۵

رادیو تلویزیون نقشکشی برق فشارقوی

و ماشین نویسی، رادو کارهای فرسوده و علی بیاموزید و بهترفی ماشغول کار شوید
کارودانش نمبر ۴۹۴۹۴

وام

روی سند هرنوع
اتومبیل تلفن وساختمان
۷۵۰۶۳۵ — ۷۵۱۲۹۹

موتورز امپایر ۷۷۷۵۰۰

خانه بنجار جیان اجاره میدهد
۷۷۸۹۵۵-۷۷۲۲۲۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسامی نمایندگان فروش چرخهای خیاطی و گلدوزی ویگورلی در تهران و شهرستان

تهران

نمایشگاه شماره ۱ ژوکی — خیابان شاه مقابل بازار شانزه‌لیزه ساختمان جدید آزاد تلفن ۶۶۱۳۵۴ نمایشگاه شماره ۲ آذربایجان بعد از چهارراه خوش مقابل کفش ملی ۹۶۳۵۱۵

فروشگاه منوچهری خیابان لاله‌زار مقابل کوچه برلن ۳۱۴۸۵۸ فروشگاه نعمتی نارمک خیابان سی‌متری ایستگاه دفتر ۷۹۲۲۲۵ فروشگاه رومز خیابان ایزنهاور اول بهبودی فروشگاه گنجینه خیابان امیریه ایستگاه انتظام ۲۷۶۹۵ فروشگاه امینی شهباز اول کوچه آبشار ۳۵۵۴۹۶ فروشگاه باغبانزاده جواد یه ۲۰ متری ۵۳۸۵۱۲ شهرری اول ۲۴ متری فروشگاه خیام ۵۹۱۵/۲۱

شهرستان

مشهد شرکت ورشوچی و پروانه خیابان بهلوی فروشگاه پروانه ۲۲۳۵۶ تبریز خیابان کورش کبیر پاساژ ایران فروشگاه سیدگوگانی ۲۲۸۶۴ اصفهان خیابان چهارباغ پاساژ ایفل آموزشگاه ماه خانم امینی ۲۴۴۲۲ شیراز خیابان بهلوی فروشگاه حمیری کرمانشاه سه‌راه بهلوی فروشگاه ویگورلی خانم نیکورزم ۴۴۶۴ رشت خیابان بیستون فروشگاه فاریا آقای فیکوهی ۲۸۹۰۰ کاشان میدان فیض بنگاه خامه‌چی اردبیل راسته‌بازار فروشگاه غلام‌اجاقی اراک خیابان شاهپور فروشگاه کادو آقای پیرولی ۸۸۰۷ رضائیه خیابان پهلوی فروشگاه دادپور تلفن ۱۲۵۸۲ اهواز خیابان پهلوی فروشگاه عروس آقای افشار خمسه کرمان خیابان شاهپور فروشگاه آتشبار نیشابور فروشگاه شاهین آقای رئیسان ۲۵۷۶ خرم‌آباد فروشگاه دارائی‌زاده ۲۱۹۵ بروجرد میدان ثریا فروشگاه امیرکبیر آقای جربزه‌دار ۴۸۰۷ قم چهارسوق فروشگاه حکیم‌زاده تربت‌حیدریه فروشگاه عباس افکاری بندرپهلوی خیابان سپه فروشگاه ایزدیار ۲۶۲۲ زنجان قیصریه فروشگاه کریم طارمچی ۲۸۰۱ دزفول میدان مجسمه فروشگاه ستاره‌آبی آقای چسب‌فروش ۲۱۹۳ سبزوار فروشگاه صدر آقای سیدصدرالدین طیبی ۲۷۷۹ سیرجان خیابان رضاشاه کبیر فروشگاه موحدی ۷۶۵ مراغه خیابان خواجه‌نصیر فروشگاه مقصود عبداللهی گرگان مقابل سینما کاپری فروشگاه رم ۴۶۶۲ بندرشاه فروشگاه کریم امینی مسجد سلیمان بازار مرکزی بازرگانی بهروز انوشیروانی علی‌آباد کتول مقابل بانک ملی فروشگاه نوریان آستارا فروشگاه علی‌اکبر کریم‌زاده رفسنجان فروشگاه متین سیدعلی‌اصغر سراج‌زاده چالوس خیابان شاه فروشگاه لوکس آقای فتحعلی مریدپور همدان بازار مظفریه فروشگاه سیدجعفر کوشش ۳۱۹۲ گلوگاه فروشگاه سعادت آقای صفرزاده گلپایگان بازار فروشگاه محمدحسین مهاجری گنبد خیابان سوم اسفند فروشگاه صیامی آبادان احمدآباد فروشگاه آسمان‌آبی آقای دریس ۲۲۴۳۵ آمل میدان ششم بهمن فروشگاه بهاره امیدیه خوزستان فروشگاه مرتضوی بابل بازار فروشگاه آقای عباسعلی مهران ۲۸۲۷ بندرعباس خیابان رضاشاه کبیر فروشگاه برادران عابدینی بیرجند تجارتخانه آقای ناصری بم فروشگاه صنایع ایران پیرانشهر خیابان پهلوی فروشگاه یحیی‌زاده خرمشهر خیابان شاهپور فروشگاه امیر درود خیابان آذرمی فروشگاه امیرکبیر رودسر خیابان رضاشاه کبیر فروشگاه امیرپور یزد خیابان پهلوی فروشگاه روحانیان ساری بازار فروشگاه ایوبی ۲۱۶۵ ساوه بازار فروشگاه محمد ساعد سمنان خیابان‌شاه فروشگاه منصوری ۲۴۰۷ سنندج بازار آصف فروشگاه مردوخی شاه‌آباد غرب فروشگاه برادران‌میرزائی ۲۲۰ شهسوار خیابان علامه فروشگاه اتوسا شیروان خیابان پهلوی فروشگاه رحمتی کاشمر فلکه مرکزی فروشگاه مزاری میانه بازار مشیر محرمعلی عسگری.

ما به آسودگی شما در سالهای پیری فکر می‌کنیم.

تریبون آزاد

صفحه ۹ کیهان
۴ شنبه ۳۱ اردیبهشت ۵۴
۲۱ مه ۱۹۷۵ — شماره ۹۵۶۵

جامعه باید نسبت به تأمین مسکن برای پیرها احساس مسئولیت کند



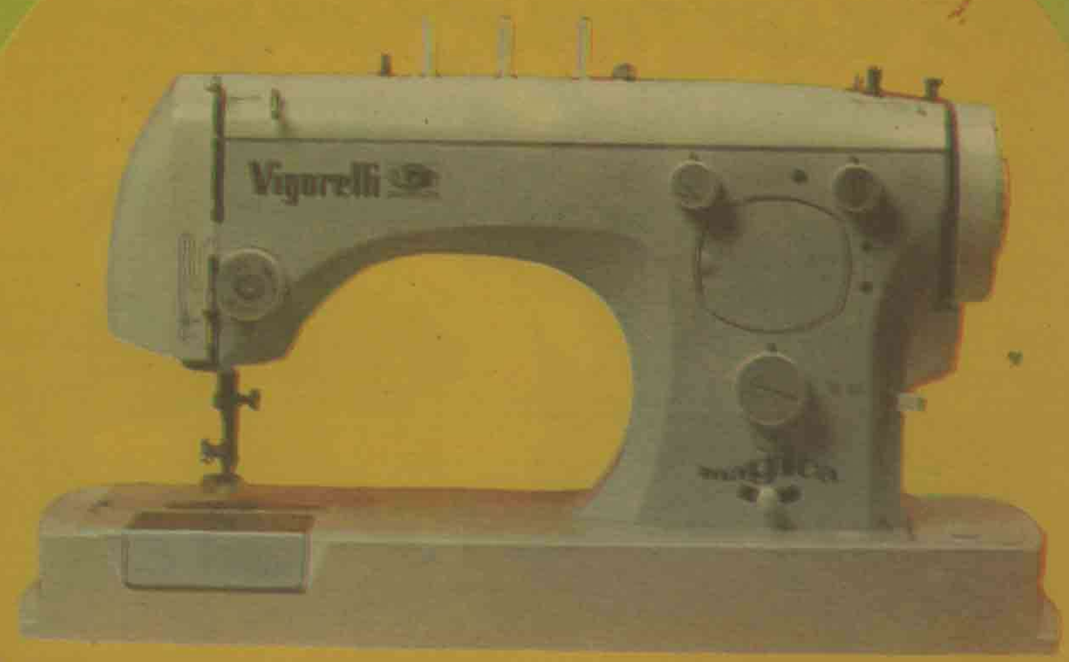
بانک رهنی ایران
بانک مسکن شما

هرگونه اطلاعی را در مورد پس انداز مسکن از تلفن ۳۱۱۵۸۵ بخواهید

ویگورلی

برنده مدال اول در دنیا





ویگورلی

تنها چرخ خیاطی
که با پهنای ۱۴ میلیمتر
کار میدوزد
و نقاشی میکند

Vigorelli

نماینده انحصاری در ایران شرکت زیگزاگ ماشین کوچه برلن
ساختمان احیا تلفن ۳۰۰۹۹

ویگورلی برنده مدال اول در دنیا

اسامی نمایندگان چرخ
خیاطی ویگورلی در تهران
و شهرستانها در صفحه مقابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

سلامت وزیبائی مو به انتخاب شامپو بستگی دارد



ولا برای هر موئی شامپوئی دارد.



- شامپو ولاپون — برای موهای معمولی
- شامپو آیپون — برای موهای چرب
- شامپو رزه — برای موهای خشک
- شامپو نئوپون (گیاهی) — برای تقویت ورشد مو
- شامپو ولامد — ضد شوره

موی زیبا با ولا WELLA

تهران فارما

سه سیستم استریو شگفت انگیز سونی



مدل HP-219A

یك تیونر استریو FM-AM بسیار حساس مجهز به Field Effect Transistor و Solid-State Filters وفیلترهای آمپلیفایر باقدرت ۳۶ وات با ترانزیستورهای تمام سیلیکون .
دك کاست استریو که نوار کاست را میتوان از جلو نصب کرد .
گرام سه سرعته مجهز به سوزن کارتریج الماس
بلندگوهای دوطرفه باظرفیت زیاد برای انتقال صدا.



مدل HP-179A

یك تیونر استریو FM-AM بسیار حساس مجهز به Field Effect Transistor وفیلترهای مخصوص مجهز به دو بلندگوی ۱۸ واتی
دك کاست استریو که نوار کاست را میتوان از جلو نصب کرد .
گرام سه سرعته مجهز به سوزن کارتریج الماس
بلندگوهای دوطرفه باظرفیت زیاد برای انتقال صدا.



مدل HMK20

ضخامت کلی ۱۶ سانتیمتر
تیونر FM/AM با چهار مدار IC و هفت ترانزیستور
مجهز به سیستم SONY-O-MATIC برای تنظیم اتوماتیك ضبط
گرام دو سرعته
دك کاست چهار لبه

SONY

برای برخی فقط سونی وجود دارد ـ آنهائی که از هر چیز بهترینش را میخواهند.

لطفا در موقع خرید محصولات سونی از فروشنده کارت تضمین بخواهید

(c) ketabton.com: The Digital Library

Jean d'Aveze

PARIS

روژلب ژان دوز

همان تفاوتی را با سایر روژها دارد

که لوازم آرایش

ژان دوز پاریس

با دیگر محصولات آرایشی جهان

برای اولین بار کارخانه ژان دوز پاریس

روژلب ژان دوز را معرفی میکند



برای اولین بار

در ایران

Jean d'Aveze

PARIS



سرمقاله و اظهارنظر

مبارزه با گرانی، یک مسؤولیت ملی است

به فرمان شاهنشاه دولت موج جدیدی از مبارزه باگرانفروشی را آغاز کرده وبااین کار ضروری به‌خواست منطقی میلیونها ایرانی که ازگرانی مصنوعی کالاها خشمگین هستند و «گرانی کالاها» نیست، بلکه گرانفروشی عمدی به‌قصد سودجوئی هرچه بیشتر است، یعنی تجاوز آشکار به حقوق مردم وقوانین ومقررات مملکت. گرانی معمولی ونسبی وتدریجی کالاها در بازار جهانی، واقعیتی است که دلایل اقتصادی پیچیده‌ای دارد، ومعمولا باافزایش دستمزدها و حقوق‌هاجبران وترمیم میشود، اماگرانفروشی هیچ پشتوانه‌ای از دلایل وعوامل اقتصادی موجه ندارد، بلکه تنها هوس موسمی یک عده سودجو است که باقلدری دربرابر ارادهٔ ملت و دولت‌جبهه گرفته‌اند وبرای حرص وطمع خود حد ومرزی نمی‌شناسند. باید اعتراف کنیم که ما هنوز شیوه وسیستم منطقی ودرستی برای تولید وپخش ونرخگذاری کالاها نداریم. به‌دلیل قابل‌توجیه «حمایت ازصنایع ملی» دروازه‌های مملکت را بروی بسیاری از کالاها بسته‌ایم، اما در عمل این سیاست اقتصادی توجیه پذیر- که تازه در صورت منطقی ودرست‌بودن نیز، باید یک سیاست موقت وگذرا باشد- نتایج توجیه ناپذیری به‌بار آورده است. بورژوازی شهری را به ضرر مصرف کننده هر روز چاق وچاق‌تر میکنیم، اما این طبقه نمیخواهد در قبال حمایت‌گستردهٔ دولت وتحمل وبردباری‌ملت به‌وظایف ملی خود عمل کند. تولید کنندگان عمده، یادست کم برخی از آنان تنها انباشتن انبان خود را از کیسه‌های زربیشه کرده‌اند ونمیخواهند بدانند که صاحبان صنایع وتولید کنندگان بزرگ درهر کشوری، به‌دلیل موهبت ثروت، وظایف بزرگتری نیز برعهده دارند. اینان براستی‌دولتی در داخل دولت شده‌اند وبرای سودجوئی‌های خود حدو مرزی قائل نیستند. اینان به منافع ملی یک ملت ذره‌ای‌اعتنا ندارندوبجااست که سروکارشان با دادگاههای نظامی‌بیفتد. وارد کنندگان عمده نیز شریک جرم تولید کنندگان داخلی هستند. هردوطبقه به‌هنگامی که باسختگیری منطقی دولت مواجه میشوند، دست به‌شیوهٔ شانتاژمیزنند وکمیابی مصنوعی کالاهای مورد نیازمردم را پدید میآورند یا به احتکار کالاها روی‌میآورند. در حقیقت اینان نوعی فئودالیسم شهری را بوجود آورده‌اند که کمتر از فئودالیسم روستائی بیرحم نیست و بیشتر ازآن نیز دلش بحال همشهریها وهموطنان نمیسوزد. پول‌های بادآورده‌ای که‌از راه‌گرانفروشی به‌دست میآید، حتی از خودگرانی خطرناک‌تر است. پول‌بادآورده، به‌سرعت باد واحمقانه خرج میشود. اشرافیت کاذب، ریخت وپاش وزندگی‌لوکس وفانتزی وتجملی بوجود میآورد، وکم کم دراخلاق وشیوه زندگی همه مردم تأثیر میگذارد. جامعه‌شناسان انکار نمی‌کنند که طبقه ثروتمند بیش بادر سالهای اخیر، بجای آنکه باتکیه برثروتی که از همین آب وخاک به‌دست آمده، در عمران وآبادانی مملکت‌بکوشد، صادر کنندهٔ نوعی اخلاق وشیوهٔ زندگی ابلهانه واشرافی به طبقات متوسط شده است. اینان درحقیقت بدآموزانی هستند که داشتن اتومبیل های آخرین سیستم وگرانبها وویلاهای متعدد واحتکار زمین وتصاحب اراضی ساحلی وسفرهای پرخرج به‌اروپا وآمریکا را نه‌تنها ایده‌آل خود، بلکه ایده‌آل‌طبقهٔ متوسط‌روبه رشد نیز ساخته‌اند. گروهی‌گوئی می‌پندارند که‌ایران سفره‌ای‌گشاده‌وپراز سکه‌های طلا دارد وعجله وشتابی دیوانه‌وار دارند که‌ازاین سفره هرچه بیشترسهمی ببرند. درست‌است که به‌لطف خداوند، مملکت ما ازمواهب ومنابع سرشار برخوردار است، لیکن اولا این منابع ثروت تنها مال یک‌نسل نیست، ثانیاً استفادهٔ حریصانه وشتاب‌آلود از این منابع لطمات جبران ناپذیری به‌سلامت اقتصاد جامعهٔ ما میزند. در روزگاری که کشورهائی بمراتب ثروتمندتر از ما سیاست قناعت را پیش گرفته‌اند، ماحق‌نداریم به‌مصرف‌بی‌حدومرز بپردازیم. مصرف بیش‌از حد ورفاه بیش از اندازه، همواره پیامدهای وخیمی نیز در بردارد وپیش از همه تعادل وتناسب عرضه وتقاضارا برهم میزند که خود یکی ازعلل گرانی کالاهاست. گرانی مصنوعی وغیرمنطقی کالاها، نرخ خدمات را نیز بالا میبرد، اما سطح حقوق‌ها ودستمزدها را تابی‌نهایت نمیتوان بالابرد، تازه دراین میان مسأله بسیار مهم وپیچیدهٔ ارزش واحد پولی مملکت درمیان است که در هرنوع برنامه‌ریزی اقتصادی باید مورد توجه دقیق قرارگیرد.

اصل قضیه اینست که همهٔ ماداریم ادای‌آدمهای پولدار رادرمیآوریم، حتی‌آنانکه پولی‌در بساط ندارند. مردم ما بجای پس‌انداز که‌میتواند چرخهای اقتصادی‌مملکت راسریعتر بگرداند، به مصرف دیوانه‌وار روی آورده‌اند. تجربهٔ تلخ جامعه مصرف اروپا وآمریکا راما نیز داریم تکرار می کنیم. مردم مابیش ازآنچه درمیآورند، خرج میکنند. خرید بهرقیمتی ومصرف بهربهائی، خود یکی ازعوامل گرانی است. وقتی طبقه‌ای هستند که بهنگام خرید گوشت ومیوه‌ولباس، حتی نرخ آنرا نمی‌پرسند، وقتی طبقه‌ای هستند که بعدازمیهمانی‌های اشرافی خود درهتل های تهران به پادوی‌پارکینگ صدتومان انعام میدهند- چیزی که به‌چشم خوددیده‌ام- وقتی طبقه‌ای هستند که بمعنی واقعی کلمه اسکناس‌های خود راآتش میزنند، نمیتوان انتظار داشت که کاسب وفرشندهٔ حریص وطماع که تنها به‌سود خود میاندیشد بخاطر طبقه کم‌درآمد اجناس خود راباسود عادلانه‌تری بفروشد. یک‌عامل عمدهٔ گرانفروشی «گرانخر»ها هستند، طبقه‌ای که‌عملا گرانفروشان راتشویق می کنند ودود این آتش به‌چشم کسانی میرود که درآمدهای کم یا متوسط دارند.

اکنون دولت وعده داده است که باگرانفروشی مبارزه خواهد کرد. کمیتهٔ ویژهٔ کنترل نرخها جایگزین اتاق اصناف شده است که نه‌تنها کاری ازپیش نبرد، بلکه قیمتها راهم بالا برد. به کمیته حمایت ازمصرف کننده اختیارات و امکانات بیشتری داده شده است. مرکز بررسی قیمت‌ها دارد کار خود را جدی‌تر میگیرد. اقداماتی به عمل میآید که دست واسطه‌ها ودلالان را در توزیع و پخش کالاها کوتاه کنند و دست شان هرچه زودتر کوتاه شود، بهتر است، چرا که یک عامل گرانی هم همین واسطه‌ها و دلالان هستند که میوه و تره‌بار و اجناسی دیگر را از باغدار و کشاورز بسیار ارزان میخرند و به خریدار بسیار گران میفروشند: ظلمی دو سره از جانب کسانی که در تولید اصلا سهمی ندارند. قول داده‌اند که کمیتهٔ ویژهٔ کنترل قیمت‌ها بیست و چهارساعته کار کند و نظارت و بازرسی شدیدتر شود. اتاق اصناف نرخ ۴۴ نوع کالا را مشخص کرده وقرار است نرخها هرروز برای اطلاع مردم اعلام شود. همهٔ این اقدامات فوریت کامل دارد. وگرنه گرانفروشی سودجویانه اقتصاد ما را چنان متزلزل خواهد کرد که همهٔ پیشرفت های مملکت را به‌خطر خواهد انداخت، تورم غیر قابل جبرانی پدید خواهد آورد، و سرانجام در سیاست های مملکتی نیز تأثیر خواهد گذاشت. هنگامی که دولت از درآمد عمومی مملکت برای ارزان نگهداشتن نرخ شکر و قند و گندم و روغن نباتی و..... مایه میگذارد، البته نمیتواند و نباید به‌عدهٔ محدودی که هیچگونه مسؤولیت‌ملی و اجتماعی سرشان نمیشود، اجازه پدید آوردن گرانی مصنوعی بدهد. همهٔ اقداماتی که درمبارزه باگرانفروشی به عمل میآید، میباید ضربتی و شدید باشد. مالکی که چند صد خانه دارد و خانه‌هایش را به بهای خون پدرش به مردم کرایه میدهد، بهرحال باید تابع قوانین و ضوابطی باشد، چرا که در این مملکت هیچ چیز گرانتر ازمسکن نیست. درصورت ضرورت، دولت باید خود در تعیین اجاره بها با معیارهای عادلانه نقش فعال ایفا کند. احترام به مالکیت خصوصی معنی‌اش احتکار مسکن و خالی کسی نیست و باید خاك از بورس معاملات خارج شود. در فروشگاهها کار چسباندن برچسب قیمت برروی همهٔ کالاها باید جدی‌تر ازحالا مورد کنترل قرارگیرد. تولید کنندگان عمدهٔ داخلی و وارد کنندگان کالا های خارجی باید به قوانین و مقررات مملکت احترام بگذارند و اجناس خود را با سود عادلانه‌ای بفروشند. نباید اجازه داد اتومبیلی که قسمت اعظم وسائل آن از خارج وارد میشود، وقتی در داخل مونتاژ شد گرانتر از اتومبیل مشابه و خیلی بهتر از آن در خارج، به مردم فروخته شود. گروههای صنفی و صنعتی باید بدانند که در مقابل مردم و دولت مسؤولیت‌هائی دارند که اگر به‌آنها عمل نکنند، مورد بازخواست شدید قرار خواهند گرفت. و سرانجام اگر همهٔ این شگردها نتوانست گرانفروشان را برسرعقل آورد، دردادگاههای نظامی را که با محافظه کاری و حسابگری بیگانه‌اند، باید به‌روی گرانفروشان باز کرد تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد.

و اما همهٔ این اقدامات، تازه بدون یاری مردم نتیجهٔ درخشانی نتواند بخشید. مصرف‌کنندگان باید بی‌تفاوتی در برابر گرانفروشان را به کنار بگذارند و بخاطر نفع همهٔ مردم، زحمت یک شکایت کوتاه را برخود هموار کنند. بخصوص زنها که خریداران عمده هستند، در این مورد باید نقش مهمی برعهده گیرند و اجناس گران را تحریم کنند. از سوی دیگر کمیتهٔ کنترل نرخها و سایر مقامات مسؤول نیز باید به‌شکایات مردم از گرانفروشان در اسرع اوقات رسیدگی کنند و گرانفروش را به اشد مجازات برسانند. باید کاری کرد که گرانفروشی به‌عنوان یک عمل زشت و پلید از جانب همهٔ مردم مورد سرزنش قرار گیرد. به کمیتهٔ حمایت از مصرف کنندگان باید اختیارات اجرائی داده شود. درهرحال وظیفهٔ همه‌ماست که‌ازدولت در اقداماتی که برای مبارزه باگرانفروشان آغازکرده، پشتیبانی کنیم و این میکرب خطرناك را از آب وخاك خود بیرون برانیم. ■

(c) ketabton.com: The Digital Library



در کنفرانس
جهانی سال زن

سردبیر مجله MS
آمریکا گفت:

بیائید مجسمه

* در دنیائی که مرد متجاوز است و زن محکوم به اطاعت چگونه ممکن است عشق واقعی بین زن وشوهر بوجود آید؟

* تا زن در قلب و وجدان جامعه سهم و جای مساوی نگیرد، روزبه روز بر تعداد طلاق‌ها و نفاق زن و مرد افزوده خواهد شد.

* در امریکا مثلی است معروف که میگوید: اگر زن و یا سیاهپوست بدنیا آئی کلاهت پس معرکه است!

* تاوقتی مادرها به دختران خود تعلیم میدهند که:

«مطیع باش، سربزیر باش و تحمل کن چون دختری» و تا وقتی که پدرها به پسران خود تعلیم میدهند: «خشن باش، جنگجو باش، تحمیل کن و جلو برو چون پسری» هرگز آرزوی تساوی حقوق زن و مرد در دنیا عملی نخواهد شد!

در جلسات کنفرانس جهانی سال بین المللی زن ـ ۳۷ نطق و سخنرانی ایراد شد و صدها جزوه وگزارش درباره آمار و ارقام مربوط به زندگی زن در چهارگوشه دنیا انتشار یافت و همه این نطق‌ها و این آمار وگزارشات چیزی نبود جز یک حرف واحد: در هیچ کشوری زن با مرد برابر نیست، حتی در امریکا!

خانم «گلوریا استای‌نم» (Gloria Stienem) سردبیر مجله زنانه «مز» (MS) که در سه سال اخیر بعنوان سخنگوی نهضت زنان طرفدار تساوی حقوق در امریکا به شهرت رسیده و تیراژ زیادی بدست آورده و تمام مقالات و رپرتاژهای آن مربوط به کمبودها و عقب‌ماندگی‌های حقوق زن امریکائی بطور اخص و حقوق زن در دنیا بطور اعم است در یکی از جلسات «تریبون آزاد» که در حضور ۵۰ نفر از روزنامه‌نگاران جهان سوم تشکیل شد مسائل جالبی را درباره زن امریکا و زن در دنیا مطرح کرد و نتیجه گرفت که در امریکای صنعتی و پیشرفته که ریشه بیسوادی در آن کنده شده و درآمد سرانه مردم آن به بالاترین سطح موجود رسیده و این جامعه بعنوان یک کعبه آمال صنعت و ترقی و پیشرفت برای بسیاری از ملت‌های جهان درآمده، هنوز مقام و شأن زن به سطح مساوی با مرد نرسیده و اختلافات و تبعیضات زیادی بین دختر و پسر و زن و مرد امریکائی وجود دارد که سنت‌ها و قوانین و عادات چند هزار ساله از آنها با سرسختی هرچه تمامتر حمایت می‌کند.

سردبیر مجله «مز» گفت:

— حتی در امریکای باصطلاح خیلی پیشرفته کار اکثر زنهای شاغل یا سکرتری است یا گردآوری آمار و تهیه گزارشات تحقیقاتی برای آقایان و یا معلمی کردن و پیشخدمتی در رستورانها و سوپرمارکت‌ها و سایر تأسیسات. ما زنها در امریکا اگر خوشگل باشیم و در کار اداری به جائی برسیم فوراً متهم میشویم که «خوشگلی پارتی‌اش بود!» و اگر زشت باشیم باز متهم می‌شویم که «بیچاره قیافه ندارد، آخه واسه‌چی ترقی بکند؟!»

زنهای آزرده و بخودآمده امروزه در امریکا نهضتی ایجاد کرده‌اند که نام آن «فمینیسم» است و مقصود از این کلمه اینستکه «زن هم آدم است و نظامات و قوانین جهان باید از این پس براساس منافع و مصالح بشر بطور کلی بنیان گذاشته شود نه براساس منافع مرد بودن یا زن بودن».

خانم «استای‌نم» افزود:

— گروه فمینیست‌های آمریکائی میخواهند همه صفوف زنان در سراسر جهان متحد شوند تا تغییر معنی‌داری در زندگی و آینده زنها بوجود آید زیرا تابحال در تمام تمدن‌ها و در تمام جوامع بشری سیستم «طایفه‌مردانه» مورد توجه بوده و در سیاست، اقتصاد، حقوق مدنی، حقوق کارگری و همه حقوق انسانی شأن «طایفهٔ مرد» را از شأن «طایفهٔ زن» جدا کرده‌اند و به طایفهٔ مرد بخاطر برتری و امتیازات مرد بدنیا آمدن حقوق و مزایای بیشماری داده‌اند و طایفهٔ زن را نجس و زیردست و در درجهٔ دوم اهمیت تلقی کرده‌اند. این سیستم طایفه‌بازی ونجس‌بازی در هندوستان مشهور است و همهٔ ما ازآن انتقاد می کنیم درحالیکه رفتار تاریخ بشر با جنس زن درچهارگوشهٔ عالم همان سیستم طایفه‌بازی با نجس‌ها بوده است. شما به قوانین مدنی ۹۰ درصد از کشورهای جهان‌نگاه کنید تا ببینید چگونه حساب زن را از حساب مرد جدا کرده‌اند و تمام اختیارات زن را حتی اختیار جان او را در بعضی از کشورها بدست شوهر داده‌اند. در بعضی از کشورهای جهان اگر زن شوهرداری خیانت کند سزای او مرگ است و شوهر — یا برادر و پدر — یا پسر ارشد زن را می کشند و از اینکه زن خائن را بسزای خود رسانیده‌اند افتخار می کنند و وجدان جامعه‌ومتن‌قوانین نیز از اینگونه قاتلین حمایت می کنند. اما در مقابل در همین اجتماعات اگر مرد زن‌دار خیانت کند حداکثر کاری که زنش خواهد کرد مقداری گریستن وشیون کردن است و جامعه نیز مسئلهٔ خیانت مرد را بعنوان یک خلاف و خطای کوچک فوراً می بخشد.

در امریکا که باصطلاح پیشرفته‌ترین جامعهٔ بشری امروز است این تبعیضات به نوع دیگری در حق زنها جلوه می کند. مثلا جرائم خانوادگی در جامعهٔ امریکائی بزرگترین و پردامنه‌ترین نوع جرائم است. مثل کتک‌زدن زن وبچه — تجاوز به دخترها — زنای به‌عنف — حملات و مزاحمتهای خیابانی، سرقت از خانهٔ بیوه‌زنها و پیرزنهای تک وتنها و ازاین قبیل. درحالیکه جرائمی باسم کتک‌خوردن‌مرد بدست زن و یا تجاوز به عنف به‌مرد و یامزاحمت خیابانی علیه مرد اصلا وجود خارجی ندارد و همهٔ اینها نشان میدهد که در فکر و روح مردم و جامعه یک احساس تجاوز به حقوق‌زن موجود است که مردها را وادار به پرخاشجوئی و تجاوز می کند زیرا تصورمیشود که طایفهٔ زن ضعیف‌تر، پست‌تر و نالایق‌تر است پس میتوان به حقوق او تجاوز کرد.

تاوقتی که به‌مرد برای خشونت وتجاوز و



UNITED NATIONS
1975
INTERNATIONAL WOMENS YEAR

گزارش مجید دوامی سردبیر مجله زن روز
از کنفرانس جهانی سال زن در مکزیکوسیتی

نمردگی زن را بشکنیم!



خانم «گلوریا استای نم»
سردبیر مجله امریکائی «مز»

بیرحم بودن و به زن برای اطاعت و تحمل و صبر و حوصله در مقابل تجاوز جایزه میدهیم ، مسئله تساوی حقوق زن و مرد هرگز جامهٔ عمل بخود نمی‌پوشد . باید اجتماع بشری را از احساس و اندیشه «دو جنسی بودن» نجات دهیم و فکر و ذکر جامعه را متوجه «انسان بطور مطلق بسازیم»

خانم سردبیر مجله «مز» افزود :

برای اینکه به عدم مساوات در عرصه تعلیم و تربیت اشاره شود لازم به یاد آوری است که در کشور آمریکا و سایر کشورهای صنعتی جهان تکنولوژی را فقط به مردها می‌آموزند . در دانشگاههای مهم دنیا فقط به رشد دانشجویان پسر و ترقیات تحصیلی آنها توجه دارند . علوم شیمی — فیزیک — ریاضی — الهیات — کشاورزی — معدن شناسی و از این قبیل بطور دربست متعلق به پسران دانشجوست . زن حق ندارد در مدرسه های معقول و منقول و علوم دینی وارد شود ، یعنی فقط مرد حق نزدیک شدن به خداوند و روحانیت را دارد . زن حق ندارد عالم فیزیک و ریاضی بشود زیرا در وجدان اجتماع این فقط مغز مرد است که شایستگی درک این علوم مهم و حساس را دارد . این تصورات غلط و رفتار غلط باعث شد که زنها از قرنها پیش خانه نشین شوند و مورد توجه کانون‌های علمی و پروژه‌های تعلیم و تربیتی قرار نگیرند و پدر و مادرها تمام توجه و پول خود را صرف فرزندان مذکر خود کنند و از دخترهای خود کنیز و زن مطیع و چشم و گوش بسته بسازند که کارش شریک عشرت مرد بودن ، بچه زائیدن و خانه را آماده استراحت مرد کردن است . تا همین ۵۰ سال پیش حتی در آمریکا به هیچ دختری اجازه خواندن علم طب ، ریاضی و فیزیک و شیمی نمیدادند چه رسد به ۹۰ درصد دیگر کشورهای عالم که اصلا دانشکده علوم حتی برای پسران خود نداشتند ، حتی در سال ۱۹۷۵ واتیکان ، مرکز مسیحیت و پایتخت روحانیت جهان مسیحی به زنها اجازه کشیش شدن نمیدهد یعنی حوزه مذهب و خدا پرستی را به مردها محدود کرده و صفت مذکر به علوم الهی داده است . در آمریکای امروز گروه گروه محصل و دانشجو و کسانی که بورس های تحصیلی در رشته علمی و فنی دارند از تمام کشورهای عالم به ایالات متحده می‌آیند تا از علوم و فنون جدید آگاه بشوند ولی ۹۹ درصد آنها پسرند و کشورهای در حال رشد گوئی که دختران خود را لایق مهندس شدن و کشاورزشدن و کارفنی آموختن نمیدانند و تمام بورسها را بطور دربست در اختیار مردها قرار میدهند . حتی در آمریکا و آلمان و سوئد و کانادا که میگویند زن از خانه خارج شده و اجتماعی شده ، نگاه کنید تا ببینید که حتی در این جوامع پیشرفته چه نوع کاری به زنها داده میشود : ماشین نویسی ، معلمی ، پرستاری ، مدیریت اداری ، و کارهای درجه سوم حسابداری ، آمارگیری و مدد کاری اجتماعی ! و اینها همه خدمات دفتری و مشاغل کوچکی است که زن جامعه صنعتی تصدی آنها را بعهده گرفته و به خیال خود در اداره امور مملکت شرکت کرده است در مقابل رشته ارتش و سیاست و اقتصاد و قانونگذاری و امنیت کما کان و بطور صددرصد در دست مردهاست و زن بطور کلی از حیطه و حوزه تصمیم گیری در سطح ملی و بین المللی خارج است .

عشق بین دو غیر مساوی

خانم «گلوریا استای نم» در سخنرانی جالب و هیجان انگیز خود افزود :

— گوئی مردها می‌ترسند که با عوض شدن شأن و مقام زن و با وارد شدن او در گود جامعه و در محیط تصمیم گیری ، به قدرت آنها ، به عشرت آنها و به احساس عاشقانه آنها لطمه وارد شود . بنظر مرد امریکائی عوض شدن شأن و مقام زن یک نوع ضدیت با عشق است .

گوئی که زن فقط سوژه عشق و شهوت است و تنها وظیفه او دلبری کردن و عشوه فروختن و بوجد آوردن مرد است . آیا خداوند زن را بعنوان انسان نیافرید ؟ آیا او را فقط وسیله ای عاشقانه برای مرد خلق کرد ؟ پس چرا به او مغز داد ؟ پس چرا به او اراده وحس کنجکاوی داد ؟ پس چرا او را بجز در مورد ارگان های جنسی درست عین مرد خلق کرد ؟ پس خلقت زن فقط برای شراکت در عشق و عشرت مرد نبود بلکه او هم عنصری است زنده و جاندار و با شعور که برای شراکت در زندگی بطور کلی خلق شد و هدف از بدنیا آوردنش شرکت در اداره کار جهان بود از هر قبیل و بهر گونه که مرد در آن کارها شرکت می‌جوید . تصور ضعیف بودن و نجس بودن زن ، مخلوق ذهن جامعه مرد سالار است که میخواست خود حاکم کار جهان باشد و زن را بعنوان برده و زیردست در خانه حبس کند . اصولا من میخواهم بپرسم چطور ممکن است بین دو موجود غیر مساوی عشق واقعی بوجود آید ؟ آیا زن زیردست وزن آزرده خاطر و مورد تبعیض میتواند از روی دل و جان مرد و شوهر متجاوز به حقوق خود را عاشقانه دوست بدارد ؟ عشق های امروزی که عشق نیستند . اینها اطاعت‌اند از روی ترس و نفرت! بهمین جهت است که اینهمه طلاق در دنیا هست ، اینهمه زن کشی در دنیا هست و اینهمه اختلاف بین زن و مرد موجود است . هر چه زن فهمیده تر و دانا تر و تحصیلکرده تر بشود نفرتش از مرد وجدائی‌اش با مرد بیشتر میشود زیرا چنین زنی بهتر درک میکند که چگونه قرنها بوسیله قوانین وجامعه مردانه مورد تجاوز و ستم قرار گرفته است . اگر می‌خواهید عشق واقعی و محبت واقعی بین زن و مرد بوجود آورید ، اگر می‌خواهید کانون‌های زناشوئی را آرام و خوشبختی آفرین کنید ، بیائید و این «طایفه بازی» و «نجس بازی» را نه تنها از روی قوانین بلکه از درون وجدان و قلب جامعه بیرون بریزید و زن را از این پس — در سال زن — بصورت یک موجود مساوی که خداوند او را برای مشارکت در زندگی آفریده است نگاه

بقیه در صفحه ۹۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

رواج عشق وزناشوئی بین زنان پیر

* در ایتالیا زنی ۷۳ ساله با مردی ۳۲ ساله ازدواج کرده است
* پسر ۱۶ ساله جینالولوبریجیدا با رضایت و موافقت مادرش با زن ۳۴ ساله‌ای نامزد شده است
* یک زن ۴۰ ساله یونانی پسر ۲۴ ساله یک میلیاردر را گرفتار عشق خود کرده است
* بریژیت باردوی ۴۰ ساله بزودی با یک جوان ۲۹ ساله عروسی میکند

در اروپا و امریکا مد جدیدی رواج یافته که بیک سنت هزارساله ضربه زده است.

این مد تازه که گسترش روزافزون دارد و باعث اعجاب افکار عمومی شده مسئله ازدواج زنان میانسال و حتی پیرزن با شوهران جوانتر از خویشتن است.

مطبوعات اروپا در چند هفته اخیر با حیرت و شگفتی بسیار از زنان ۴۰ تا ۷۰ ساله‌ای حرف می‌زنند که با مردان ۱۸ تا ۳۵ ساله ازدواج کرده‌اند و عجب آنکه عده آنها یکی-دوتا و ده تا نیست که بعنوان نوادر روزگار بتوان از آنها یاد کرد. این رسم تازه مورد توجه روانشناسان و جامعه شناسان شده و هریک درباره علل آن فرضیه‌ای بیان میدارند.

این رسم ابتدا در زندگی بعضی از هنرپیشگان و ستارگان مشهور سینما و یا زنان پیر و ثروتمند آغاز شد ولی اینک کار بجایی رسیده که در شهر رم یک زن معمولی ۷۰ ساله با یک پسر جوان ۱۸ ساله ازدواج کرده و پسرک را - که میتواند جای جده‌اش باشد - می‌پرداز د.

یک جامعه شناس ایتالیائی معتقد است:

— این رسم تازه عکس‌العملی طوفان‌زا علیه آداب و رسوم هزارساله است. قرنها بود که مردان ۴۰ ساله دختران ۱۶ ساله را به حجله می‌بردند و وجدان جامعه نیز از این اختلاف سن زیاد ناراحت نمیشد و بدین ترتیب مرد پیر با پول و شهرت خود دختر جوان را می‌خرید و او را وسیله ارضای هوس خویش قرار میداد. حالا که در قرن بیستم رسوم کهنسال یکی پس از دیگری فرومیریزد کارها بعکس شده و زنان سن به خود حق میدهند که عاشق مردان جوان تر از خود بشوند!

ایتالیا مرکز زنان پیر و شوهران جوان

مجله ایتالیایی امیکا نوشته است:

— جامعه ایتالیا یکی از سنتی‌ترین جوامع اروپائی است که در آن عروسی دختر ۱۸ ساله و مرد پنجاه ساله قرنها جزو سنت بود اما در سه چهار سال اخیر ناگهان ورق برگشته و این بار نوبت زنان پیر ایتالیاست که دامادهای جوانتر از خود را به حجله‌گاه ببرند والبته این مد تازه توفانی از حیرت وشگفتی برپا ساخته است. با اینکه عصر آزادی زنهاست ولی جامعه هنوز در برابر زناشویی زن پیر با مرد جوان چهره‌ای اعتراض آمیز بخود می‌گیرد و حتی در بعضی از موارد آنرا بصورت تراژدی غم‌انگیزی جلوه‌گر میکند. درحالیکه برای مردم قرنهاست که ازدواج یک مرد مسن و یک دختر جوان واقعه‌ای عادی و حتی باشکوه است.

مردان، در حقیقت حتی امروز هم، حق خود میدانند که شریک زندگیشان از آنها جوانتر باشد. یک شریک زندگی، که ۲۰ سال جوانتر مانند گل تروتازه و شاداب باشد، برای مرد ۴۰ ساله نه‌تنها یک حق، بلکه یک مسئله پیش پاافتاده بشمار میرود. برای مردان هیچ گاه اتفاق نیافتاده که از ازدواج با زنی که ۲۰ سال از آنها جوانتر است، احساس خجالت و چنین کاری بزند وبمرد جوانتری عشق بیازد، ناگهان وجدان اجتماعی به جنب‌وجوش می‌افتد و زن را متهم می‌کنند که پای خود را از گلیم خویش بیرون گذاشته است.

جالب اینستکه نوای انتقاد و بدگویی درحق چنین زنانی غالباً از طرف هم‌جنسان خود آنها ساز میشود یعنی از جانب زنانی که عشق ورزیدن با یک مرد جوان‌تر را برای زن غیراخلاقی و نامتعادل میدانند و معتقدند که زن باید از سنت‌های آباواجدادی پیروی کند و کماکان همسر مرد مسن‌تر از خود بشود.

اما چه بخواهیم و چه نخواهیم، رفته رفته سنت‌ها و عادات کهن بهم می‌ریزد و زیروزبر میشود و متفکران و جامعه شناسان نیز این مسائل را به چشم دیگری نگاه می‌کنند.

راستی، این تغییر برای چیست و علت گرایش زنها بسوی مرد جوانتر از خود چیست؟

«سکسولوگ» ها درجواب این سئوال می‌گویند.

— بالاخره روزی خواهد آمد که این فرضیه علمی مورد قبول همگان قرار میگیرد که زن از سن سی به بالا زن‌تر و پخته‌تر و عمیق‌تر است و یک زن ۳۵ ساله دهها بار از یک دختر ۱۸ ساله شیرین‌تر و خواستنی‌تر و یارتر است.

زن از سی‌سالگی به بعد روح و جسم خود را کشف می‌کند و عقده‌های مزاحم روحی کم کم از او دور میشود و در این دوره است که احساسات جنسی در زن به سرحد شکوفایی میرسد و به بهترین وجهی عرض اندام میکند. گزارش مشهور «کینزی» سکسولوگ مشهور امریکایی حکایت دارد که زن کامل‌ترین دورهٔ زنانگی خود را میان سی سالگی تا ۵۰ سالگی می‌گذراند و به این دلیل حق دارد که درصورت امکان وتمایل یک شریک زندگی جوان‌تر برای خود انتخاب کند. برای بسیاری از طرفداران نهضت آزادی زن، این موج جدید و این آزادی در انتخاب همسر - ولو جوانتر از خود - یک انقلاب پرمعنی است که به زن حق میدهد به حقوق مشروع خود برسد. بنظر این عده «جسم زن قرن-های طولانی وسیله عشرت مرد بود و خودش از زندگی زناشویی لذت کافی نمی‌برد و هدفش فقط لذت دادن به مرد بود و اکنون زنانی پیدا شده‌اند که زوج جوانتر انتخاب می‌کنند و در حقیقت دیوار بردگی جسمانی زن را فرومیریزند و حق انتخاب همسر را به زن باز می‌گردانند. اینها کسانی هستند که عنان رهبری زندگی مستقل را بدست می‌گیرند و سازنده سرنوشت خویشتن‌اند».

۱۵ سال زندگی با ۱۶ سال تفاوت سن

مجله (نویه روو) نوشته است:

«مردهائی که بدام زن پیرتر از خود می‌افتند، علیرغم تصور بعضی‌ها، مردهای عقده‌ای، ضعیف النفس و زن ندیده نیستند، که مثلا در زن مسن‌تر از خویش بطور ناخودآگاه دنبال محبت مادری بگردند. بلکه دون‌ژوآن هائی هستند که پس از قرنها جوان پسندی، اینک به مزایای پیرپسندی پی‌برده‌اند. بهترین نمونه (شون کانری) هنرپیشه معروف فیلمهای جیمزباندی است که در سایه زنی بزرگتر از خود، بهترین زندگی را میگذراند و حاضر نیست، حتی یک موی زنش را با صدتا جوان‌تر از او مبادله کند. شون کانری ۴۴ سال دارد، درحالیکه همسر مراکشی‌اش (میشلین روکه‌برون) دو سال از او بزرگتر یعنی ۴۶ ساله است. به روایتی شون کانری بی آنکه خود خواسته باشد، سمبل تحول جدید شده است.

طبعاً شون کانری تنها مردی نیست که سالها است با زنی بزرگتر از خود زندگی میکند بلکه آقای (برت رینولدز) ۳۹ ساله، و معروف به



برت رینولدز ۳۹ ساله و همسرش (دیناشور) ۵۵ ساله!



الیزابت تایلور ۴۳ ساله و هنری وینبرگ ۴۰ ساله: ازدواج در آینده نزدیک!

Tabarestan.info: The Digital Library

عجیب‌ترین مد روز در اروپا و امریکا

...ن زنا‌پیر و مردان جوان!!

...ن باز می‌گردانند .
...منان رهبری زندگی
...و سازنده سرنوشت

...ت‌سن

...م زن پیرتر از خود
...بعضی‌ها ، مرد‌های
...ی ندیده نیستند ، که
...ش بطور ناخودآگاه
...د . بلکه دون‌ژوآن
...نها جوان پسندی ،
...ی پی‌برده‌اند. بهترین
...شه معروف فیلمهای
...ه زنی بزرگتر از خود ،



بریژیت باردو، ۴۲ ساله و (ژان بله) ۲۰ ساله که بزودی عروسی خواهند کرد.



شون کانری ۴۴ ساله و همسرش میشلین رو که - برون ۴۴ ساله ، بطوریکه در عکس می‌بینید ، میشلین بظاهر میتواند جای دختر او باشد.



کنتس هلن دستنیویل. ۴ ساله و فیلیپ نیارخوس ۲۲ ساله ، فیلیپ بخاطر این زن از کریستینا اوناسیس چشم پوشید.



واینهم عکس جالبی از مد قدیم یعنی زن جوان و شوهر پیر. میشل سیمون . ۸۰ ساله و زن جوانش کاترین ۲۲ ساله که سه سال پیش عروسی کردند!

همدیگر هستند ، و چنان همزیستی سالمی دارند که در هالیوود شایعه ساز ، هرگز نشده ، کسی برای آنها حرف درآورد . آنها در مزرعه‌ای واقع در فلوریدا زندگی عاشقانه‌ای را می‌گذرانند (دینا) مثل شوهرش هنرپیشه ، و ضمناً مجری شوهای تلویزیونی است . در نقاشی نیز بحدی شهرت و استعداد دارد که هر تابلویش را به کمتر از ۵۰ هزار تومان نمیفروشد . در آشپزی چنان مهارت دارد که دستپخت های او در هالیوود معروف است . در پارتی هائیکه ترتیب میدهد ، همه رژیم ها شکسته میشود»

فقط شوهر جوان‌تر

لیست شخصیتهای مشهوری که شوهر جوان‌تر ، یا زن پیرتر از خود دارند ، فقط بـــه

بقیه در صفحه ۹۱



الزا مارتینللی . ۴ ساله و کریستیان دسیکا ۲۶ ساله.



جینالولو، ۴۶ ساله ، و نامزدش بارون . ۳ ساله . میلکو پسر جینالولو و زن دلخواهش ماریزا سولینا ، بعقیده جیناماریزای ۳۴ ساله بهترین همدم برای پسر ۱۶ ساله اواست.

خوش قیافه‌ترین مرد هالیوود نیز ۱۵ سال است که با (دیناشور) ۵۵ ساله ، یعنی زنی که ۱۶ سال مسن‌تر از اوست زندگی میکند.

مجله (نویه‌روو) نوشته است:

« زندگی برت و دینا از هر جهت نمونه و ممتاز است . آنها درست مثل روزهای اول عاشق

(c) ketabton.com: The Digital Library



گفت‌وگوئی با «شهره نیکپور» دخترشایسته سال ۱۳۵۴

شهره

دختری از شهر آرامش‌ها وصمیمیت‌ها!

«شهره نیک پور» دختر شایسته ایران در سال ۱۳۵۴ ، در پرسشنامه‌ای که در آغاز مسابقه پر کرده است، درجواب این پرسش که «**اگر بشما خبر بدهند که به عنوان فینالیست مسابقهٔ دختر شایسته ایران انتخاب شده‌اید، اولین‌عکس العمل‌تان چه خواهد بود؟**» نوشته است: «**فکر میکنم که یا ازشادی به گریه بیفتم و یا اولین کسی را که در دسترس باشد، در آغوش بگیرم وببوسم!**»

«شهره» را هم به هنگامی که به عنوان فینالیست انتخاب شد، وهم درآن لحظه فراموش نشدنی که عنوان «دختر شایسته ایران» را نصیب خودساخت، دیدیم. او بسیارشاد بود، اما گریه نکرد، و این دوستانش بودند که او را درآغوش گرفتند و بوسه بارانش کردند.

«شهره» چنین دختری است. لبخندهای دلپذیرش را که ببینید از خود میپرسید: «این دختر گریه هم میتواند بکند؟» نگاه مهربان و صمیمی‌اش را که بنگرید، با خود میگوئید: «ممکن است کسی هم پیدا شود که این دختر را دوست نداشته باشد؟»

درو‌جود «شهره» صمیمیت گرم و نابی هست از آنها است که خداوند برای آشتی دادن مردم با یکدیگر آفریده است. آرامش درونی دارد که ازسن وسال او— هیجدهسالگی— بعید مینماید. دختری است امروزی ، اما عجیب ایرانی و اصیل و پایبند بسیاری ازسنت‌ها. دختری است که از شهر آرامش ها و صمیمیت‌ها آمده‌است. چه روزی؟ روز ۲۸ شهریورسال ۱۳۳۶ .

گفت و گو با «شهره» بسیار آسانست. دختری است رک وراست وصریح . ازآنچه هست سخن میگوید، نه از آنچه خیال میکند باید باشد. در میان دختران شایستهٔ این دهسال گذشته، «شهره» یکی ازآنهاست که رسیدن به این مقام افتخار آمیز، کمترین تاثیری در رفتار و گفتار و ژست‌ها وحرکاتش نداشته است. خودش هست با دنیای خودش. و دنیای او، دنیائی است قابل لمس. شهره حتی در هیجده سالگی، خیلی استوار بر روی خاک زندگی میکند، نه در آسمانها. واقع بینی یکی ازصفات دوست داشتنی اوست. با همین واقع بینی است که گفت و گو را آغاز میکند:

—میخواهم یک‌چیز را برایتان روشن کنم. من وقتی خواستم در مسابقهٔ انتخاب‌دختر شایستهٔ ایران شرکت کنم، پدر و مادرم‌موافق بودند، اما بودند کسانی که میگفتند: «**شرکت نکن، این مسابقه محیط خوبی ندارد. همه‌اش پارتی بازی‌است!!** »حالا من به این حرفها میخندم، چون دست‌کم خودم میدانم که هیچگونه پارتی بازی در این مسابقه در کار نیست. دوستانم و آن چند صد نفری هم که در مراسم نهائی مهمان ما بودند، اینرا میدانند. اما در مورد محیط، من همیشه معتقد بوده‌ام که خوب و بد، بستگی به خود آدم دارد...»

— **خوب، حالا که آمدی در مسابقه و شرکت کردی و دختر شایسته ایران شدی، نظرت چیست؟**

— برای من یک تجربهٔ اجتماعی خیلی آموزنده‌ای بود. از این نوع فرصت‌ها برای ما دخترهای ایرانی خیلی کم پیش میآید. یادم میآید که روز اول که به مؤسسه نیهان آمدم، با خودم میگفتم: « وای خدا! من چه جوری بروم توی این مؤسسهٔ بزرگ؟ آیا گم نمیشوم؟» اما حالا میدانم که اگر به آن سر دنیا هم بروم، گم نخواهم‌شد.

— **خوب، شهره از بچگی‌هایت برای ما حرف بزن! از خاطرات دوران کودکی‌ات، از عروسکهایت...**

— یادم میآید که وقتی پنج شش ساله بودم ، خیلی به سفر میرفتیم: به خرمشهر، شیراز، ساحل خزر... پدرم در جنوب ایران شرکتی داشت و میآمد و ما را به سفر میبرد... عروسکها هم به یادم میآیند، اما من هیچوقت به‌عروس بخصوصی دل نبستم . اسباب‌بازیهای محبوبم میوه‌ها بودند. سیب ، پرتقال ، گلابی... حالا هر وقت‌ها عکسهای دوران کودکی را نگاه می کنم، می‌بینم که دارم باسیب وپرتقال بازی میکنم... یادم میاید که با خواهربزرگترم «الهه» که حالا شوهر کرده ودر «کانادا» است بازی میکردیم، اما بیشتر وقتها او بچه کوچک

میشد ومن ماماتش میشدم . البته حالا ۴ ۲ساله است وخیلی دلم برایش تنگ شده .باهم دعوا هم میکردیم، کتک کاری هم میکردیم،اماتا وقتیکه درایران بود، خیلی کمکم میکردحالا جایش خیلی خالی است. حالا با خواهر کوچکترم«مژگان» که امسال کلاس دوم راهنمائی میرود همان کلنجارها را داریم. گاهی آنقدر حرف میزند که من خسته میشوم میگویم:«مژگان جان! ترا بخدا ساکت شو!»و گاهی هم دلم برای حرفهایش لک میزند.

— وناراحت نیستی که دو خواهرداری و برادرنداری؟

— نه،اصلا! می‌بینم که دخترهائی که برادر دارند، چندان از برادرهایشان راضی نیستند، آخر از بس برادرها در کارهای خواهرهایشان دخالت می کنند!

—شهره، راستی تو کجاها درس خوانده‌ای؟

— تا ششم ابتدائی در دبستان «روشن نو» بودم ، تاکلاس چهارم ریاضی را هم در دبیرستان«هدف» خواندم ، وبعد رفتم به دبیرستان«مرجان» سال گذشته دیپلم ریاضی خودم راگرفتم بامعدل ۱۷/۴ . یادم میاید که در دبیرستان هدف من و«سوسن حکیما» و «رویا روحانی»(دختران شایسته سالهای پیش) روی یک‌نیمکت می‌نشستیم: یک سه‌تفنگدار حسابی که به‌نوبت به‌مقام دختر شایسته‌ایران رسیدیم!

—چرا رشتهٔ ریاضی را انتخاب کردی؟

— برای اینکه پیدا کردن بهترین و آسانترین راه‌حل یک مسأله ریاضی خیلی لذت دارد ، وانگهی من اصلا از حفظ کردن درسها خوشم نمیاید.

—وحالا میخواهی در چه رشته‌ای به تحصیلاتت ادامه بدهی؟

—در رشته اقتصاد. کنکور داده‌ام و در دانشکدهٔ اقتصاد تهران قبول شده‌ام. اول میخواستم رشته معماری را بخوانم، امابعد دیدم این رشته برای یک‌دختر خیلی دشوار است

—حالا که به کودکی‌ات فکر میکنی،چه احساسی داری؟

—خیال میکنم که کودکی بهترین دوران زندگی است. بزرگ که شدی ، مشکلات زندگیت هم بزرگتر میشوند. دوسه سال آخر دوره متوسطه دخترها را خسته وفرسوده میکنند. اینهمه درس میخوانیم برای یک دیپلم به درد نخور که چی؟ من میخواستم تابستان کار کنم اما دیدم بـــادیپلم متوسطه هیچ کاری نمیشود کرد. چرا، باید اینطور باشد. دخترهای قدیم درسن وسال‌ما ، حداقل آشپزی وخیاطی میدانستند ما اینها را نمیدانیم!

—وحالا ازخانواده‌ات بگو!

—مایک خانواده خیلی معمولی وجمع وجور هستیم. من البته حرفهایم را بیشتر باماما‌ن میزنم،والبته نه همه حرفها را! جزئیات را سانسور میکنم. مادر است وخودش همه چیزرا را می‌فهمد. پدرم، یک بابای خیلی خوب و مهربان است. اگر من این پدر را نداشتم، حالا از همه مردها متنفر بودم، اما الان از هر کسی که محبت ببینم، باخوشبینی نگاهش میکنم بی آنکه گولش را بخورم. یک پدر خوب برای یک دختر ،نمونه همه مردها است، ویک نمونه‌خوب نعمت بزرگی است.

—سرگرمی‌ها وتفریحات تو کدامها هستند؟

—معمولا بابرو بچه‌ها ودوستها دوره‌داریم ومیرویم به خانه همدیگر ومی‌نشینیم وگپ میزنیم. گاهی هم پیاده روی می کنیم. پیانوهم میزنم در کلاس پنجم متوسطه نواختن پیانورا شروع کردم،اما بعد ولش کردم. حالا دوباره شروع کرده‌ام، وهروقت که خیلی‌شاد یاخیلی غمگین باشم، پشت پیانو می‌نشینم. بیشتر آهنگهای ایرانی میزنم. شنیدن موسیقی هم از سرگرمی‌های محبوب من است. ازصبح که بیدار میشوم، ضبطصوت کاست باز است تا شب که میخوابم. یک نوار عالی از«فاستو پاتی»دارم محشر است. مـــوزیک آرام و ملایـــم است، نه ازاین موزیکهای شلوغ که ریتم هم ندارند.

— اما ما خیال میکردیم شما جوانها از موزیک‌های تند وشلوغ بیشتر خوشتان میاید؟

— اینطور نیست. بیشتر دخترهای جوان ازاین آهنگهای شلوغ مد روز خوششان نمیآید. بیهوده نیست که آهنگهای قدیمی و رمانتیک دوباره اینهمه طرفدار پیدا کرده. حالا دیگر توی مهمانیها که میروید ، بیشتر به آهنگ‌های ایرانی گوش میدهند. آهنگهای شلوغ امروزی، چیز ماندگاری نیست .

— چقدر کتاب میخوانی !

— زیاد نمیخوانم ، فرصتش را نداشتم. کتابی که حالا دردست دارم ، رمان خیلی خوب « سووشون » است. ازشعر نوهم خوشم میاید ، مخصوصاً ازشعرهای «فریدون مشیری» و « نادرنادرپور» .اشعار« فروغ فرخزاد » را هم دوست دارم ، اما فهمشان مشکل‌تر است . من علاقه به‌شعر نو را مدیون یکی ازدبیرانم هستم که وقتی دردبیرستان بودیم ، شاعران نوسرا را به مدرسه دعوت میکرد و آنها شعرهایشان را خودشان برای ما میخواندند. برنامهٔ خیلی خوبی بود که درهمهٔ مدارس باید بگذارند.

— با سینما و تآتر میانه‌ات چطور است ؟

—سینما که اصلا حرفش را نزنید. فیلمهائی که حالا نمایش میدهند یا همه‌اش کمدی است یا کشتی کاراته وجودو. من دوفیلم دیده‌ام که هرگزفراموش نمی کنم: قصه عشق —و« رومئو وژولیت » . «والس بزرك » هم فیلم خیلی خوبی بود ، اما حالا دیگر از این فیلمها نیست و من شاید ماهی یکبار هم به سینما نمیروم . با تآتر هم سابقاً آشنا نبودم ، اما «بنگاه تآترال» را که دیدم، فهمیدم لذت دیدن یک تآتر خوب چیز دیگری است . هر وقت هم به اصفهان میروم ، حتماً به تآتر «ارحام صدر» سر می‌زنم . مردم خوشبختانه دارند با تآتر وحتی باله و اپرا آشنا میشوند و این خیلی خوبست.

— شهره ، دربارهٔ نسل جوان و همسن و سال‌های خودت چه فکرمیکنی؟

— والله من فکر میکنم به عنوان دختر شایسته ایران نمایندهٔ خیلی از آنها نیستم ، چونکه با خیلی از کارهایشان مخالفم. بعضی از پدر ومادرها اصلا به وضع بچه‌هایشان نمیرسند و بچه هـــای بی بندوبار از آب درمیآیند ، پول بیخودی ریخته تودستشان و اتومبیل زیرپایشان وقدرهیچی را نمیدانند وعمرشان راتلف می کنند من با آزادی جوانها موافقم اما در حد تعادل . بکن یا کجا برو ، اما من هرجا که بروم ، باید به آنها بگویم که کجا میروم و کی برمیگردم . بالاخره در هر خانواده‌ای باید ضوابط و معیارهائی وجود داشته باشد.

— با معاشرت دختر و پسر تا چه حد موافقی؟

— تا حدی که به بی بندوباری نکشد . این خیلی خوبست که یک دختر جوان یک دوست پسر داشته باشد ، اما به شرطی که پدرو مادرش هم او را بشناسند و تأیید کنند.

معاشرت دختر و پسر اگر سالم باشد ، برای هر دوطرف تجربهٔ آموزنده‌ای میتواند باشد ، اما من معاشرت‌های ناسالم هم زیاد دیده‌ام. مثلا در دبیرستان ما یک عده دختر بودند که مدام دوست پسر عوض میکردند و این نوعی پز دادن جلو بچه‌ها بود. دوست‌های پسرشان هم یک مشت جوانهای بی‌تجربهٔ و ریشوو کثیف بودند که آدم وقتی پای صحبتشان می‌نشست هیچ استفاده‌ای نمیکرد همه‌اش از رقص حرف میزدند و چیزهای بیخودی. رابطه‌شان درسطح بود ، درعمق نبود. خوب، ازاین دوستی‌ها چه‌حاصل ؟ اصلا من میخواهم ازاین پسرها بپرسم این ریش وسبیل را برای چه میگذارند ؟ این کفش‌های پاشنه بلند را برای چه میپوشند ؟ برای دخترها؟ والله بخدا ، نه‌من ، بلکه هیچ دختری از این شکل و شمایل خوشش نمیآید. چرا بعضی از پسرها اصرار دارند که خودشان را به شکل دخترها درباورند؟

— شهره ، راستی چرا دراین مسابقه شرکت کردی؟

—برای اینکه معتقدم آدم باید هر کاری را بموقع خودش انجام بدهد که بعد حسرتش را نخورد. وانگهی شرکت در این مسابقه فرصتی بود برای آشنا شدن با محیطی تازه‌تر و بزرگتر و اجتماعی‌تر که خیلی چیزها بمن یاد داد. من ازیکنواختی زندگی هم خوشم نمیآید، و شرکت دراین مسابقه نوعی تنوع هم بود. قبل ازاینکه دخترشایسته ایران بشوم، با خودم میگفتم: « وای! اگر چیزی نشدم، آنوقت چه میشود؟

«باز همان زندگی روزمره با همان عادات و حرکات؟ » اما حالا که دختر شایسته ایران شده‌ام، همه‌اش به مسابقهٔ جهانی فکر میکنم و از خودم میپرسم: « وقتی مسابقه تمام شد و به ایران برگشتم، چه میشود؟»

«باز همان زندگی روزمره... » امیدوارم

بقیه درصفحه ۹۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشی از نمایش لباسهای ابتکاری دختران فینالیست

رنگین کمانی از لباس



پنجشنبه ۱۹ تیرماه، درجشن مشترك انتخاب دختر شایسته و دختر هوش‌و دانائی ایران درسال ۱۳۵۴ — که در تالار دریای‌نور هتل هیلتون تهران با شکوه و جلال تمام برگزار شد — دختران فینالیست مسابقهٔ انتخاب دختر شایستهٔ ایران، در بخشی از برنامه که به‌نمایش لباسهای ابتکاری و انتخابی آنان اختصاص یافته‌بود، رنگین کمان زیبائی آرمدها، طرح ها، پارچه ها و رنگهای خیره کننده را به‌معرض تماشای مهمانان گرامی جشن گذاشتند. این بخش از برنامه چندان جذاب و افسون کننده بود که گزارش جداگانهٔ آنرا دراین شماره میخوانید.

از هنگامی که بشر شهر نشین و متمدن شده، حتی پیش از آغازشهر نشینی، لباس همواره جزئی از زندگی آدمی بوده است. ذوق زیبائی شناسی انسان بیش ازآنست که ازلباس تنها به عنوان محافظی در برابرگرما و سرما استفاده کند، بلکه درطی قرنها لباس را درعین حال وسیله و بهانه‌ای برای ارضاء ذوق زیبا شناسی خود و ارائه و عرضه انواع هنرهای بشری قرار داده است. امروزه شیکپوشی— بر عکس آنچه برخی می پندارند— معنی پوشیدن لباسهای‌گرانقیمت را ندارد، بلکه خود هنری است و هنر پیچیده‌ای هم هست. شیکپوشی مستقیماً با قدرت تشخیص هماهنگی و هارمونی رنگها و کمپوزیسیون‌ها و طرحهای مختلف و پارچه های‌گوناگون رابطه و پیوند دارد. شیکپوشی درعین حال نوعی خودشناسی نیز هست، چراکه هر دختر شکپوش نخست باید رنگ و خطوط چهره و انحناهای اندام و ترکیب اعضای صورت خود را عمیقاً بشناسد تا بتواند لباس مناسب خود را انتخاب کند و به اصطلاح شیک پوشد. شیکپوشی نوعی موقع شناسی‌زیرکانه و هوشمندانه نیز هست، چراکه هر لباسی راهمه وقت و در همه جا نمیتوان و نباید پوشید. از یک نظر به جرأت میتوان‌گفت که لباسی که به تن می کنیم، معرف و نشان دهندهٔ شخصیت و افکار و اندیشه‌های ما نیز هست. در مزون‌های مشهور جهان، درکنار دست بهترین طراحان لباس، چند روانشناس نیز نشسته‌اند که از یکسو تشخیص میدهند که چه لباسی برای فلان دختر یا خانم با روحیهٔ خاص او برازنده‌تر است و از سوی دیگر تأثیر این لباس را در روحیه کسانی که آنرا برتن‌خانم خواهند دید، مورد بررسی قرارمیدهند.

مسألهٔ لباس در عین حال با اقتصاد نیز رابطهٔ مستقیم دارد. پولی که هر روز و هرسال درهر کشوری صرف خرید لباس‌های‌گوناگون میشود، رقم عمده‌ای از بودجهٔ هر خانواده را تشکیل میدهد. باین ترتیب ملاحظه می کنید که مسألهٔ لباس با مسائل مهمی مثل اقتصاد، زیبائی و جذابیت، شیکپوشی، روحیهٔ فردی افراد، ذوق و سلیقه شخصی آنان،قدرت ابتکار و ابداع شان پیوند مستقیم دارد،درست بهمین جهت است که هرسال درمراسم نهائی انتخاب دختر شایسته ایران،از دختران فینالیست خواسته میشود که درسه مرحلهٔ مختلف با سه نوع لباس مختلف به روی صحنه بیایند و به مهمانان عزیز و داوران معرفی شوند. درقسمت اول برنامهٔ جشن امسال، دخترها با لباس‌های اونیفورم‌شان روی صحنه ظاهر شدند. امسال لباس اونیفورم دختران فینالیست را خانم « رحیمه ملکی » طراح و مدساز مشهور طرح کرده بود. پارچهٔ زیبای این لباس از صنایع دستی ایران انتخاب شده بود و خود لباس یک دوپیس مدرن بود با کلاه «بره » . این لباس از نظرطرح و دوخت و زیبائی بسیار مورد توجه مهمانان‌قرارگرفت و همه با خوشحالی متوجه شدند که از پارچه‌های ایرانی نیز میتوان لباسهای بسیارشیک‌وزیبائی تهیه کرد.

دردومین بخش برنامه، دختران فینالیست با لباس‌های ابتکاری و انتخابی خودشان بروی صحنه آمدند. در این بخش از برنامه، دخترها قدرت ابتکار و ذوق و سلیقهٔ شخصی خودشان را درمعرض داوری مهمانان و هیأت ژوری قرار دادند و چنانکه در خور آنان بود، با تحسین و تشویق شور انگیز همهٔ مهمانان مواجه شدند، چراکه براستی یکی از دیگری زیباتر بود. امسال مثل اینکه دختران فینالیست تصمیم‌گرفته بودند که با عرضه و نمایش زیباترین لباسهای ابتکاری بهمه ثابت کنند که دختر ایرانی قصد دارد در هر زمینه‌ای ابراز وجود کند، هم در رقابت‌های درسی و تحصیلی و هم در قلمرو مد و لباس وشیکپوشی.لباسهای ابتکاری دختران فینالیست نسبت به سالهای پیش فوق‌العاده زیبا بود و در حقیقت دخترها یک « فشن شو » (Fashion –show) با شکوه ارائه کردند که در زیبائی به رنگهای افسون انگیز یک رنگین کمان بهاری میمانست. بیشتر دخترها سعی کرده بودند که لباسهای ابتکاری خود را با الهام از لباسهای باستانی یا لباس های بومی و فلکلوریک ایران تهیه نمایند. متأسفانه

لطفاً ورق بزنید

ijtimaeiation.com: The Digital Library

عکس روی جلد و داخل از:
ایوب کلانتری

لباسهای رویائی!

دختران فینالیست مسابقه دختر شایسته ایران در لباسهای ابتکاری خود.



(c) ketabton.com: The Digital Library

شرح روی جلد

در نمایش لباسهای ابتکاری دختران فینالیست مسابقه انتخاب دختر شایسته لباسهای گلناز علوی کیا (مدقشقائی — نفر نشسته) وماندانا شفاعت‌پور (مد صفویه — نفر ایستاده سمت راست) و رزت خرمیان (مد دخترگل‌فروش) مورد توجه شیک‌پوشان و صاحبان سلیقه قرار گرفت و بهمین جهت در روی جلد این شماره عکس این سه دختر با ذوق با لباسهای ابتکاری خود چاپ شده است.

بسیاری از لباسهای بومی ایران در اثر بی توجهی از میان رفته‌اند، و فعلا تنها لباسهای عشایری و کردی اصالت خود را حفظ کرده‌اند. در مورد لباسهای ایران‌باستان با بررسی کتیبه‌ها و نقش‌های روی دیوار و ستون‌های تخت‌جمشید تحقیقاتی به عمل آمده است که هنوز کامل نیست. لباس‌هائی مثل شلوار و شلیته هم در زمان قاجاریه مد روز شده‌اند. با وجود اطلاع و آگاهی کمی که از لباسهای تابستانی و بومی ایران زمین داریم، دخترها سعی کرده بودند یادگارها و مدل‌های قدیمی را زنده کنند و از این راه وفاداری صادقانهٔ خود را به سنت‌های قدیمی و فلکلور ایران به اثبات فینالیست، خود داستانی بود مصور و دیدنی وتماشائی.

« ترانهٔ آذربایجانی » که از ایرانیان مقیم کویت است، برای خود لباس زنان حرم شیوخ خلیج فارس را انتخاب کرده بود: لباسی بود از حریر مشکی با حاشیه دوزی طلائی. گفتند که اسم این لباس « هاشمیه » است. ترانه با آهنگ « یا مصطفی » پرواز کنان وارد صحنه شد وبا لباس زیبا و چهرهٔ با نمک و لبخند ملیح خود، یک رژهٔ تماشائی از رنگها و نقش هاوطرحهای دلپذیر را افتتاح کرد.

« فیروزه افشارنیا » که درمسابقهٔ انتخاب دختر شایسته ایران مقام دوم را بدست آورد، لباسی برگزیده بود که الهامی بود از لباسهای ملکه‌های ساسانی بنام« اسپندارمز » . این لباس پیراهن یا شکوهی بود از پارچهٔ حریر سفید که فیروزه خودش روی آن نقاشی‌های جالبی کرده بود. او درحالیکه مشعل فروزانی هم در دست داشت، بروی صحنه آمد و تحسین همه را برانگیخت. فیروزه در این لباس با شکوه





از راست بچپ :
مژگان گرگانی دختر سلیقه و شیک پوشی- مارتین قریب دختر کاراکتر و شخصیت — روزت خرمیان برنده مقام پنجم- شیوا رشدیه برنده مقام چهارم - شهره نیک‌پور دختر شایسته سال ۱۳۵۴ ایران — فیروزه افشارنیا برنده مقام دوم - ماندانا شفاعت‌پور برنده مقام ششم — نسرین بهجتی دختر شارم و جذابیت .

شهره نیک‌پور در لباس ابتکاری خود (کلفت مدرن)

(c) kayhan.com: The Digital Library



و با آن مشعل فروزان در دست، براستی همه را به یاد شکوه و جلال دربارساسانی انداخت.

« نسرین بهجتی» دختر خنده روی زاهدانی، با لباس زنان بلوچ بر روی صنحه ظاهر شد. این لباس پیراهنی شش تکه بود تماماً کاردست، همراه با شلوار پائین تنگ و کفش نوک برگردان و روسری توربلند و کاردست. نسرین یک بادبزن دستی را هم پر این لباس خویش افزوده بود. خانم « رحیمه ملکی» طراح ومدسازما میگوید: « نسرین دراین لباس شبیه یکی ازمجسمه های موزهٔ معروف « مادام توسو» شده بود که گنجینه‌ای است از لباس ملل مختلف دنیا »

«شیرین پاکروان» درلباس « ملکه دریاچه قو» بر روی صنحه آمد که الهامی بود از لباس پرستار ملکه در باله مشهور دریاچه قو اثر « چایکوفسکی» آهنگساز نامدار روس. این لباس از مخمل یاقوتی رنگ دوخته شده بود.

شیرین نیم تاجی هم بر سر داشت و گردنبندی برگردن. او همراه با آهنگ کلاسیک و آرام دریاچه قو بروی صنحه آمد و با وقار و متانت یک ملکه راه رفت و در برابر مهمانان تعظیم کرد.

« الهام ثابتی» فینالیت شیرازی ،با یک زیر لباسی متعلق به زنان سوگلی حرم شیوخ خلیج فارس بر روی صنحه آمد. این لباس از حریر قرمز بود با حاشیه دوزیهای طلائی. الهام روی این زیر لباسی ، لباس دیگری شبیه عبا هم پوشیده بود که زیبائی لباسی حریر سرخ او را صد چندان جلوه میداد.

« روزت خرمیان» با آن قد بلند و چشم های عسلی رنگ خویش ، با لباسی که از لباس زیبای دختران گلفروش هلند یا اتریش الهام گرفته شده بود ، بر روی صحنه ظاهر شد. این لباس ازچیت خال خالی ایرانی به رنگهای سفید و قرمز دوخته شده بود و دامن چین دار بسیار زیبائی داشت. روزت یک سبد گل نیز برروی دست گرفته بود وغنچه های گل به مهمانان هدیه میکرد. مجموعاً روزت با این لباس ابتکاری وخندهٔ قشنگ ومعصومی که داشت ،آنشب خیلی گل کرد ویکی ازمهمانان نیز حلقه گلی برگردنش آویخت.

فریبا رحمانی — ازشیراز براستی یک نمونه و سمبل قیافه اصیل شیرازی با روح پـــاك شهرستانی بود. او لباس زیبای زنان اشکانی را برگزیده بود، که با آهنگ شیپور وطبل وارد شد.

«شیوا رشدیه» با آن موهای بلندمواج و قد بلند خود درلباس اشرافی وباشکوهی روی صحنه آمد که بقول خودش لباس زُنان مهاجر— نشین آمریکائی درسالهای نخست مهاجرت به این قاره بود است. این لباس بالاتنه‌ای ازابریشم صورتی رنگ و دامنی پرچین وپف‌دار داشت. شیوا دراین لباس خیلی آرام وخرامان خرامان روی صحنه راه رفت.

«دینا شجاعی» از خرم‌آباد ، لباس محلی دختران لرزا پوشیده بود. یک پیراهن بلندمشکی با پولک‌های قشنگ همراه باچارقد حریر. این لباس سمبل یـک دخترشادوجـوان خرم‌آبادی است.

لطفاً ورق بزنید

(c) ketabton.com: The Digital Library

«گیسوشریف» هم‌لباس قشقائی را انتخاب کرده بود: دامن پرچین، همراه با بالاتنه سرخ و چارقد پولک‌دوزی شده. گیسو با این لباس محلی پابرهنه به‌میان صحنه دوید ومثل کبک به خرامیدن پرداخت.

«ماندانا» شفاعت‌پور باآن قدبلند و کشیده وچشمان سبز خود، بالباسی که ازحریرسبزدوخته شده بود، مثل فرشته‌ها برروی صحنه فرود آمد. این لباس که الهامی بود ازلباس دختران دورهٔ صفویهٔ، با یک‌نیم تاج کوچک نیز همراه‌بود. ماندانا باآن گیسوان افشان خود دراین‌لباس زیبا، ودرزیر پرتو چلچراغها براستی زیبا شده‌بود.

«فرح عابدین» لباس ابتکاری خودش را «طاووس خرامان» نام گذاشته بودوخودش میگفت که درکودکی به‌باغ وحش رفته‌و پرهای رنگین کاووس نظراو رابسیار جلب کرده است وهمیشه آرزو داشته است که‌لباسی به شکل طاووس داشته‌باشد. فرح نقش طاووس را روی لباس خود که‌از ابریشم تایلند به‌رنگ خاکستری بود پیاده کرده بود وفرح دراین لباس عیناً مثل یک‌طاووس خرامان خرامان روی صحنه رامیرفت.

گلناز علوی کیا لباس زنان قشقائی را به‌تن داشت که با قیافه نمکین وشرقی او کاملا جور بود، این لباس از هفت دامن زری حریر که روی هم پوشیده میشود و یک کت که هر زنـــی

شیرین پاکروان فینالیست تهرانی در لباس اونیفورم ⬇



مریم مؤمن‌زاده در لباس ابتکاری کولی. ⬆

به‌فراخور حال خانواده‌اش آنرا باسکه های طلا و نقره تزئین میکند.

«بوران فروزان» عروس مسابقه، البته ترجیح داده بود که‌بالباس عروسی‌اش درمیان مهمانان جشن ودرکنار همسرمهربانش به تماشا بنشیند!

«مارتین قریب» باالهام ازسریال تلویزیونی «دلیران تنگستان» لباس محلی زنان شجاع تنگستان را برتن کرده بود که شخصیت و تنگستانی را در خاطرها زنده میکرد.

«مژگان گرکانی» با لباس ابتکاری خود که در کمال سلیقه انتخاب شده بود، باآن‌موهای مواج وسیاه خویش، تحسین همگان رابرانگیخت. مژگان بایک آهنگ اسپانیولی تند برروی صحنه آمد وفریاد «ئوله! ئوله!» ازجمعیت برخاست، چرا که لباس مژگان، لباس زنان اسپانیولی بود. مژگان باچشمهای درشت خودوگیسوان سیاهی که آنها راصاف درپشت سرجمع کرده بود. دراین لباس براستی غوغا میکرد. این لباس زیباعبارت بود ازیک دامن چین‌دار که‌ازابریشم قرمزو تور مشکی دوخته شده بود. مژگان باآن دامن اسپانیولی بلند خود که‌روی زمین کشیده‌میشد،

بقیه درصفحه ۸۶

برندگان مسابقه دختر شایسته ایران با موتورهای زیباوبادوام‌مپنی یاماها که از طرف شرکت ایران دوچرخ بانها هدیه شده است. ⬅

(C) Iran-archive.com - The Digital Library



«الهام ثابتی» درلباس زیبائی از حریر قرمز که روی آن لباس دیگری شبیه عبا پوشیده بود ⬆



«مرمر مشکوری» درلباسی که از لباسهای ملکه الیزابت اول الهام گرفته شده بود. ⬆



⬆

⬇ «گلنا زعلوی کیا» دریک لباس زیبای کردی





(c) ketabton.com: The Digital Library

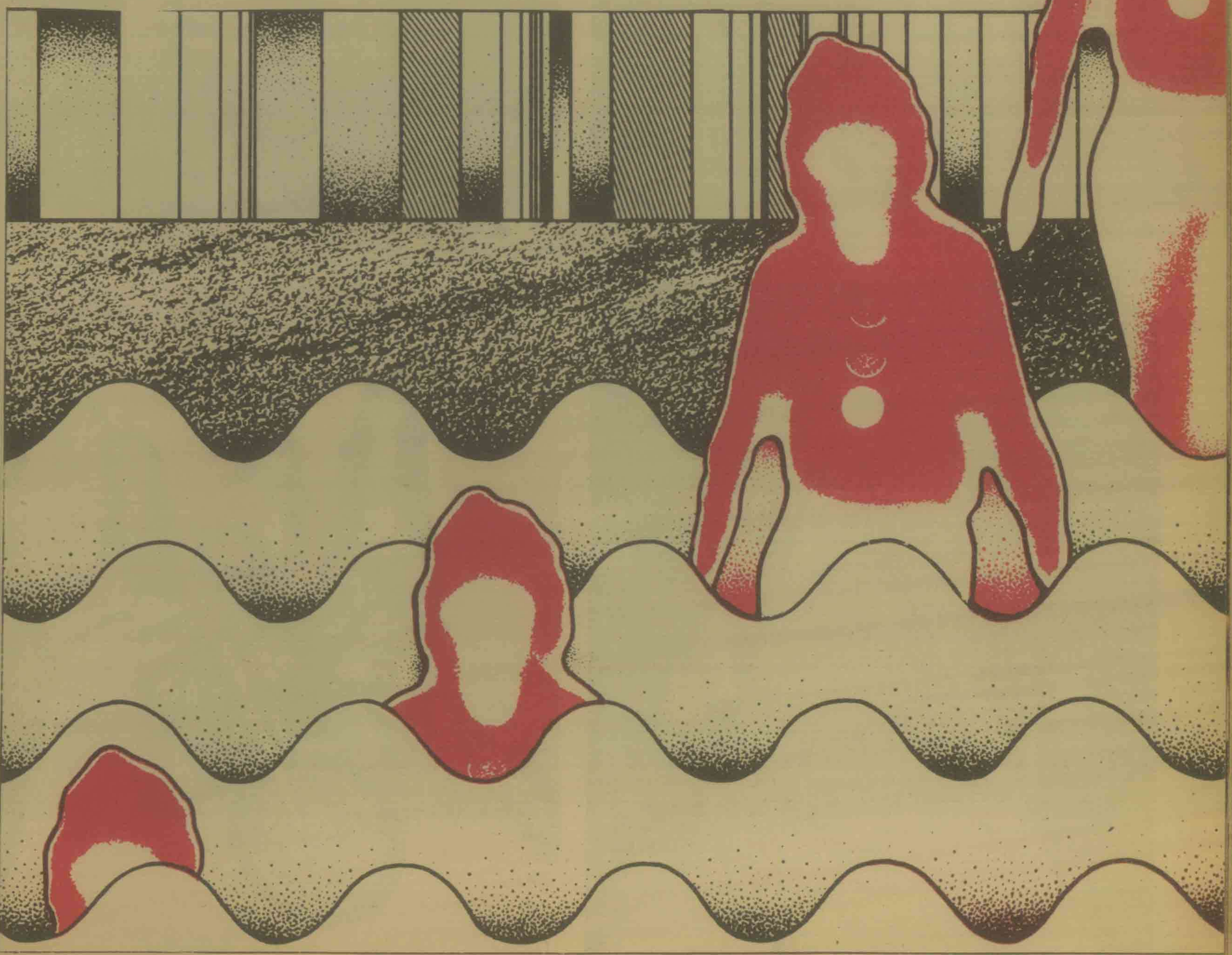
در کریدورهای دادگستری

رپرتر: شهلا راغبی

حجله‌گاه سینمائی تو مسافرخانه!

داستان آقا تقی و فریب دختر ۲۴ ساله و شکایت به قاضی

... دختره فیلم اومد ، گریه کرد ، با من تو مسافرخونه یک اتاق گرفت و همان شب اول با صحنه‌سازی یک حجله سینمائی تو مسافرخونه راه انداخت ... او شد عروس و من شدم داماد ... و حالا اومده دادگستری و ادعا میکنه من فریبش دادم !



ketabton.com: The Digital Library

عروس ده روزه وجنین ۴ ماهه!!

روزی نیست که دادسرای تهران به چندپروندهٔ «فریب وتجاوز» رسیدگی نکند. قهرمانان این پرونده‌ها دختران ۱۲ ساله هستند تا ۷۰ ساله! بعضی از این قهرمانها داستانی عجیب‌وشنیدنی دارند و درسنی که انسان تصورمیکند که دراوج عقل وخودداری و کف‌نفس هستند در مقابل میز قاضی ادعای‌فریب‌خوردگی می کنند وعده‌ای را بخنده می‌اندازند وجمعی رابه‌تعجب‌وحیرت وامیدارند، داستان پرونده آقاتقی و نرگس یکی از آنهاست ....

دختره باجملاتی باسمه‌ای وقراردادی میگوید:

—آقای رئیس این جوون منو فریب‌داد، از ناراحتی من سوءاستفاده کرد ناموس منو دزدید!! این مرد باسوءاستفاده ازوضع روحی خرابم بهم تجاوز کرد!

مرد که معلوم است کاردش بزنی خونش درنمیاید بالحن جاهلانه‌ای میگوید:

—فریب چیه آبجی؟ تجاوز کدومه؟ عجب بساطیه‌ها.. آقای رئیس توسرسرای مسافرخونه فردوسی نشسته بودم این خانم باسروضعی معلوم‌الحال اومد تو واتاق خواست. چون شناسنامه نداشت بهش اتاق ندادن. اول کمی اینطرف اونطرف‌رو نگاه کرد بعد انگار نظرش ماروگرفت. خودش اومد طرفم‌گفت: میخوای واسه دوتائیمون یک اتاق بگیری!؟»... خوب چرا که نه؟ رفتیم تواتاق... بدمصب انگار چهل ساله اینکاره است ...

دختر مثل ترقه از جا کنده میشود اما قبل ازآنکه اعتراضی کند آقای‌عالی رئیس دایره شکایات ودادسرای تهران به‌مرد تذکرمیدهد که مؤدب باشد.

مرد میگوید: روتخم‌چشام! چشم. ولی هرچی میگم به‌اسم علی‌قسم عین حقیقته. رفتیم تواتاق، جلوی خودش میگم، لخت شد وعین آرتیستهای توفیلم واسه‌ام رقصید بعد هم پشت سرهم سیگار کشید ودوتا آبجورفت بالا. دختر که درمقابل حرفهای مرد خلع‌سلاح شده بود بحربه زنانه گریه میکند:

—من اونشب ناراحت بودم. نمی‌فهمیدم چکارمی کنم. من همون روز از خونهٔ پدرم فرار کرده بودم.

مرد میگوید: عذربدتر ازگناه‌یاری آبجی؟ ما که کف دستمون روبو نکرده بودیم. آقای رئیس ما که بچه‌محصل نبودیم ولی به‌امام قسم طرف خیلی‌وارد بود. فقط شب که شد دیدم طرف هنوز دختره! به ولای علی آقای رئیس زدم توسرم‌گفتم: «پس چرا بهم نگفتی» گفت: آخرش که‌چی؟ بالاخره باید یکی اینکارو میکرد»! همون موقع زیر دلم خالی شدگفتم «نکنه آقاتقی توهچل افتاده باشی؟» صبح که شد گفت «آقاتقی بیابریم شمال» رفتیم.

آقا اینا که میگم همه‌اش عین‌درست واقعه است! یک‌هفته‌یی خوش بودیم. دوسه هزار تومن هم خرجش کردم. خوب چه‌باك؟ شکر خدا اینقدر درمیارم که‌موندم معطل چه‌جوری خرجش کنم!. یک هفته بعدگفت برگردیم تهرون. اومدیم دم‌گاراژگفت پول ندارم. فهمیدم دردش چیه! آقای رئیس دوتا پونصدی درآوردم گذاشتم کف دستش گفتم «خوب دیگه آبجی برو. تورا به‌خیر ومارا بسلامت...» رفت. حالا دیروز باماًمور اومده در تعمیرگاه که.. «بعله توبمن تجاوزکردی یاباید عقدم کنی یابری زندان! !» مگه همچی چیزی میشه؟ یک‌مرد که نمیاد بادست خودش کلاه‌قرمساقی سرش بذاره... این ازمحالاته!

* * *

مرد چنان صادقانه حرف میزند که باتوجه به‌عکس‌العملهای دختر هیچ تردیدی در درست‌بودن حرفهایش نمیشود داشت. جوانی است باهیکل درشت وچهارشانه که قیافه‌ای‌گیرا وجالب‌توجه دارد. دخترهم زیباست. موهایش را باگیره‌ای پشت سرجمع کرده ورویهم‌رفته تیپی بسیار ساده ودخترانه دارد. فقط وقتی حرف میزند شنونده براحتی متوجه میشوداین‌سادگی نبایدچندان هم‌واقعی باشد. حرکاتش خیلی سینمائی‌است. حتی طرز گریه کردنش بی‌اختیار مرا به‌خنده انداخت.

وقتی از میزان تحصیلاتش سؤال‌میکنم باژست‌معترضانه‌ای میگوید:

—تاپنجم ابتدائی خوندم بعد از شدت ناراحتی نتونستم ادامه تحصیل بدم!

مرد میگوید: د، آبجی توهم که همه‌اش از شدت ناراحتی به کارائی میکنی؟ از شدت ناراحتی ترك تحصیل کردی، ازشدت ناراحتی من بهت تجاوزکردم!! از شدت ناراحتی من بزور بردمت شمال!!... واقعاً که... لابد حالا هم‌از شدت ناراحتیه که فکرکردی ممکنه من بگیرمت!!

دختر میگوید: اونشب خودت‌گفتی به پیغمبر عقدت می کنم. اگرمردی بیاجلو، مرده وقولش! مرد باهمان لحن جاهلانه خودمیگوید بلانسبت آقایون من... خوردم آخه آدم چی بگه. خوب آبجی آدم توبعضی حالات واحوالات یک‌غلطی میکنه. تواونشب داشتی فیلم می‌اومدی ومیرقصیدی، یعنی‌داشتی یک کاری میکردی ماخوشمون بیادماهم به‌چیزی گفتیم که‌تو خوشت بیاد!! وگرنه مگه من عقلم کم شده بود که فکرگرفتن دختری باشم که باپای خودش اومده سراغم وهمون‌شب اول هم زورکی اومد توحجله وکارتموم شد. آبجی خوب گوشهات و باز کن ببین چی‌میگم. من اگر بخوام یک دختر از یک خانواده آبرومند بگیرم بازم شش‌ماه در اطرافش تحقیقات میکنم، اونوقت میام تورو بگیرم!؟

دختر میگوید: اینها همه‌حرفه، حرف‌هم بدرد من نمی‌خوره. بابام دیگه توخونه راهم نمیده. منم که نمیتونم برم‌گوشهٔ خیابون‌وایسم! یاعقدم‌می کنی یا میری زندون... یااینم که... خلاصه باید یک‌جوری زندگی من تأمین بشه.

مرد میگوید: نکنه خیال کردی‌من‌گاو شیرده هستم؟ نه‌آبجی. بقول معروف‌گردوهای خونه‌قاضی حساب داره. من باج به‌شغال نمیدم.

بقیه درصفحه ۸۳

شوهر و هوو به شکم این دختر ۱۴ ساله وحامله‌سنگ وآجرمی کوبند تا بچه خود راسقط کند!

سرگذشتی که در اینجا می‌خوانید عین واقع است و ۱۰ روز پیش در دادسرای تهران مورد رسیدگی قرار گرفته‌است. این سرگذشت نشان‌میدهد که هنوز هزاران هزار نفر از مردم هستند که قانون حمایت خانواده را قبول ندارند و برای اطفای هوس و شهوت خود از هیچگونه جنایتی روی‌گردان نیستند.

اینجا دایره شکایات دادسرای تهران‌است. دختر جوان برای شکایت آمده و با لهجه کرمانشاهی غلیظ خود میگوید:

—آقاجانم بدادم برسید، دارن‌مارامی کشن نیگا بندازین، آها، همه تنمان کبود است. اگر فرارنکرده بودیم دیشب میخواستن مارو ازگیس توزیرزمین آویزان کنن!!

— چی شده؟ آرام باش و توضیح بده چه کسانی میخواستند تورا بکشند؟

— دورت بگردم آقا جان! شوهرم و زنش میخوان ما را بکشد!

دختر با قیافهٔ معصومانه و لحن وحشت زده‌اش که بیشتر بنظر میرسد یک بچه باشد تا یک زن شوهردار به قاضی التماس میکند که بدادش برسند.

خودش میگوید: خانم‌جان ۱۴ سال دارم! با تعجب میپرسم: چند وقته ازدواج کردی؟، با شرم دخترانه میگوید: ده روزه!

— فقط ده روز؟!

— بله خانم جان ده روزه عروس شدیم اما خودمان چهارماهه هستیم!

— منظورت این است که چهارماهه حامله‌ای.

— بله‌خانم‌جان. برای خاطر همین بچه هم هست که اونا این بلاها را سرما می‌آرن. از وقتی آقامون ماراگرفته، زنش که هووی من باشه، صبح به‌صبح حنا میریزه توی آب ومیده‌ما سربکشیم تا بچه بیفته، بعد خود آقامون هم دست‌وپای ما را می‌بنده واز درگاهی آویزان می کنه وبعد لگد به دلمان میزنه وپشت‌سرهم بانفرت میگه:

—این بچه حرومزاده باید بیفته!!

— دخترك باشت به شکم خود میکوبد و باتنفرادامه‌میدهد:

— آخر خانم‌جان هرجا رفتیم‌گفتند بچه بزرگ شده نمیشه انداختش.... تقصیر ما چیه؟

موضوع تا حدی روشن میشود. همان قصهٔ تکراری فریب و حامله شدن و ازدواج اجباری مطرح است. یک سرحادثه دختر چشم وگوش بسته وساده شهرستانی است وسر دیگر احتمالا یک مرد عیاش ولاابالی وخوشگذران شهری. وقتی از دختر میخواهم که ماجرا را تعریف کند مظلومانه میگوید:

— روی چشمم خانم جان. ما کرمانشاه درس میخواندیم. آقامان که آنوقتها نمی‌شناختیمش آمده بود آنجا مأموریت. بعد خودش گفت ما را دیده و عاشقمان شده. هی آمد سر راه ما ایستاد و گفت: «ماخاطر تو رامی‌خواهیم، اینجا برای‌تو حیفه، تو باید بیائی تهران..» بعد هم‌مرتب نامه عاشقانه داددستمان وآمو ناله سرانداخت. چند بار به اوگفتم «این طور نامه‌پرانی نکن، توشهرهای کوچک آبروی‌آدم‌زودمیره» گفت: میخوام تورو بگیرم «گفتم» بابای‌من تازه‌به— دخترشوهر داده وفعلا از دستش برنمیاید برای ما هم جهاز بگیره‌بفرسته خانه‌شوهر. گفت من از تو یک سوزن هم نمی‌خوام».. خلاصه یک روز آمدگفت: مهین جان من همه‌وسائل زندگی خریدم بیابریم ببین. باهاش رفتم—توخونه‌اونم همانجا باماعروسی کرد!!.

—تو چه‌عکس‌العمل نشان دادی؟

—خانم جان‌ماخیلی گریه کردیم هم ترسیده بودیم وهم‌روپوش مدرسه‌مان پاره‌شده بود. اگر بابام می‌فهمید مارا می کشت. اما او بیست تومن بمادادو گفت «به‌بابابگوروپوشم گیر کرده به‌میخ پاره شد....» لحن‌ساده‌دختر شنونده‌را به‌خنده می‌اندازد.

زن جوان جوری نگاه میکند که باید باور کرد هنوزهم باوجود آنکه زن‌شوهرداری است‌و یک جنین چهارماهه را حمل می کند متوجه قضایا نیست و نمی‌فهمد که واقعاً چه برسرش آمده و چگونه قربانی یک بوالهوسی شده است.

میپرسم: خوب بعد چه‌شد؟ بازهم به خانه‌اش رفتی؟

—نه‌خانم‌جان همان یک‌دفعه اول وآخر بود. بعد از آن او غیبش زد ما هم مریض شدیم مادرمان فهمیدآبستنیم. زیر زبانمان را کشیدند و بعدعمویمان آمدتهران پیدایش کرد و مجبورش کردند مارا بگیرد. ده روز پیش آقا آوردند توی خانه عقدمان کرد بعدهم مارا آوردتهران. قرارشده تکلیف بچه که‌معلوم شد یک‌پولی به‌بابای‌ما بدهد ومارا بفرستد کرمانشاه

بقیه درصفحه ۸۳

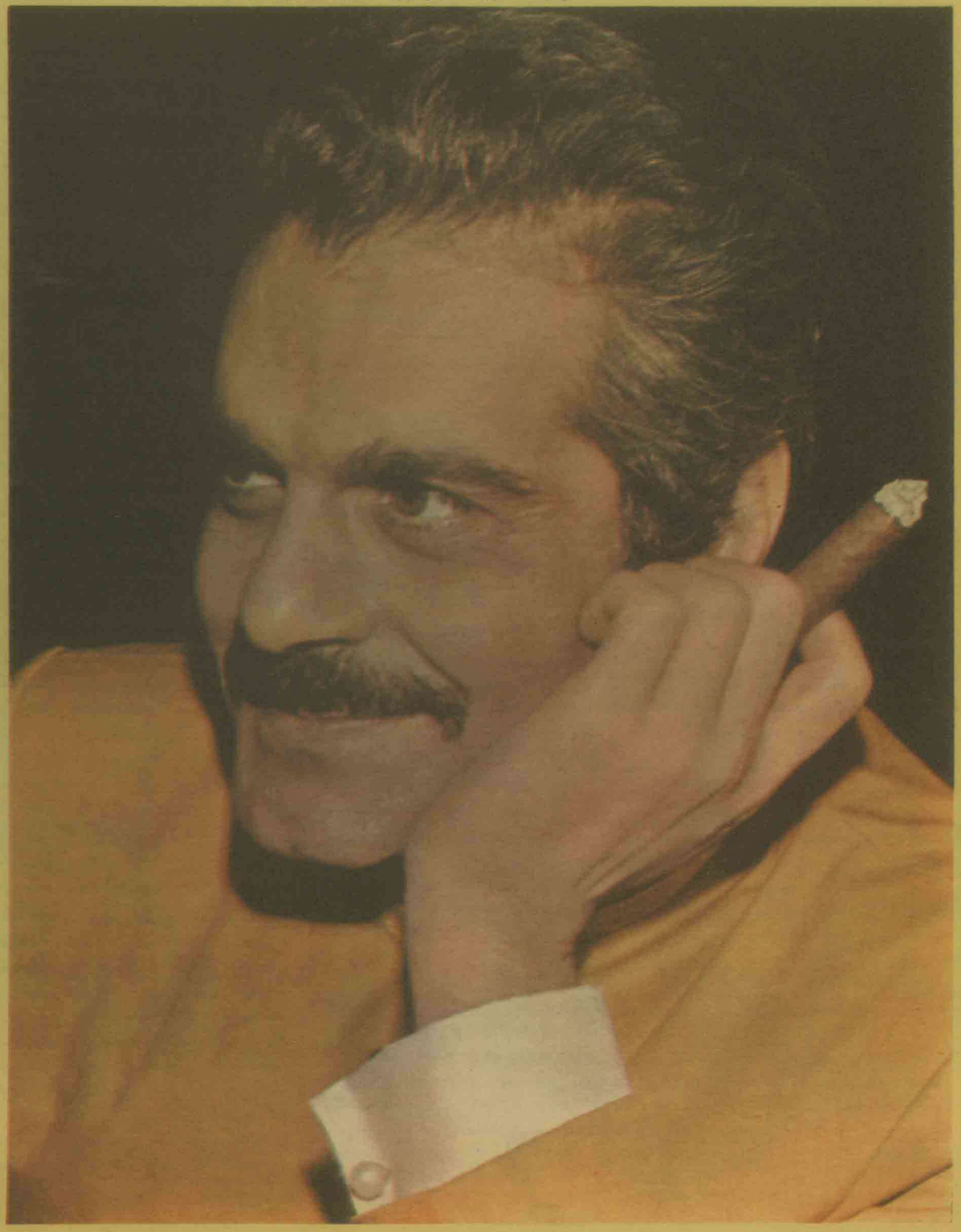
(c) ketabton.com: The Digital Library



عمرشریف

ـ میمیرم برای زنی که مدام در بارهٔ لباس و جواهر و عطر و پودر حرف بزند!

* عمرشریف، هنرپیشه‌ای ازشرق که درسینمای غرب گل کرده است



بنظر این دون‌ژوآن کهنه کار سینما، مردنمائی و برهنه‌گرائی زن، هردو بضرر او تمام میشوند...

در یکی از رستوران‌های «وین» روبروی من نشسته است، یک گیلاس مشروب درمقابل دارد، و به «یک آس دیگر در آستین» فیلم جدیدش فکر میکند. مثل همیشه پیراهن ابریشمی پوشیده و دگمه‌های پیراهن را تاحدود ناف باز گذاشته است. همهٔ نگاهها باو دوخته شده‌اند بخصوص نگاه زن‌ها. به وضوح می‌بینم که در نگاه زنها، حسرت و تمنا و تحسین بهم آمیخته است. رشته فکرش را پاره میکنم و میپرسم:

— آقای عمرشریف، هیچ متوجه هستید زنها چگونه دارند شما را با نگاههاشان زنده‌زنده میخورند؟

لبخندی میزند و میگوید:

— اگر حز این بود تعجب داشت. اما حقیقت آنستکه‌زنهادر من نه عمرشریف، بلکه دکتر «ژیواگو» را می‌جویند، دکتر ژیواگو را با تمام خصوصیات، ظرافت‌ها، صمیمیت‌ها و دست و پا چلفتی‌هایش. من جامع جمیع صفات بر شمرده هستم و البته نه فقط در فیلم. من شخصاً موجودی رمانتیک و احساساتی هستم و بهمین سبب نیز مورد توجه زنها قراردارم. زنهاوقتی مرامی بینند، درو‌جودشان تمنا بجوش میاید. هم میخواهند برایم مادری کنند، و هم میخواهند قلبم را

* عمرشریف و همسرش «فاتن‌حمامه» که از ستارگان مشهورسینمای مصراست



(c)iran-archive.com: The Digital Library



چهره های تلویزیونی

لوسیل بال

دختر شوخ و شنگی با ۶۳ سال سن!

« لوسیل بال » کمدینی که ستاره بختش هرگز افول نمیکند، نزدیک به ربع قرن است که بینندگان تلویزیون را در سراسر دنیا با ماجراهای جالب و مضحکی که میآفریند به تحسین وامیدارد. « لوسی » اکنون به اوج رسیده است و هنوز نقش همان زن دوست داشتنی وشلوغ و پرسروصدا



را در فیلم هایش بازی میکند.

سریال تلویزیونی « و اکنون لوسی » که در ایران بنام « ماجراهای لوسی » به نمایش گذاشته میشود، اکنون در ۷۷ کشور دنیا پخش میگردد.

لوسی تابحال در ۷۶ فیلم سینمائی و ۴۵۰ فیلم تلویزیونی شرکت داشته و همهٔ اینها او را مشهورترین بانوی کمدین جهان کرده است . در بعضی از ایالات امریکا مردم میتوانند روزی چند بار تلویزیون را روشن کنند و فیلم های لوسی را ببینند مثلا در واشنگتن چندی قبل یکی از سریال های او بنام « من لوسی را دوست دارم » برای هفتمین بار به نمایش گذاشته شد و جالب اینجاست که بعضی از فیلم های این سریال گرچه عمری بیشتر از ۲۰ سال دارند، هنوز هم سرگرم کننده هستند. حتماً باور نمی کنید اگر بدانید که لوسی اکنون ۶۳سال دارد و پس از ۴۰ سال فعالیت هنوز هم در اوج بسر می برد. او اکنون سرگرم بازی در یک فیلم سینمائی است . هنگامیکه در هالیوود ملاقاتش کردم مثل همیشه شلوغ و پرسروصدا بود.

زمانی که به استودیو وارد شدم او سرگرم تمرین قسمتی از فیلمش بود. مثل همیشه درحالیکه چشمان آبی اش از تعجب گرد شده بود ، دست هایش رادور از بدنش نگاه داشته بود، هیکل باریک و بلندش را به چپ و راست می چرخاند و به همراهی پیانو آواز میخواند. لوسی هنگام اجرای برنامه انرژی زیادی بکار می برد. اما چند ساعت بعد که با او ناهار میخوردم از خستگی زیاد و درد پای راستش می نالید و میگفت که آن روز ساعت ۵ صبح بیدار شده است.

لوسی در بعضی موارد هنرپیشه بسیار بدشانسی است و بارها حوادث ناراحت کننده برایش رخ داده است. یکبار در یک حادثه اتومبیل مجروح شد و برای مدت دوسال عملا فلج بود وقدرت حرکت نداشت در سالهای اول ورودش به هالیوود یعنی در دهه ۱۹۳۰ هنگامی که بخاطر بازی صحنه ای از یک فیلم سینمائی در رودخانه ای شنا میکرد، مورد حملهٔ یک کوسه ماهی قرارگرفت و مجروح شد . زمانی که در « برادوی » برنامه داشت، از روی جر — اثقالی که در پشت صحنه قرار داشت از ارتفاع ۱۰ متری بر روی سن پرت شد. بدترین حادثه همین دو سال پیش برایش اتفاق افتاد. درحالیکه مشغول گذراندن تعطیلاتش در « کلرادو » بود، در حین بازی اسکی زمین خورد و پایش شکست.

اما حتی پای شکسته هم نتوانست مانع فعالیتهای لوسی بشود . خیلی زود راه حل مناسبی پیدا کردند و قرار شد شکستن پای لوسی هم به صورت مناسبی در سناریوی سریال تلویزیونی اوگنجانیده شود. بینندگان تلویزیون لوسی را مدتی بر روی صندلی چرخدار، مدتی با چوب — دستی و بالاخره مدتی با کفشهای مخصوص دیدند. هیچ چیز نمیتواند لوسی را دلسرد کند . درحقیقت او استعداد زیادی در تبدیل حوادث بد به موفقیت و پیروزی دارد.

یکی از موفق ترین سریال های لوسی در نتیجه ازدواج ناپایدار او با « دسی آرنز » که رهبری یک ارکستر را بر عهده داشت بوجود آمد . ازدواج آنها بخاطر دور بودن از یکدیگر به خطر افتاده بود. لوسی مجبور بود در هالیوود بماند، درحالیکه « دسی » مرتب با ارکسترش درسفر بسر می برد.

در نتیجه این دوری، خرج تلفن و تلگراف آنها سر به فلک زد . آنوقت لوسی پیشنهاد کرد که هر دو در یک سریال تلویزیونی باهم همکاری کنند . چه چیزی بهتر از همکاری یک کمدین و یک رهبر ارکستر ؟ این سریال که « من لوسی را دوست دارم » نام داشت مورد پسند مردم قرار گرفت و سالها از تلویزیون پخش میشد هردوشنبه شب چهل ملیون نفر بخاطر شیرین کاری های « لوسی » و « دسی » از خنده روده بر می شدند . حتی در شیکاگو یک مغازه دار اعلانی بدین مضمون بر سر در مغازهٔ خود نصب کرد : « ما هم لوسی

بقیه درصفحه ۸۲



بزیر فرمان در آورند . من شخصاً به هر دو تمنا دامن میزنم ، چون از هر دو خوشم میآیـــد . واضح تر بگویم : هم دوست دارم نترم کنند ، و هم دوست دارم بعنوان یک مرد عاشق پیشه قبولم داشته باشند !

سیگاری آتش میزند و ادامه میدهد :

— ولی عمرشریف بودن هم دردسرهای خاص خود را دارد . مثلا وقتی به زنی توجه میکنم ، میدانم طرف خیال میکند که من در عشقبازی مثل «بروس لی» مرحوم در کاراته ، استاد هستم و در نتیجه سطح توقعش را بالا میبرد . درمقابل من مجبور میشوم یکعالم وقت هدر دهم تا به او ثابت کنم که : نه من هم مثل همهٔ مردها ، یک آدم معمولی هستم...

میخواهم بدانم عمرشریف روابطش را با زنها چگونه بهم میزند و چگونه از این شاخه بآن شاخه میپرد .

بعد از خندهٔ مکارانه ای توضیح میدهد :

— هنرم درآنست که به زن فرصت نمیدهم که تاروپودش را دورم بتند به محض آنکه احساس کنم دارم گرفتار میشوم ، فوری قطع رابطه میکنم و برای منصرف کردن خویش به یک سرگرمی دیگر پناه میبرم . گذشته از این ، بعد از آشنائی با هر زن اولین کارم اینستکه به او حالی میکنم خیال ازدواج با مرا بخود راه ندهد . صریحاً باو میگویم : من اهل ازدواج نیستم چون زن دارم . این توضیح همهٔ حسابهای آینده را روشن میکند .

عمرشریف اظهار نظرش را در مورد زن امروزی و دیروزی چنین بیان میکند :

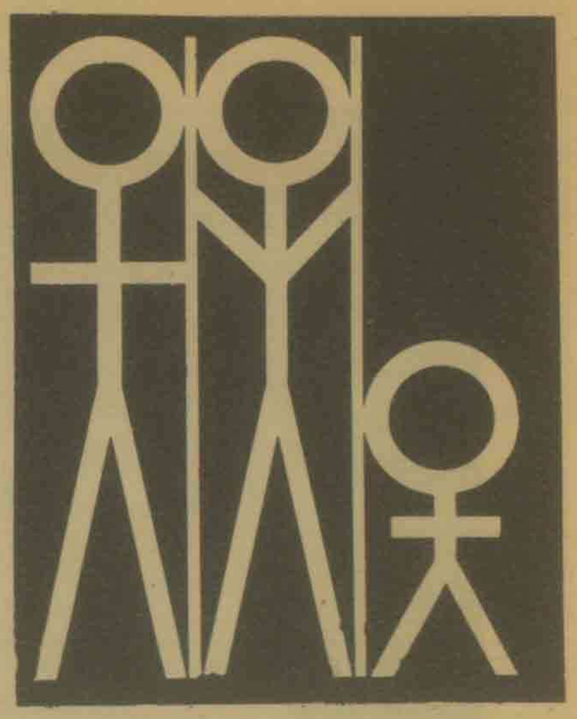
— از تفاوتهای زن امروزی و زن دیروزی ، یکی اینستکه زن امروزی در بیرون انداختن سروسینه و پروپا خیلی سخاوتمند شده است و تقریباً جای ممنوعه ای از بدنش نیست که بیرون نینداخته باشد . بنظر من آنوقت ها که دکولته ، مینی ژوپ ،شورت وبیکینی مد نبود ، بهتر بود . آنوقت ها ، مرد حتی با دیدن قوزک پای زن به هیجان میآمد ، حال آنکه فعلا ، آدم از بس مینی ژوپ پوش و دکولته پوش دیده است ، دیگر حتی در اردوی لختی ها هم نسبت بزیبائی های زن بی تفاوت میماند ، کلی تر بگویم ، سکس افسونش را از دست داده است .

یکی به سیگارش میزند و ادامه میدهد :

— بله ، یاد آنوقت ها بخیر . زن واقعی همان زن قدیمی بود . زیبائی ها و دلبری هایش مرد

بقیه درصفحه ۸۱

(c) ketabton.com: The Digital Library



نخستین تحقیق علمی
در بارهٔ «سکس در ایران»

گفت‌وگوئی با دکتر «پرویز طالقانی» پزشک مشهور

خشونت از عمده

خطوط اصلی یک پیشنهاد بی‌سابقه به دولت

۱ــ مطبوعات و رادیوتلویزیون باید در آموزش مسائل جنسی شرکت کنند.
۲ــ آموزش جنسی را از دبستان تا دانشگاه آغاز کنید!
۳ــ «کلینیک‌های سکس» تأسیس کنید!
۴ــ عروس و دامادها پیش از ازدواج باید آموزش ببینند.



«زن‌روز» با توجه به نقش و تأثیر انکارناپذیر رفتار جنسی هر یک از افراد جامعه در تأمین سعادت فردی آنان و روابط اجتماعی‌شان با دیگر افراد جامعه، همواره معتقد بوده است که یک گفت‌وشنود و بحث علمی و خالی از محافظه‌کاریها، درمورد مسائل جنسی از ضروریات آموزش اجتماعی ما است. با این اعتقاد با چند استاد دانشگاه به گفت‌وگو نشسته‌ایم، و پیش از همه با آقای دکتر «پرویز طالقانی» پزشک متخصص زنان و مامائی که برای نخستین بار دربارهٔ «سکس در ایران» به یک تحقیق علمی دست زده است. سه بخش از این گفت‌وگوی آموزنده و افشاگرانه را در شماره‌های قبلی مجله خواندید، و اینک بخش آخر.

زن روز ــ آقای دکتر، ما آماده‌ایم که همچنان به دنبالهٔ نتایج تحقیقات شما درمورد «سکس در ایران» گوش بدهیم.

دکتر طالقانی ــ متشکرم. منهم امیدوارم که افشای نتایج این تحقیقات، دست کم پایه‌ای برای آغاز یک گفت و شنود سالم و سازنده در مورد مسائل جنسی در کشور ما باشد. یکی از مسائلی که من در مورد آن تحقیق کرده‌ام، مسأله ایجاد روابط جنسی با نزدیکان یا «زنا با محارم» است. در چهارمین کنگرهٔ بین‌المللی متخصصان «پسیکوسوماتیک» بسیاری از سخنرانان در این مورد آمارهائی را ذکر کردند. برای من خیلی جالب بود که وقتی نتیجهٔ تحقیقات خودم را در این مورد با آمار کشورهای دیگر مقایسه کردم، با کمال تعجب و خوشحالی متوجه شدم که زنا با محارم در کشور ما نسبت به کشورهای دیگر بطور چشمگیری کمتر است. در اینجا باید توضیح بدهم که مسألهٔ روابط جنسی با محارم تا آنجا که تاریخ ثبت شدهٔ جوامع بشری نشان میدهد، همیشه وجود داشته است. در کتابهای آسمانی پیش از اسلام از جمله تورات، شرح همخوابگی «لوت» با دخترهایش به شرح و تفصیل آمده است. دلیل دیگر وجود این انحراف جنسی در جوامع بشری، اینستکه در تمام مذاهب جهان و در قوانین همهٔ کشورها نیز، ایجاد روابط جنسی با محارم به شدت منع شده و از نظر شرعی و عرفی و مدنی و جزائی، مجازات‌هائی برای آن در نظر گرفته شده است. البته توجه دارید که پیغمبران و قانونگزاران تنها هنگامی برای عملی مجازات قائل شده‌اند که مواردی از آن عمل کم و بیش در جامعه دیده شده است.

ایجاد روابط جنسی با محارم نیز بقول «یونگ» روانکاو مشهور، یک مورد کم و بیش جهانی است. خوشبختانه این انحراف در جامعهٔ ما نسبت به کشورهای دیگر بسیار معدود است یا دست کم من در میان بیماران خودم موارد بسیار معدودی را کشف کردم. حالا نمیدانم که آیا اصولا ایجاد روابط جنسی با محارم در کشور ما به ندرت دیده میشود و یا اینکه من نتوانسته‌ام در تحقیقات خودم به عمق و ماهیت واقعی مشکل روانی بیمارانم پی ببرم. حقیقت اینستکه خیلی تردید دارم که آن آمار ۶ درصد که من هم در گروه اول (طبقات مرفه) و هم در گروه دوم (طبقات کم درآمد) بدست آوردم، واقعیت را نشان داده باشد. شاید این تردید هم بوجود آید که تعداد زیادی از این بیماران حتی از باز کردن این عقدهٔ دردناک و کشندهٔ درونی (یعنی داشتن روابط جنسی با محارم) در نزد من خودداری کرده‌اند. به یک مورد اسف انگیز اشاره میکنم. پرستار بسیار نجیب و پرارزشی را میشناسم که شش سال قبل با یکی از کارمندان بسیار خوب و صادق

[c] ketabton.com: The Digital Library

عقده‌های جنسی میزاید!

و امین ما ازدواج کرد . من هر دو نفر را خوب میشناختم و خیال میکردم که جفتی هستند بسیار خوشبخت و مکمل یکدیگر . حتی یک بچه هم برایشان به دنیا آورده بودم . اما میدیدم که پرستار نجیب ما همیشه افسرده و غمگین است . بالاخره بعد از پنجسال زندگی مشترک، این پرستار یک روز نزد من آمد و اعتراف کرد که در روابط زناشوئی خود با همسرش سخت سرد مزاج است . او میگفت که با وجود علاقهٔ شدیدی که به شوهرش دارد ، به هنگام روابط زناشوئی « مثل یخچال سرد است و مثل یک قفل آهنین بسته میشود» بطوریکه رابطه جنسی با همسر شرعی و قانونی‌اش برای او دردناکترین شکنجه است .

من درصدد کشف علت واقعی سردمزاجی شدید این خانم و بیزاری او از ایجاد رابطه زناشوئی با شوهرش برآمدم ، و بالاخره او عقده دلش را نزد من باز کرد و اعتراف نمود که درسالهای آغاز بلوغ یکی از محارم نزدیکش قصد تجاوز به او را داشته که البته موفق هم نشده است ، اما او چنان خاطرهٔ تلخی از این حادثه پیدا کرده که حتی از ایجاد رابطهٔ زناشوئی با شوهرش به سختی رنج میبرد . پرستار جوان ما ، این راز را تا آنروز با هیچکس درمیان نگذاشته بود و حتی آنرا از پدر و مادر و شوهر خودش نیز پنهان نگهداشته بود ، و آنروز وقتیکه بعد از یکساعت پرس وجو و تلاش من توانست خودش را برای اعتراف آماده نماید، ساعتها بعد از اعتراف نیز نمیتوانستم او را از گریه عمیق و دردناک باز دارم .

می‌بینید که مشکلات جنسی تا چه حدی بغرنج و پیچیده هستند و چگونه‌گی زنی میتواند قربانی گناهی باشد که هرگز مرتکب نشده است و نه تنها خود از لذت زناشوئی محروم بماند ، بلکه همسر خود را نیز رنج بدهد .

تنها یک اعتراف بکلی زندگی این زن و شوهر را تغییر داد ، و من با تکیه براین حقایق عینی است که در مورد تأسیس « کلینیک های سکس» اینهمه اصرار میورزم . چگونه ممکن است برای معالجه بواسیر و نقرس و مرض قند متخصص و دکتر داشته باشیم ، اما معالجه عقده ها و بیماریها و انحرافات جنسی را — که بسیار پیچیده‌تر هستند و در اعماق روح و روان ، و در روابط اجتماعی ما با دیگران تأثیر انکارناپذیری دارند — به خود مردم واگذاریم ؟ مردمی که درمورد مسائل جنسی بی‌اطلاع وناآگاهند .

زن‌روز — آقای دکتر ، ما هم هزاران نامه از دختران و پسران جوان ، زن و شوهرها و از پیر و جوان داریم که همه آنها حاکی از جهل جنسی و گرفتاریها و ناراحتی‌ها و اختلافات سکسی است . ما نامه هائی از نوجوانانی داریم که چون دست به خود ارضائی میزنند و نمیتوانند این عادت را ترک کنند ، قصد خودکشی دارند. ما نامه هائی از هزاران زن داریم که از خشونت جنسی شوهرانشان شکایت دارند ، و نیز نامه‌هائی از مردانی داریم که اعتراف می کنند چون همسرشان سرد مزاج است ، به او خیانت می کنند و در عین حال دچار عذاب وجدان هستند . همهٔ اینان از ما میپرسند که « به کدام طبیب مراجعه کنیم ؟» و ما متأسفانه بعد از تحقیق دریافته‌ایم که برای رفع مشکل این عده طبیب متخصص نداریم . اینان حتی حاضرند پول خرج کنند تا ناراحتی‌شان رفع شود ، ولی کسی و جائی برای مراجعه ندارند . شما برای رفع ناراحتی این عده تأسیس « کلینیک های سکس » را پیشنهاد می کنید . وقتی سکسولوگ متخصص نداریم ، این کلینیک‌ها را چه کسانی اداره خواهند کرد ؟

دکتر طالقانی — به نظر من ما باید کار را نخست از یک «**پروژه تحقیقاتی نمونه**» آغاز کنیم ، یعنی مثلا در جوار مجلهٔ شما یک کلینیک جمع و جور تأسیس کنیم که کسانیکه پرسش ها و گرفتاریهای جنسی دارند ، به نوبت به آن مراجعه کنند و حتی مشاوره و معالجه هم رایگان باشد . خودم حاضرم بطور افتخاری و بدون هیچ چشمداشتی این خدمت را بپذیرم . کسان دیگری را هم میشناسم که در مسائل جنسی ، مشاوران قابل اعتمادی هستند . شاید متخصصان دیگری هم باشند که من نمی‌شناسمشان ، و چون صحبت از مسائل جنسی در جامعهٔ ما همیشه زشت به حساب میآمده ، شاید این متخصصان تا حال جرأت معرفی خود را پیدا نکرده‌اند . خود من میدانم که بسیاری از طبیب‌های ایرانی هم اکنون در آمریکا و اروپا درمورد مسائل جنسی و مشاوره های خانوادگی تخصص دارند و کار می کنند . دوسه ایرانی را میشناسم که حتی با آقا و خانم «ماسترز» و «جانسون» — مشهورترین سکسولوگ های معاصر دنیا — از نزدیک همکاری دارند . اینها وقتی بدانند که در ایران کلینیک های سکس تأسیس شده ، البته به وطن‌شان برمیگردند . از سوی دیگر عده‌ای از دانشجویان با استعداد ما هم می‌فهمند که در دنیای امروز یک همچو رشتهٔ مهمی نیز هست و میروند و درسش را میخوانند . بهرحال این طلسم باید بشکند و کار را از یک نقطه‌ای باید شروع کرد . ما پایه کلینیک های سکس را میگذاریم ، دیگران میآیند و کاملترش می کنند و من شکی ندارم که این خدمت بزرگی به نسل آینده و گام بزرگی است در راه سالم سازی روح و فکر جامعه و خانواده های ایرانی .

از طرف دیگر من معتقدم متخصصانی که در این کلینیک نمونه کار می کنند ، باید گزارش کارشان در جائی چاپ شود تا کسانی هم که پرسش‌ها و ناراحتی های مشابهی دارند ، پاسخ پرسش خود را بدون مراجعه به کلینیک بدست آورند یا به علل اصلی ناراحتی جنسی خود پی ببرند و بدین ترتیب سطح آگاهی عمومی در مورد مسائل جنسی کم کم بالا برود ، و از همه مهمتر ، این سد که گویا نمیشود از این مسائل حرف زد، بشکند . البته بسیاری از کسان نیز باید شخصاً به کلینیک مراجعه کنند ، چرا که در موارد متعددی پزشک و بیمار، باید رابطهٔ مستقیم و حضوری با یکدیگر داشته باشند ، در موارد دیگری معاینهٔ جسمی ضروری است ، و بهرحال ناراحتی هر کس باید با توجه به زندگی گذشته و شرائط زندگانی امروزی او ، مورد توجه قرار گیرد . عقده‌ها را باید شکافت و به پرسش ها باید جواب داد . همهٔ حرف من همین است .

زن‌روز — آقای دکتر ، شما در این چهار جلسه گفت و گویمان بارها به مسألهٔ «تأثیر رفتار جنسی افراد در روابط اجتماعی شان با دیگران» اشاره کرده‌اید . آیا میتوانیم در این مورد مثالهای زنده‌ای بزنیم ؟

دکتر طالقانی — البته که میتوانیم . میتوان حتی هزاران مثال زد . قبلا به شما گفته‌ام که محرومیت از یک زندگی سالم جنسی چگونه حتی در طرز رانندگی مردم یا طرز برخورد کارمند با ارباب رجوع تأثیر میگذارد . حالا بیائید مسئله را کمی عمیق‌تر بشکافیم . استاد من میگفت که : «**همهٔ رهبران سیاسی دنیا را باید روانکاوی بکنند تا معلوم بشود که عقده‌های جنسی دارند یا نه** ؟» حق هم داشت . تاریخ را نگاه کنید و به یاد آورید که مردی پر از عقده‌های جنسی مثل «هیتلر» چه بلائی برسر جهان و جهانیان آورد ، مردی که وجودش یک سبد عقده‌های جنسی بود، در شرائط تاریخی بخصوص رهبر ملت آلمان شد و دنیا را به خون و آتش کشانید . امروز دیگر ثابت شده است که همهٔ بیرحمی‌های لرزانندهٔ «هیتلر» — که حتی از چربی بدن آدمها در کوره‌های آدمسوزی صابون میساخت ! — ناشی از عقده‌های جنسی او بوده است . یک سیاستمدار، یک قاضی، یک دکتر، یک مدیر مدرسه اگر مسائل سکسی برایش حل نشده باشد، میتواند آدم خطرناکی باشد . به جوامعی نگاه کنید که از جنگ و مناقشه و خشونت رنج میبرند . همهٔ اینها جوامعی هستند دربسته که مردم را از نظر جنسی درفشار گذاشته‌اند و آن گفت‌وشنود انسانی که باید در مورد مسائل جنسی وجود داشته باشد، در این جوامع وجود ندارد . چرا مثلا در سوئد از جنایت‌های سادیک و تروریسم خبری نیست، برای آنکه مردم سوئد کمتر عقدهٔ جنسی دارند، و بنابر این درون متعادلی دارند . در جزایر «مارکیز» از خشونت خبری نیست، چونکه مردم آزادیهای جنسی متعادلی دارند، خشونت در جزیرهٔ «سیسیل» است که مردمش در مورد مسائل جنسی تعصبات افراطی دارند، و تصادفی نیست که گروه آدمکش و بیرحم «مافیا» هم درست دراین جزیره ریشه میدواند . فراموش نکنید که جنگ و خشونت از سر، از کلهٔ آدم شروع میشود، و داوریها و تصمیمات کلهٔ ما تا حدود زیادی به چگونگی فعالیت جنسی‌مان بستگی دارد . کسانی که فعالیت جنسی سالم ندارند بیشتر اوقات به ناراحتی اعصاب، افسردگی، آلکلیسم شدید و هموسکسوآلیته مبتلا میشوند . شما وقتی در فعالیتهای جنسی سالم را به روی بشر ببندید، دروازهٔ فعالیت‌های انحرافی و خشونت و ناامیدی و تخریب را به روی او گشوده‌اید . در جوامعی که گفت‌وشنود و آموزش جنسی صحیح و منطقی وجود ندارد، جرم و جنحه و جنایت بیشتر است . بیشتر مجرمین و جانیان در خانواده‌هائی بزرگ شده‌اند که زن‌وشوهر از یکسو با هم روابط سالم جنسی نداشته‌اند و از سوی دیگر به آموزش جنسی فرزندانشان توجهی نداشته‌اند . در همهٔ جنایات، انحرافات بچه‌دزدیها، تروریسم و آدمکشی‌ها، و جنایات سادیک و بیرحمانه، شما به رگه‌هائی از «سکس» برمیخورید . یادتان میآید که چندی پیش یک عضو عالیرتبهٔ وزارت خارجه، دختری از یک خانوادهٔ محترم و سرشناس را به قتل رسانید ؟ من هم این مرد را میشناختم و هم «منیژه» مقتول را . «منیژه» دهسال مریض من بود و حتی وقتی به اروپا میرفت، اگر مریض میشد و به دکتری مراجعه میکرد و نسخه میگرفت، برای من نامه مینوشت که این دواها را بخورم یا نه ؟ من جزئیات روابط او را با «آنوش» میدانم و پروندهٔ ضخیمی پیش من دارد . در عین حال میدانم که اگر عشوق او، مبتلا به سادیسم بود، خود این دختر هم مبتلا به «مازوخیسم» بود و با وجود همهٔ نصیحت‌های من و مادر و دوستانش به‌سوی مردی کشیده میشد که سرانجام قاتل او شد . خیلی دلم میخواست یک روز همین یک مورد جنایت را با هم مورد مطالعه و بررسی قرار میدادیم تا مردم بدانند که مسائل و مشکلات جنسی تا چه اندازه در رفتار اجتماعی آنان با دیگران تأثیر مستقیم دارد. نبودن آموزش جنسی منطقی محیط ناسالم و ناامنی در

بقیه درصفحه ۸۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

عشق و سرنوشت شما
در سال خرگوش

زن و مرد

پیشگوئی‌های « تری کینگ »، منجمی که کتابش میلیونها نفر را در آمریکا بهیجان آورده است



ستاره‌شناسان باستان صورت فلکی این برج را شبیه به‌شیر دانسته‌اند که نشانه‌قدرت و رهبری است. در طی‌سال ۱۳۵۴ درمتولدین این ماه نوعی خودخواهی‌و غرور،اعتمادبه‌نفس ،نیروی‌زیاد ،تسلط‌طلبی ،قدرت‌نمائی و بالاخره یک‌قلب‌گرم وعاشق پیشه دیده‌میشود.

ستاره حاکم برسرنوشت این افراد تاپایان امسال ،خورشید است ورنگ‌نارنجی برایشان شانس می‌آورد. درطالع ایشان مقادیر معتنابهی یاقوت ،الماس وطلا به چشم می‌خورد که همه نشانه دست یافتن به ثروت میباشد. این ثروت تاحدودی غیرمنتظره و به قول معروف‌بادآورده خواهد بود.

***زن‌متولد امرداد با معلومات عالی**

این زن اعم از این که ازموقعیت‌اجتماعی مناسبی برخوردار باشد یا نباشد،موقعیت‌ممتاز خویش را در بین اطرافیانش حفظ می کند و ظاهر برازنده‌اش ضامن چنین موقعیتی برایش می‌باشد.

در سال ۱۳۵۴ زن متولد امرداد شمع هرمجلسی است که درآن وارد بشود. اودوستان فراوانی پیدا خواهد کرد وبه علت خوشبینی زیادی که از خود نشان می‌دهد کمتر کدورت و شکرآبی بین او و دیگران پیدا میشود. در انتخاب لباس وسواس عجیبی از خودنشان می‌دهد و در انتخاب آن نهایت دقت را به‌عمل می‌آورد به نحوی که برازنده‌ترین وشیک‌ترین لباس ها رابرتن وی خواهید دید. از نظر جواهر نیز به‌همین ترتیب خرید خواهد کرد ،یعنی ترجیح می‌دهد که به جای ده‌قطعه جواهر کم‌ارزش یک قطعه جواهر چشمگیر و پرارزش خریداری کند. باچنین برنامه‌ای طبیعی است که اومقدار زیادی از درآمد خود یاشوهرش را صرف برازنده نگاهداشتن ظاهرخود می کند. بدون تردید مناعت‌طبع او بیش از آنست که پا از جاده وفاداری بیرون بگذارد ،شوهرش را جزئی از وجود خود می‌پندارد وهمین نظر را بیش‌وکم نسبت به دوستانش نیز دارد و چه بسا که اعتماد بیش از حد وی به کسانی که لایق چنین اعتمادی نیستند موجب می‌گردد که‌قلب مهربانش جریحه‌دار بشود.

قضاوت زن امرداد دربارهٔ دیگران‌بیشتر ازروی‌ظاهرایشان است که‌ناگزیر برپایهٔ‌درستی استوار نیست. به‌علاوه علاقه او به برخورداری از یک زندگی مرفه موجب می‌گردد که کاردل را فدای پول کند و در انتخاب همسر قبل از هرچیز به‌حساب بانکی و شکل‌ظاهری اوتوجه داشته باشد و وقتی ما این خصیصه را درجوار نیازطبیعی او به برخورداری از یک عشق پاک و بی‌آلایش قرار می‌دهیم می‌بینیم که تاچه حد درمعرض صدمه دیدن قرار دارد وچگونه ممکن است قلب‌رئوفش بارهاوبارها شکسته شده باشد.

زن متولد امرداد همیشه از گذشته خود با احترام و اعتماد به‌نفس فراوان یاد می کند و

Iran-archive.com: The Digital Library

مرد متولد امرداد

دارنده و برازنده!

به آینده با خوشبینی زیاد می‌نگرد. او بدون شک یکی از خوش برخورد‌ترین و مبرزترین میزبانان جمع خویش است اماجمع وی همیشه مرکب از خوش‌لباس‌ترین و شیک‌پوش‌ترین مردان و زنان می‌باشد. برای او خیلی مهم نیست که میهمانانش با هم‌جور هستند یانه. همینقدر که همه افراد طرازاول باشند کافی است.

از اینکه مورد تعریف و تمجید قرار بگیرد فوق‌العاده خوشش می‌آید وچه بسا که برای اینکار از نگاه‌های جادوئی خود نیز سودمی‌جوید ولی به هرحال کسانی که پروانه‌وار در اطرافش پرسه می‌زنند باید حتم داشته باشند که هرگز موفق نمی‌شوند او را ازجاده وفاداری خارج کنند واگر نسبت به کسی تعهدی ندارد. راه ورود به قلبش فقط حفظ مناعت‌طبع او و تأمین راحتی‌اش می‌باشد.

***مرد متولد امرداد با معلومات عالی**

این مرد به هر قیمتی که باشد موقعیت ممتازی در بین اطرافیانش برای خود کسب می‌کند وچون در اصل آدمی بسیار خوش‌لباس و برازنده است، در رسیدن به این حرف توفیق بیشتری بدست می‌آورد.

درسال ۱۳۵۴ مرد متولد امرداد با معلومات عالی بسرعت راه ترقی را طی خواهد کرد. او خیلی زود به ارزش‌های واقعی اطرافیان خویش پی می‌برد و از هر کدام به بهترین وجه ممکن سود می‌جوید. قدرت این شخص در اداره امور فوق‌العاده است. دستورهایش صریح وقاطع است و مایل است بی‌چون‌وچرا به موقع اجرا گذارده شوند. کوچکترین قصور از چشمان تیزبینش مخفی نمی‌ماند و در صورت لزوم خطاکار را به شدت تنبیه می‌کند.

به اندازهٔ مکنت خود میهمانی‌های مجلل ترتیب می‌دهد و دراین میهمانی‌ها همهٔ نظرها را بسوی خود جلب می‌کند. نقطه‌ضعف او در اینست که به اطرافیان خویش خیلی اعتماد می‌کند و چه بسا که مجبور به تحمل عواقب ناگوار آن نیز می‌گردد. اما ازسوی دیگر بزرگواری و گذشت بیش ازحدی که ازخود نشان میدهد، عده‌ای را چنان مجذوب می‌کند که در هر موقعیتی از جان‌ودل به یاری‌اش می‌شتابند.

مرد متولد امرداد هرگز از کار کردن خسته نمی‌شود. او به کار خویش هرچه که می‌خواهد باشد عشق می‌ورزد و خود راوقف آن می‌کند و چه بسا که این امر موجبات ناراحتی اطرافیان وی، مخصوصاً همسرش را فراهم می‌آورد. نکته دیگری که ازنظر کار در مرد متولد امرداد جلب نظر می‌کند، دوره‌ای بودن آنست به این معنی که پس از مدتی کوشش و فعالیت ناگهان وارد یک مرحله رخوت و تنبلی می‌گردد که طی آن حاضر نیست به سیاه و سفید دست بزند. خوشبختانه این دوره چندان طول نمی‌کشد و او دوباره فعالیت شدید خود را از سر می‌گیرد.

به احتمال زیاد درسال ۱۳۵۴ هیچ انسانی رفیق باز‌تر از یک مرد متولد امرداد نخواهد بود و تمام کسانی که درجرگه دوستان اووارد میشوند عملا مورد پشتیبانی‌وی قرار می‌گیرند و این مرد از کلیه امکانات خویش برای تأمین رفاه و آسایش ایشان استفاده می‌کند و طبیعی است که در رأس این گروه همسرش قرار می‌گیرد که براستی در آسایش کامل بسر خواهد برد.

از آنجا که عشق مرد متولد امرداد از ته قلب است، اگر در دوستی یا عشق با دوروئی و خیانت مواجه شود، سخت دل آزرده می‌گردد و مدتها طول می‌کشد تا بتواند دل زخمدیدهٔ خود را درمان کند.

از نظر امور جنسی اشتهای مرد متولد امرداد سیری ناپذیر است و در نتیجه این موضوع برایش کمال اهمیت را دارد و لازم است که همسرش به آن توجه مخصوصی داشته‌باشد، بخصوص که زن‌ها خیلی زود جلب این مرد می‌گردند و او اگر از نظر جنسی در مضیقه باشد و یا اینکه خواست‌هایش به بهترین وجه‌ممکن برآورده‌نشود، هیچ بعید نیست که به تأمین نیاز خود از جای دیگری بپردازد.

*** زن و مرد معمولی متولد امرداد**

متولدین معمولی این ماه تا پایان سال ۱۳۵۴ درآتش کسب اهمیت خواهند سوخت و این اشتیاقی است که یکایک ذرات وجود ایشان را تسخیر کرده است.

کسانی که درماه امرداد متولد شده‌اند از تمام امکانات موجود برای احراز مشاغلی که مسئولیت‌های سنگین دارند استفاده می‌کنند و متأسفانه چنین پیداست که اگر به هدف خود برسند بهیچ صورتی قادر به انجام چنین‌وظایفی نمی‌باشند.

متولد امرداد خود را بیش ازحدمعقول، مهم و کارآمد می‌داند و میکوشد بر دیگران فرمان براند و امرونهی کند و نهایت تلاش را نشان میدهد تا یک‌شبه ره‌صدساله برود، بی‌آنکه

بقیه درصفحه ۶۹

تا چه اندازه واجد اختصاصات یک زن متولد امرداد هستید

به‌سئوالات زیرجواب «آری»، «گاهی» ویا «نه» بدهید ونتیجه رادرآخر بررسی کنید.

۱— آیادر بدترین شرایط حاضرید «نفردوم» مرد زندگی خود باشید؟

۲— آیا ظاهر وثروت اشخاص نظرشما را خیلی به خود جلب می‌کند؟

۳— آیا ظاهر وثروت اشخاص نظرشما را خیلی به خود جلب می‌کند؟

۴— اگر شوهرتان باسرو وضع نامرتب بخواهد شما را به سینما ببرد از رفتن بااو خودداری می‌کنید؟

۵— اگر شوهرتان به‌شما خیانت کرد به فکر مقابله به مثل می‌افتید؟

۶— آیا به‌موقعیت اجتماعی خود خیلی علاقه‌مند هستید؟

۷— آیاجواب نامه‌هارامرتباً می‌دهید؟

۸— آیا از رفتن به میهمانی خیلی خوشتان می‌آید؟

۹— آیا غرورتان مانع از آن می‌شود که به هنگام اشتباه معذرت بخواهید؟

۱۰— آیا خیلی گول ظاهر افراد را می‌خورید؟

۱۱— آیا از شنیدن تعریف وتمجید خیلی خوشتان می‌آید؟

۱۲— آیا همیشه آراسته‌ومنظم هستید؟

۱۳— آیا همیشه دلتان می‌خواهد که یک‌زندگی مافوق‌راحت داشته باشید؟

۱۴— آیا از لباسهای ارزان قیمت بدتان می‌آید؟

۱۵— آیاحاضرید ازشوهری که نمی‌تواند نیازهای جنسی شما رابرآورده سازد جدا بشوید؟

۱۶— آیا قماربازی می‌کنید؟

۱۷— آیا ازمبلمان کلاسیک بیشتراز مبلمان مدرن خوشتان می‌آید؟

۱۸— آیا میتوانید گناهان دیگران را ببخشید و فراموششان کنید؟

۱۹— آیا فکر می‌کنید که بگو-مگوهای خانوادگی ضروری است؟

۲۰— آیا مقدارپول شوهرتان برایتان خیلی اهمیت دارد؟

حال برای هرجواب مثبت سه‌نمره، برای هر جواب «گاهی» دونمره وبرای هر جواب منفی یک‌نمره درنظر بگیرید.

*** اگر مجموع نمراتتان بین ۱ تا ۳۰ بود**

شما دارای ویژگی‌های یک‌زن متولد امرداد نیستید و به چیزهائی اهمیت میدهید که معمولا مورد توجه خاص‌زنان متولد این ماه نیست، اما اینرا هم باید افزود که قابلیت‌های لازم برای تبدیل شدن به‌یک زن‌تمام‌عیار متولد امرداد در شما وجود دارد. شما بیشتر واجد ویژگیهای متولدین بهمن، آذرویا حتی شهریور هستید.

*** اگرمجموع نمراتتان بین ۳۱ تا ۵۰ بود**

شما یک زن‌متولد امرداد به‌تمام‌معنی می‌باشید باتمام احساسات وعواطف‌عمیق

بقیه درصفحه ۶۹

تا چه اندازه واجد خصوصیات یک مرد متولد امرداد هستید

به سئوالات زیرجواب «بله»، «گاهی» و یا «نه» بدهیدونتیجه رادرآخربررسی کنید.

۱— آیا به زن‌ها خیلی اهمیت می‌دهید؟

۲— آیا ارزش کسی که تملق شمارا می‌گوید برایتان زیادتر می‌شود؟

۳— آیا تحمل شنیدن کلمه «نه» را دارید؟

۴— آیا مادیات برایتان ارزش بخصوصی دارند؟

۵— آیافکرنمی‌کنید که‌خیلی ازخود راضی باشید؟

۶— آیا عشق برایتان در درجه‌اول اهمیت است؟

۷— اگر همسرتان ازنظرلباس پوشیدن مرتب‌نباشد جداً ناراحت می‌شوید؟

۸— آیا معذرت خواستن برای کار-اشتباهی‌که‌گرده‌اید برایتان مشکل است؟

۹— آیا ازنظرجنسی فقط به همسرتان قانع هستید؟

۱۰— آیا کاری هست که جان خود را برسرآن بگذارید؟

۱۱— آیاخیلی‌احساساتی هستید؟

۱۲— آیا ثروت شما را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟

۱۳— آیا ورزش را یک کارزائد می‌دانید؟

۱۴— آیا تصور می‌کنید که هر زنی قیمتی دارد؟

۱۵— اگرمدتی‌ازهمسرتان دورباشید و باکسی رابطه جنسی نداشته باشید، بداخلاق وعصبی می‌شوید؟

۱۶— آیا برایتان مشکل است که دست به فداکاری بزنید؟

۱۷— آیا فکر می‌کنید که مرد باید رئیس خانه باشد؟

۱۸— آیا مرد عصبی مزاج هستید؟

۱۹— آیا براحتی ازگناهان دیگران چشم‌پوشی می‌کنید؟

۲۰— آیا فکر می‌کنید که ازنظر جنسی زن‌باید تابع مرد باشد؟

اکنون برای هرسئوالی که به‌آن جواب مثبت داده‌اید سه‌نمره، برای هرسئوالی که به آن جواب گاهی داده‌اید دونمره و بالاخره برای هرسئوالی که به آن‌جواب منفی داده‌اید یک‌نمره در نظر بگیرید و نمرات را باهم جمع کنید:

*** اگر جمع نمراتتان بین ۱ تا ۳۰ بود:**

آنچه مورد توجه وخواست شماست با خواست‌های متولدین امرداد چندان منطبق نیست و این احتمال خیلی زیاداست که خصائص اخلاقی شما با متولدین‌ماه اسفند، آبان ویا تیر هماهنگ باشد. باوجود این زمینه مساعدی برای‌آن که یک متولد امرداد باشید درشما وجود داردو می‌توانید از آن استفاده کنید.

بقیه درصفحه ۶۹

(c) ketabton.com: The Digital Library

تازه‌ترین اثر فرانسوآزساگان

نویسندهٔ مشهور فرانسوی



ترجمه و تلخیص : پری سکندری

وقتی که « ژوزه — آش » در یک میهمانی با « ژولیوس — آکرام » روبـــرو شد ، دیگر نتوانست در این مسئله تردید داشته باشد که یک رشته نامرئی او را به این مرد عجیب ، ثروتمند و مغرور ارتباط میدهد . بکمک این مرد بود که «ژوزه» توانست از چنگال شوهر حسود و سادیکش فرار کند که سالها برای او زندگی را چون جهنم کرده بود . «ژولیوس» باو یک زندگی مرفه و آسوده بخشید و هیچ تقاضائی نداشت . او چه میخواست ؟ این آزادی‌هائی که به «ژوزه» هدیه کرده بود ، آیا در خود یک اسارت وحشتناك را پنهان داشت ؟ آیا اینهمه آسایش ، ثروت و شادی که «ژولیوس» بپای «ژوزه» ریخته بود ، به او احساس خوشبختی و لذت میداد ؟ این قصه ، داستان مردیست که میخواهد بهر وسیله که شده مالک زنی باشد که او را گرامی‌ترین چیزی میداند که در زندگی بدست آورده است . این قصه داستان زنیست که روحی آمیخته از سادگی و استقلال طلبی و مهرجوئی دارد . از شوهر حسود و دیوانه‌اش که سالهای پرشور عاشقانه‌ای را با او گذرانده به دامن مردی ثروتمند و پر از رمز و راز میگریزد و با اینهمه حس میکند که یک چیز در زندگی کم دارد . او از اصل خویش دور مانده است و به این ترتیب است که به جستجوی عشق میرود ، عشقی که باو لذت و خوشبختی میدهد ، اما برای «ژولیوس» بزرگترین شکست زندگی است ...

مادر خانه « آلفرن » میهمان بودیم و من برای رفتن به آنجا تردید بسیار داشتم . بعد از ظهری را که با شوهرم « آلن » میگذراندم ، دلم میخواست این بعد از ظهر را که چهار سال عشق و شوریدگی و پریشانی بدنبال خود داشت ، تنها در آغوش مستی و بی‌خبری بپایان برسانم . اما « آلن » بعلت حالت مازوخیستی و مردم آزاری‌اش اصرار داشت که ما به این میهمانی برویم ..... من تصویر خودمان را در آیینه نگاه میکردم و به این تصویر جذاب و دوست داشتنی لبخند میزدم : هردو بلند قامت و باریک بودیم . « آلن » با موهای بلوند و چشمان آبی و من با موهای سیاه و چشمان خاکستری . با یک نوع حرکات و همچنین با یک نوع بهم ریختگی درونی . در میهمانی وقتی با مهربانی و همراه با یک نوع حماقت از او پرسیدم که : « آلن ، آیا بزودی مرد دیگری در زندگی من خواهد بود ؟ او جواب داد که: « بودن مـــــردی چون او در زندگی من نهایت آرزو و خوشبختی است و من شایسته داشتن یکی دیگر چون او نیستم » . من سرخ شدم و گفتم : « بله .... درست است » و از دست « آلن » گریختم و پشتم را باو کردم . بدین ترتیب بود که من در یک شب زمستان پاریس ، در یک میهمانی کوکتل ، رو در روی « ژولیوس - آ - کرام » قرار گرفتم . و در آن لحظه احساس میکردم « آلن » که پشتش به من بـــود از شدت خشم میلرزد . «ژولیوس - آ - کرام» خودش را بمن معرفی کرد . او چهره‌ای رنگ پریده ، کدر و مرموز داشت ، و من از او پرسیدم که آیا از نقاشی‌هائی که در این خانه نمایش گذاشته شده خوشش میاید یا نه ؟ و در واقع میخواستم نظر او را بسوی تابلوها جلب کنم . « ژولیوس » گفت :

— موضوع تابلوها چیست ؟

بعد بطرف تابلوها آمد ، مدتی آنها را نگاه کرد ، ابرو درهم کشید و با لحن عجیبی گفت : چقدر وحشتناك است . » در این وقت « مادام دوبو » زنی که بسیار شیک لباس پوشیده بود و ثروت زیاد داشت و همه او را میشناختند ، بطرف ما آمد و از « ژولیوس » پرسید : چه میگفتید ؟ » « ژولیوس » گفت : « بخانم میگفتم که این تابلوها چقدر وحشتناك هستند . »

خانم «دوبو» گفت : شما «آلن — آش» شوهر «ژوزه» را میشناسید ؟

« ژولیوس» نگاهی بمن کرد و گفت : شوهر شما ؟ !

و شروع کرد بخندیدن . در این وقت « آلن » که عصبانی و آشفته بطرف ما آمده بود گفت :

— شما از تماشای تابلوها بخنده افتاده‌اید یا از اینکه شنیده‌اید من شوهر « ژوزه » هستم؟

« ژولیوس» با خونسردی عجیبی گفت : من فقط میخندیدم . بخاطر موضوع بخصوصی نبود .

اورا میشناختم . « ژولیوس-آ — کرام» مردی بود که ثروت و شهرت بسیار داشت و همیشه موفق بود . « ژولیوس» با من حرف میزد و حس میکردم که « آلن » بشدت منقلب است . من حالی میان خنده و پریشانی داشتم . « ژولیوس» از من خواست که برای نوشیدن یک گیلاس مشروب با او به آن طرف سالن بروم . او دست مرا گرفته بود و بدنبال خودش میکشید . من با شتاب لیوان مشروبم را سر کشیدم . مشروبی که ژولیوس بمن داده بود .

او گفت : میخواهم خیلی جدی با هم صحبت کنیم . شما در زندگی چکار میکنید ؟

با لحن مغرورانه‌ای گفتم : هیچ کار ! ... و از اینکه با مردی که سراپا شور کار بود از تنبلی خودم حرف زده بودم راضی بودم . من زن « آلن» بودم و او زندگی مرا اداره میکرد . نمیدانم چرا ناگهان حس کردم که در حال جدائی از « آلن» هستم و دیگر نباید از او انتظار داشته باشم که زندگی مرا اداره کند و لازم است کاری برای خودم دست و پا کنم . ژولیوس با لحن کنجکاو پرسید : بیکاری اسباب خوشحالی شماست ؟

گفتم : من گذشت زمان را تماشا میکنم . زیر آفتاب راه میروم و هرگز نمیدانم که فردا چه خواهد شد . فکر میکنم هر کسی حق داشته باشد اینطور زندگی کند .

« ژولیوس» گفت : شاید ، اما من هرگز به این مسئله فکر نکرده‌ام . در تمام زندگیم گرفتار کار بوده‌ام . این مرد حالتی آمیخته از مهربانی و انعطاف و تهدید و قدرت داشت . « ژولیوس» نگاهی به آن طرف سالن انداخت و بعد گفت :

— شوهرتان یک لحظه چشم از شما برنمیدارد ، مگر با او چه کرده‌اید ؟ !

چه جوابی میبایست باو بدهم ؟ من شوهرم را دوست داشتم ، خیلی دوست داشتم و افسوس ..... بعد از آنکه آنهمه با هم خوش بودیم و آنهمه یکدیگر را دوست میداشتیم میرفتیم که از یکدیگر جدا شویم و جدائی ما دلایل بسیار داشت . با دستپاچگی گفتم : خیلی دیر شده ، باید بروم .

« ژولیوس » با لحنی پرابهت که توأم با خرسندی بود از من خواست که پس فردا ، ساعت پنج بعد از ظهر در کافه « سالینو » او را ببینم . من هاج و واج دعوت او را قبول کردم و بطـــرف « آلن » رفتم و بطرف شبی که سراسر هیاهو و اشک و زاری بود . به این ترتیب برای اولین بار من با « ژولیوس آکرام » روبرو شدم .

* * *

گفتم : « یک « بابا-روم» میخورم ... من روی صندلی کافه «سالینو» نشسته بودم و «ژولیوس» را نگاه میکردم . از دور روز پیش تیرهای حسد و ملامت و سرزنش برمن باریدن گرفته بود . در آن دوروز «آلن» بمن اجازه نداده بود که خانه را ترك کنم ، و این شاید بعلت یک معجزه بود که من توانسته بودم به موقع به وعده‌گاهم برسم . روی صندلی نشسته بودم و بخودمان فکر میکردم . همیشه مجبور بودم دعوت دوستانم را بخاطر « آلن » رد کنم و بعد از آنهمـــه تحمل ، حالا فقط دو راه در برابر من بود : اول اینکه وجود « آلن » و زندگی مشترك پر از اندوه خودمان را تحمل کنم ، و اینکه هر لحظه در حال مشاجره باشم و قلبم همیشه غمگین و آشفته باشد ، و یا اینکه از او جدا بشوم و از او فرار کنم . ژولیوس مرا از افکار دور و درازم بیرون کشید :

— حال « آلن » چطور است ؟

گفتم : خوب است .

پرسید : شما ؟ !

گفتم : لابد منهم همینطور .

گفت : « لابد » ؟ این جواب نشد ...

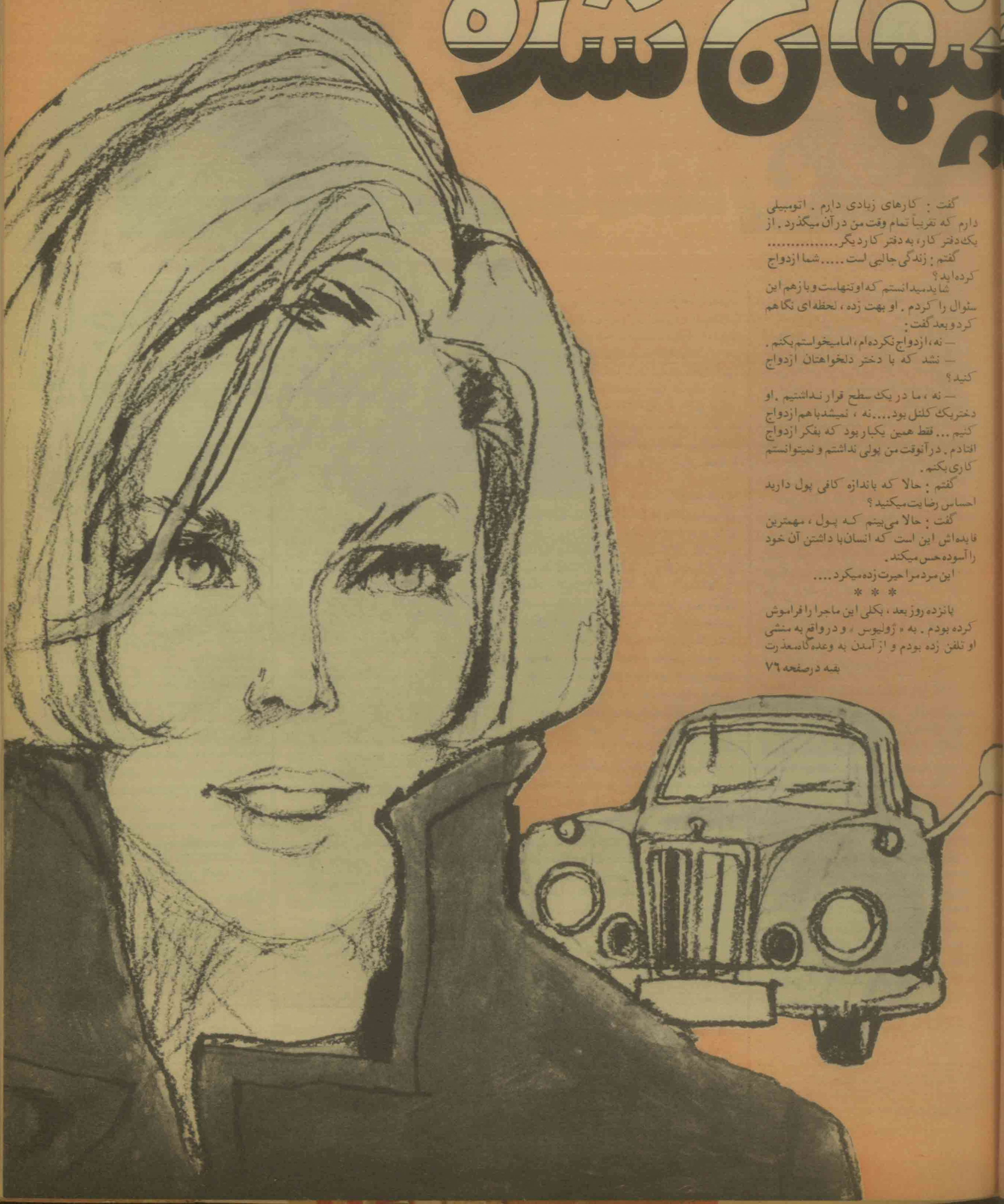
داشت عصبانیم میکرد . شاید جواب من خیلی روشن نبود ، اما من حرف دیگری هم نداشتم که باو بگویم . من او را میشناختم . او نه دوست من بود و نه من میتوانستم اعتمادی باو داشته باشم .

« ژولیوس » گفت : دلم میخواهد همه چیز را درباره شما بدانم . من میدانم که میبایست با شما از باران و یا از هوای خوب و این قبیل چیزها در لحظات اول آشنائی حرف بزنم ، ولی من برای این حرفها به اینجا نیامده‌ام . ناگهان « ژولیوس » بنظرم مردی آمد که جسور ، ظالم و بدون هیچگونه جذابیت بود . دلم میخواست بروم . با لحن طنز آلودی گفتم : شما در زندگی چه میکنید ؟

ketabton.com: The Digital Library

داستان کوتاه در دو شماره
قسمت اول

خنهان شده



گفت : کارهای زیادی دارم . اتومبیلی دارم که تقریباً تمام وقت من در آن میگذرد . از یک دفتر کار، به دفتر کار دیگر.....

گفتم : زندگی جالبی است..... شما ازدواج کرده اید؟

شاید میدانستم که او تنهاست و باز هم این سئوال را کردم . او بهت زده ، لحظه ای نگاهم کرد و بعد گفت :

— نه، ازدواج نکرده ام، اما میخواستم بکنم .

— نشد که با دختر دلخواهتان ازدواج کنید؟

— نه ، ما در یک سطح قرار نداشتیم . او دختر یک کلتل بود.... نه ، نمیشد با هم ازدواج کنیم ... فقط همین یکبار بود که بفکر ازدواج افتادم . در آنوقت من پولی نداشتم و نمیتوانستم کاری بکنم .

گفتم : حالا که باندازه کافی پول دارید احساس رضایت میکنید؟

گفت : حالا می بینم که پول ، مهمترین فایده اش این است که انسان با داشتن آن خود را آسوده حس میکند .

این مرد مرا حیرت زده میکرد....

* * *

پانزده روز بعد ، بکلی این ماجرا را فراموش کرده بودم . به « ژولیوس » و در واقع به منشی او تلفن زده بودم و از آمدن به وعده گاه معذرت

بقیه در صفحه ۷۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسئله‌ای که هر دختر عاقل باید قبل از تصمیم به ازدواج به‌آن فکر کند:





مرد ایده‌آل من

تاچه‌حدشوهر دلخواهم خواهد بود؟

وقتی سوار براسب میشود مانند شوالیه - هاست ! درپیست اسکی از هرقهرمانی قهرمان‌تر است ! اطلاعاتش در زمینه مسائل اقتصادی سیاسی، حتی ادبی وفلسفی غیرقابل تصوراست. لباسهایش آخرین مدل است وبوی‌ادوکلنش دخترها را سرمست میکند . درمیان بازوان نیرومندش شما مثل یک ظرف‌چینی شکستنی هستید . دوستهایتان بخاطرداشتن چنین نامزدی بشما حسد میورزند واو به شما وعده‌ووعیدهای شیرین میدهد واز مسافرتهای دور دنیا برایتان سخن میگوید ، ولی هنوز صددرصد مصمم به ازدواج نیستند : نه اوونه شما...

اگر این دومین یاسومین یا ... باریست که شما ازدواج میکنید، قاعدتاً باید بدانید که چرا ازدواج میکنید واز چه‌نوع مردانی باید بپرهیزید ، البته بدون‌اینکه درمقام مقایسه «او» بانامزد یاشوهر قبلی خود برآئید ، چون دراین صورت ممکن است هرگز نتوانید ازدواج کنید.

درهرحال بهتر است قبل ازازدواج این چند سؤال را از خود بکنید ویک‌سری سؤال هم از شوهرآینده‌تان بعمل آورید.

*** مردی که همسرش میشوید پدرومادری دارد که شما باید باآنها هم‌زندگی کنید.**

هرگز یک‌مرد بالغ، جذاب ، اجتماعی، باشخصیت یا بالعکس اخمو، بی‌عرضه، بی لیاقت ... به خودی‌خود خلق نشده است . پدرو یامادرش ۲۵، ۲۸ یا ۳۰ سال است که با نگاه یک‌غریق به ساحل ، چشم باودوخته‌اند و امیدشان‌راباو بسته‌اند . شما چه بخواهید وچه نخواهید باید باپدرومادر اوهم ازدواج کنید .

فرض کنیم مرد زندگی شمامهندس خوش‌قیافه وشیک‌پوشی است که جزلباسهای «تدلاپیدوس» و«لانون» بتن نمی کند ، در بازی‌بریج خیلی مهارت دارد ویا برادر شما رقابت میکند، ولی پدرش یک کارمند ساده است، درصورتیکه پدر شما با همهٔ شخصیتهای معروف‌شهرآشناست ! مادرشما همه خریدهایش را ازلندن وپاریس میکند ، درصورتیکه مادراو لباسهایش را از فروشگاههای بزرگ شهر خودمان میخرد . یک‌چنین وصلتی چه نتیجه‌ای دارد ؟

ممکن است تصویر ایده‌آلی که او از یک زوج دارد ، باآن تصویری که شما در خیال خود پرورش داده‌اید، خیلی متفاوت باشد . او انتظار دارد که شما روزی یک غذای خوشمزه برایش بپزید ، باوجود رفتن به‌سر کار هرروز صبح وظهر خودتان بچه را به‌مدرسه ببرید و از مدرسه بخانه بیاورید ، درحالیکه شما حتی تصورش را نمی کنید که دستهای ظریفتان در آشپزخانه خراب شود ... درهرحال بهتر است همهٔ این مسائل را قبل از ازدواج باشوهرتان حل کنید ، درغیر این صورت زندگی شما شبیه به زندگی «زیبا» و«علی» خواهد شد : آندوباهم فوق‌لیسانس خود را در رشته حقوق بپایان رساندند . «زیبا» دلش میخواست یک زن موفق دراجتماع وهمسر یک وکیل برجسته باشد ، ولی «علی» میخواست «زیبا» همسرش یک‌مادر خوب‌وفداکار بشود . نتیجه این‌شد که پس ازازدواج آنها پی‌درپی صاحب‌چهار فرزند شدند وفعلا بیشتر وقت «زیبا» درخانه و درآشپزخانه میگذرد بدون‌آنکه ازاین زندگی احساس رضایت کند وبدون آنکه شوهرش کوچکترین توضیحی درمورد کارخود که زمانی به رشته تحصیلی اومربوط میشد، به «زیبا» بدهد.

*** وابستگی به پدرومادر...**

شما اولین مرحله راطی کرده‌اید : معرفی به پدرومادر مردموردعلاقه‌تان ، افراد خانواده او باشما خیلی صمیمی وخوب وگرم هستند (یا لااقل اینطور نشان‌میدهند) ودرخانهٔ آنها شما خود را مثل یک ماهی در دریا احساس میکنید

پدرشوهرآینده‌شما اصرار دارد که شما را بهمراه خود به اسب سواری ببرد . مادر - شوهرآینده‌تان همه عکسهای مربوط به‌دوران کودکی ونوجوانی مردموردعلاقه‌تان را در انواع ژستها ، به شما نشان میدهد . حالا کمی هم به زندگی دسته‌جمعی آنها نظارت کنید : شوهرآینده شما به کدام یک از آن‌دو بیشتر وابسته است ، نام کدام‌یک‌ازآنها را بیشتر به زبان می‌آورد ، آیا باپدرش ساعتها می‌نشیند و گپ‌میزند ؟ آیا خودش برای مادرش قهوه یا چائی‌می‌ریزد ؟

اگر به‌محض ورود به خانه بلافاصله شروع میکند ازپدرش سؤال کردن که با فلان‌مدیر کل چطور می‌توان تماس گرفت ، یا درمورد فلان کار با چه کسی باید صحبت کرد ، بهتر است چشمهایتان را باز کنید : برای‌چنین مردی ممکن است کاروحرفه بیش ازاحساساتش نسبت به‌شما اهمیت داشته باشد . چنین‌مردی ممکن است شب‌تولد شما تا ساعت نه‌شب درمحل کارش گرفتار باشد ، بدون‌آنکه بشما بیاندیشد . مسائل‌مادی ، معنوی ، شغلی ، عاطفی شما همیشه در درجه دوم وسوم اهمیت برای او قرار دارند . آیا شما حاضرید با چنین موجودی که همیشه روی دایره« کار» درگردش است، زندگی کنید ؟

یا اگر مرد موردعلاقه‌تان به‌محض رسیدن به نزد پدرومادر، درکنارمادرش می‌نشیند و ساعتها دربارهٔ واریس او ،دربارهٔ آخرین دوره‌ای که با زنهای فامیل داشته ، در بارهٔ خاله پیرش ... با او حرف میزند : مواظب باشید ! او از جمله مردانیست که همیشه یک‌پسربچه باقی خواهد ماند . چنین وابستگیهائی که روانکاوان آنرا نوعی از « کمپلکس‌اودیپ» می‌نامند، باید بین ۴ تا ۵ سال درطفل ازبین برود . اگر درآستانه ۳۰ سالگی شوهرآینده‌شما هنوز نتوانسته این مسئله را حل کند، خطر آن وجود دارد که با ازدواج با او شما تا آخرعمر نقش مادرشوهر خودتان را بازی کنید .

*** رفقاودوستان**

«لیلی» که بتازگی با «ایرج» نامزدشده بود میگفت : « برای کسب‌اطلاعات لازم درباره یک مرد بهتر است با دوستان او تماس گرفت . من هم‌همین کار را کردم ، شبی که باتفاق دوستان او به رستورانی رفته بودیم ، من درکنار یکی از دوستان «ایرج» نشسته بودم . بعد از دومین گیلاس مشروبی که خورد صحبت به دوران تحصیلی آنها در دانشکده کشید واو برایم تعریف کرد که «ایرج» بین دانشجویان به خست معروف بود . در پایان سومین گیلاس من پی بردم که حتی صمیمی‌ترین دوستان «ایرج» نیز به خست او ایراد می‌گیرند : همیشه از انعام‌دادن‌به‌گارسن رستوران‌ودربان وغیره‌خودداری میکند ، غالباً آوردن پاکت سیگارش را وهم‌چنین کیف پولش را هرباری که حساب از ۱۰۰ تومان تجاوز میکند ، فراموش‌میکند !...»

«لیلی که اکنون با«ایرج» ازدواج کرده ، اضافه میکند : «اگرآنروزمن به‌حرف این دوست ایرج گوش کرده بودم و در ازدواج کمی تردید بخرج میدادم، امروز مجبور نبودم تا کوچکترین‌مخارج‌خانه‌را از قیمت‌نیم کیلو گوشت گرفته تا یک جفت جورابی که برای خودم میخرم ، برای شوهرم توضیح دهم و بخاطر خرید یک کرم صورت ضدچین وچروک ، هزارجور حیله بکار ببرم تا از خرج خانه طوری کسر کنم که‌شوهرم متوجه نشود ! »

*** محیط کار**

شوهر یکی از دوستان‌من درخانه‌مثل‌شمر است، همه از او می‌ترسند : ازگربه‌خانه گرفته تابچه‌ها ، ولی چنین موجودی در اداره کلماتی چون« بله‌قربان، چشم‌قربان، هرچه شما امر بفرمائید...» اززبانش نمی‌افتد !

همیشه سعی کنید سری بمحل کار مرد موردعلاقه‌تان بزنید ، رفتار او را بارئیس، هم‌اتاقی یا اطرافیان در محیط کار ، زیرنظر بگیرید ، در این مورد حتی با همکارانش ، سکرترش یا رئیسش صحبت کنید ، چون بعضی مردها در محل کار از شنیدن اسم رئیس یا معاون مو به‌تنشان راست میشود ، ولی درخانه سراینکه چرا در لیوان آبشان دو تکه بیشتر یخ نیست ، روزگار را به خانواده‌شان سیاه میکنند . مردهای ضعیفی که در خانه یک شمر واقعی هستند ، غیرقابل تحمل‌اند .

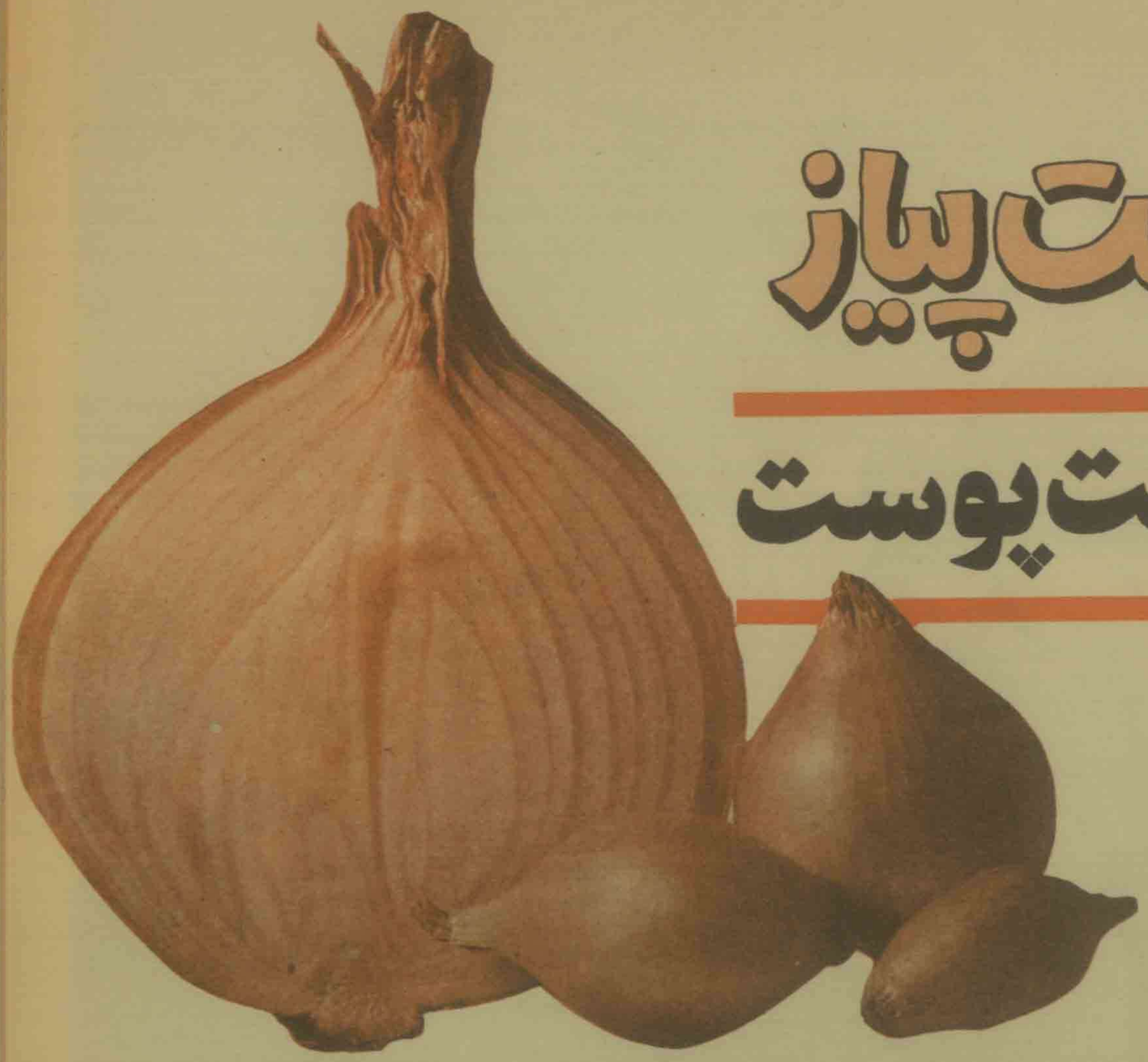
*** مردعصبانی**

فرض کنید یک روز تعطیل به پیک‌نیک رفته‌اید : گلها نوشکفته ، سبزه‌ها باطراوت و شما سرحال هستید . نامزدتان تصمیم‌می‌گیرد آتش روشن کند ومثلا ماهی راکه ازرودخانه

بقیه درصفحه ۷۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

سرگذشت پیاز



این با کره هفت پوست

اگر پیاز نبود ، اهـرام
سه گانه مصر ساخته
نمیشد واسکندر تخت
جمشید را آتش نمیزد !

خاصیت هرعدد پیاز با خاصیت یک پنی‌سیلین برابر است .

پیاز ، این مسئله روز واین کیمیای بهارسال ۱۳۵۴ تهران سرگذشت و بیوگرافی شیرین وپرنشیب و فرازی دارد . اینک که قدر واحترامش به عرش رسیده واینهمه نامش درصفحات روزنامه ها وخبرهای روزتکرارمیشود بجاست که از دل تاریخ سرگذشت این «با کره هفت پوست» را بخوانیم وقصه زندگی آنرا برایتان نقل کنیم .

« از روزی که حضرت موسی، قوم بنی - اسرائیل را از مصر بیرون برد . دل این قوم در غربت برای هیچ چیز جز برای پیازهای درشت و شیرین و آبدار محصول ساحل نیل که بمقدار فراوان کشت میشد، تنگ نشد...»

حقیقت بالا، افسانه نیست بلکه نقل‌قولی از فصل چهارم تورات است . پیاز در قدیم، مهمترین ماده‌غذائی بوده و به تنهائی و یا همراه نان، شکم‌گرسنه میلیون‌ها نفر را سیر میکرد.

ملاحان فینیقی هرگاه که به سفرهای دریائی میرفتند، بعنوان توشه راه فقط پیاز با خود برمیداشتند، چرا که پیاز تنها ماده خوراکی بود که حتی در نقاط‌گرمسیر دوام میآورد و فاسد نمیشد.

البته فینیقی‌ها خبر نداشتند که پیاز علاوه براینکه سرشار ازویتامین (ث) است درحقیقت واکسن بیماری مخوف اسکوربوت « بیماری ناشی ازکمبود ویتامین (ث) » نیز می‌باشد و هرکس پیاز زیاد تناول میکرد در برابر این بیماری کشنده مصونیت می‌یافت.

شاید بهمین دلیل بود که طلاجویان استرالیائی در قرن هیجدهم دور محوطه‌ای را که برای یافتن طلا کندوکاو میکردند پیاز میکاشتند.

با کره هفت پوست

اگر پیاز نبود، اهرام ثلاثه مصر ساخته نمیشدند. چرا که نان و پیاز غذای منحصر بفرد ۱۰۰/۰۰۰ نفر برده‌ای بود که هرم خئوپس ودو هرم دیگر را بنا کردند و با صبر و تحملشان یکی ازعجایب هفتگانه دنیای قدیم را بوجود آوردند.

هرودوت مورخ یونانی، ادعا کرده در قسمتی از هرم خئوپس کتیبه‌ای دیده که فرعون مصر بر آن نوشته بود « بیش ازسه‌میلیون کیلو پیاز خورده‌شد، تا آرامگاه‌من ساخته‌شد.»

گو اینکه هرودوت به رابطه یونانیان با پیاز اشاره‌ای نکرده ولی خود میدانیم که یونانیان قدیم از پیاز برای تقویت قوای جنسی و از آب پیاز بعنوان معجون عشق استفاده میکردند . اسکندر مقدونی بر این گمان بود که اگر قبل ازشراب پیاز خام بخورد سکر شراب در وجود او بیشتر میشد و از تماس جنسی بعد از شرابخواری تمتع بیشتری میبرد . بروایتی شبی هم که بکمک معشوقه هرزه‌اش « تائیس » تالار عظیم کاخ پرسپولیس را آتش زد او و تائیس، رویهمرفته بیش از سه کیلو پیاز و چهار لیترونیم شراب خورده بودند و بر اثر مستی بسیار و بی‌خبری و جهالت فراوان این جنایت بزرگ تاریخی را مرتکب شدند.

ارادت یونانیان به پیاز تا بحدی بود که اسم (با کره هفت‌پوست) روی آن‌گذاشته بودند . چرا که پیاز هفت‌پوست دارد و این پوستها پرده و حجابی برای محافظت اینهمه خاصیت و ماده غذائی است . یونانی‌ها برای پیاز خواص طبی نیز قابل بودند و هر بار که کسی را سگ میگرفت یا ماری نیش میزد پیازی را دو نیم کرده به محل گزیدگی میمالیدند.

« گالن » طبیب معروف یونانی درباره خواص پیاز مبالغه میکرد . مثلا پیاز را تنها داروی معالج طاسی سر میدانست و برای اشخاص کچل و طاس همیشه نسخه زیر را تجویزمیکرد :

« آب سه پیاز درشت را بگیرید با عسل مخلوط کنید و مخلوط را روزی دو بار— صبح و شب به سر بمالید»

هر پیاز یک آمپول پنی‌سیلین

تاریخ ، خاصه تاریخ طب گیاهان داروئی، پر از روایت‌ها، و افسانه‌هائی است که به خاصیت شفابخشی پیاز نسبت داده شده است . مهم آنکه، طب مدرن بیشتر این خاصیت را تأیید کرده‌است.

مثلا، مادر بزرگهای ما، هر بار که کسی مجروح میشد، ازروی تجربه، یک پیازداغ روی زخم می‌گذاشتند واز عفونت آن جلـوگیری میکردند. واینک‌طب‌مدرن این نسخه را تأکید می‌کند. زیرا معلوم شده که پیاز از خود اکسید گوگرد رها میکند و اکسیدگوگرد هم مسکن درد است. خوشبختانه ما امروز با خواص ترکیبات‌گوگردی که در طب جدید از آنها (سولفونامید) ها ساخته شده‌اند آشنائی داریم و میدانیم که سولفونامیدها درست همانند پنی‌سیلین معالج عفونت و چرك هستند.از آن گذشته پیاز سرشار از موادی نظیر فسفر— فلور— کالیم ویتامین (آ)—ویتامین(ث)— سیلسیم‌دی اکسید، است که بدن ما برای تندرست ماندن و دیرتر فرسوده شدن شدیدا با آن‌ها احتیاج دارد.

محرك اشتهاء

روغن اتری پیاز، یا همان چیزی که اشك به چشم میآورد ، بظاهر چیزی مزاحم ولی‌در باطن نافع است. چون دستگاه‌گوارش و غدد آنرا تحریك می کند و در نتیجه عصاره معده و قدرت ضد عفونی معده افزایش می یابد و قدرت جذب پروتئین در آن بیشتر میشود ضمناً انسداد روده را از بین میبرد و شکم را به کار میاندازد و پـارازیت‌هـای مضر روده را می کشد و جلـو رشد کانـون‌هـای چـرکـی را می‌گیرد و باکتری‌های نامطلوب روده را نابود مینماید. علاوه بر آن دانشمندان در پیاز هرمون‌گیاهی مهمی کشف کرده‌اند که(گلوکوکنین) نام دارد و درست مثل (انسولین) روی تجزیه مواد قندی لوزالمعده موثر واقع میشود و میزان قند خون را پائین میاورد.

پیاز شفابخش است

قدیمی‌ها پیاز را محرك پیشاب میدانستند. دانش مدرن پزشکی این واقعیت را نیز تأیید نموده است. مثلا هنوز هم اگر پاها، شکم، کبد غشاء داخلی سینه و یا کیسه قلب‌آب بیاورد و انواع داروها موثر واقع نشوند، پزشك، بمدت

بقیه درصفحه ۷۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

برسردوراهی زندگی
تنظیم از: منوچهر مطیعی



عشق تدارمریکا

شما بگوئید چه کنم ؟

از پدران و مادران و خانواده‌هائی که فرزندان ، بخصوص دختران ، خویش را بامید ادامهٔ تحصیل به خارج از کشور میفرستند خواهش میکنیم این سرگذشت را بخوانند . این ماجرا صد در صد واقعی است و نامه قهرمان آن تحت شمارهٔ ۱۱۲۴ در دفتر دبیرخانه مجله ثبت شده است.

اینجا در قلمرو دوستی ها و آشنائی ها فرشته عشق را گم کردم ، ولی در دیاری غریب ، جائی که خورشیدش بیگانه و مهتابش ناآشنا بود ، رب‌النوع عشق را ملاقات کردم ، دریغ که شیطان کجاوه‌اش را به دوش میکشید و دیو سیاه دل و سیاه دندان حاحب و پرده‌دارش بود .

انتخاب بین روشنائی و تاریکی و زشتی و زیبائی بسیار آسان است غم من اینست که هرجا زیبائی را می‌برم زشتی بدنبال آنست و هرکجا به روشنائی میرسم تاریکی را در کنارش می‌یابم . اینک درمانده و پریشان رو به سوی شما آورده‌ام که به من بگوئید چه باید بکنم؟

روی تخت افتاده بودم و داشتم نشریهٔ دانشگاه خودمان را مطالعه میکردم . در بارهٔ جشن آنشب ریرتاژ مفصلی نوشته و بخصوص توضیح داده بودند که (رحیم) جوان دانشجوی ایرانی امور مربوط به دکوراسیون سالن ها را سرپرستی کرده وخود او طرحهائی راداده‌بود که چشمهای ما را خیره میکرد . از مطالعهٔ این ریرتاژ بخود می‌بالیدم . این برای من افتخار بزرگی بود زیرا من آدمی خودساخته بودم نه اشراف‌زاده که با پول پدر و باتکاء ثروت خانواده‌ام بامریکا آمده باشم . چه بسیار از جوانهای‌هموطن خودم درامریکا بودند که پس از چند سال هنوز موفق نشده بودند بدانشگاه راه یابند . هنوز ولگردی میکردند و برای پدر و مادرشان نامه های سراپا دروغ میفرستادند . امامن ... پدرم یک کارمند بازنشستهٔ دولت بود که با داشتن مشاغل عالی اداری هنوزهم دریک خانهٔ اجاره‌ای زندگی میکرد و قادر نبود حتی یک‌تومان برای من بفرستد . من با اندوختهٔ خودم بامریکا آمده بودم و حین تحصیل نیز کارمیکردم و زحمت‌میکشیدم . ساعتی یک‌دلار و هفتادسنت دستمزد لویاچیدن وساعتی دودلار و پنجاهسنت راندن ماشین مخصوص برداشت سیب‌زمینی . همه اینکارهارا همینجا یاد گرفتم . تراکتور راندن و کارکردن با انواع ماشینهای کشاورزی . حیف که فقط چندماه بین (می) تا (سپتامبر) را میتوانستم از این راه درآمد خوب داشته باشم . پائیز و زمستان ناگزیر میشدم در شهر کارهای کم‌درآمدی را بپذیرم مثل توزیع شیر و کار در پمپ بنزین .. با اینهمه زحمت‌وتلاش هم خوب کارمیکردم وهم خوب درس میخواندم بطوریکه در دانشگاه شاگردی برجسته وممتازمحسوب میشدم و ازدرآمدم نیز سالیانه مبالغی برای بابا و مامان و خواهر و برادرانم لباس میخریدم و میفرستادم . این غرورآمیز است . آیا نیست ... در ریرتاژ بولتن دانشگاه همین را نوشته بود که (رحیم) دانشجوی ایرانی یکی از بهترین دانشجویان ، محسوب میشود . دانشجوئی که هم خوب درس میخواند و هم ذوق هنری دارد...

یک‌پهلو روی تخت افتاده‌بودم و بولتن را مطالعه میکردم . درست در همین لحظه کسی با انگشت به در اطاق زد . پرسیدم کیست ؟ صدای زنانه‌ای را شنیدم که به فارسی گفت :

— رحیم . منم . شیرین ..

جستم و دکمه های پیراهن خود را بستم وگفتم بیائید تو. درباز شد وشیرین به درون آمد . مدت زیادی نبود که اورا میشناختم . شب جشن استقلال یعنی چندماه قبل او و خواهرش را بمن معرفی کردند . ایرانیها یک گوشه جمع شده بودند و جوک رشتی و اصفهانی میگفتند و میخندیدند . جوکهای بسیار رکیک تعریف میکردند با این وجود شیرین وسیمین وچنددختر دیگر ایستاده بودند و خجالت نمیکشیدند . همانجا من و شیرین وسیمین بهم معرفی و آشنا شدیم و تازه فهمیدیم که در دانشگاه خودمان تحصیل می کنند . معلوم شد آنها فراوان مرا دیده‌اند و میدانستند که ایرانی هستم اما من متوجه نشده بودم که دو خواهر موخرمائی وسیاه‌چشم هموطن من هستند .

(شیرین) وارد شد و دررا بست وگفت :

— تنهائی رحیم . ؟ چرا توخونه موندی... ؟

— خسته‌ام . امروز خیلی کار کردم ..

— مگه برای تو پول نمیفرستن . چرا کار سنگین میکنی . ؟

— مسخره‌است که یک جوون بیست و هفت ساله انتظار داشته باشه که پدر پیروبازنشسته‌اش براش پول بفرسته . من بچه اعیان نیستم . اونشب هم بهتون گفتم ..

بالحنی مخصوص گفت :

— دنیا عوض شده . به‌موقع به اشرافیت افتخارمیکردن حالا به اعیان نبودن بزمیدن .

— مردم امروزواقع بین شدن .

تعارف کردم نشست . پاها را با وضع زننده‌ای روی هم انداخت. من زیاد توجه نشان ندادم و خود را به پذیرائی سرگرم کردم . او دربارهٔ خودش و سیمین خواهرش حرف میزد . سیمین یکسال و نیم از او بزرگتر بود ولی بسیار زیباتر ، دوست‌داشتنی‌تر و خونگرم‌تر .. هنوز نمیدانستم برای چه منظور اینهمه راه به سراغ من آمده . من برای اینکه به محل کارم نزدیک باشم در فاصله‌ای دورتر از دانشگاه یک آپارتمان دواطاقه گرفته بودم . از خلال گفته‌هایش نیز چیزی نمیفهمیدم ..حرف میزد و من نیز چیزهائی میگفتم تا اینکه گفت :

— رحیم، میخوام یه چیزی بهت بگم . نمیدونم آمادگی داری یا نه .. بهر حال خودتو آماده‌شنیدن موضوع جالبی بکن.

— آماده‌ام .. اما اون موضوع جالب کدومه .. ؟

— اولا از کارت تبریک قشنگی که به مناسبت عید نوروز برای من و سیمین فرستادی تشکر میکنم .. ازت گله نمیکنم که چرا کارت سیمین از مال من قشنگتر بود چون میدونم اونو بمن ترجیح میدی ..

من که پشت باو و رو بطرف بخچال ایستاده بودم ناگهان برگشتم و گفتم :

— منظورت چیه . ؟

بقیه در صفحه ۶۵

پاسخهای کوتاه به‌آنها که نامه نوشته‌اند

خانم نزهت‌نیری از تهران —تاکنون چندین بار توضیح داده‌ایم که قهرمانان ماجراهای برسردوراهی‌از مضمون نامه‌های شما مطلع میشوند . روال کار ما اینست که اولا اسامی نویسندگان نامه ها و ثانیاً خلاصه‌ای ازراهنمائی ونظرشمارا برای‌آنها میفرستیم .

دوشیزه‌مژگان :تاکنون چند نامه فاقد نشانی برای ما فرستاده و جواب‌خواسته‌اید. آیا شما درشهر خودتان آنقدرشهرت‌و معروفیت دارید که چنانچه بنویسیم دوشیزه‌مژگان‌نامه را به شما میرسانند ؟مسلماً نه .پس این دفعه نامه‌ای با قید نشانی صحیح و دقیق بنویسید تا جواب بدهم .

خانم شهپور تهران —از نامه شمادچار حیرت شدم .اولا نمی‌دانم باوجود آن عشق سوزان که‌درباره‌اش دادسخن داده‌اید چرا با(اونیل)ازدوج نکردید ثانیاً اینک که بازگشته و خواهان ازدواج باشماست چرالجبازی میکنید که موجبات بدبختی خودتان و فرزندتان فراهم شود .اگر ازمن می‌پرسید جواب من اینست که بدون درنگ بهمسری‌او درآئید و زندگی سعادتمندانه‌ای راشروع کنید .

خانم بتول —ع—تهران —مطمئن باشید غیر از خانمی که متصدی دبیرخانه‌مجله و محرم اسرار خوانندگان مجله زن‌روز است کسی نامه شما را باز نمیکند .

دوشیزه‌شورانگیز تهران —ماجرای‌ارسالی شما برای بر سر دوراهی مناسب است .بزودی از آن استفاده میکنم .اگر نامه دیگری‌خواستید بنویسید به شمارهٔ ۱۱۲۳ اشاره کنید .

خانم‌مریم—ط—تهران : باور کنیداز مطالعه نامه شما عرق شرم برپیشانی من نشست. اینهمه دورغ و اینهمه کارهای زشت‌و بی‌دلیل چرا . ؟شهرام را بیچاره نکنید و اجازه ندهیداو را تحت‌الحفظ از لندن به تهران بیاورند و از درس‌ودانشکده باز دارند .نزد همان‌بازپرس بروید حقیقت را بگوئید و خود را برای مجازات آماده کنید چون خواه ناخواه حقیقت روشن خواهد شد .من اطمینان دارم که اگر شوهرتان شمارا ببخشد از تعقیب قانونی معاف خواهید شد .چنانچه خواستید نامه دیگری بنویسید به‌شماره ۱۱۲۲ اشاره کنید.

خانم پروین‌نبوی‌اصل— کرمانشاه :برای شما نامه خصوصی خواهم نوشت .تارسیدن نامه من هیچ اقدامی نکنید که پشیمان خواهید شد.

آقای مهدی‌عادلی ازتهران : فقط یک وکیل برجسته دادگستری میتواند به‌شما کمک کند .از ما خدمتی ساخته نیست .متأسفم .

خانم‌لیلی—ب— کرج— شما بااین کار آینده فرزندتان را تباه می کنید .قدر شوهرتان را بدانید و بزندگی بااو ادامه دهید . اگر پاسخ مفصل خواستید نامه‌ای باقیدنشانی صریح بنویسید و به شماره ۱۱۱۹ اشاره کنید .

خانم‌شهین‌پ—سنندج— با یک وکیل دادگستری مشورت کنید .

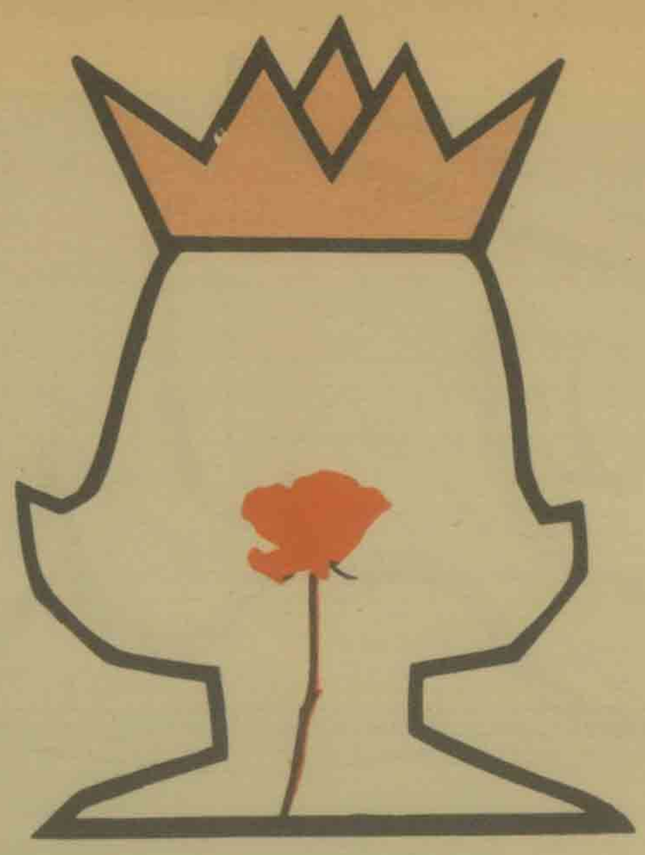
خانم‌ف—م—ز : نامه‌دیگری باقیدنشانی صریح و اسم‌ونام‌فامیل بنویسید وبه‌شماره ۱۱۱۷ اشاره کنید .نامه شما برای برسردوراهی مناسب است .

خانم‌اشرف—الف—به‌خانم مدیر دبیرخانه مجله مراجعه کنید .او شمارا راهنمائی‌خواهد کرد .شماره ۱۱۱۶ بخاطرتان باشد .

بمناسبت سال بین المللی زن
برای تجلیل از مقام مادری

انتخاب
«جوانترین وسالمندترین»
مادربزرگ ایران

۲۰۰ هزار ریال جایزه برای
دومادربزرگ خوب وبرجسته



مادربزرگ،
نوزادنازپس مرا ازمرگ نجات داد

برگذاری مسابقه‌ای که هدف آن تجلیل از مقام والای مادر بزرگ‌هاست خوانندگان گرامی « زن روز » را آنچنان به شوق آورده که هرروز ده‌ها نامه به مامی‌نویسند و عموماً در تأیید فداکاریها و جانفشانیهای مادربزرگهای خود قلم‌فرسایی می کنند .

دخترزائیدن گناه کبیره !

خانم فرزانهٔ فتاحی از کرمانشاه نوشته‌اند :

مادرم‌گلی فتاحیان زنی ۴۳ ساله است که با بردباری تمام ، در نگاهداشت فرزندان و تغییر اخلاق پدرم کوشیده است . یازده‌ساله به خانهٔ بخت رفت و همراه پدرم به کرمانشاه آمد . در دومین سال ازدواج ، نخستین فرزند دختر او زاده شد . گویی جرمی کرده بود چون از سوی خویشان پدرم سرکوفتها شنید که به تولد دومین دختر ، این سرکوفت‌ها افزایش یافت . پدرم که بیشتر درمأموریت بود و ناگزیر مادرم را پیش فامیلش میگذاشت گذشته از آنکه در آنوقت حمایتی از مادرم نمیکرد بلکه سرزنش دیگران را بازمی‌گفت . مادران پسردار خانوادهٔ پدرم زندگی را بر مادرم تیره و تار می کردند و اورا به شدت رنج میدادند هفته ها



خانم ناهید سهند شیراز

وماهها میشد که پدرم خانه نمی‌آمد ووقتی هم میآمد چنان آتشی برپا میکرد که زندگی را بر مادر سیاه‌تر مینمود و مادر هم جز تحمل بخاطر بچه وسوختن وساختن چاره‌ای نداشت .

پدرخوشگذران من ، سرانجام فرمان فامیل را گردن نهاد و زن دیگری اختیار کرد و مادر



خانم خورشید لقا باباخانی

حاملهٔ من با دوفرزندش به خانهٔ پدررفت . مدتی گذشت و پدرم پشیمان سوی مادرم آمد اما تولد سومین دختر، بار دیگر وضع را بصورت سرزنش بار سابق برگرداند و مادر بردبار که با ۳ دختر خودش هم بدبختی را داشت باور میکرد حرفی نداشت که بزند . به‌عیاشی‌ها و خوشگذرانی‌های پدر ومهمانیهای مجللی که میداد، قمار هم اضافه شد . و یکشب آنقدر درقمار باخت که مجبورشد اشیاء زینتی مادرم را بفروشد و بدهی‌ها را بدهد . مادر همچون تماشاگری اندوهگین اما امیدوار ، همچنان میساخت و دم نمیزد . چهارمین فرزند مادر پسر بود

اما مگر دهان گرگهای فامیل بسته میشود ؟

آنها پس از تولد فرزندان پنجم وششم که باز دختر بودند روزگار ما را سیاه کردند و بخاطر اینکه پنج خواهر و یک برادر بودیم هر روز جنجال بپا میکردند . کارزمانی بدترشد که پدر وفامیل پدرم عنوان کردند که‌دختر نباید درس بخواند . دلیل خیلی ظالمانه و نابخردانه آنها این بود که دختر اگر درس بخواند منحرف میشود .

مادرم درآتش این یاوه‌گویی‌ها میسوخت اما دم نمیزد واستوار ومحکم درغیاب پدرم که



خانم گلی فتاحیان

درماموریت بود ، ما را بترتیب بدبستان گذاشت و بعد هم روانه دبیرستان کرد . پدرم در تمام طول سال متوجه مدرسه رفتن ما نمیشد یا میشد و مخالفتی ابراز نمیکرد اما فامیل او رهایمان نمیکردند و آنقدر در گوش او می‌خواندند که آقا جلوی خواهران سرا میگرفت که به دبیرستان نروند . مادرم میدید و دندان روی جگر میفشرد اما وسایل تحصیل ما را از اندوختهٔ خود تهیه میکرد . بعدها ، مادر ۷ پسر و ۱ دختر دیگر بدنیا آورد بطوریکه اکنون ۸ برادروء خواهریم پدرم هم کم کم ازگذشته ها نادم و پشیمان شد و اکنون مادرم را بخاطرتهیه غذای صبح وظهر و شب بیش از پانزده بچه ، شست‌وشوی لباس آنها و نظافت و حمام بچه‌ها و بخصوص بخاطر تحمل رنجهای گذشته ستایش میکند و آنچه داریم مرهون فداکاریهای مادر میداند . خواهر بزرگ من پس از گرفتن دیپلم ، کارمند شده ، ازدواج کرده و یک پسر و یک دختر دارد . دومین خواهرم با دکتری جراح پیوند زناشویی بسته است . خواهرسوم، همسر یک افسر ارتش است و یک پسر دارد . چهارمین خواهرم با یک دبیر ازدواج کرده‌است . من که فرزند پنجم هستم برای گذراندن دوره مهندسی راه و ساختمان

بقیه درصفحه ۷۳



خانم لطیفه شرفی



خانم ملک بخشنده فرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختر امروز



teen

تک مضراب از هوسن

چکیدهٔ عقاید ۳۲۷ دختر و پسر!



بحث ما پیرامون این پرسش که: «آیا شرم برای دختر امروزی یک امتیاز است یا نقطه‌ضعف ؟» در این شماره پایان میگیرد و من فکر میکنم لازم است از اینهمه حرف و اظهارنظر نتیجه گیری کنیم.

البته من فقط این بحث را مطرح کردم و بهیچوجه قصد ندارم این نتیجه‌گیری را برای اثبات عقیده خودم مورداستفاده قرار دهم . هدف همهٔ ما باید این باشد که ببینیم در روابط پسر و دخترهای امروزی چه پیچیدگی‌ها و نارسائی‌هائی هست و چگونه میتوان آنها را از میان برداشت . جامعهٔ امروز ما نیازمند تفاهم و همکاری بیشتر میان جوانان است و اینگونه بحث‌ها هر چند هم که داغ و پر جنجال‌وجولانگاه اندیشه‌های گوناگون و متضاد باشد ، به ما جوانان کمک میکند که همدیگر را بهتر درک کنیم و برای هم فکری وهم‌زیستی آمادگی بیشتری داشته باشیم .

برای بحث ما نامه‌های بسیاری رسیده بود که من یکایک آنها را بدقت خواندم و حتی از اظهارنظرهای مختلف آمارگیری کردم. البته نمیخواهم ادعا کنم که این آمارها صددرصدگویای واقعیت هستند، اما بهرحال بطور نسبی و تقریبی تاحدی نظر جوانان امروزی را درمورد مسئله مورد بحث روشن میکنند. بد نیست که باهم نگاهی به این آمارها بیندازیم...

* برای بحث ما مجموعاً تا کنون ۳۲۷ نامه و اظهارنظر رسیده است که ۲۸۷ تای آنها از دخترها و فقط ۴۰ تا از پسرهاست بنابراین بااینکه من معروف به دفاع از پسرها شده‌ام معلوم میشود تک‌مضراب‌هایم درمیان دخترها بیشتر خواننده دارد تا پسرها!... شاید هم پسرها کمتر اهل

بقیه درصفحه ۶۷

انتقاد تین

از : سیترالاویان

جوان عصر فضا و مشکلی بنام جوش صورت



زمانی بود که نوجوانان برای خود جائی در اجتماع نداشتند و امروز هم یک دختر یا پسر ۱۶ ساله نه بچه است و نه کاملا بالغ ، او نه به جامعهٔ بزرگسالان و نه به دسته خردسالان تعلق دارد . اما اکنون مردم سنین نوجوانی را به‌رسمیت میشناسند . امروزه وسائل ارتباط جمعی از قبیل مطبوعات و رادیو و تلویزیون بخش هائی از برنامه های خود را به تین ایجرها اختصاص داده‌اند و مسائل مربوط به آنها با عنوان های درشت در مجلات و روزنامه ها مطرح میشود. همه‌ساله چندین سمینار و کنفرانس برای بررسی وضع نوجوانان و مطالعه بر روی مشکلات آنها برگزار میگردد.

با این همه توجهی که به نوجوانان می شود، بجاست که آنها هم واکنش مناسبی نشان دهند و توجه متقابلی به رفع مشکلاتشان در جامعه داشته باشند .

در هر دوره‌ای جوانان و نو جوانان با مشکلات فراوانی دست به گریبان هستند. یک نوجوان از روزی که موفق به شناخت خودش می شود مشکلات مختلف هم به وی رو میآورند. ابتدا در خانه و در محیط خانواده با پدر و مادر درگیریهائی دارد و در همین زمان در مدرسه هم مشکلات تحصیلی او را احاطه می کنند و آنوقت به این می اندیشد که چطور باید در این دنیای شلوغ و پر هیاهو زندگی کند. نوجوان از اندیشه مخاطرات مختلفی که در پیش دارد بر خود می لرزد و اگر ذره‌ای ضعف در وجود او باشد، قدرت مواجه شدن با مشکلات زندگی را ندارد وگام مؤثری برای بر پا کردن پایه‌های زندگی آیندهٔ خود برنخواهد داشت.

اما اگر کمی حقیقت بین باشیم ملاحظه خواهیم کرد که اصولا هر بشری در هر سنی و هر موقعیتی مشکلاتی دارد و باید طعم تلخ شکست را چند بار بچشد . حتی کودک ۵ ساله‌ای که بنظر بسیار بی خیال و خوشبخت میرسد، در دنیای خودش با مسائلی روبرو است و برای حل آنها می کوشد. هیچ انسانی غرق در سعادت و رفاه نیست، حتی آنهائی که بظاهر مشکلی ندارند، اگر پای صحبتشان بنشینید سر درد دلشان باز میشود. شاید هم اینهمه بشکل در اثر طبیعت خاص بشر است که هیچ وقت به هیچ چیز قانع نیست. ما انسانها موجودات بسیار پر توقعی هستیم و همیشه در تلاش دست یافتن به بهترین وبیشترین بیباشیم .

از آنچه که گفته شد نتیجه میگیریم که پیر و جوان ، کم و بیش بطور یکسان با مشکلات دست به‌گریبان هستند ، اما از آنجا که جوان طبعی بسیار حساس دارد، بیش از افراد سالمند از مشکلات زندگی شکوه می کند. یک تین ایجر ۱۵—۱۶ ساله هنوز آنقدر تجربه نیافته و آنقدر سرد وگرم روزگار را نچشیده که دربرابر مشکلات خونسرد باشد و بلافاصله واکنش نشان ندهد. گاهی حتی یک مسئله بسیار ساده و جزئی در روح او چنان آشوبی بر پا میسازد که درنظرش دنیا و مردم آن پوچ و بی‌ارزش جلوه‌می کند.

اگر قسمت پاسخ به نامه‌های همین بخش «دختر امروز» را مطالعه کنیم می بینیم که پسران و اغلب دختران جوان،

بقیه درصفحه ۶۷



انگشترهای پلاستیک ازمدهای رایج تابستان امسال است که نه‌فقط برای یکی از انگشتان، بلکه برای همهٔ انگشت‌ها مورد استفاده‌قرارمیگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library













مدل های جدید گیسو

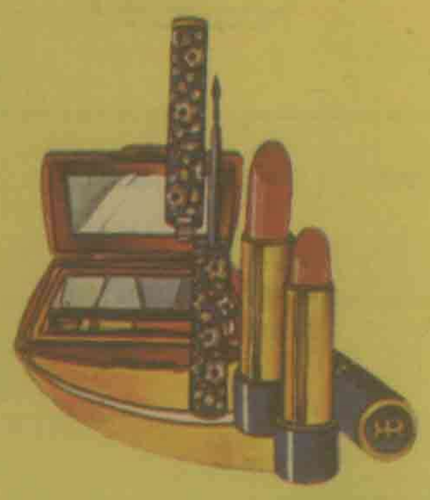
این ۶ مدل از تازه‌ترین ابتکارات ارایشگران پاریس است که برای تابستان ارائه شده است.

خوشگل بدون مشکل

در آرایش چهره

بزیبائی بینی ، پیشانی و گوش توجه کنید

پیشانی ،بینی وگوش ،اجزائی از چهره هستند که در زیبائی‌نقش مهمی بازی میکنند ،اما هنگام آرایش کمتر مورد توجه قرار میگیرند ،در حالیکه رعایت پاره‌ای نکات میتواندپوششگر نواقص آنها باشد .راهنمائی‌های زیر بشما کمک میکند که با ریزه کاریهای آرایش برای زیباتر جلوه دادن پیشانی ،بینی و گوش بیشتر آشنا شوید .



* قرمزی بینی یکی از مشکلاتی است که بسیاری از دخترها گرفتار آن هستندو چون امکان آرایش کامل هم برایشان نیست راه حلی برای آن نمی‌یابند .حالا ما یک راه حل خیلی ساده بشما پیشنهاد و مؤثر دارد .وقتی بینی شما قرمز میشود ، مدتی گوش‌هایتان را ماساژ بدهید .

*** راه دیگری برای برطرف کردن قرمزی بینی ،ماساژ دادن آن بمدت ۵ دقیقه هر روز صبح با محلول چندقطره گلیسیرین و یک قطره عصاره اسطوخودوس است .**

* اگر بینی شما در مقابل نور آفتاب حساسیت دارد میتوانید از کرم‌های ضد آفتاب استفاده کنید ،اما اگر آنها در دسترس شما نیستند میتوانید یک سیب‌زمینی خام را بدوقسمت کنید وبرروی پوست بینی بمالید .

*** برای اینکه قرمزی بینی کمترتوی چشم بخورد مقداری کرم روژ را باکمی سایه سبز یاآبی در کف دست خودمخلوط کنید و اترا به بینی خود بمالید وبعد پودر بزنید .**

* اگر بینی شما در روز برق میزند ، آن را دوبار باآب گرم وصابون گوگرددار بشستشو دهید و بعداز خشک کردن بینی ، پره‌های آن را با کرم محتوی گوگرد چرب کنید .

***اگر بینی پهن دارید ،ازسایهٔ پررنگ‌تر برای پره‌های بینی استفاده کنید که‌سبب میشودبینی کوچکتروظریف‌تربنظربیاید .**

* اگر پیشانی شما کوتاه وباریک است ،برای آنکه بزرگتر نشان داده شود پودرروشن‌تراز پودرصورت به‌آن بزنید .

ترجمه: مرجانهٔ ضیاء

گفتگو با «ژیلا الماسی» قهرمان شمشیر بازی «فلوره» بانوان

رپورتر: پروانه پورشریعتی

دختری با شمشیر

در کمین عنوان قهرمانی آسیا



ژیلا الماسی شمشیر زنی که در مسابقات شمشیر بازی قهرمانی ایران در رشته «فلوره» انفرادی زنان به مقام اول دست یافت ، این روزها سخت در تلاش است تا خود را برای شرکت در دومین دورهٔ مسابقات شمشیر بازی آسیائی آماده کند ژیلا دریک گفتگوی کوتاه با خبرنگاردختر امروز گفت که به تجدید عنوان قهرمانی تیم ملی ایران درآسیا امیدواراست .

خبرنگار ما در گزارش این گفتگو مینویسد :

— ژیلا را در تالار شمشیر بازی امجدیه می‌یابم . با وجود خستگی ناشی از تمرین ، بالبخندان به سوی ما می‌آید. ژیلا دختری است خنده رو و نمکی که ۲۱ سال دارد و در حدود ده سال است که شمشیر بازی می کند ، یعنی ازسال ۱۳۴۴ که ۱۱ ساله بود ...

نخستین پرسشم را با ژیلا بدینگونه مطرح می کنم : «مشوق اصلی تو در این راه کی بود ؟» می‌گوید : «مشوق اصلی من در این کار خانواده‌ام بودند ، بخصوص مادرم وعمویم که اولین شمشیرزن خانواده ما بودند » می‌پرسم مثل اینکه شما خانوادگی شمشیرباز هستید ؟» می‌گوید: «تقریباً بله ،عموی من وبرادرم پرویزالماسی و خواهرم همگی شمشیرباز هستند» ژیلا الماسی که پدر را در ۱۶ سالگی از دست داده و ازفرط تأثر ناشی ازآن ۳ ماه شمشیر-بازی را کنارگذاشته بود، می‌گوید: دو مسابقه درپیش دارم‌که یکی مسابقه جهانی بوداپست و دیگری دومین دورهٔ مسابقات شمشیربازی آسیاست . این روزها سخت مشغول تمرین هستم ، بدین ترتیب که هر روزازساعت ۴½ تا ۸½ به تمرین میپردازم»

می‌پرسم :« کدام مسابقه برایت اهمیت بیشتری دارد ؟ » می‌گوید : «مسلماً مسابقات آسیائی ، چون درآن بخت پیروزی ما خیلی زیاد است ومن شخصاً امیدوارم که مقام اول را بدست آوریم .»

بقیه درصفحه ۶۷

Collection.com: The Digital Library



در اروپا، بازارمد، سخت آشفته است!



دخترامروز، پاسخگوی دخترها و پسرهای روز

هر سؤالی و هر مشکلی داری از نازی بپرس

* مریم (تبریز) : تو زندگی سختی راپشت سرگذاشته‌ای ، اما دلیل نمیشود که به عقب برگردی وپشت‌سرت رانگاه کنی. آنچه اهمیت دارد حال است وآینده تو، برای خوب‌بودن حال وبهترشدن آینده تلاش کن. به خودت بقبولان که دوره ناراحتی‌ها تمام شده است ونباید به غمها وناامیدیها میدان داد . به‌هیچ‌چیز وهیچ کس اجازه نده که زندگی وآینده‌ات را خراب کند ، بخصوص به احساسی که اسمش را عشق گذاشته‌ای ، چون این احساس ، عشق نیست. تو بدلیل فرار از تنهائی ورهائی از مشکلات ودرگیریهای خانوادگی ، ناخودآگاه این احساس را در خودت بوجود آورده‌ای تامسیر فکریت را منحرف کنی و بسوی مسائل دیگربکشانی واین‌میتوانست راه‌حل خوبی باشد، اگر راه را درست انتخاب میکردی وبه‌مسائل منطقی وسازنده‌ای فکرمیکردی . هنوز هم دیرنشده است . از همین امروز تصمیم‌بگیر وبرنامه درست و حساب‌شده‌ای برای خودت درست کن . وقتت را به بیهودگی نگذران . مطالعه کن، خیاطی و نقاشی کن، در کارهای خانه به خواهرت کمک کن و بر رویهم سعی کن از وقتت به بهترین شکل استفاده کنی. در انتظار نامه بعدیت هستم وبرایت خوشدلی وموفقیت آرزومیکنم.



* **طاهره:** مدتی بدنبال مقدمه نامه‌ات گشتم، اما بیهوده بود. گویا به تصوراینکه در جریان هستم از نوشتن اصل قضیه « فاکتور » گرفته‌ای. تو موقعیت خودت و او را تشریح نکرده‌ای، اما ازمتن نامه‌ات میتوانم حدس بزنم که از بسیاری جهات هماهنگی ندارید. من نمیگویم چرا عاشق شده‌ای، زیرا که عشق وعاشقی باچراوچون ارتباطی نمیتواند داشته باشد. من اصولا ضدعشق نیستم. عشق احساس لطیف و با ارزشی است و به اعتقاد خیلی‌ها بدون آن نمیشود زندگی کرد، به این شرط که پاك و سالم و نتیجه‌بخش باشد، در غیر اینصورت بی‌عشق خیلی راحت‌تر میشود زندگی کرد. عشق یک نیاز طبیعی است که بشکلهای گوناگون میتواند ارضاء شود. در هرحال اگر من در رشته عشق پزشکی و عشق درمانی متخصص بودم شاید بهتر میتوانستم راهنمائیت کنم، اما در حال حاضر فقط میتوانم حب فراموشی تجویز کنم و فکر میکنم در این موقعیت بهترین داروست. عشق گاهی بشکل یک بیماری تحت درمان درمیآید، اما خوشبختانه برعکس بیماریهای دیگر مزمن نمیشود وگذشت زمان در بهبود آن نقش مؤثری میتواند داشته باشد، به این شرط که عاشق از محیط بیماری‌زا خودش را دورکند تا بیش از پیش تحت تأثیر محیط عشق‌آلود قرارنگیرد! در هرحال این حرفها را بحساب پند واندرز نگذارو ازمن نرنج. یقین داشته باش که من میتوانم وضعت را درك کنم، اما دراین شرایط متأسفانه چاره‌ای جز این نیست. در انتظار نامه بعدیت هستم و برایت آرزوی موفقیت دارم.

* م — ح : ۱— سایه‌های زرد ، سبز ، قهوه‌ای وآبی مایل به‌سبز با رنگ چشمانت هماهنگی دارند . ۲— موهایت را کوتاه کن وهفته‌ای دوبار باشامپوئی که زرده تخم‌مرغ دارد بشوی وروزی چند دقیقه برس بزن وسرت را ماساژ بده . ۳— برای دوست‌داشتن زندگی دلیل جالبی آورده‌ای. امیدوارم خودت قصد نابود کردنش را نداشته باشی ، زیرا آنوقت متوجه میشوی که این کلمه «زندگی» است که همیشگی است ووقتی به کسی اختصاص پیدامیکند خیلی زود میشود نابودش کرد.

* **دخترعیب:** در انتخاب اسم خیلی بی سلیقه‌ای ! ۱— شیروگوشت وتخم‌مرغ هرروز بخور تاقدت بلندتر شود . ۲—بلوز— های تیره ، بالاتنه را باریکتر نشان میدهد ومناسب‌تر است . ۳— ورزش کن ! ۴— دلیلی ندارد . ۵— فقط یک دکترمتخصص پوست میتواند بیماریت را تشخیص دهد ودرمان کند.

* **زهره (لنگرود) :** ۱ — موهایت را اگر بپیچی و بعد از خشك شدن برس بزنی و به آن فرم دهی، دچار این اشکال نمیشوی. ۲ — نگران نباش! ۳ — غذاهای چرب و شیرین بیشتر بخورو پس ازخوردن هروعده غذا استراحت کن. ۴ — روژ صورتی مایل به قهوه‌ای ۵ — از سایه سفید میتوانی استفاده کنی. ۶ — برای پاك کردن ریمل ازپاك کننده ریمل که درمارکهای مختلف وجود دارد استفاده کن. ۷ — زردی داخل چشم میتواند از علائم بیماری یرقان و یا کم‌خونی باشد، اما در بعضی موارد هم طبیعی است، یعنی سفیدی چشم بعضی‌ها کمی مایل به زرد است، در اینصورت بهتر است به یک چشم‌پزشك مراجعه کنی تا پس ازمعاینه و آزمایش دلیل زردی را تشخیص دهدواگرطبیعی‌نبود درمان کند.



از کوچکترها گوش کنیم

نکته پرانی

* به‌گیاهان باغچه‌ام آب دادم، جواب محبتم را با شکفتن گلهای زیبا ومعطر پس دادند. چرا انسان‌ها باندازه گیاهان معرفت ندارند؟

هما . د — شیراز

* کتاب‌هایی هستند که جالبترین قسمت آنها جلدشان است!

شراره حائری — قزوین

*امروز باپیرمردی رو در رو شدم. پرسید کجا؟ گفتم‌جلوی آینه!

سروژ بازبل — تهران

*بی‌اندوه به‌دنیامیآئیم، باحیرت زندگی میکنیم، باحسرت میمیریم...

آفرین محبعلی — تهران

* اگر کتاب زندگی چاپ دوم داشت هرگز نمیگذاشتم اینهمه غلط چاپی داشته باشد!

نسرین داداش زاده — تهران

* این روزها ضوابط عشق و عاشقی‌هم‌دگرگون شده ...روزی او را «قال» گذاشتم گفت : «وای چقدر دوستت دارم »اما زمانی که سروقت به میعادگاه رفتم ، روبرگرداند و گفت : «چقدرازت متنفرم»!

سهیل خسروی — خرمشهر

* وقتی میخواهی حرفی بزنی که همهٔ جوانب را درنظرگرفته باشی، بهتر است سکوت کنی.....

سیمین کنگری — تهران

* زندگی جنگلی است که هرچه بیشتر در اعماق آن پیش برویم ، کمتر راه بازگشت خواهیم داشت!

سیمین امیرچوپانی — تهران

* گفتم : غمگین‌ترین ترانه‌ات را برایم بخوان . چشمانش را بست و آرام آرام گریست .

فریبا رهنمائی — آبادان

* قلب، سرزمین شگفت‌انگیزی است چون هم زادگاه عشق است و هم آرامگاه آن!

منیژهٔ برگ‌گل — آبادان



پذیرائی

تابستان است وشما وقت بیشتری برا
مهمانی دادن و مهمانی رفتن دارید. برا
اینکه در مهمانیهای دوستانه راحت
باشید و خوش بگذرانید، تا آنجا که ممک
است از تشریفات کم کنید و برای تهی
وسایل مهمانی خود را بزحمت نیندازید.
برای عصرانه، مقداری آب میوه یا نوشا
ویامیوه‌ومقداری‌ساندویچ کافیست.

تهیه ساندویچ خیلی آسان اس
وشما با مقداری صرف وقت وسلیقه میتوان
با ساندویچ های خوشمزه و زیبا مه
پذیرائیتان را بیارائید. چگونگی فراهم-
آوری چندگونه ساندویچ رادرزیرمیخوانید

* **ساندویچ پنیر:** پنیر را رنده کنید و روی
نان کوچک مخصوص ساندویچ بزنی
و روی آن مقداری سبزی خرد کرده بریز
وبا یک‌یادوحلقه تربچه تزئین کنید.

* **ساندویچ تخم‌مرغ :** تخم مرغها را بپز
و پس از پوست کندن حلقه حلقه
به نانهای مخصوص ساندویچ کر
و روی هر یک از آنها یک حلقه تخم‌مر
و یک حلقه‌گوجه فرنگی بگذارید. برا
زیبائی و خوشمزگی بیشتر میتوانید مقدار
سبزی — مثلا جعفری — روی آن بریزند.

* **ساندویچ زبان:** زبان را پس ازپاك کرد
وشستن با مقداری آب و یک پیاز و مقدار
جعفری بپزید. پس از آنکه کاملا پخ
شد پوستش را بکنید و بگذارید سرد شو
بعد زبان را ورقه ورقه کنید و روی هر تک
نان ساندویچ مقداری کره بمالید و یک



تنوع مدهای جدیدی که برای تابستان امسال عرضه شده ، بازار مد را در اروپا سخت آشفته کرده است

سه‌مدلی که‌در اینجا می‌بینید ازتازه‌ترین مدهای رایج اروپاست: پیراهن پوست پلنگی، مدل جودو، بلوزوشلوار کوتاه بنددار.

در مهمانی های خود اسیر تشریفات نشوید

ئی شیک

باساندویچ‌های ابتکاری!



ورقه زبان و یک حلقه‌گوجه فرنگی و یک تکه خیارشوربگذارید.

* **ساندویچ مرغ:** روی‌نانهای کوچک ساندویچ کمی کره بزنید و بعد مقداری گوشت‌مرغ ویک‌حلقه خیارشوربگذارید.

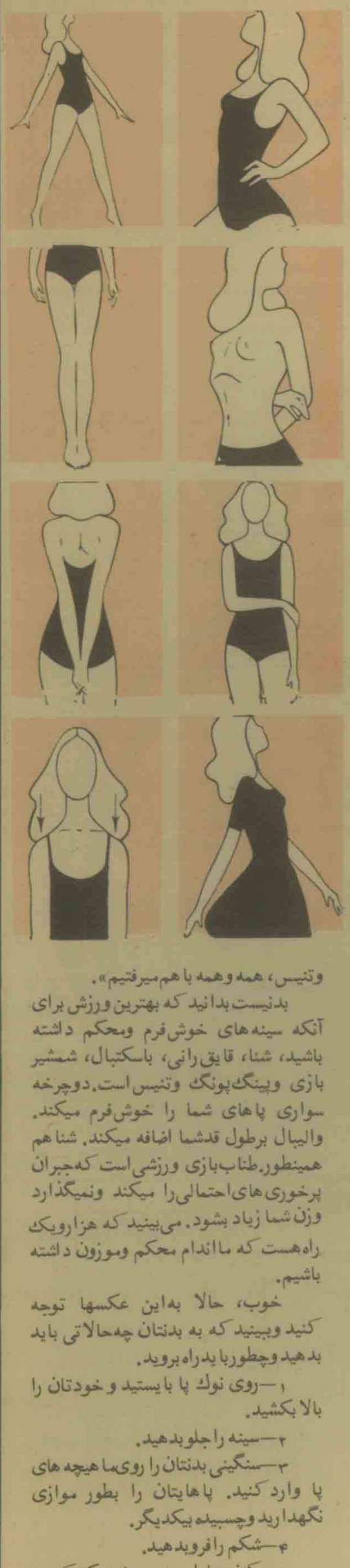
* **ساندویچ خاویار:** خاویار را با کمی آب لیمو و پیاز و جعفری خرد شده مخلوط کنید و درون نانهای کوچک مخصوص بریزید. بعد کمی کره تقریباً آب شده روی آن بریزید و با یک حلقه لیمو ترش تزئین کنید. اگر نان کوچک مخصوص این نوع ساندویچ در دسترستان نیست، روی‌نانهای معمولی ساندویچ کمی کره بزنید و خاویار را با آب لیمو مخلوط کنید و رویش بمالید

بقیه درصفحه ۶۷

قشنگتر زندگی کنیم

وقت طلاست

اما برای تخمه‌شکستن ؟!



سلام، چطورید بچه ها ؟

بازهم من مزاحم میشوم وتوصیه‌ها وراهنمائی‌هایم راکه برای زیبائی و درخشش بیشترشماست شروع میکنم.لابد یادتان‌نرفته که اسم من «برازنده» است و ۱۴ سال دارم وهدفم اینست که برای مسائل زندگی همسالانم(وحتی دخترهای بزرگتر از خودم) راه‌حل‌های‌ساده وعملی ارائه بدهم ؟..

در این هفته مسأله‌ای را مطرح میکنم که در زیبائی و برازندگی یک دختر نوجوان اهمیت فراوان دارد و آن هم زیبائی هیکل وچگونگی راه‌رفتن و ایستادن و بهتر بگویم تناسب و موزونی حرکات است...

دختر۱۴ ساله وباسن چاق ؟ !

حقیقت اینست که بعضی از ما دخترهای نوجوان‌خیلی تنبل تشریف داریم. حیفمان میآید که بقول خودتان وقت‌عزیزتان را به تفریحات‌سالم اختصاص بدهیم و روزی چنددقیقه از این اوقات‌عزیز را(که اغلب ساعتها بخوردن‌گوجه‌سبز و آلبالو خشکه وآدامس جویدن و تخمه شکستن میگذرد !) صرف‌ورزش و درنتیجه تناسب وزیبائی اندام خودمان بکنیم. درحالیکه امروزه یک دختر چاق وبداندام هراندازه صورت زیبائی داشته باشد نخواهد توانست بخوبی جلب‌توجه کند.دوران مادوران اندامهای قشنگ ومحکم ومتناسب است. کمرباریک، باسن خوشقواره‌متناسب، اندام کشیده وصاف میتوانند خیلی‌آسان یک‌صورت نازیبا را مطبوع ودوست‌داشتنی جلوه بدهند. یاد خاطرات منشی یک میلیاردرمشهورمی‌افتم که درکتاب خاطراتش نوشته بود: مردها صورت‌نازیبا رامی‌بخشند امااندام بیقواره ونامتناسب راهرگز.».

مادرسن وسالی هستیم که اگر اراده کنیم.از همین حالا خودمان را به‌ورزش عادت بدهیم سه‌چهارسال دیگر اندامی کشیده، موزون وسالم ومحکم خواهیم داشت که نظر تحسین همگان را بسوی خود جلب میکند. بعضی از دوستان چنان شل‌وول راه‌میروند که‌انگاربنزین بدنشان تمام شده است. پشتشان خم شده و قوزی نشان میدهد. گوشت اضافی‌آورده است.پاهارا چنان برمیدارند که‌انگار دارند می‌افتند. آیا هرگز دختر جوانی‌را که باسربرافراشته وقدمهای محکم وحساب‌شده وموزون راه میرود دیده‌اید ؟ من‌هروقت چنین دختری را می‌بینم از ته‌دل او را تحسین میکنم و چیزی نمیتوانم بگویم جز: « هورا، آفرین، صدآفرین...»

چنددقیقه ورزش سوئدی‌هرصبح قبل ازصبحانه میتواند باندام ما فرم خوبی بدهد. بدنمان را از شل‌شدن نجات بدهد. امروزه که خوشبختانه مامان‌هاهم فرصتی را در اختیارما میگذارند پس چرا ازاین فرصت‌ها استفاده نکنیم.مامان همیشه با حسرت میگوید : کاش جای توبودم« برازنده»، آنوقت دنبال شنا وژیمناستیک، باسکت‌بال وتنیس، همه وهمه با هم‌میرفتیم».

بدنیست بدانید که بهترین ورزش برای آنکه سینه‌های خوش‌فرم ومحکم داشته باشید، شنای قایق‌رانی، بسکتبال، شومینتون بازی وپینگ‌پونگ وتنیس است.دوچرخه سواری پاهای شما را خوش‌فرم میکند. والیبال برطول قدشما اضافه میکند. شنا هم همینطور.طناب‌بازی ورزشی‌است که‌جبران پرخوری‌های‌احتمالی‌را میکند ونمیگذارد وزن‌شما زیاد بشود. می‌بینید که هزارویک راه‌هست که ما اندام محکم وموزون داشته باشیم.

خوب، حالا به‌این عکسها توجه کنید وببینید که به بدنتان چه‌حالاتی باید بدهید وچطوربایدراه‌بروید.

۱—روی نوک پا بایستید و خودتان را بالا بکشید.

۲—سینه راجلوبدهید.

۳—سنگینی بدنتان را روی‌ماهیچه های پا وارد کنید. پاهایتان را بطور موازی نگهدارید وچسبیده بیکدیگر.

۴—شکم رافروبدهید.

۵—کتف‌هارا بهم نزدیک کنید.

۶— بازوهایتان را بطورطبیعی رها کنید. حالات عجیب وغریبی بخودتان نگیرید. بهترین راه این است که بآرامی

بقیه درصفحه ۶۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

در تعطیلات تابستان

مادرم از من بیگاری میکشد!



گفتنی ها

تریبون آزاد برای آنها که حرف تازه و جالبی برای گفتن دارند

*** خودنمائی !**

گاهی واژه‌ای مد میشود. از هر کجا بگذرید و با هر کسی صحبت کنید، آنرا میشنوید، تا اینکه پس از مدتی از مد بیفتد و واژهٔ دیگری جایش را بگیرد، اما بعضی واژه‌ها فصلی نیستند و همیشه طرفدار دارند. بهترین نمونه‌اش کلمه «خودنمائی» است. هر کسی که بخواهد مطابق میلش رفتار کند، خودنما بحساب میآید. مثلا اگر بخواهد مطابق مدروز لباس بپوشد میگویند خودنماست. اگر مطابق سلیقه‌اش لباسی انتخاب کند که طرح تازه‌ای داشته باشد میگویند خودنماست. اگر حرف بزند میگویند خودنماست. اگر بخندد میگویند خودنماست و... جالب اینکه چندی پیش مادر یکی از دوستانم گفته بود، کسانی که تجدید میشوند منظورشان خودنمائی است! آنها سراسر سال درس نمیخوانند تا تجدید شوند و تابستان به کلاس بروند و خودنمائی کنند!

شهناز حریربافان — اهواز

*** جلب توجه یا انتقامجوئی !**

بنظر من بیشتر دخترخانمهائی که برای ستون گفتنیها نامه مینویسند و از پسرها انتقاد میکنند، یا قصد جلب توجه دارند و یا از پسری دلخور شده‌اند و میخواهند انتقام بگیرند! مثلا برای دوستی، همیشه قدم اول را دخترها برمیدارند و باصطلاح « چراغ سبز نشان میدهند. اما بعد از آشنائی و دوستی، هر کس بپرسد که چطور آشنا شده‌اند، میگویند که مدتها دنبالم بود ومیخواست با من دوست شود تا عاقبت راضی شدم دوستیش را قبول کنم !

در پایان باید اضافه کنم که دخترهای خوب اکثریت دارند و همه را نباید به یک چشم نگاه کرد. بعضی از دخترها آنقدر خوب هستند که به فرشته بیشتر شباهت دارند، اما خودمانیم بدهایشان هم دست کمی از دیو ندارند!

م.ت — کرمانشاه

*** مرگ بر تابستان !**

ما نه ماه درس خوانده‌ایم که تابستان استراحت کنیم و به گردش برویم، اما درسه ماه تابستان بیشتر از همیشه مجبوریم کار کنیم. خود من یک خواهر و یک برادر کوچک و شیطان دارم که بمحض تعطیل مدرسه باید از آنها نگهداری کنم. اگر لحظه‌ای از آنها غافل شوم خانه را بهم میریزند و آنوقت مجبورم علاوه بر بچه‌داری خانه را هم مرتب کنم. خلاصه برنامهٔ من در تعطیلات تابستان بچه‌داری و خانه‌داری است و باید تمام روز در خانه بمانم و اجازه ندارم از خانه بیرون بروم. اگر به این برنامه خسته کننده اعتراضی بکنم، مادرم میگوید : « تو بیکاری! چه عیبی دارد که کمکی هم به من بکنی ؟! » در واقع تابستانها برای مادرم زمان استراحت و برای من هنگام کار و زحمت است، چون همه کارهائی را که بمدت نه ماه انجام میدهد، در این سه ماه، من باید انجام بدهم. بهمین دلیل آنقدر تابستانها بد میگذرد که آرزو میکنم هرگز تابستان نیاید!

ناشناس

*** لولو !**

دیروز از خیابانی میگذشتم. کودک سه یا چهار ساله‌ای دوید و اشک‌ریزان دامن مرا گرفت وگفت: « من میترسم! لولو! لولو! » پرسیدم : « کو؟ کجاست؟! » با انگشت به پسر جوانی اشاره کرد که از نزدیکی ما میگذشت. موهای انبوه و زوزیش پنجاه تا شصت سانتیمتر بلندی داشت و سبیل و ریش بلند و پرپشتش قیافه‌ای شبیه به گوریل برایش ساخته بود! رویهمرفته از سر او فقط دو چشم در یک توده عظیم مو بچشم میخورد که در عین زشتی، ترسناک و خنده‌دار بود. دلم بحال آن بچه خیلی سوخت. به خودم گفتم که ما بزرگ شده‌ایم و دیگر از لولو نمیترسیم، اما طفلکی بچه‌ها چه گناهی کرده‌اند؟!

محبوبه مصرفی — تهران

*** چرا فقط «۳» ؟ !**

معلم به سه نفر از بهترین شاگردها جایزه میدهد، در مسابقه‌ها سه نفر بعنوان برنده اول و دوم و سوم انتخاب میشوند، تلویزیون برنامه یک‌ودووسه را به اجرا میگذارد، مسابقه‌های ورزشی با شماره «۳» آغاز میشوند، رئیس اداره سه بار اخطار میکند، مدرسه‌ها سه بار امتحان میکنند، مادرها سه بار بچه‌هایشان را تهدید میکنند و... زندگی در تکرار سه‌ها تکرار میشود. برای رهائی از تکرار، چرا عدد دیگری انتخاب نکنیم؟ مثلا چهار یا پنج یا شش آیا نمیتوانند برای مدتی جانشین سه شوند؟

فاطی عابدی — شاهرود

موزون و خوش اندام

مثل بار بارا!

«باربارا پرلمن» هنر آموز باله چند تمرین مؤثر ورزشی برایتان انتخاب کرده است و نحوهٔ انجامش را نشان میدهد. اگر میخواهید اندام موزونی مثل «باربارا» داشته باشید، توصیه‌اش را بپذیرید وروزی ده دقیقه از وقتتان را به انجام این نرمشها اختصاص دهید. «باربارا» عقیده دارد که پس از مدت کوتاهی به ورزش عادت خواهید کرد و از آن لذت خواهید برد و در نتیجه بر وقتش اضافه خواهید کرد و مدت آنرا کم کم به نیمساعت و بیشتر خواهید رساند، اما اکنون، آینده را به آینده واگذارید و همین امروز بمدت ده دقیقه این نرمشها را انجام دهید :

*** تمرین یک :** بنشینید و پاهایتان را از هم باز بگذارید. به پهلوی چپ خم شوید و دست راست را مطابق شکل «یک» بالا ببرید. پس از انجام این حرکت بحال اول برگردید و پس از آن به پهلوی راست خم شوید و دست چپ را بالای سر ببرید.

*** تمرین ۲ :** بایستید و سرتان را تا آنجا که ممکن است به پاها نزدیک کنید. زانوها و پشت را راست نگهدارید و فقط از کمر خم شوید.

*** تمرین ۳ :** بنشینید و پاها را جدا از هم بگذارید. دستها را بالا ببرید. بعد به آرامی یکی از پاها را بلند کنید و چند ثانیه مکث کنید. بعد پائین بیاورید و پای دیگر را بالا ببرید. این حرکت را هشت باربطور متناوب انجام دهید. (شکل ۳)

*** تمرین ۴ :** مطابق شکل «۴» بنشینید دستها را در بالای سر کمانی شکل نگهدارید و از آرنج خم کنید. بعد، ابتدا به پهلوی راست و بعد به پهلوی چپ متمایل شوید. این حرکت را هشت بار انجام دهید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لیو

قسمت شانزدهم

پرفروش ترین کتاب روز آمریکا



آنچه گذشت

دکترس «لیو-تاچر» زن جوان و زیبائی که دکتر روانشناس یکی از مخوف‌ترین زندانهای امریکاست تصمیم میگیرد برای انجام نقشه‌ای که درسر دارد ازمیان زندانیان خطرناك، چند زندانی را برای آزمایش های‌شستشوی مغزی انتخاب کند و یقین دارد که با این آزمایش ها انقلابی در دنیای پزشکی بوجود خواهد آورد. «مو -گاریپو» قدیمی‌ترین و خطرناك‌ترین زندانی زندان «کارونا» که عاشق «لیو» شده بخاطر او بعداز کشتن یک نگهبان از زندان فرار میکند و یکراست بخانهٔ «لیو» میرود باو تجاوز میکند، اما «لیو» بعلت شکایاتی که ازاوشده و او را یک منحرف جنسی دانسته و از کار برکنارش کرده‌اند تصمیم میگیرد که بکمک شوهر سابقش «داستی» این زندانی فراری را برای آزمایش های‌شستشوی مغزی نزد خود نگهدارد و نیمه شبی او را طناب‌پیچ شده همراه خود به خانهٔ ییلاقی‌اش که درمحل پرت ودور افتاده‌ایست درخارج ازشهر میبرد.

— پدرم همیشه میل دارد که ما فقط بمیل او رفتار کنیم. من از این مرد حتی یک خاطرهٔ خوش هم ندارم.» داستی» گفت:

— « لیو » او برای تو خیلی ناراحت بود و میخواست بداند که توعاقل شده‌ای یانه.

— امیدوارم باو جواب منفی داده باشی.

— من باو گفتم که از زندگی تو هیچ چیز نمیدانم. او هرگز نمیخواهد این فکر را به ذهنش راه بدهد که من دیگر هیچ نقشی در زندگی تو بازی نمیکنم.

یک لحظه سکوتی غم انگیز میان آنها افتاد. انگار « داستی » میخواست چیزی بگوید اما در گفتنش تردید داشت.

— « لیو »، او بزودی باین خانه خواهد آمد.

— از کی حرف میزنی ؟

— او بمن گفت که میخواهد خودش را بازنشسته کند، یعنی در همین یکی دو هفته، شاید هم در همین چند روز آینده. بمن نگفت که چرا برای آمدن باینجا اینهمه شتابزده است، ولی بمن گفت که ازیک چیز کاملا مطمئن است وآن اینکه میخواهد بچه هایش را ببیند.

— خوبه، واقعاً که....

— همهٔ قضیه این نیست. او بمن گفت که تو همیشه با او مثل یک بیگانه رفتار میکردی و از او میگریختی و او میخواهد بهر ترتیبی که شده این حالت ناراحت کننده را ازمیان ببرد و کاری کند که تو نسبت باو محبت پیدا کنی. همچنین، میدانی « لیو » ؟ او میگفت که بیشتر از این جهت خوشحال است که میتواند به مسائل ما هم برسد.

— مسائل ما ؟

— ای.... اینطوری....

— چه مسائلی ؟ دیگر مسئله‌ای میان ما وجود ندارد. من وتو از هم جداشده‌ایم وهر کدام براه خودمان میرویم. پدرم هنوز خیال میکند که من همان دختر کوچولوی سالهای پیش هستم که جرأت نداشتم جیک بزنم. چه دنیای مسخره‌ای ! پدرم پیر شده و نمی‌فهمد که دارد چه میکند. آب رفته را بجوی برگرداندن نه تنها آسان نیست، بلکه غیرممکن است. بعد ازاینهمه سالها بیگانگی، تازه میخواهد اشتباهات گذشته را جبران کند.

« داستی » همچنانکه باسوئیچش بازی میکرد گفت:

— من باو قول دادم که تو روز دوشنبه باو تلفن خواهی کرد.

— این کار ممکن نیست.

— « لیو »....

« لیو » ناگهان سرش را بلند کرده ایستاد. بنظر بلندتر و کشیده‌تر میرسید. قدرت عجیبی در صورتش ودرنگاهش پدیدارشده‌بود. « داستی » فکر کرد که شبیه یک گربه وحشی شده است. « لیو » حس میکرد که « داستی » حیرت زده و شیفته او را نگاه میکند. در این سالها حتی یک کیلو هم چاق نشده بود و اندامش ظریف و دخترانه باقی مانده بود. « داستی » هروقت اینچنین شیفته تماشایش میکرد بی‌اختیار میگفت:

« وقتی اینطور راه میروی درست مثل یک شاهزاده خانم میشوی که انگار روی فرش گل سرخ قدم میگذارد »

روزی که برای اولین بار او و « داستی » با هم در آن زیرزمین تاریک عشقبازی کرده‌بودند « داستی » باو گفته بود که هرگز زنی که اینهمه گرم وطناز باشد ندیده است.

« لیو » روی صندلی نشست. دستهایش را در جیب کتش کرد. شاید حالت افسردگی و تأثری در او بود. او و « داستی » میتوانستند جفت خوبی باشند، اما....

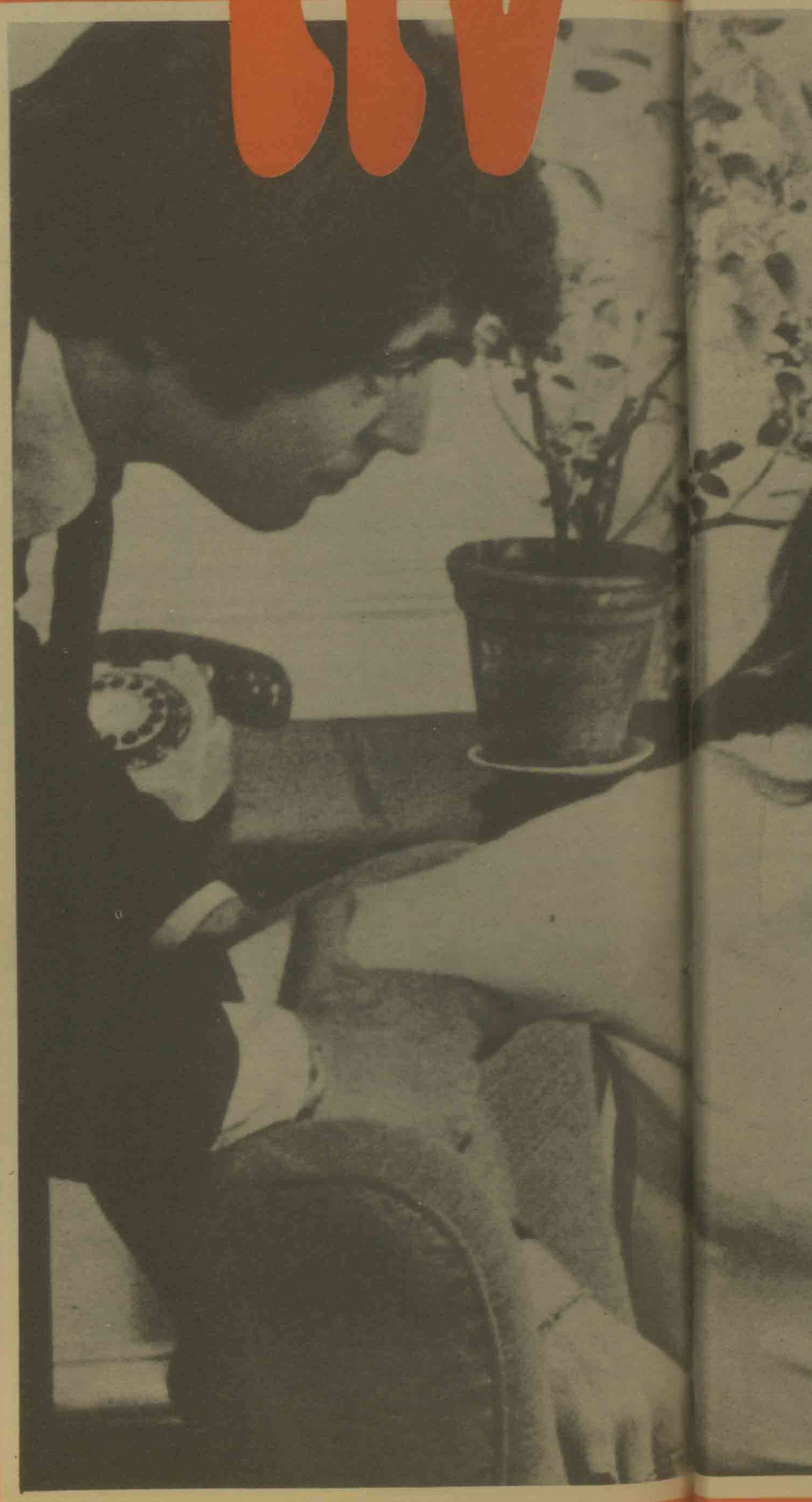
— « داستی ». تو چرا وقت خودت را اینجا با من صرف میکنی. می‌بینی که من در چه حالی هستم. من دیگر کوچکترین شباهتی بآن دختری که در یک زیرزمین تاریک در آغوش تو افتاد ندارم.

— متهم میدانم « لیو »، تو حالا خانم دکتر « لیو — تاچر » هستی که زندگی خصوصی‌اش را قربانی زندگی اجتماعی‌اش میکند و بجای آنکه نقش واقعی خود را بازی کند، درقالب یک مرد خشن فرو میرود. درضمن میدانم که تو قادر هستی کارهای بسیاری را انجام بدهی، اما نه همهٔ کارها را. گذشت سالها نتوانسته ذره‌ای از زیبائی تو کم کند. اگر این شخصیت خانم دکتری ترا کنار بگذاریم همچنان همان زن سکسی و جذاب هستی که هر مردی آرزوی داشتنش رادارد. فقط فراموش نکن که این چهرهٔ جدیدی که تو برای خودت ساخته‌ای یک چهرهٔ واقعی و با دوام نیست. هیچ زنی نمیتواند باین شکل زندگی کند.

ketab.com: The Digital Library

لینا

نوشته : جی. ام. میللر
ترجمه : پری سکندری



«لیو» پاهایش را روی هم انداخت. دامنش بالا رفته بود. در نگاه «داستی» اشتیاق عجیب موج میزد:

— «لیو» همان ساقهای خوش تراش همان باسن زیبا را داری. افسوس که تو....

— اینقدر افسوس نخور عزیزم، تو الان یکنفر دیگر را داری اسمش چیست؟ ... آه، بله، «ساندرا» راستی اگر حالا بجای من «ساندرا» اینجا بود؟!

— «ساندرا» زنیست که همیشه ستایشم میکند، بی آنکه هرگز خواسته باشد سرزنشم کند و یا تحقیرم کند و یا بخواهد چند پله بالاتر از من بایستد. وقتی توی اتاق خواب با هم تنها باشیم او بجای آنکه مثل تو تمام مدت از زندان و زندانی وشستشوی مغزی حرف بزند، سعی میکند یک زن باشد و به مردش لذت بدهد. تو به مسئله سکس اهمیت نمیدهی و نمیدانی که سکس در زندگی چه نقش مهمی دارد، در حالیکه مسئله لذت جسمی که لذت روحی را نیز بدنبال دارد بخش بزرگی از زندگی یک انسان است. من ترجیح میدهم در اتاق خوابم با یک زن جذاب اوند و سکسی برختخواب بروم تا یک متفکر که روحش در هرجا ممکن است باشد جز در رختخواب.

«لیو» با بیحوصلگی گفت:

— بسیار خوب، حالا که تو این زن سکسی و لوند را داری که گویا آگاهی بسیار در مسائل جنسی دارد اما زندگی خصوصی من بخودم مربوط است.

«داستی» ناراحت و بیقرار بود:

— «لیو» تو مدت زیادی نخواهی توانست این مرد را در این خانه نگهداری.

— آه، چه میخواهی بگوئی «داستی». البته که میتوانم. یک در آهنی که بگذارم، همه مسائل حل میشود.

— تو مرد بودن او را فراموش کرده‌ای و اینکه اولین شبی که از زندان فرار کرد و بخانه‌ات آمد چه بلائی بسرت آورد. تو انتظار داری که یک جانی فراری زن ندیده در برابر زن خوشگلی مثل تو پرهیزگارانه دست روی دست بگذارد و چشمهایش را ببندد؟ گذشته از اینها تو چه اطمینانی به درآهنی میتوانی داشته باشی، وقتی که دیوارهای این خانه اینهمه لرزان و سست است و با یک مشت هم میتواند فرو بریزد. او حتی با ناخنهایش هم میتواند دیوارها را سوراخ کند.

«لیو» میدانست که حق با «داستی» است. دل بستن به درآهنی و نصب کردن آن بر دیواری که از گل و قوطی کنسرو بود فقط میتوانست یک کار کودکانه باشد. «لیو» رویش را بطرف دیگر کرد که «داستی» نتواند او را ببیند. «داستی» چند دقیقه بعد میرفت و شب بعد برمیگشت. او از «داستی» خواست که تلفن را وصل کند و مقداری خوراکی و مشروب هم با خودش بیاورد. «داستی» دستهایش را روی شانه او گذاشت. چند لحظه‌ای بچشمانش خیره شد و با افسوس گفت:

— جای این اندام ظریف و زیبا و هوس انگیز در این خانه سوت و کور نیست. در رختخواب یک مرد عاشق است که با دستهای گرسنه‌اش زیبائی‌های این تن هوس انگیز را نوازش کند.

«لیو» با طعنه گفت:

— مطمئن باش که ساندرای عزیزت هم‌اکنون عریان و طناز و عاشق توی رختخواب، در اتاق خواب انتظار ترا میکشد. خواهش میکنم غصه مرا نخور. من دوست ندارم یک زن تختخوابی باشم. خدا حافظ «داستی». امیدوارم هرگز باین فکر نیفتی که پلیس را خبر کنی و برای من دردسر تازه‌ای بوجود بیاوری و در ضمن اگر میتوانی کاری بکن که پدرم از آمدن باین خانه منصرف شود.

قسمت شانزدهم

دکتر «هانری — تاچر» از دو سال پیش حاضر نشده بود بیمار جدیدی را در مطب بپذیرد بطور معمول از بیماری عیادت نمیکرد مگر آنکه قبلا از او وقت میگرفتند. شمارهٔ تلفن او نیز در لیست قرمز بود و دیگران بآسانی قادر نبودند باو تلفن کنند. اگر یکی از اهالی شهر «سوئیت گام» بیمار میشد و باو مراجعه میکرد، دکتر «هانری» او را به مطب پسرش دکتر «هانک» میفرستاد.

دکتر «هانک — تاچر» فقط سی و هفت سال داشت و مدتها بود که خواهرش «لیو» را ندیده بود.

دکتر «هانری» از مدتها پیش بفکر افتاده بود که خودش را بازنشسته کند. دو پسرش زندگی آرام و منظمی داشتند و هردو پزشک بودند، اما دخترش.... این دختر همیشه با افکار عجیب و غریبش او را رنج میداد. گاهی از خودش میپرسید که این میل به گوشه‌گیری آیا از وقتی در او پیدا نشده که پرستاری که مدت بیست و پنج سال نزد او کار میکرد و در سالهای آخر از عزیزترین کسانش بود ناگهان مرده بود و او نتوانسته بود برای این زن دوست داشتنی و محبوب کاری بکند؟ در ضمن میدانست که همیشه یک گوشه دلش نزد «لیو» است که کودکی همیشه «روتا» صدایش میکرد. اسمی که «لیو» از آن نفرت داشت. «روتا»ی کوچولوی او حالت طبیعی نداشت. همیشه ناآرام و عصیانگر بود و همیشه راه خودش را میرفت و در زندگی با «داستی» این مرد جذاب ثروتمند و دوست داشتنی کارش به بن بست کشیده شده بود. بعد از ظهر روزی که او «داستی» را دیده بود و باو گفته بود که بزودی بازنشسته خواهد شد و میل دارد بخانهٔ ییلاقی‌اش برود، حس کرده بود که «داستی» ناراضی بنظر میرسد و پیش خودش فکر کرده بود که همه آنها در انتظار این هستند که او نفس آخر را بکشد. با خود میگفت: باید «روتا» را بسوی خودم بکشانم، محبت او را جلب کنم. «روتا» دختر یکی یکدانه من است. روتای کوچولوی من که همیشه توی حمام آواز میخواند و صدایش شبیه صدای فرشته‌ها بود. از اینکه نتوانسته بود «روتا» را ببیند خیلی ناراحت بود: «شاید روتای من میدانست که بدیدن او میآیم، گذاشت و

بقیه در صفحه ۷۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

خنده پارتی

بقلم : شاپرك خانوم

بحث نیمه اجتماعی !

واقعاً خجالت داره . اون هفته مأموران پلیس یک زنی‌رو دستگیر کرده بودن که چهارتا شوهر داشته !.... زن هم اینقده ندید بدید ؟ !

ذلیل مرده ، چهارتا شناسنامه واسه خودش گرفته بوده ، با هرشناسنامه‌ای هم یکدونه شوهر اختیار کرده بود . حالا مگه این شوهرها چه تحفه‌ای هستن که آدم چهارتا چهارتا بغلشون کنه ؟ ! ما که توی همین یدونه‌اش موندیم !

جون شما ، یکدونه شوهر دارم ، پدرم دراومده . از بس نق می‌زنه ، ازبس قر میزنه . از بس دروغ میگه و سر منو شیره میماله . با رفقاش میره عرقخوری ، وقتی برمیگرده ، بدنش بوی عطر زنونه میده . موقعی که میخواد بخوابه ، می‌بینم عرقگیرشو پشت‌و رو پوشیده بوده ! اونوقت خیال می کنه من نمی‌فهمم . نه جون شما ، اونوقت او خانم‌میره چهارتا شوهر می‌گیره . من که میخوام سر به تن همین یکدونه هم نباشه . اگر قانون عرف و شرع ، منع نمی کرد ، بازم یک زن باید خیلی عقلش کم باشه که حتی یکی‌و نصفی شوهر واسه خودش بگیره ، چه برسه به چهارتا ! زنیکه خیال کرده‌شوهر، آجیل چهارفصله !

خلاصه خانوما ، بحث اساسی اینهفته ما ، دربارهٔ فواید قناعت و مضرات اسراف هستش. حالا اگه مردهای ما قناعت ندارن و دوتا دوتا و سه‌تا سه‌تا و چهارتا چهارتا زن می‌گیرن و هر کدوم هم دو سه‌تا معشوقهٔ یدکی دارن ، به ما چه ؟ ما که نباید خودمونو تا سطح اونا بیاریم پائین که ازقدیم گفتن : خدا یکی، یار یکی — دل یکی دلدار یکی .

اما در بارهٔ اینکه زن چهار شوهره باید به چه مجازاتی برسه که حقش باشه ، من خودم با چندتا وکیل درجهٔ اول و درجه دوم و حتی درجه سوم ، صحبت کردم . حالا بعد از همهٔ پرس و جوها ، به این نتیجه رسیدم که بهترین مجازات این خانم ورپریده ، اینه که با همون چهارتا شوهرش ادامهٔ زندگی بده . یا اینکه اگر دلتون براش سوخته ومیخواین یک درجه بهش تخفیف بدن ، باید چهار بار اعدامش کنن !

تعریف خوشبین

خوشبین کسی است که وقتی پیراهن سفیدش را ریش ریش شده ازلباسشوئی می‌آورند، با خوشحالی می گوید :

— به به ! چقده دلم می‌خواست یه پیرهن پیش‌سینه توری داشته باشم .

توصیه به‌آقایان

مرد ظالم بلائی به همجنسان خود توصیه می کند:

— اگر می‌خواهید زنها ازشما خوششان بیاید، به آنها چیزهایی بگویید که ابداً دوست ندارید کسی به زن خودتان بگوید.

زن امانتی

این آگهی درنیازمندیهای یکی ازجراید لندن چاپ‌شده:

— از آقایی که شب یکشنبه گذشته در دانسینگ « پلی‌بوی » ازمن خواهش کرد مدتی با زنش برقصم تا خودش بتواند با زن دیگری برقصد تقاضا می‌شود برای دریافت همسر خود به رخت کن دانسینگ مزبورمراجعه نمایند.

ترانه روز:



غصه نخور عزیزم که زندگی قشنگه ... قشنگه ... قشنگه !



— کدومتون آب خوردن میخواستین ؟ !



— چای با استکان کوچیک نداریم چائی ترکی هست اگه میخوای تقدیم کنم ! !

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخبار لبخند پارتی

خبرساختمانی

کارهای ساختمانی «**بنای محبت**» به زودی به پایان می - رسد . این بنا که با آجر «**دوستی**» وسیمان «**تفاهم**» ، ساخته میشود، بسیار باشکوه خواهد بود و در آن از بتون «**فداکاری**» برای پی - ریزی ، استفاده شده است .

اولین «**کلنگ**» ساختمان این بنا ، شب گذشته (که مصادف بود با شب زفاف) توسط جناب آقای داماد ، به زمین زده شد !

خبر ورزشی

در مسابقات **دو با مانع شوهران** ، آقای کربلائی محمود، شوهر راضیه خانم ، موفق شد با رکورد سه روز و هفتاد و چهار ثانیه ، **مانع مادرزن** را پشت سر بگذارد !

خبر جنائی

شب گذشته ، جوانی به اسم « جمشید داماد زاده » در نزدیکی یک حجلهٔ عروسی ، گربه‌ای را به قتل رساند . این تازه داماد ، به جرم اینکه **گربه را دم حجله کشته** ، توسط مادر عروس ، تحت تعقیب قرار گرفت !

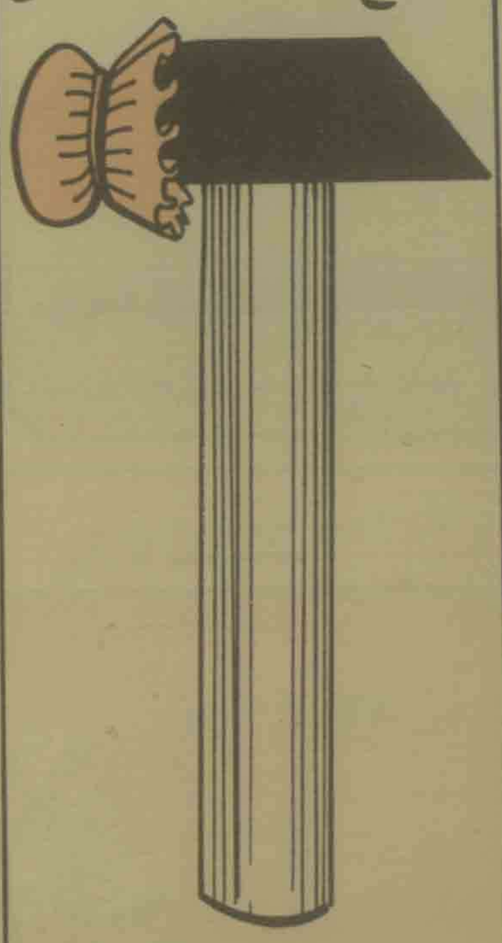
خبر اقتصادی

یک هیئت اقتصادی به دعوت ملیحه خانم وارد ادارهٔ شوهر ملیحه خانم شد ، و طی مذاکراتی که با وی به عمل آمد ، شوهر ملیحه خانم قانع شد که در منزل خود ، سرمایه‌گذاری کند و تمام درآمد خود را در بست تحویل عیال مربوطه دهد . اعضای عالیرتبهٔ این هیئت ، عبارت بودند از : منوچهر خان ، دائی ملیحه خانم . فتح الله خان ، پدر ملیحه خانم و قمر خانم ، مادر ملیحه خانم که در این مذاکرات ، پیروز شد .



— واقعاً ازتون متشکرم خانوم . دو ساعت و نیم منتظر تا کسی بودم . اصلا راهشون به باغ وحش نمیخوره.

مخترع دیوانه لبخند پارتی



چکش مخصوص آدمهای محتاط

وظیفه برتر از همه

پاسبان گشت ، کارش را تمام کرد و برای ادای گزارش به کلانتری برگشت :

— جناب سروان ، در مدت مأموریت اینجانب هیچ اتفاق قابل عرضی نیفتاد .

— هیچی ؟

— هیچی که نه . یه مستی رو گرفتم که داشت تلو تلو می‌خورد .

— خوب چرا نیاوردیش کلانتری ؟

— ولش کردم رفت .

— واسه چی ولش کردی اگه اونجوری که میگی حالش خراب بود . ممکنه یه کاری دست خودش و مردم بده .

— نه بابا ، واسه این ولش کردم که می‌گفت جراحه باید بره یه مریضی رو که یه ساعته منتظره عمل کنه !

فلوت و پیانو

بدون تردید در میان دوستداران موسیقی عدهٔ معدودی هستند که فلوت را بر پیانو ترجیح می‌دهند . اگر گفتید کی هستند ؟

— کارگران اسباب کشی .

دردسر تمدن

بانویی سرد و گرم چشیده و کدبانو می‌فرماید :

— البته تمدن و تکنولوژی به همه مردم بخصوص ما خانوما خیلی کمک کرده . سابق بر این که ماشین رختشوری نبود ، مجبور بودیم سطل آب دست بگیریم بریم از سر کوچه یا سر خیابون یا رودخونه آب بیاریم و شروع کنیم به چنگ زدن . اما اقلا یه حسنی داشت : هیچ زنی نبود که بشینه روی اون سطل و ماتم بگیره که قسطشو چه جوری پرداخت کنه .

جامعه دگمه‌ای

در جوامع صنعتی و مدرن امروز همه چیز با دگمه کار می کند بجز پیراهن آقایان .

از فرمایشات یک آقای امروزی

موفقیت بزرگ !



آقای « نقلعلی تهران آبادی » ، هفتهٔ گذشته با کله در یکی از چاله های معروف خیابان های تهران سقوط کرد و سر خود را از دست داد .

خوشبختانه ، نامبرده پس از مدتی جست و جو توانست سرگشتهٔ خود را در چالهٔ خیابان پیدا کند و از مزایای قانونی آن برخوردار شود .

کارکنان لبخند پارتی این موفقیت را به آقای نقلعلی تهران آبادی و بازماندگان آن مرحوم ، تبریک می‌گویند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

نم

پوستر لبخندپارتی : به‌مناسبت سال جهانی زن و جشنوارهٔ طوس !



دو مرد مزاحم بیامد پدید تهمتن ، سر هردوشان را برید !

دیگ به دیگ...

عفت خانم و شوهرش رفته بودند به تماشای یکی ازفیلمهای نیمه هنری و نیمه آبگوشتی سینمای وطن . عفت خانم از فرط بیحوصلگی و کسالت شروع کرد این‌طرف وآن‌طرف سالن را دید زدن ومتوجه شد که تماشاچی بغل دستی‌اش به خواب نازعمیقی فرو رفته است . با آرنج یواش زد به پهلوی شوهرش :

— حسن آقا ، حسن آقا ، نیگا کن این بغل دستی‌من چه خوابی رفته .

حسن آقا با اوقات تلخی گفت :

— بیدارم کردی که همینو بگی ؟

مثل شما

قاضی با تأثر و سرزنش به متهم گفت :

— خوب مرد حسابی . پول اون بیچاره‌رو زدی . دیگه چرا کشتیش؟

متهم سرافکنده جواب داد :

— بخدا اون اول به من حمله کرد وگرنه منم مث شما عقیده‌م اینه که دزدی بدون آدمکشی خوبه .



— میری کارخونه بخری ؟ !

— نه میرم خونه اجاره کنم !

بی‌اشتها

رپورتر مجله رفته بود سراغ یک پیر مرد ۱۲۰ ساله که با او مصاحبه کند و راز طول عمرش را به دست آورد ، و بعد از مکاشفات بسیار در این مورد ، بالاخره گریزی زد به همان مسألهٔ جاودانی ومورد توجه همگان ، یعنی سکس و گفت :

— ببخشین پدر ، حالا ممکنه بگین رابطه‌تون با جنس لطیف چطوره .... یعنی اینکه .... خلاصه مقصودمو ملتفت میشین ؟

— البته پسر . خنگ نشدم که . ولی دیگه موقع این حرفای من گذشته ، دیر ازم سؤال کردی الآن ... ببینم .... بعله .... در حدودشیش ما هی میشه‌که دیگه‌دور زن‌رو خیط کشیدم .

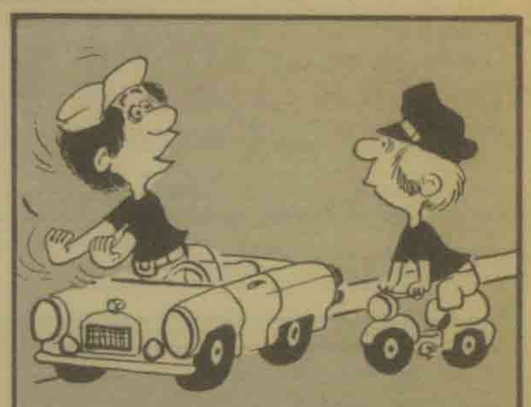
علت کوچولویی

عروس و داماد جوان ، هنوز نه ماه از عروسیشان نگذشته بود که عضو جدیدی تحویل اجتماع دادند . یک روز عصر ، عروس خانم ، عضو جدید اجتماع را گذاشته بود توی کالسکه و داشت می‌برد گردش که بچه‌های ریزه‌میزه محله ریختند دور کالسکه . یکیشان گفت :

— وای خدا جون این چرا آنقده کوچولوئه ؟

یکی دیگرشان جواب‌داد :

— تو چقده خنگی ، خوب واسه اینکه پدر و مادرش تازه با هم عروسی کردن !



در عالم بچه ها

— سر کارجون . به‌خدا تقصیر ما نبود . ما پشت چراغ قرمز ایستاده بودیم ، دیدیم ماشین جلوئی داره میاد عقب . چیزی نمونده بود که بخوره به‌ماشین ما ، این بود که بوق زدیم .

— اشکال نداره آقا . یک تخلف کوچیک ، اونقدر اهمیت نداره که اینقدر راجع بهش توضیح بدین . بهرحال هیچ مهم نیست . پونصد تومن هم جریمه تونه !

عذر بدتر از گناه

اقدس خانم پشت یک اتومبیل کورسی شیک ، مثل تیر شهاب از سر چهارراه و چراغ قرمز رد شد و نزدیک بود دهها اتومبیل را به هم بکوبد . پاسبان سوت کشید و افسر پرید روی موتور به دنبالش و بعد از چندین خیابان بالاخره ماشین درجایی به سختی توقف کرد :

— خانوم ممکنه توضیح بدین علت این سرعت جنون آمیزتون چیه ؟

— والله تقصیر ندارم جناب سروان ، ترمزم اصلا نمیگیره ، تند گاز میدم که زودتر برسم خونه یه فکری بکنم .

دعای مستجاب

جشن تولد امیر هوشنگ بود و همه را دعوت کرده بود بجز امیر پرویز خان را... البته توضیحاً عرض شود که هر دو شش ساله‌اند .

خلاصه طرفهای غروب امیر هوشنگ خان از بغضی که نسبت به امیر پرویزخان داشت چشم پوشید و او را در دل بخشید و رفت طرف تلفن و شمارهٔ منزل او را گرفت :

— پرویز ، من دیگه تورو بخشیدم ، حالا دعوتت می کنم بیای خونه‌مون ، همه‌مون تو باغ بازی می کنیم .

امیر پرویز گفت :

— حیف که یه خورده دیر تلفن کردی ، دیگه فایده نداره ، چون من دعا کردم که باد و توفان بشه .

خانه‌داری

خانم‌های عزیز، سلام!

امروز، در درس خانه‌داری، به شما یاد میدیم که چه جوری خیابون خودتونو اسفالت کنین!

راستش کاری نداره خانم‌های عزیز. این روزها، هر خانم خانه‌داری، باید به‌طرز اسفالت کردن خیابونی که توی اون زندگی می‌کنه، وارد باشه. همهٔ کارهارو که نمیشه از سازمان‌های خدمات شهری خواست. شما همونطور که نمی‌تونین از شهرداری بخواین براتون سبزی پاک کنه یا آبگوشت بپزه، همونطورهم نباید بخودتون اجازه بدین که از مقامات شهری، تقاضای اسفالت خیابونی رویکنین که خودتون توش زندگی می‌کنین. چونکه این کار هم دیگه جزو کارهای خانه‌داری شده و وظیفهٔ خودتونه.

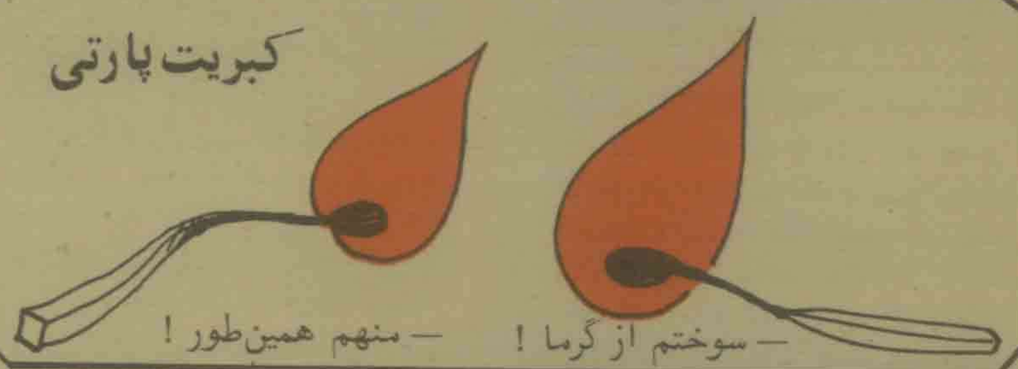
طرز اسفالت خیابان

خانم‌های عزیز، اول مقداری قیر را جوشانده و خوب بهم بزنید، بعد مقداری سیمان و سنگ وشن و ماسه و آت‌آشغال دیگر در آن قاطی کنید و بگذارید خوب پخته بشه. خانم‌های عزیز، مواظب باشین که اگه اسفالت شما، «نیم‌پز» باشه، یا نمک وفلفل و ادویه‌اش کم باشه، زود ورمیاد و مثل همین اسفالت‌هائی که الان داریم دوامش کم میشه.

حالا، اسفالت پخته شده‌رو بریزین کف خیابون و روی اونو اطوبکشین تا صاف بشه! اگه خوب درنیومد، یک خرده ماست هم روی اون بریزین و حسابی ماستمالی کنین.

خانم‌های عزیز. عملیات اسفالتکاری و مقاطعه کاری شما در همینجا تموم میشه، حالا شما می‌تونین با پولی که از راه این مقاطعه، بدست آوردین، دوسه ماه برین خوب اروپارو بگردین و برگردین. مثل بقیه اسفالتکارا!

کبریت پارتی



از آلبوم زندگی



قبل از ازدواج

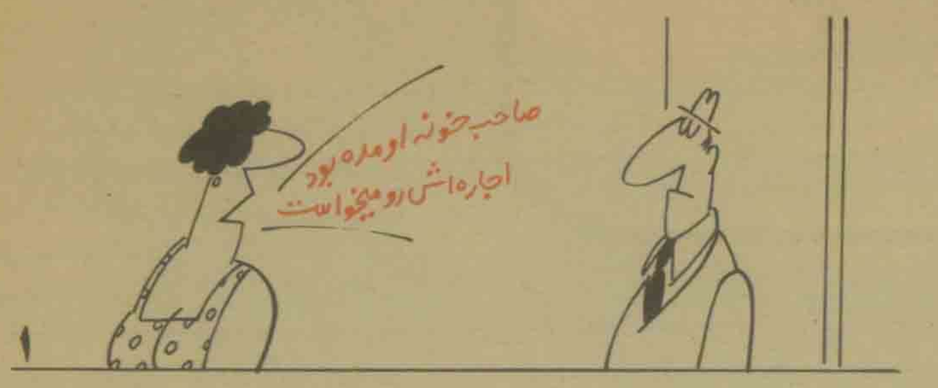


بعد از ازدواج

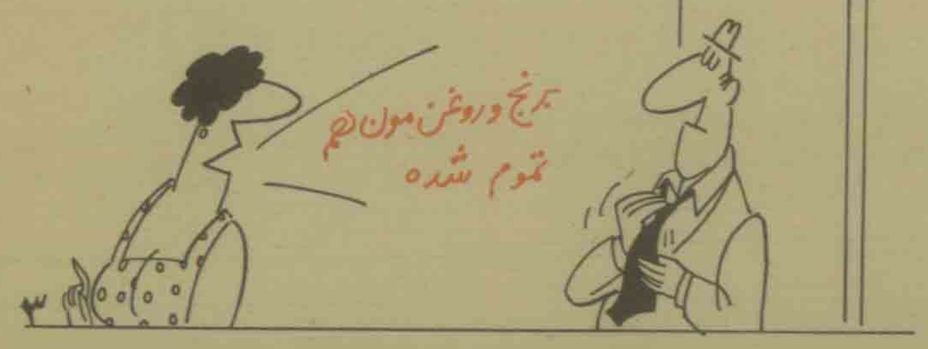
(فرستنده: صائبی)

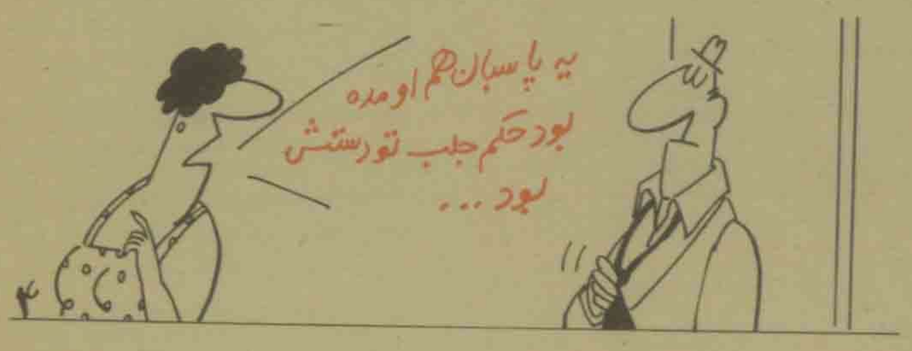
از کامبیز درم بخش

سه پلشک آید و زن زاید و مهمان برسد











توصیه پیر دیر

بانو بریژیت باردو که تا به حال سه بار سفید بخت شده و به خانهٔ شوهر رفته است، به خانمها توصیه می‌فرماید:

— خواهران عزیز! با شوهران خود (بلانسبت و بلاتشبیه تمام خوانندگان مرد ما) مثل سگ رفتار کنید تا خوشبخت بشوید! به این معنی که روزی سه مرتبه بهش غذا بدهید، خیلی نازو نوازشش کنید، افساری به گردنش بیاندازید که خیلی کوتاه نباشد و بخصوص موقع غذاخوردن مزاحمش نشوید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوشش از زندگی مادر ن

تهیه از: گیتی سیمانتوب

این خطرها جان کودك شما را تهدید میکند

*** کلوب مادران و فرزندان ***

هر سال در گوشه و کنار جهان صدها هزار کودك بر اثـــر حوادث مختلف در محیط خانهٔ خود کشته میشونـد . آمار دقیق نشان میدهـد که فقط در کشور فرانسه سالی دوهزار کودك درمنزل خود جانشان را از دست میدهند و خدامیداند که چندین هزار کودك دیگر مصدوم و مجروح میشوند و احیاناً یک عمرناقص میمانند .خطرها معمولا همان خطرهای همیشگی است .دربارهٔ این خطرهازیاد صحبت میشود ولی عیب کار دراینست که به آسانی هم فراموش میگردد . حواس مادر یا پرستار به چیزی دیگراست و از خطر غافل میشود .در این هفته بعضی ازاین خطرها رامختصراً یادآوری میکنیم . شمـا از کمترین سنین بـاید اطفالتان را از این خطرها آگاه کنید .

بالکن و پنجره ها

مادر پشتش به کودك است یاچند لحظه‌ای از اطاق خارج شده ،طفل کنجکاو صندلی زیرپا میگذارد و برای اینکه ببیند بیرون و پائین پنجره چه خبر است خم میشود و احیاناً جان خود را برسر این کنجکاوی میگذارد .چنین پنجره‌هائی را باید باتورهای سیمی نازکی مسدود کرد ، که ضمناً وسیلهٔ مناسبی هم هست برای جلوگیری از ورود پشه ومگس . دور نرده‌های بالکن هم باید تورسیمی کشید. بهرحال وقتی از اطاق خارج میشوید پنجره‌ها را محکم ببندید و هرگز بچه رادر چنین اطاق یا بالکنی تنها رها نکنید به یک عمر پشیمانی و حسرت نمی‌ارزد .همینکه بچه شروع به درك میکنداو راباخطر خم شدن از بالکن وپنجره آشنا کنیدو با زبانی که برایش قابل فهم باشد شرح دهید که حادثه چگونه اتفاق میفتد وچه عواقب شومی دارد .

خطربرق گرفتگی

بچه ها همینکه شروع به چهاردست‌وپا راه‌رفتن میکنند،میل لمس کردن همه‌چیز وجودشان را دربرمیگیرد .پوششهای ایمنی مخصوصی وجود دارد که روی پریزهای برق را میپوشاند و به بچه امکان نمیدهد انگشت یا هرشیء دیگری را درسوراخ - های پریز فرو کند .

بعد از استفاده از هر وسیلهٔ برقی بلافاصله دوشاخه آنرا از پریز خارج کنید، در غیر اینصورت کودك بافشار دادن یک دگمه دستگاه را بکارمیاندازد و در معرض یک خطر جدی قرار میگیرد .هرگز کودك را در آشپزخانه تنها نگذارید ،در این چهاردیواری وسوسه کننده صدها خطر کوچک و بزرگ‌جان کودك‌شما را تهدید می کند .

وقتی کـار اطوکشی تمـام‌میشود درطول مدتی که اطوهنوز گرم است باید آنرا درمحل غیر قابل دسترسی قرار دهید، روی میز جای مطمئنی نیست کودك سیم آنرا میکشد و اطوی داغ روی‌خودش برمیگردد .

بسیاری از خطرها زمانی جان طفل را تهدید میکند که تلفن زنگ میزندیا زنگ در نواخته میشود ، مادر باعجله برای باز کردن در یابرداشتن گوشی میشتابد بدون اینکه از موقعیت کودك خود و چگونگی اوضاع دور و بر او مطمئن شود ، در چنین موقعیتی کودك از بی‌توجهی مادر سوء استفاده کرده و صدها بلا برسر خود میآورد .

آتش ، بت خطرناك بچه ها

روانشناسان معتقدند که آتش بطور عجیبی بچه ها را مجذوب و وسوسه میکند . قوطی کبریت را همیشه جای دور از دسترسی قرار دهید . چون او از هر موقعیتی برای برداشتن قوطی کبریت و روشن کردن یک چوب کبریت استفاده میکند . بچه عاشق این قطعه چوب کوچک است که چنان نورقشنگی دارد .

مراقب چراغ گازباشید ، مبادا کودك سر گاز برود و بلائی سر خودش بیاورد ، بهتر است بعد از پایان غذا پختن شیر گاز را ببندید .

وقتی تاوه یا قابلمه غذا روی گاز است حتماً دقت کنید که دسته‌ها بطرف دیوار باشد وگرنه بچه دستهٔ ظرف را میکشد و آب یـا روغـــن یـا غذای داغ را روی خود برمیگرداند. اگر خیلی کنجکاوی نشان میدهد یک‌بار نوك انگشتش را بـه غذا یا آب‌جوشی که روی گاز است نزدیك کنید تا یکبار برای همیشه پی‌ببرد‌که هر چه روی گاز یا آتش قراردارد داغ وسوزان است.

دربارهٔ خطرها باید با بچه صحبت کنید ، علت هر چیز و صدمه‌ای که هـر خطری بـه‌او وارد میسازد برایش شرح دهید. او هـر چقدر از ریسك هر خطـری آگاه شود بهمان نسبت بهتر از خودش حمایت خواهد کرد. او باید در برنامـــهٔ دفاع ومراقبت ازخودسهیم‌شود.

این داروهای وسوسه‌گر

خدا میداند که تا بحال چند بچه بر اثر خوردن داروهائی که با سهل‌انگاری دردسترسشان قرارداشته ، دچار مسمومیت و احیاناً مرگ شده‌اند . چگونه از یـك کودك دوساله انتظار دارید کپسولهای خوشرنگ و زیبا را از نقل‌ها و آب‌نبات‌های رنگین تشخیص دهد . اگر به جان کودك خود علاقمندید هر داروئی را در یک‌قفسه مخصوص و دور از دسترس قرار دهید و در آنرا قفل کنید . جعبهٔ آسپرین یا قرص خواب را روی پاتختی فراموش نکنید .

مواد نظافتی از قبیل پـودر های رختشوئی و زمین شوئی را که ظاهری شبیه شکر دارند و هم چنین نفت و آب‌ژاول و استون و غیره .... را که مایع و احیاناً

بقیه در صفحه ۶۵

موارد استفادهٔ آمونیاك

آمونیاك محلولی است که بـراحتی میتواندچربی رابرطرف کرده‌وضمناً لکه‌های خون را هم از روی پارچه پاك کند . شما میتوانید این محلول را درموارد زیر استفاده کنید:

*برطرف کردن بوی ظروفی که غذای ماهی یا سیردار در آن طبخ یا سروشده : در این مورد به آبی که برای آب کشی استفاده میکنید یک‌قاشق آمونیاك بیفزائید.

*شیشه های خیلی کدرو کثیف پنجره را باآمونیاك تمیز و براق کنید : یک قاشق غذاخوری آمونیاك برای سه لیتر آب ولرم کافی است.

*محلول آب و . ۲ درصد آمونیاك برای پاك کردن لکه های مختلف از روی یـک سطح رنگ شده بکارمیرود .

* در محلول آب و آمونیاك ۲ درصد پارچه‌ای را که یک لکه‌خون کهنه روی آن دیده میشود بخیسانید و لکه را برطرف سازید.

* وقتی رخت‌هایتان را با آب ژاول میشوئید ، برای اینکه آب ژاول کاملا از پارچه خارج شود ، آنرا در محلول آب و آمونیاك آب کشی کنید . (یک‌قاشق غذا- خوری آمونیاك برای ده‌لیترآب کافی است).

* قسمتهای چرب و کدریقه وسرآستین پالتویا کت‌هایتان را با آمونیاك تمیز کنید. یک پارچه را در آمونیاك خالص بخیسانید و روی قسمت چرك بکشید . البته بهتر است همین عمل را اول پشت یقه انجام دهید اگر پارچه آمونیاك را تحمل کرد بعد عمل لکه‌گیری را انجام دهید چون بعضی الیاف مصنوعی تحمل آمونیاك را ندارند.

* لکهٔ گل از روی پارچه‌هائی کـه از الیاف طبیعی تهیه شده‌اند با محلول آب و آمونیاك برطرف میشود . بعد از اینکه لکه خشك شد با یک برس گل خشك شده را پاك کنید . یک قاشق چایخوری آمونیاك را در یک تنگ آب بریزید و با این محلول لکه را بخیسانید . بعد ازمدتی همین عمل را تکـرار کنید و بعد پـارچـه را آب کشی کنید.

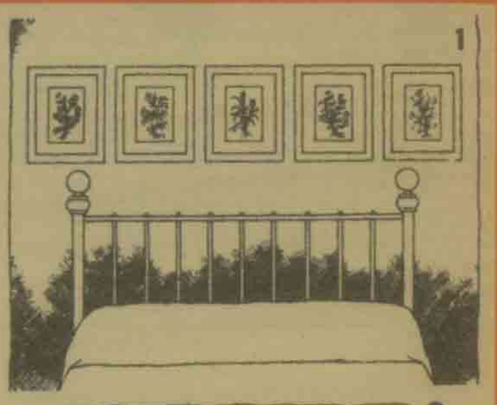
تذکر : آمونیاك محلول فراری است بابوئی زننده . وقتی نزدیک آن هستید نفس عمیق نکشید . هربارمقدار کمی ازآن بخرید و درمنزل نگهدارید . درآنرا هرگـز بـاز نگذارید . بخاطر داشته باشید که بعضی الیاف مصنوعی قـادر بـه تحمل آمـونیاك نیستند.

محل مناسب برای تابلوها

۱ـ بالای تختخواب

اگر تختخواب عریض است، یک سری تابلو با قاب‌های یک اندازه و شبیه بهم را بغل هم به دیوار بالای تخت میتوانید بکوبید.

این فرم تابلوکوبیدن هم برای بالای کاناپه بسیارمناسب است. شش عدد تابلو با قاب‌های یک اندازه در یک طرف و یک تابلوی بسیار بزرگ تك بالای کاناپه بکوبید.



دکوراسیون

مراقب کلاه‌گیس ها باشید

«پروك» یا کلاه گیس بخصوص در فصل تابستان که خانمها کنار دریامیروند وحفظ آرایش موها برایشان دشوار است ، رونق خاصی دارد. کلاه‌گیس وقتی ازنوع عالی باشد گرانقیمت است و باید به دقت مراقبت شود .

قبل از هر چیز لازم است یک کلهٔ چوبی یا پلاستیکی بخرید و کلاه گیس را روی آن قرار دهید که فرم و آرایش آن بهم نریزد .

کلاه‌گیس را هرگز با شانهٔ پلاستیکی شانه نکنید، شانه آهنی‌مناسبتراست.

شستشو و آرایش موهای کلاه‌گیس را به آرایشگرتان بسپارید.

اگر در سفر هستید موهای کلاه‌گیس خود را بهتر است با شامپوی خشك تمیز کنید بعد آنرا محکم برس بکشید تا پودر کاملا ازلابلای موها خارج شود.

موها راوقتی هنوز سرطوب است شانه نزنید .

(c) netabon.com, The Digital Library

سفره‌های پیک‌نیک



بمناسبت فصل تابستان این هفته چند سفرهٔ بسیار جالب مخصوص پیک‌نیک از نظرتان میگذرد . اگر به کارهای دستی وارد باشید فقط با دیدن عکسها براحتی میتوانید این سفره‌ها را تهیه کنید . گلهای روی سفره‌ها با قلاب دوزی و از نخ ابریشم تهیه میشود . خود سفره گاه از پارچهٔ سادهٔ رنگین و گاه از پارچهٔ چهارخانه است . بهرحال خوردن غذای پیک‌نیک روی این سفره‌ها حقیقتاً لذتی دارد.

داستان کوتاه

قسمت

از: فلیسین مارسو
ترجمه: پائیز

سرگذشتی که میخواهم برای شما تعریف کنم ، در یکی از کوچه‌های ناپل اتفاق افتاده است . بنابراین همینقدر کافی است که چشمها را بر هم بگذارید و یکی از کوچه های ناپل را در نظر مجسم کنید . اگر اینکار را بکنید ، من خود بخود از توصیف دربارهٔ آنها معاف خواهم شد . البته ناپل خیابانهای عریض هم دارد ، ولی منظور من ، یکی از آن کوچه‌های تنگ ، کج و معوج ، و پر از فراز و نشیبی است که قبالهٔ کهنهٔ ناپل هستند ، و انسان هروقت اسم ناپل را بشنود ، بی‌اختیار بیادشان میافتد .

یکی از آن کوچه‌هائی که خانه‌هایش توسری خورده و یادگار عهد عتیق ، هشتی‌هایش تنگ و تاریک ، این‌جا و آنجایش پر از آت‌وآشغالهائی ازقبیل جعبه سبزی ، سطل ذغال و صندلی شکسته است ، و در هر گوشه‌اش یک مشت بچهٔ قدونیمقد زیر دست‌وپا ریخته است .

یکی از آن کوچه‌هائی که درخانه‌هایش همیشه باز است و اگر انسان از برابرشان بگذرد ، بدون استثناء یک تختخواب برنجی ، زنی را در حال شیردادن بچه ، و لامپ روشنی را جلوشمایل حضرت مریم می‌بیند .

در کوچه مورد نظرمن که این سرگذشت در آن اتفاق افتاد ، سبزی فروشی زندگی میکرد که بین اهل محل سرشناس بود و از صبح تا غروب لابلای نعناع و جعفری‌ها ، خوشه‌انگورها ، فلفل های سرخ وسبز ، و جعبه های پر از پرتقال و گوجه فرنگی که نصف کوچه را سدمعبر کرده بودند ، می‌پلکید .

درست روبروی دکه سبزی فروش ، آهن قراضه‌فروشی بود که توده‌ای دیگ و بادیه مسی را توی کوچه تلنبار کرده بود ، و ضمناً رفیق «جنارو» سبزی‌فروش بشمار میآمد .

رفاقت آندو بی‌غل وغش بود ، آنقدربی‌غل وغش که هروقت پول خورد لازم داشتند ، ازهم میگرفتند و هروقت سرشان خلوت میشد ، روی چهارپایه می‌نشستند و دراطراف اتفاقات روزمره محله ، و خل‌بازی‌های بعضی از مردم گپ میزدند .

سبزی فروش مردی فربه و خپله بود ، ولی آهن قراضه فروش بحدی لاغر و مردنی بود که انگار اگر دماغش را میگرفتی جانش درمیرفت . آهن قراضه فروش درماه بیش ازپنج شش مشتری نداشت ، ولی درعوض مشتری ازسرو کول سبزی فروش بالا میرفت و مشتری‌ها اجازه داشتند هرچه را که میخواستند خودسوا کنند .

سبزی فروش به چند دلیل از احترامی خاص برخوردار بود . اول ، بدلیل آنکه به مشتری‌هایش نسیه میداد ، دوم بدلیل آنکه متشخص بشمار میآمد ، و بجای آنکه مثل بقیه دکانداران محله ، خانواده‌اش را درپستوی دکان سکنی دهد ، زن وچهارپسرش را دردو اطاق بالای دکان جا داده بود ، وسوم بدلیل آنکه ، عموی زنش « دون فردیناندو » ، دربان ادارهٔ روزنامهٔ ارگان حزب دمکرات مسیحی ، یا حزب اکثریت بود .

اهالی کوچه روی موقعیت و مقام « دون-فردیناندو » خیلی حساب میکردند ، زیرا شنیده بودند که او پشت در ورودی ادارهٔ روزنامه ، توی یک اتاقک شیشه‌ای می‌نشیند ، یک میز و چند صندلی دارد و بوسیله تلفنی که روی میزش است با مدیر روزنامه حرف میزند ، مثلا اطلاع میدهد که فلانکس آمده باشما کاردارد ، اجازه دارم او را خدمتتان بفرستم یا نه ؟

بهرحال ، زندگی عادی سبزی فروش از روزی ورق خورد که خداوند او را مشمول کرامات خود قرارداد ، و پس ازچهارپسر ، یک دختر به او عنایت فرمود .

خبر دختر زائیدن زن سبزی فروش بسرعت درمحله پخش شد وسیل زنهای بیکار محله را به سوی دکان او سرازیر کرد . آنها آمدند ، به وی تبریک گفتند ، درباره وزن وشکل نوزاد پرس‌وجو کردند . سبزی فروش نیز درحالیکه وسط دکان روی چهارپایه نشسته بود ، شادوشنگول به همهٔ پرسش ها پاسخ داد و ضمناً با استفاده از فرصت ، با یکی‌یکی مشورت کرد که اسم بچه را چه بگذارد ، و سرانجام هم به این نتیجه رسید که اسم « لاوینیا » مناسب ترین است .

مراسم غسل تعمید بچه در کلیسای کهنه و کوچک محله و تقریباً باحضور همه اهل محل برگزارشد . در اثنای مراسم تعمید « دون-فردیناندو » که خلاف رسم هدیه‌ای همراه نبرده بود ، قول داد قصورش را به نحو دیگری جبران نماید ، و مثلا کاری کند که خبر تولد « لاوینیا » در روزنامه چاپ شود . بین خودمان بماند ، همین قول بود که زندگی و آیندهٔ سبزی-فروش بیچاره ، و زن وبچه‌اش را زیرورو کرد و برای آنها حیثیتی باقی نگذاشت .

همینقدر بگویم که وقتی مراسم تعمید تمام شد ، سبزی فروش دکان را بمدت دو روز تعطیل کرد و روزسوم هم که درد کان را گشود ، تابلو زد که به پاس دختر دارشدن ، یکروز تمام به همه ده درصد تخفیف میدهد . اهالی کوچه هم ، با وجودیکه میدانستند او قیمتها را قبلا ده درصد بالا برده است ، برای استفاده از تخفیف به دکان هجوم آوردند .

مهم آنکه « دون فردیناندو » هم به وعده وفا کرد ، یعنی به سراغ سینیور سیانا سر دبیر صفحه حوادث رفت و با خواهش وتمنا از وی خواست تا براو منت بگذارد «لاوینیا» را لابلای سایر اخبار جا بزند .

مسئول صفحه حوادث وقتی در محظور گیر کرد ، قول داد آن خدمت نا قابل را درحق دربان اداره انجام دهد و برای آنکه ثابت کند که وعده‌اش وعده سر خرمن نیست ، فی المجلس مداد و کاغذ برداشت و موضوع خبر را بشرح زیر ، در دو سه سطر سر هم بندی کرد : خداوند به آقای « جنارو » سبزی فروش و زنش « فیلومنا » نوزاد دختری عطا کرده است وآنها نام « لاوینیا » را که اسم مادر « انیاس » باشد ، روی بچه گذاشته‌اند ...

وقتی روز نامه پخش شد ، کم مانده بود اهل محل کوچه راچراغانی کنند . هر کس به هر کس رسید گفت : پس که اینطور ؟ پس دون فرد یناندوی نا قلا به وعده وفا کرد ! اسم لاوینیا توی روز نامه نوشته شده ، و این نشان میدهد که شانس دختره خیلی بالا است .

قضیه روز نامه با سرعت برق ، دهان به دهان و دست به دست گشت . هر کس سعی داشت یک نسخه از روز نامه را گیر بیاورد و افتخار خواندن خبر را شخصا پیدا کند .

واکنش خود سبزی فروش نیز جالب بود ... او در حالیکه از شدت خوشحالی روی پابند نمیشد ، ۶ نسخه روزنامه خرید ، بیست و هشت نسخه آنرا برای قوم‌وخویشهای دورو — نزدیکش که در ناپل ، کاستلا مار ، کوزنسا و حتی در فیلیپین دور افتاده بسر میبردند پست کرد ، بقیه را هم زیر بغل زد ، درد کان را بست ، توی کوچه راه افتاد ، و هرجا که عده‌ای دورش جمع شدند ، روزنامه ها را در هوا تکان تکان داد ، و با غرور گفت :

— خبر دارید اسم دخترم این تو نوشته شده ؟

همه به او تبریک گفتند . همه خوشحال شدند . عده‌ای هم اظهار نظر کردند که وقتی بچه‌ای که تازه بدنیا آمده اسمش در روز نامه-ها چاپ شود و افکار عمومی را به خود مشغول دارد ، حتما آینده درخشانی دارد ، مثلا اگر هیچ نشود ، دست کم ستاره‌ای از قماش « آناماتیانی » خواهد شد . تازه آنوقت بود که اظهار نظر درباره درآمد « لاوینیا » بالا گرفت . یکی گفت :

— آناماتیانی ، برای‌بازی در هر فیلم سی میلیون لیر دستمزد میگیرد .

دیگری گفت :

— اختیار داری ، آناماتیانی سگ کی باشد ، شانسی که این بچه دارد او را حتما گر تا گاربوی ثانی میکند ! پدر خوشبخت ، پدر خوشبخت ، وقتی رقم سی میلیون لیر را شنید ، تعادلش را از دست داد و آب ازلب ولوچه‌اش سرازیر شد .

در آن اثنا « فیلومنا » مشغول پذیرائی از پیرزنهای محله بود . آنها که اتاق را پر کرده بودند ، پر گوئی کردند ، حرفهای خوشایند زدند ، و پیش بینی کردند که « لاوینیا » حتما زن یک دوک ، یک میلیاردر صاحب کشتی های نفتکش و یا یک آمریکائی خر پول میشود و به آمریکا میرود . پیش بینی اخیر ، چشمهای ما دربیچاره را پر ازاشک کرد ، و باعث شد که بگوید :

—آمریکا ؟ آخر آمریکا که خیلی دوراست .

یکی از زنهای همسایه گفت :

— خوب ، اینکه مانعی ندارد ، میتوانی به دیدنش بروی . با هواپیما ، تابیائی چشم هم بزنی به آمریکا میرسی . زن دیگری پیشنهاد داد :



—من اگرجای تو بودم ، ازهمین حالا ، دز هواپیما یک جا ذخیره میکردم ، چون از بس مسافر آمریکا زیاد است ، میترسم بعد ها جا گیرت نیاید.

بهر حال ، نسخه های روز نامهٔ آن روز ، آنقدر دست بدست گشتند و اهل محل خبر را آنقدر دو باره و سه باره مرور کردند ، تا بالاخره ، چند نفر تیز بین ، لابلای خبر به مطلبی بر- خوردند که به نظر آنها « اما » داشت !

آنها از خود پرسیدند : این جا نوشته « ... وآن ها اسم لاوینیا را که مادرانیاس باشد روی بچه گذاشته اند. » این جمله چه معنا دارد ؟ این « انیاس » کیست ؟ قضیه بچه زائیدن زن سبزی فروش به او چه مربوط است ؟ این درست که « انیاس » اسم اول یک مرد است ، ولی چرا روزنامه آنرا به میان آورده ، ووسط خبر برزده است ؟ مطمئنا اسم پدر تعمیدی بچه که نیست، چون پدر تعمیدی بچه را همهٔ ما میشناسیم ، و جلو چشم ما بود که او بعنوان پدر تعمیدی انتخاب شد . مسلم آنست که روزنامه لازم دانسته اسم « انیاس » رانیز در کنار اسامی جنارو ، فیلومنا ، و لاوینیا به رخ بکشد ، ولی به چه منظور ؟ این روزنامه چی ها از آن ناقلاها هستند . آن ها خبرنگار دارند ، وبکمک آنها از همهٔ کارمردم سر درمیآورند ولی پس چرا خبرها را رک و راست نمینویسند ، چرا عادت کرده اند با خبربازی کنند و لای خبرها گوشه و کنایه بزنند ؟ حتماً میخواهند فکر خواننده را به کار بیندازند و او را مجبور کنند حقیقت را خود حدس بزند ، ولی من که هرچه سعی میکنم حدس بزنم این انیاس کیست عقلم به جائی قد نمیدهد . حتماً مرد آنقدر مهم و ستنفذی است که روزنامه ، فقط اشاره به اسم کوچک اورا کافی دانسته است. این درست که خبر به همت « دون فردیناندو » در روزنامه درج شده، اما ظاهراً روزنامه هم ازفرصت استفاده کرده ومنظورش را درخبر گنجانده است.

درخبر قید شده « آنها لاوینیا را که اسم مادر انیاس باشد روی بچه گذاشته اند. »

بقیه درصفحه ۱۰۲



(c) ketabton.com: The Digital Library



مدلهای
تازه‌تر
عرضه

مد جدیدی که در تابستان امسال
در اوج رواج است

کفش های طنابی!

(c) ketabton.com: The Digital Library



مدلهائی که در این دوصفحه می‌بینید ازمیان تازه‌ترین مدلهای کفش تابستانی که درایتالیا عرضه شده انتخاب شده است. بطوریکه دیده میشود دراغلب مدل‌ها ریسمان‌وطناب بعنوان عامل تزئینی بکاررفته است. اکثر مدلها لیژدار است و کف‌ها وپاشنه‌ها پوشش تزئینی طنابی دارد ودریکی از مدلها رویهٔ کفش نیز از ریسمان‌های بافته است. برای رویهٔ کفش‌ها از جنس‌ها ورنگهای مختلف‌استفاده شده و گلها ونقش‌هاوبندهای تزئینی جالب برزیبائی مدلها افزوده است. بااین کفش‌ها از انواع لباس‌های‌سیدی‌وشانل میتوان استفاده کرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تازه ترین مدل های لباس برای تابستان از پاریس

در تابستان امسال مد میدی در پاریس مد پیروزاست واکثر لباس های روزوشب به‌اندازه‌هائی که‌ازکمی بالاتر ازقوزك پتااندکی در زیر زانو نوسان میکند عرضه شده است. پارچه های‌چهارخانه، گلدار، راهراه، خالدار دراکثر کلکسیون‌ها دیده میشوند، اماپارچه‌ای که بیش ازهمه خواستاردارد «کاکی» یا«خاکی» است که برنگهای مختلف مات‌وچروك توجه شیکپوشان را جلب کرده است.



* دربالا : دومدل جالب پیراهن تابستانی ازپارچهٔ گلدار بادامن های‌گشاد میدی که لبهٔ راهراه‌دارد.

* دربالا: پیراهن میدی ازپارچهٔ زمینه قرمز باخالهای دایره‌ای شکل برنگ قرمزسیرتر از زمینه. آستین‌هاکوتاه و کلوش، یخه‌انگلیسی و کمر از سرپارچهٔ لباس است.

* در بالا : مدل زیبای تابستانی از پارچهٔ زمینه سفید با چهارخانه های قرمز. آستین های آن کوتاه ویخه‌اش دارای برگردان ودامن پیلی‌دار است.

(c) Iran-archive.com: The Digital Library

* در زیر: تازه‌ترین مدل کپشن با شلوار کوتاه ازپارچهٔ کاکی که از رایج‌ترین مد های تابستان امسال پاریس است. بالاتنه آستین کوتاه ودارای طرح سربازی بادوجیب تزئینی است. شلوارگشاد ودوبل‌دار واندازه‌اش تازیر زانوست وباجوراب‌سفید اسپرت زیرزانو پوشیده شده است.

*رواج مدیدی در تابستان امسال، بازار جوراب‌های کوتاه اسپرت راکه مدتها ازمدهای فراموش‌شده بشمار میرفت رونق بخشیده است. در زیر یک نمونه از این جورابها که طرح راهراه‌دارد می‌بینید. کفش نیز «لیژدار» وراهراه است.









* درپالا: پیراهن مدل مانتوئی ازپارچهٔ کاکی برای روزهای تابستان. یخه بشکل «۷» بابرگردان و آستین‌ها کوتاه است. دامن کلوش چین‌دار باندازهٔ میدی است وجیب اریب دارد. کمربند فکل دار برزیبائی مدل میافزاید.

* درپالا: لباس زیبائی است ازپارچهٔ چهارخانه وباندازهٔ میدی که برای مهمانی‌های عصر در تابستان عرضه‌شده است. آستین‌های آن کوتاه و یخه‌اش بشکل «۷» است و دوردیف ولان ازطرفین یخه تازیر کمر بالاتنهٔ لباس را تزئین میکند ودگمه‌های ریز سفید برزیبائی آن میافزاید. دامن میدی‌است که درپائین کمی گشاد میشود وولان‌های تزئینی دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماندانا

قسمت نوزدهم

ماجراهای زندگی دو دختر جوان ایرانی در آمریکا



(c) ketabfarsi.com: The Digital Library

...و خواهرش

از: پی — جی — هوف
ترجمه و تنظیم ازشادی



* خواندید: یک کارآگاه جوان آمریکائی بنام فوت با دختری بنام ماندانا آشنا شده و دلباخته او میشود. ماندانا، نگران خواهرش پریس است که ناپدید شده. فوت به او قول کمک میدهد و پریس را در یکی از بیمارستانهای سان دیگو پیدا میکند. پریس میگوید شوهر جوانش «اوون» که یک قمار باز حرفه‌ای بوده، او را به قصد کشتن مضروب کرده بیست و پنجهزار دلار پولش را دزدیده و فرار کرده. اما حاضر نیست از «اوون» شکایت بکند. «فوت» تحقیقاتی را شروع میکند و متوجه میشود اتومبیل پریس بعد از حادثه توسط پلیس در ساحل خلیج پیدا شده. درحالیکه پریس مدعی است در ژولا ماجرا اتفاق افتاده. فوت حدس میزند اوون، همدستانی داشته که در ساحل خلیج انتظارش رامیکشیده‌اند.

مصمم است برای شناختن دوستان نزدیک اوون به لاس وگاس برود. جلوی بیمارستان برای ملاقات ماندانا که پیش خواهرش رفته میآید، وقتی ماندانا از بیمارستان خارج میشود، به شدت گریه میکند...

ماندانا، سرش را روی شانهٔ من میگذارد. شانه‌هایش از شدت گریه تکان میخورند. اینکه من در هنگام گرفتگی و اندوه او پناهگاهش هستم برایم مسرت بخش است. اما تحمل زار زدن ماندانا برایم غیر ممکن است. جرئت نمیکنم حرفی بزنم. تمام ترسم از اینستکه «پریس» مرده باشد، یا او را کشته باشند. اگر اینطور شده باشد، ماندانا در سوگ خواهرش خواهد نشست. اگر اینطور شده باشد، فرصتی برای دیدارهای عاشقانه با ماندانا نخواهم داشت. اما اگر واقعاً «پریس» مرده باشد، من تنها پناهگاه ماندانا خواهم بود. ماندانا میراث گرانبهائی است که «پریس» با مرگ خودش برای من باقی خواهد گذاشت.

خودم را به خاطر این افکاری که در مغزم میچرخد سرزنش میکنم. این خیلی خود— خواهی است که من به تمام حوادث حتی بمرگ خواهر دختری که دوست دارم، از زاویه تمایلات مورد نظر خودم نگاه میکنم. اگر پریس مرده باشد، من تا انتقام خون او را از قاتل یا قاتلین نگیرم از پا نخواهم نشست. فقط در اینصورت است که میتوانم بار اندوه ماندانا راسبک کنم.

با چنین افکاری دست بگریبان هستم که ماندانا، ناگهان از من جدا میشود. بطرف اتومبیل میرود. روی صندلی جلو راست مینشیند. موقعیکه منهم پشت فرمان قرار میگیرم آهسته میگوید:

—برویم.

باز هم ماندانا، حالت گرفته، آرام، مرموز و درون آشفته‌ای پیدا کرده. نگاهش به نقطه‌ای درمقابلش دوخته شده، راست نشسته و با انگشتانش بازی میکند. حال بچه‌ای را دارد که بغضش ترکیده باشد. گریه کرده باشد. و آرام شده باشد. خیلی دلم میخواهد بدانم در چند ساعتی که کنار خواهرش بوده چی گذشته؟

شاید همینکه خواهرش را با دندانهای شکسته، صورت خرد شده و زیبائی از دست داده میدیده، غم روی قلبش تلنبارشده و چون نمیخواسته در حضور خواهرش گریه کند، اندوهش را توی دلش ریخته، بعد که از بیمارستان بیرون آمده بغضش ترکیده. این استنباط صحیح بنظرم میرسد. او بار اولی که خواهرش را دید، چون با تصور مرگ «پریس» پریشان بود، همینکه دید او زنده است خوشحال شد بدون اینکه وخامت حال او را در نظر داشته باشد. اما حالا که موضوع مرگ «پریس» را فراموش کرده، مشکلات زندگی آینده او را در نظر میگیرد. زن جوانی که زیبائی و ثروتش را یکجا از دست داده. یادم میافتد وقتی ماندانا را توی قطار دیدم ازگرسنگی رنج میبرد. پول یک ساندویچ هم نداشت. دانشکده‌اش را ترک کرده بود، به لوس آنجلس سراغ خواهرش میآمد تا بفهمد چرا پریس، برای او مقرری هفتگی‌اش را نفرستاده. ماندانا از نظر مادی با کمک خواهرش زندگی کرده، و خواهرش بزرگترین سرمایه زندگیش بعد ازارثیه‌ای که مادرشان بعنوان خونبهای مرگ خودش باقی گذاشت، بوده. پریس زیبا بود و به اتکای همین زیبائی با پیرمرد احمق و ثروتمندی بنام ادوارد ازدواج کرد. در مدت زندگی مشترک خرج ماندانا را از درآمد ادوارد میپرداخت و هنگام طلاق بیست و پنجهزار دلار از او نفقه گرفته بود. حالا تمام این ثروت و زیبائیش را یکجا از دست داده. ماندانا، حق دارد بپذیرد که پریس تمام زندگیش را باخته. اما دنیا که به آخر نرسیده...

آخرین جمله‌ای که درمغزم نقش میاندازد بی اراده از دهانم خارج میشود.

—ماندانا، دنیا که به آخر نرسیده.

برمیگردد. خیره خیره نگاهم میکند. از نگاهش هیچ چیز نمی فهمم. نه معترض است و نه متعجب. مثل یک آدم مصنوعی لبهایش تکان میخورد.

—اگر دنیا به آخر رسیده بود، اشکی باقی نمی‌ماند.

حالت صورتش عوض میشود. حالت یک مجسمه مومی را که پیدا کرده بود از دست میدهد. احساس یک آدم خون دار را پیدا میکند. با هیجان میگوید:

—اگر امروز صبح، موقعیکه سوار چرخ فلک بودیم و میخندیدیم زلزله میشد، صاعقه میزد، دنیا زیر و زبر میشد، با حداقل قلب من میترکید و میمردم، چه عیبی داشت؟ هان؟

بنظرم میرسد ماندانا خیلی مایوس شده.

—ماندانا، زندگی را داشتن، زندگی را ساختن و ازآن لذت بردن بهتر ازمردن نیست؟

—نمیدانم فوت، نمیدانم. من فقط این را می فهمم که زندگی برای من، برای خانوادهٔ ما چیز قشنگی نبوده.

—تو هنوز قسمت بزرگتر زندگیت را در پیش داری.

با تمسخر لبخند میزند:

—فوت، دلم نمیخواهد حرف بزنم.

حس میکنم ملاقات با پریس روحیهٔ او را بکلی تغییر داده. سرش را به پشتی صندلی تکیه میدهد. چشمهایش را می بندد. میخواهد هرچه بیشتر خودش را از زندگی و آنچه که در زندگیش اورا ربح میدهد، جدا سازد.

زیر لب مثل کسیکه با خودش حرف بزند، میگوید:

—من سکوت و تاریکی را بیشتر دوست دارم. وقتی چیز قشنگی برای دیدن نباشد تاریکی قشنگتر است. وقتی حرف امید بخشی برای گفتن نیست سکوت دلنشین تراست.

برای اینکه شاید بتوانم آتمسفر سنگینی را که ساخته تغییر بدهم به شوخی میگویم:

—این جمله راازکدام نویسنده در خاطر سپرده‌ای؟

فیلسوفانه جواب میدهد.

—اززندگی.

—ماندانا، اگر به من فرصت بدهی، حتم دارم میتوانم تووزندگی را باهم آشتی بدهم.

لبخند تلخی به لب میآورد.

—اصلا قهر و آشتی وجود ندارد. موضوع توانستن یا نتوانستن تحمل زندگیست.

ماندانا بهیچوجه آن دختر شاد، سازنده و با نشاط امروزصبح نیست. خیلی دلم میخواهد بفهمم خواهرش باو چی‌گفته، در اتاق خواهرش چی دیده که اینطوردگرگون شده. اینهمه نا امیدی برای چه به او دست داده. ماندانا حتی موقعیکه فکر میکرد مردمقتدر و ثروتمندی بنام ادوارد، خواهرش راکشته، اینچنین ناامید نبود. با قاطعیت از «انتقام» حرف میزد. از من تقاضای اسلحه برای جنگیدن با ادوارد را داشت. چرا حالا اینطور تسلیم ناامیدی شده؟ تردیدی ندارم که ملاقات با خواهرش او را اینطوردگرگون کرده. پس از مدتی سکوت، با لحن پدرانه‌ای میگویم:

—ماندانا، تو درست در بدترین موقع، نامناسب‌ترین روحیه را پیدا کرده‌ای.

نگاه پرسش کننده و متعجبی به من میاندازد. ادامه میدهم:

—پریس الان در وضعی است که احتیاج به قوت قلب، امیدواری و تسلی دارد. اگر قرار باشد تو هم روحیه‌ات را از دست بدهی؟ چه کسی باید اورا امیدوار کند؟

—توپریس را نمی‌شناسی، فوت.

—منظورت چیه؟

—منهم مثل تو فکر میکردم. امروز دیدی که با رفتن به پارک کودکان، با سرگرم کردن خودم، سعی کردم روحیهٔ خوبی داشته باشم. فکر میکردم، «پریس» به من احتیاج دارد و من باید قدرت مقابله با زندگی را برای حمایت ازپریس پیدا کنم.

—مگرحالا مسئله تفاوت پیدا کرده؟

—حالا دلم میخواهد حرف نزنم.

—چرا؟

جوابم را نمیدهد. چشمهایش را می بندد وسرش را به پشتی صندلی تکیه میدهد.

خیلی دلم میخواهد بفهمم در ملاقات ماندانا با خواهرش چی گذشته. اما ماندانا نشان میدهد که حوصله حرف زدن ندارد.

وقتی نزدیک شهر میرسیم ماندانا همانطور که چشمهایش بسته است میگوید:

—خیلی گرسنه هستم.

—الان به شهر میرسیم.

—چرا این با رآنقدر راه طولانی شده؟

—عادت دارم وقتی ناراحت هستم آهسته رانندگی میکنم.

به طرفم برمیگردد:

—برای چی ناراحت هستی؟

—برای تو...

— گوش بده فوت ، تو وقت خودت را به من دادی ، متشکرم . کمکم کردی ، خواهرم را پیدا کنم ، متشکرم . با سخاوتمندی برای من پول خرج کردی ، متشکرم . خواهش میکنم از روح خودت برای من مایه نگذار.

—ماندانا، وقت و پول در زندگی اهمیتی ندارد. تو ارزش آنرا داری که روحم را به تو ببخشم.

—فوت، خواهش میکنم کاری نکن که دین من درمقابل توغیرقابل جبران شود.

این حرفش نمک شناسی او را نشان میدهد، اما قلب مرا میلرزاند. او فهمیده که دوستش دارم. بنابراین وقتی پای عشق در میان باشد ترس ازمدیون بودن نباید وجود داشته باشد.

—ماندانا، من...

با ذکاوتی که دارد میفهمد دنباله جمله‌ام خواهم گفت: « دوستت دارم. » انگشتش را روی لبهای من میگذارد. حرفم را قطع میکند ومیپرسد:

— تو امشب برای شام مرا کجا خواهی برد ؟

—فکر کرده بودم بیک رستوران دانسینگ برویم ، شام بخوریم و برقصیم ، اما ....

باز هم حرفم را قطع میکند :

— چرا باید تغییر عقیده بدهی ؟ به رستوران دانسینگ میرویم . هرجور تو بخواهی .

متشکرم.

—امروز تو به میل من بودی، امشب من در اختیار تو هستم.

با تعجب نگاهش میکنم. با شیطنت دخترانه میگوید:

— تسلیم درمقابل تو، چون میدانم مردی نیستی که ازحد معینی تجاوز بکنی.

—من مردی هستم که برای یک لبخند تو روحم پرواز میکند.

لطفاً ورق بزنید

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماندانا وخواهرش

—متشکرم.

جلوی یک رستوران دانسینگ از اتومبیل پیاده میشوم، ماندانا نگاهی به بلوز و شلوارش میاندازد.

—با این لباس ناراحت نمیشوی همراهت بیک رستوران شیک بیایم؟

—وقتی با تو باشم احساس غرور و افتخار میکنم. حتم دارم هرکس ترا درکنار من ببیند. باحسرت نگاهم میکند.

—حالا که اینطور است من امشب دختری میشوم که تودوست داری.

بازویم را بغل میکند. خودش را به من میچسباند. سرش را بالاگرفته. نگاهش عاشقانه و دلربا شده. باطنازی قدم بر میدارد. گوئی دریک لحظه، تمام آشفتگی و اندوهش را به فراموشی سپرده. سرگارسون با ادب جلو میآید. قبل از آنکه من حرفی بزنم ماندانا میگوید.

—اگر ممکن است میز دو نفری نزدیک پیست را بدهید.

تقریبا نیمی از میزهای رستوران اشغال شده. مردها اغلب لباس تیره پوشیده و کراوات زده‌اند. زنها با آرایش و لباس شب. وقتی کنار هم پشت یک میز کوچک می نشینیم ماندانا باشوخی میگوید:

—امشب ما جوانترین زوج این دانسینگ خواهیم بود.

—کاش میتوانستیم خوشحال‌ترین و خوشبخت‌ترینشان هم باشیم.

—جوابت را وقتی یک‌گیلاس مشروب خوردم میدهم.

چشمهایم گرد میشود:

—میخواهی مشروب بخوری؟

—بله. اگر ممکن است میخواهم قبل از شام خوردن مشروب راشروع کنم. عیبی دارد؟

گارسون نزدیک میشود. قبل ازآنکه دستور شام بدهیم، ماندانا میگوید:

—اول دوتا اسکاچ دوبل با یخ.

نزدیک است شاخ درمیاورم.

—ماندانا، تو عادت به مشروب خوری نداری. ممکن است با شکم خالی حالت بهم بخورد.

—مست بشوم؟... مانعی ندارد. به مردی که همراهم است اعتماد دارم. مرا به منزل خواهد رساند. به خانهٔ خانم «کرشن».

ازاعتمادی که بمن دارد، احساس رضایت پیدا میکنم.

گارسون دوگیلاس ویسکی را جلوی ما میگذارد.

—ماندانا، شام چی میل داری؟

—توانتخاب کن.

—موافقی باخاویار شروع کنیم؟

—من امشب با هر تصمیمی که تو بگیری موافقم.

گیلاسش را برمیدارد.

—به سلامتی تو.

—به سلامتی تو.

گیلاسها را بهم میزنیم. ماندانا بیش ازنیمی ازگیلاسش را سر میکشد که به سرفه میافتد، الکل توی گلویش پریده. آنقدر سرفه میکند که اشک از چشمانش سرازیر میشود. با دستمال سفره اشکهایش را پاک میکند.

—نگفتم...

—گرمم کرد.

گونه هایش سرخ وگلگون شده.

—فوت، یک سوآل میکنم، جوابم را فقط بله یا نه بده. اگرمست کنم کتکم نمیزنی.

کمی مکث میکنم.

—بله، یا، نه!

—نه.

—متشکرم.

گیلاسش را برمیدارد.

—سلامتی.

سر میکشد. گیلاس خالی را محکم روی میز میزند. نگاهم میکند، نگاه می زده‌اش را هاله‌ای از اشک پوشانده. صورتش مثل مس سرخ گلی شده.

—میدانی فوت، الان چی حس میکنم؟

—داغ شده‌ای؟

—بله، اما حس میکنم صورتم دارد باد میکند. کله‌ام مثل یک بادکنک بزرگ شده. زبانم کلفت‌شده. نگاه کن.

زبان کوچکش را از دهان بیرون میآورد. میخندد. کمی لکنت زبان پیدا کرده. با شیطنت میپرسد:

— جلوی یک مشت آدم متشخص که اطراف ما نشسته‌اند خجالت کشیدی؟ کار زشتی کردم؟

— ماندانا، اینجا برای من بغیر از تو هیچکس وجود ندارد.

چشمهایش را میبندد. سر و سینه‌اش آرام آرام به جلو وعقب حرکت میکند.

— حس میکنم توی یک کشتی نشسته‌ام روی دریا میروم. فوت، تو دلت میخواست توی کشتی من سوار بودی؟

— دلم میخواست یک کشتی تفریحی دو نفری داشتیم، با هم حرکت میکردیم، ساحل را با تمام بستگی‌هائی که داریم پشت‌سر میگذاشتیم. میرفتیم به دور دستها، هرچه دورتر بهتر. کنار جزیره‌ای لنگر میانداختیم. در جزیره‌ای که فقط من و تو بودیم پیاده میشدیم. زندگی دونفری خودمان را آنطور که دلمان میخواست میساختیم.

گارسون خاویار و نان تست را روی میز میگذارد.

ماندانا با عجله روی نان کره میمالد و به گارسون دستور مشروب میدهد. گارسون دور میشود.

— ماندانا، بهتر است شکم‌گرسنه بیشتر ازاین مشروب نخوری.

با صدای بلند میخندد. نان و خاویار راگاز میزند.

—مواظب هستم که خاویار باین گرانقیمتی را دراثر بدمستی بالا نیاورم.

بالاجبار ساکت میمانم. لقمه‌اش را با ولع میخورد.

— فوت، تو خودت‌گفتی اگر مست کنم کتکم نمیزنی. بگذار مست کنم. بگذار قبل از ازاینکه به هم شب‌بخیر بگوئیم هر کار دلمان خواست بکنیم.

گارسون‌گیلاسهای ویسکی را جلوی ما میگذارد.

ماندانا دست گارسون را میگیرد.

—میدانی چرا میخواهم مست کنم؟

—خیرخانم.

— برای اینکه باین مرد خوشگلی که باو اعتماد دارم، حتی وقتی مست باشم از من سوءاستفاده نمیکند.

—بله. حق باشماست خانم.

ماندانا گیلاسش را برمیدارد. دستش را میگیرم. به گارسون میگویم:

بقیه درصفحه ۹۸

SULFRIN

SPECIAL CONTROLS BOTH KIND OF DANDROFF

چربی و شوره موی سر متوقف میشود اگر.....

بعدازهرشستشو

باسولفورین اسپسیال

موهای خود را ماساژ دهید

سولفورین اسپسیال

محصول دکتر درالله آلمان

با اطمینان کامل هرنوع شوره سررا درظرف چند روز برطرف میکند.

Dr. Dralle



نماینده انحصاری: شرکت ایران دراگ

خیابان رودسر شماره ۹۵ تلفن ۶۶۴۷۶۶-۶۶۸۴۴۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

روانشناسی

مقابله و جبران







چگونه میتوان ضربه های سخت زندگی را تحمل کرد، غم ها را بدست فراموشی سپرد و از شکست ها برای پیروزیهای آینده بهره جست؟



طبیعت خیلی بیش از آنچه تصورش را می کنیم خوب و مهربان است .برای مثال باآنکه بطور روزمره با مسائل و مشکلات مختلفی روبرو میشویم ،هیچ کداشان برای همیشه باقی نمی‌مانند و ما عملا می‌بینیم که ضرب‌المثل « هیچ مشکلی نیست که آسان نشود »غالباً صادق است .

اما راه‌حلهای طبیعی یک‌عیب بزرگ دارند و آنهم اینست که از نظر زمانی ،منطقی به نظر نمی‌رسند و اینهم گناه طبیعت نیست . فرض کنیم ما یکی از عزیزان خود را از دست می‌دهیم و یادر یک حادثه نقص عضو پیدا می کنیم و از این بابت با یک سلسله ناراحتی‌ها و مشکلات روحی مواجه می‌شویم . راه حلی که طبیعت برای حل این مشکل به کار می‌برد اینست که آن را طی چندسال زیر خاکستر فراموشی مدفون می‌سازد .چنین مدتی در مقایسه با میلیون‌ها سالی که از عمر طبیعت گذشته ومیلیون‌ها سال دیگری که از آن باقی‌مانده است ،حکم یک لحظه را دارد و حل مشکلی این چنین بزرگ طی فقط یک لحظه براستی تحسین‌انگیز است ،اما برای ما که حداکثر صد سال عمر می کنیم ومقداری از آن را نیز پشت سرگذاشته‌ایم حتی ساعت‌ها نیز باید مغتنم باشند و منطقاً هیچ دلیلی‌وجود ندارد که ما برای هر حادثه ناگوار و یا هر مشکلی که با آن مواجه می‌شویم مدتی طولانی رنج ببریم و طی این مدت از لذات زندگی محروم بمانیم و موفقیت هائی را که نصیب می‌شود ازدست‌بدهیم . نویسنده کتاب « چطور دیگران را دوست بداریم »می‌گوید : « انسان این قدرت را دارد که خود را فوراً از شر ناملایمات نجات دهد و من فکر می کنم که این کار حق مسلم هر انسانی است .»

طبیعی است که برای مقابله وجبران مشکلاتی که در زندگی با آن‌ها مواجه می‌شویم باید بسته به ماهیت آن و شرایط زمان ومکان تصمیمات خاصی بگیریم ویک سلسله کارهای بخصوصی را انجام بدهیم و واضح است که روش ما هر قدر صحیح تر باشد مدت کمتری ازناملایمات‌رنج خواهیم برد و موفقیت‌های کمتری را از دست خواهیم داد ،نیرویمان بی‌جهت به مصرف نخواهد رسید وشکست‌هایمان پایه‌های پیروزی‌هایمان می‌شود. برای راهنمائی شاید بد نباشد مثالهائی بزنم:

*** جبران شکست‌ها**

وقتی در انجام کاری شکست می‌خوریم، بطورطبیعی تمایل شدیدی برای مقصر دانستن دنیا و دیگران ،و تأسف خوردن به حال خودمان در ما پیدا می‌شود درحالی که هیچ یک از این دو احساس کمکی به جبران شکست و رهائی ما از اثرات ناگوار آن نمیکند. برای مقابله با شکست‌ها و جبران اثرات آن باید قبل از هرچیز به این سه حقیقت توجه‌کنیم:

*** اول :** یک‌چنین اتفاقی برای همه می‌افتد.

*** دوم :** مواجه شدن با چنین رویدادهائی در زندگی غیرقابل اجتناب است .

*** سوم :** می‌توان از آن بعنوان یک تجربه سودبخش بهره برداری کرد .

اگر به هنگام شکست خوردن ، انرژی خود را بجای تاسف خوردن به حال خود و غصه خوردن به موقعیت از دست رفته،صرف مقابله با پیدایش این دو احساس ،مخصوصاً احساس غصه‌خوردن به موقعیت ازدست‌رفته بکنیم نه تنها شکست خود را خیلی زود فراموش می کنیم بلکه هر شکست تجربه‌ای می‌شود برای جلوگیری از مواجه شدن مجددما با آن .

بیائید از همین امروز راه حل‌های پیشنهاد شده را برای امتحان هم که شده مورد استفاده قرار بدهید ،و اگر اخیراً با شکستی مواجه شده‌اید ،وقت و نیروی خود را بی جهت هدر ندهید .فوراً طرح یک اقدام دیگر را بریزید ،از خود انعطاف نشان بدهید ، و مثل فنری که در اثر یک فشار غیر منتظره مجبور شده است جمع بشود ،نه‌تنها دوباره به حالت اول برگردید ،بلکه مقداری هم جهش داشته باشید .لااقل به خودتان نشان بدهید که می‌توانید در زندگی تا کتیک معقولی داشته باشید ،یعنی می‌توانید درصورت لزوم عقب نشینی کنید و در صورت امکان پیش بروید.

این راهنمائی مخصوصاً در مورد امتحانات صادق و مفید است .هرگز فکر نکنید که ردشدن در امتحانات یک فاجعه است ، شکست در یک امتحان ،اگر عاقل باشید ، می‌تواند تضمین کنندهٔ قبولی‌های باچون و چرای بعدی باشد. ببینید علت آن که نمره کم آورده‌اید چیست؟ و مخصوصاً اگر علت آن درس نخواندن است چرا درس نخوانده‌اید.

یادتان باشد که هرقدر دیرتر دست به کار بشوید، با شکست‌های بیشتری روبرو خواهید شد و برای فراموشی هر شکست وقت بیشتری لازم خواهید داشت.

***مقابله با ناامیدی**

یکی از دوستانم که وضع مالی فوق‌العاده خوبی دارد و از مردان موفق دنیای صنعت و اقتصاد کشور است می‌گوید : « وقتی به مدرسه می‌رفتم تمام امید و آرزویم این بود که روزی پزشک بشوم و به همین دلیل هم با نهایت پشتکار درس می‌خواندم و همیشه در کلاس جزء شاگردان ممتاز بودم، اما هنوز سال دوم دانشکدهٔ پزشکی را به اتمام نرسانده بودم که پدرم فوت شد و وضع زندگی ما چنان بهم‌خورد که ادامهٔ تحصیل دیگر برایم مقدور نبود، اما من کسی نبودم که زانوی غم به دامان بگیرم. فوری در بازارکاری برای خودم پیدا کردم و از همان روزاول تصمیم گرفتم در این رشته جدید حداکثر پیشرفت را بکنم، و امروز واقعاً به هدف خود رسیده‌ام.

ناامیدی هیچ دردی را دوا نمیکند، یادتان باشد که انسان این قدرت را دارد که خود را فوراً ازشر ناملایمات نجات دهد و این کارحق مسلم هرانسانی است واین دیگرباخود شما است که از این قدرت استفاده کنید و به حق مسلم خود برسید.

طبیعی است هرقدر زودتر بتوانید تصمیم بگیرید، ناامیدی اثر سطحی‌تری بر شما باقی می‌گذارد، و امکان موفقیت بیشتری پیدا خواهید کرد. اگر به ناامیدی فرصت ندهید که زندگی شما را تباه کند، عملا چیزی را از دست نمیدهید.

جبران اشتباهات

اگر فراموشی در هر موردی خوب باشد، درمورد اشتباهات بد است.یادآوری اشتباهات یکی از شروط اساسی موفقیت در زندگی است، چه فقط از این راه است که اشتباهی را دوبار تکرار نمی کنیم و مانع تجدید شکست‌هایمان می‌گردیم. به علاوه من هیچ مانعی در این نمی‌بینم که راجع به شکست‌های خود با دیگران گفتگو کنیم. اینکار نه تنها می‌تواند زنگ خطری برای اطرافیانمان باشد و مانع از آن بشود که آن‌ها نیز اشتباهات ما را تکرار کنند، بلکه موجب میشود که دیگران ما را موجودی متکبر، آب‌زیرکاه و خودبین ندانند. این عمل نشانه فروتنی شخص می‌باشد و موجب جلب دوستی دیگران می‌گردد.

***فراموشی داغدیدگی**

من می‌دانم که اگر شما خدای نکرده اخیراً یکی از عزیزان خود را از دست داده باشید، هرچه در اینجا برایتان بنویسم درحکم نقش برآب خواهد بود. احساسات، عواطف و علاقهٔ ما ایرانی‌ها به یکدیگر چنان عمیق، صادقانه و شکوهمند است که درچنین مواقعی یکایک ذرات وجودمان ناراحت می‌شود و به همین دلیل هم هست که برای بیان یک چنین حالتی اصطلاحاتی ازقبیل « آتش به جانم افتاده‌است »وغیره را به کارمی‌بریم.

این مشکل آنقدر بزرگ و عمیق است که تنها راه مقابله با آن استمداد ازاعتقادات مذهبی است که دلالت دارد براینکه مرگ پایان زندگی نیست.

بدون تردید ایمان بزرگترین حربهٔ بشر برای مقابله با ناملایمات زندگی است، گذشت زمان نیز دست پرقدرت خود را برای حمایت از بازماندگان بکارمی‌اندازد و دیری نمیگذرد که همه چیز به دست فراموشی سپرده می‌شود.

به هنگام مواجه‌شدن با یک‌چنین رویدادی لحظاتی نیز به سایر از دست‌رفتگان فکر کنید. آیا میزان ناراحتی شما از درگذشت کسی که اینک پنج سال از مرگش می‌گذرد، به اندازهٔ همان روز فوت اوست؟ به همین ترتیب در آینده‌ای نه چندان دور، این غم را نیز فراموش خواهید کرد واین نظام طبیعت است.

مسافرت، پیدا کردن دوستان جدید، پرداختن به خدمات اجتماعی و بالاتر از همه گردن‌گذاشتن به حقایق به شما کمک خواهد کرد تا هرچه زودتر به اثرات ناگوار یک چنین ضربه‌ای فائق بیائید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختری از شهرکتان

قسمت سی و سوم

«نوشته پرند»

خلاصه شماره های قبل:

(لیلی) دختری ازشهر کتان که درسیزده سالگی مورد تجاوز مردی بیگانه قرار گرفته از بیم رسوائی و اینکه نمیخواهد زن (آقامیر) بشود از خانه میگریزد . کنار جاده سوار کامیونی میشود که رانندهٔ آن ارباب نام دارد و غلام شاگرد اوست . آنها به او کمک میکنند . لیلی از چند خطربزرگ جان سالم بدرمیبرد . در اتوبوس گرفتار پیرزن بد کاره‌ای میشود که از راز او مطلع شده بود . لیلی از ترس درون اطاقک یک اتومبیل کوچک پنهان میشود و با پرویز و (ژیلا) که ظاهراً نامزد هستند راهی تهران میشود . ژیلا و پرویز او را نزد خود نگهمیدارند زیرا ژیلا در آن آپارتمان تنها زندگی میکند و به یک مصاحب نیازمند است لیلی هم ازخدا میخواهد ومی‌پذیرد مدتی که میگذرد (پرویز) به لیلی اظهار عشق میکند و (ژیلا) که حدس میزنـــد نامزدش ازدستش میرود (بیژن) را به سراغ لیلی میفرستد اما (پرویز) در لحظات حساس میرسد و او را نجات میدهد و از خانه (ژیلا) نزد فاطی و مسعود ، دوستانش میبرد. چند روزبعد ژیلا همراه پاسبانی درخانهٔ (فاطی) میآید و به لیلی اتهام دزدی میزند و او را میبرند که به کلانتری تحویل دهند اما لیلی در راه میفهمد که تقی پاسبان نیست . ژیلا در یک خانهٔ فساداورابه‌پیرزنی موسوم به ماماں میفروشد . صاحبخانه از او دو سفته میگیرد و شناسنامه‌اش را میدزدد . آنجا با زن زیبائی بنام نوشی آشنا میشود که صمیمیتی بین آنها بوجود میآید . نوشی هم مثل او گرفتار آن زن دیوسیرت و تقی و داود شده است . ساعت نه شب او و نوشی به اطاق بزم خیام میروند وشب ازجواهر فروش پیری پذیرائی می کنند و جوانی بنام آقا کمال برای اولین باربه بستر او میرود کمال عاشق (لیلی) شده و شب بعد که او و نوشی به خانهٔ مهمان دیگری میروند کمال میآید و نزاعی درمیگیرد که دندهٔ تقی مـــی‌شکند و بستری میشود . لیلی که اینک فلور نامیده شده یک حساب‌پس‌انداز برای خود باز میکند و تصمیم میگیرد از زیبائی و عقل خود استفاده کند و زیرکانه خود را برهاند . چند روز را باستراحت میگذراند . با اطلس کلفت خانه تماس میگیرد و ازاو میفهمد که بین تقی وماماں رابطهٔ جنسی هست. همراه داود به بانک میرود و در راه او را میفریبد و داود را بدام عشق اسیر میکند . داود قول میدهد از او حمایت کند بشرطی که فلور مال او باشد . اینک بقیهٔ داستان را مطالعه کنید..

گوئـی (داود) پر بـاز کـرده است . مثـل خـروسی کـه از عشقبـــازی بـا مرغ سوگلـی حرمسرای خـویش فـارغ شده راه میرود . سر و گردنش را بـالا میگیرد و با غرور و نخوت به اطراف و اهالی خانه نگاه میکند. چقدرجالب است که ما زنها باچند جمله میتوانیم یک مرد را عوض کنیم و از یک مرد موجود دیگری بسازیم . ما زنها از این ضعف و زبونی مردان بسیار سود میتوانیم ببریم . من کم کم‌متوجه خیلی چیزهای مهم میشوم که قبلا هیچ توجه و اعتنا نداشتم . خیلی چیزها آموخته‌ام کـه نمیدانستم . تجربـه همین آگاهی‌هاست که درهیچ مدرسه و دانشکده‌ای نمیتوانند به انسان بیاموزند . داود بادلگرمی سخنان من و امیدی که در او بوجود آورده‌ام چنان مست شده که حتی حاضراست سرعده‌ای را گوش تاگوش ببرد تا من متعلق باو باشم . من از این موقعیت استفاده می کنم‌و داود را مانند عروسک خیمه‌شب‌بازی به حرکت وامیدارم . این مهم نیست . حالا دانسته‌ام که مردان دیگر را نیز میتوانم به بازی بگیرم .

آنروز و آنشب‌بدون هیچ حادثهٔ قابل ذکری گذشت . فردا من تازه ازخواب بیدارشده بودم که ننه کپل به سراغ من آمد . روزقبل بوسیلهٔ او برای ماماں پیغام فرستاده بودم که میخواهم چند دست لباس بدوزم . در واقع میخواستم اجازه بگیرم که شاید به تنهائی از خانه خارج‌شوم . ننه کپل‌پاسخ مرا آورد وگفت:

— متأسفانه خانم گفتن اجازهٔ اینکارو نداری . اما اگه‌میخوای لباس بدوزی خانم میفرسته دنبال خیاط خودش که بیاد اندازه هاتونو بگیره .

— اینجوری که نمیشه لباس دوخت . زمستون‌وسوزوسرما نزدیکه . من نه پالتودارم. نه لباس گرم ، میخوام دو دست لباس مناسب فصل بدوزم باید قبلا پارچه‌هاشو انتخاب کنم. چندتا مدل ببینم .

(ننه کپل) شانه‌ها را بالا انداخت و با خونسردی اظهارداشت :

— به من چه ربطی داره . چرا بامن دعوا میکنی ؟ برو به خودش بگو.

نزدیک ظهر نوشی به دیدارمن میآید . من و او شب قبل با هم بودیم . او برخلاف دو روز گذشته که خوشحال بود خیلی گرفته واندوهگین بنظرمیرسدولی هرچه علت‌گرفتگی خاطرش را جویا میشوم حرفی نمیزند و چیزی نمیگوید . بغض گلویش را گرفته و اشک در دیدگانش جمع شده است . وقتی سؤالی مطرح میکنم ، او جواب نمیدهد و میکوشد رشتهٔ کلام را عوض کند . بالاخره از تعقیب موضوع منصرف میشوم زیرا میدانم که خواه ناخواه یکروزخود او همه چیز را میگوید .

من و نوشی قرار میگذاریم که ناهار را با هم صرف کنیم . او برای تعویض لباس به اطاق خودش میرود و مرا تنها میگذارد . (داود) که از بامداد باینطرف مترصد است تا خودش را به اطاق من برساند بابی‌تابی و اضطراب از راهرو میگذشت و هربار به بهانه‌ای بدرون اطاق من می‌نگریست . اینک که نوشی رفته دیگرمانعی درراه اوموجود نیست. بسرعت پشت درقرارمیگیرد وچند ضربه میزند . من که میدانم اوست معهذا سئوال میکنم کیه ..؟ داود میگوید :

— منم عزیزم . اجازه میدی...؟

هنوز هم برای فریب دادن او به کوشش وفعالیت احتیاج دارم . داود هنوز به قله هیجان عاشقانه و به نقطه جوش نرسیده است لذامیگویم:

— یکدقیقه صبر کن . الان..

و بعد بسرعت پیراهنم را از تن بیرون میآورم و با پیراهن زیر رکابی سیاهرنگ توری که از ورای آن سینه و شکم عریان من دیده میشود روی تخت می‌نشینم و پاها را با وضع هوس انگیزی روی هم میافکنم . حتی پیراهن رکابی را بقدری پائین میکشم که قسمت‌اعظم سینه هایم دیده‌میشود . سینه هائی که دخترانه وسفت است ومثل سینه نوشی و زنان دیگرشل نشده و نیفتاده است . او آهسته لای در را باز میکند . به اینطرف و آنطرف می‌نگرد که کسی او را ندیده باشد . ناگهان مرا در آن موقعیت می‌بیند . رنگش سفید میشود و به هیجانی غیر قابل وصف دچارمیگردد . لبها را بهم‌میفشارد . ازدیدگانش شراره برمیخیزد . مردمک‌چشمانش برق میزند . کمی مکث میکند و با صدائی‌لرزان میگوید :

— میتونم بیام تو.. ؟

من به صدائی که هزار رمز حیله‌گرانه دارد پاسخ میدهم :

— بیا عزیزم . تو که غریبه نیستی .

وارد میشود و در را پشت سر خود بهم‌میزند ولی همین که میخواهد چفت را بیندد عجولانه میگویم :

— نه . داود جون . نه .. نه اینکارو نکن . نوشی رفت که الان برگرده .. اگه یه‌هو بیاد و دربزنه خیلی بد میشه ..

او دستها را میافکند و با نارضائی‌میگوید :

— آخه پس کی .. ؟

— بهت گفتم عجله نکن . بالاخره من مال تو هستم . حالا امروز نشد ده روز دیگه . ده‌روز دیگه نشد یکماه بعد . یکماه بعد نشد . یکسال آینده . فکرشم نکن ...

او با صدائی که در اثر شهوت و طغیان هیجانات جنسی دورگه شده میگوید :

— آخه من طاقت ندارم .. دیوونه میشم . دیشب تا صبح خواب میدیدم که دارم با تو بازی میکنم .. اونقدر حالم بد شده بود که میخواستم سواریکی ازماشینها بشم و بیام اونجا که تو و نوشی رفته بودین ..

— وای . اگه اومده بودی خون بپا میشد. تقی باما بود.

— تقی کدوم سگیه . جرأت نداره حرفی بزنه ..

— اتفاقاً بزرگترین دشمن من و تو همون تقی است . خیال نکن که میتونیم بدون‌مزاحمت تقی آب راحت بخوریم ...

— غلط میکنه . توی غذایش سم میریزم . میکشمش ...

— نه . تو از اینکارها نمیکنی . تو شوهر آینده من هستی و شوهر من مرد بدی نمیتونه باشه ..

او نگاهی جستجوگرانه‌بمن‌میافکند و می‌پرسد :

— فلور . جون مادرت این حرفها را روی صداقت میزنی. ؟

— البته که روی صداقت میزنم . چرا دروغ بگم . ؟

آهی میکشد و سرش را بدیوار تکیه‌میدهد و بعد از کمی تفکر ادامه میدهد و با صدائی آهسته میگوید :

— فلور . نمیدونی چقدر دلم میخواد از این خونه راحت بشم و از این زندگی نکبت‌بارنجات پیدا کنم و خودم خونه و زندگی و زن و بچه داشته باشم . تو هنوز خیلی آلوده نشدی .. تا چندسال دیگه میتونی بچه‌دار بشی.

برای اینکه رشته صحبت را تغییردهم با عجله پیراهنم را بدست میگیرم و ژست پوشیدن میگیرم و میگویم :

— اوه . مثل اینکه یه نفر اومد ... صدائی نشنیدی .. ؟

— نه عزیزم . هیچ صدائی نشنیدم .

— میترسم ننه کپل یا نوشی بیان .. زودتر برو . با من کاری داشتی .. ؟

او کمی گوش فرا میدهد و بعد میگوید :

— کسی این حدود نیست . اومدم یه چیزی ازت بپرسم .

— بگو . اگه بدونم بهت میگم .

— نوشی خیلی گرفته است . نمیدونی چی شده . ؟ چرا اوقات تلخی میکنه .. ؟

— کسی تو رو فرستاده که سروگوش آب بدی .. ؟

— نه والله .. خودم علاقمند شدم که بدونم . آخه وقتی ازاین اطاق میرفت بیرون چشمهاش پر از اشک شده بود .

— من خبر ندارم چی شده . راستش منم پرسیدم اما جواب درستی نداد .

او سری می‌جنباند و دیگر حرفی نمیزند . من پیراهن خود را بتن می‌پوشانم و به شانه زدن سرمی‌پردازم . حدس میزنم که داود برای طرح موضوع دیگری به اینجا آمده است اما نه موقعیت را مناسب تشخیص میدهد و نه مصلحت میداند که چیزی بگوید . آشکارا می‌بینم که پا پیا میکند . روی استنباط خودم همچنان که در آئینه میز توالت او را می‌بینم می‌پرسم :

— داود .. راست بگو. چی شده ... اخلاق تو هم خیلی خوب نیست . مثل اینه که قاطی کردی..

آهی میکشد .. با مشت گره کرده کف دست دیگرش میکوبد و با لحنی که غیظ و غضب او را آشکار میکند میگوید :

(c) ketabton.com: The Digital Library

— مرده شور این زندگی را ببره . برای من باندازه یک خروس ارزش قائل نیست . پدر سوخته فاحشه بد کاره فکر میکنه من نوکر پدرشم .

— آخه چی شده .. بمن هم مربوط میشه .

او بی درنگ میگوید :

— آره. به توهم مربوط میشه. اما گوش کن.

دو سه قدم بطرف میز وسط اطاق میاید . دو دست را روی میز می‌نهد . سنگینی بدنش را روی اهرم دستها میافکند و میافزاید :

— فلور . گوش کن چی میگم ؟ نمیدونم کدوم شیر پاك خورده رفته به تقی و ساسان گفته که داود و فلور خیلی با هم گرم گرفتن . هر کی بوده از اول تا آخر من و تو رو زیر نظر داشته .

— کی ؟ چه وقت . ؟ ما که کاری نکردیم.

— پریروز که رفتیم بانک و بر گشتیم . رفتن گفتن که داود و فلور مثل عاشق و معشوق پیاده راه میرفتن و دستهاشونو بهم گرفته بودن و سرشونو روی شونه همدیگه میذاشتن . آخر شم رفتن توی کافه نشستن و مشروب خوردن . گیلاسها را به سلامتی هم میرفتن بالا ...

من بخنده افتادم و چون برای موضوع اهمیتی قائل نبودم گفتم :

— چه مسخره ...چه دروغ بزرگی .. من و تو کی مشروب خوردیم . هر کی گفته غلط کرده .. من ثابت میکنم که همچی چیزی نبوده .

— بهر حال ساسان حرف من و تو رو باور نمیکنه . ممکنه همین امروز ساسان تو رو احضار بکنه و چیز هائی ازت بپرسه . میدونی چی بگی . ؟

— البته که میدونم . حقیقتو میگم ..

— دیوونه خوشگل . اگه حقیقتو بگی کار من تموم میشه . اجازه نداریم بدون دستور خانم با هیچ زنی رابطه داشته باشیم .فقط مواقعی به وصال یکی از زنها میرسیم که خانم بخواد اونو تنبیه و مجازات بکنه . در غیر اینصورت اگه بفهمه من دستم به دست یکی اززنها رسیده سر از بدنم جدا میکنه . جدی میگم.

— آخه من و تو کاری نکردیم . لااقل خودمون که میدونیم ..

— همین که پیاده اومدیم ساسان میخواد بفهمه اینهمه وقت راجع به چی حرف میزدیم و چرا رفتیم توی کافه قنادی بستنی و زهرمار بخوریم . گفتم که من اجازه ندارم با زنها سر یک میز بنشینیم .. وظیفه من اینه که از دور مراقب شما ها باشم .. حتی حق اینو ندارم که شونه به شونه شما ها راه برم .

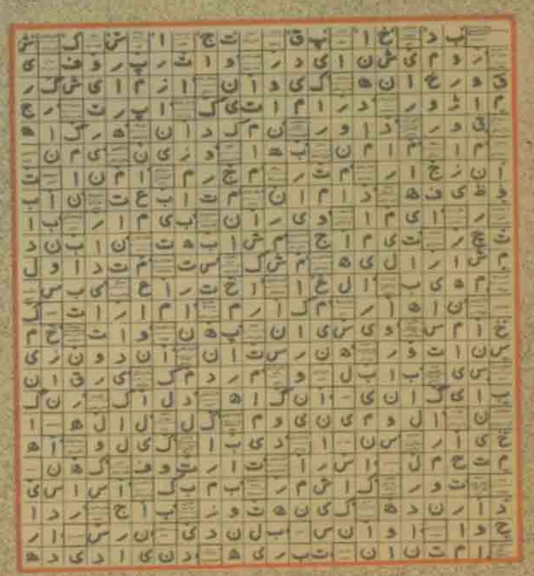
— حالا میترسی چی بشه ...

او نتوانست جواب مرا بدهد زیرا صدای ساسان از فاصله نسبتاً بیست سی متری شنیده میشود . داود مثل ترقه از جای میجهد و در اطاق را باز میکند و میگوید :

بقیه درصفحه ۹۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

حل جدول شماره قبل



تهیه و تنظیم جدول از: میرفخرالدین مدایني

فروشگاه
لیدی مارلین
نماینده انحصاری کرست و سینه بند
لیدی مارلن و باربارا
بآدرس زیر منتقل شد:
اول خیابان شاه عباس،
بنش خیابان فرشید - تلفن ۸۳۳۴۴۵
جورابهای لیدی مارلن وارد شد



زنروز
از گروه انتشارات کیهان
صاحب امتیاز: دکتر قاسم طاهباز
مدیر فروغ مصباح زاده
سردبیر: مجید دوامی
شماره تلفن های زن روز
۳۱۰۲۶۵ تا ۳۱۰۲۴۶
تلفن مستقیم آگهی ها ۳۰۵۱۷۵
چاپ افست زن روز
تلفن آبونمان خارج از کشور ۳۱۳۵۸۳
خیابان فردوسی کوچه اتابک
روزنامه کیهان مجله زن روز

(c) ketabfarsi.com The Digital Library

عشق در امریکا

بقیه از صفحه ۳۷

— رک و راست میگم.هم من میفهمم‌وهم سیمین میدوند که توازش بدت نمیاد . دوستش داری ...

خواستم حرفی بزنم که مهلت نداد و اضافه کرد :

— اونم تو را دوست داره .. همون شب اول که با هم آشنا شدیم سیمین گفت (رحیم) پسر جالبیه . دوست داشتنیه .. حالام بذار بهت بگم که یکدل نه بلکه صد دل عاشقت‌شده ...

به صدای بلند خندیدم و یک قوطی آبجوی خنک مقابل اوگذاشتم و گفتم :

— اگه در تشخیص اشتباه کرده باشد چی میشه ؟

— نه اون اشتباه کرده و نه تو .. بهم میائین . ایشالا مبارکه .

— آبجو بخور خنک بشی .. عشق داغه، گرمه ، حرف زدن در باره عشق هم آدمو گرم میکنه . آبجوی خنک اثر گرمای عشق را ازبین میبره .

موضوع صحبت را ماهرانه تغییر دادم اما گفته هایش چنان در خاطر و ضمیرم باقی مانده بود که امکان نداشت فراموش کنم .(شیرین) ساعتی بعد رفت زیرا با تاریک شدن هوامصلحت نیست یک دختر تنها در خیابان باشد . امریکا با ایران فرق دارد . همه جا موتورسواران شریر هستند و همه جا خطر دختران را تهدیدمیکند . بهرحال شیرین رفت ومرا با یکدنیا فکر وخیال باقی گذاشت . تا ساعتی بعد که بیدار بودم به سخنان او فکر میکردم . به اینکه سیمین عاشق من شده و به اینکه منهم نسبت به‌او بی‌تفاوت نبودم بلکه دوستش داشتم .. بشدت از او خوشم میآمد ..

با این مقدمه و با وساطت و پا در میانی شیرین من و سیمین دوست شدیم و کارمان به عشق و دلدادگی کشید ... عشقی پر شکوه و عظیم . عشقی داغ داغ . عشقی خالی از ریب و ریا و نیرنگ . عشقی آسمانی .. شیرین که همیشه با سیمین بود او را بحال خود گذاشت و تقریباً بمن واگذار کرد . من وسیمین تمام‌ساعات فراغت را با هم بودیم وحتی او که میدانست چه ساعتی از کارفارغ میشوم به محل کارمن میآمد که از همانجا گردش روزانه خود را آغاز کنیم .

نمیخواستیم حتی ده دقیقه دور از هم باشیم یا او بطرف من می‌شتافت و یا من دیوانه‌وار راه خانه آنها را در پیش میگرفتم . شیرین سرگرم کارهای خودش بود و بما میگفت ازوقتی شما دو نفر جور شده‌اید من بیشتر به درس میرسم و من وسیمین گفته های او را باورمیکردیم .

سیمین دختری پاک و صدیق و بسیار مهربان بود . صداقت و پاکی کودکانه‌ای داشت و من همین را می‌پسندیدم زیرا دختران دیگر چه ایرانی و چه خارجی بقدری دروغگو وحقه باز و حیله گر بودند که من وجود دختری مثل او را غنیمت میشمردم و هر روز بیشتر از روز پیش اسیر و پای بند عشق سیمین میشدم .

مدتی من و سیمین با هم بودیم ولی دوستی پاك داشتیم . او حتی گاهی شب‌ها در آپارتمان من میماند و روی تخت کنار من میخوابید اما جز بوسیدن و نوازش کردن و سخن از عشق و آینده گفتن هیچ حادثه‌ای بین ما اتفاق نمیافتاد . هر دو به شدت خویشتن داری میکردیم و میخواستیم پاك بمانیم .

من درباره خانواده و پدر سیمین و شیرین اطلاعات زیادی نداشتم اما از پولی که برای آنها میرسید حدس میزدم که باید ثروتمند باشند . من از سیمین نمی‌پرسیدم که پدرش در چه موقعیتی است . او نیز حرفی نمیزد و از آن دسته دختران نبود که ثروت و مکنت و قدرت پدرش را به رخ من بکشد . درعوض من هر چه لازم بود که سیمین بداند گفته بودم . مثلا

سیمین میدانست که پدرمن کارمند بازنشسته دولت است و برای جبران کمبود خرج در یک شرکت خصوصی کار میکند . از خواهر و برادران و مادرم نیز زیاد حرف زده و آلبوم عکسهای خانوادگیم را به او نشان داده بودم. او همانقدر که مرا دوست میداشت به مادر و پدرو دیگر افراد فامیل من نیز علاقه نشان میداد و گاهی برای مامان و خواهرم هدایائی میخرید و اصرار میورزید که برای آنها بفرستم .

کار عشق و دلدادگی من و سیمین بالا گرفت ... شدید شد . عشق تب آورد . تب عشق . تبی که میدانید خیلی گرم وسوزنده است . آتش است و این آتش خانمانسوز است. یکی از تعطیلات آخر هفته که برای گردش ازشهر خارج شده بودیم زیرسایه چند درخت تناور نشستیم باز از آینده و عشقمان سخن ساز کردیم . در این لحظات و دقایق شیرین و خاطره انگیز بود که سیمین گفت :

— رحیم . بذار یه چیزی بهت بگم .خیلی مهمه.گوش کن .

— چی شده ...؟ ازعشق مهمتر چیه ...؟

— ده همین ... گوش کن .. شیرین بدجنسی کرده . اون بمن قول داده بود که در باره رابطه من و تو به مامان و بابا ننویسه اما ظاهراً نوشته و خیلی هم دروغ بافته ...

لطفاً ورق بزنید

این خطرها جان کودك شما را تهدید میکند

بقیه از صفحه ۵۰

شبیه آب هستند هم در گنجه‌ای قرار دهید و قفل کنید ، درست است که بچه وقتی اندکی از آنرا بخورد طعم بدش باعث میشود به خوردن ادامه ندهد ولی همان اندك هم برای او زیاد و خطرناك است .

لوازم آرایش خود از قبیل ادوکلن ، کرم ها . پودر ، سایه چشم وغیره .... را هم در قفسه‌ها یا کشوئی قرار دهید که با کلید بسته وقفل شود .

* به پله‌های شکسته ، نرده‌های نااستوار ، پارکت‌ها و موزائیک‌هائی که بر اثر استفاده از واکس مخصوص چرب شده‌اند ، قالیچه های کوچکی که به‌آسانی لیزمیخورند هم توجه کنید .

* تمام وسائل برنده یا نوك‌تیز مثل کارد ، قیچی ، سوزن ، کیسه‌های نایلون که اگر کودك به سر خود بکشد دچار خفگی میشود ، طناب و سیم وغیره ..... را هم دور از دسترس قرار دهید . خلاصه هیچ چیز بهتر از این نیست که اطاق کودك کاملا خلوت باشد ، تمام زمین آن با موکت پوشیده شده باشد و هیچ خطر بخصوصی او را تهدید نکند . در این اطاق او را آزاد بگذارید ولی بجز این اطاق‌قدم به هر قسمت دیگر منزل که بگذارد باید تحت مراقبت باشد . چون دنیا برای همه و بخصوص برای بچه‌ها پر از خطر است ، خطرهائی که از کمترین سنین باید در پیش بینی و تشخیصشان ورزیده شویم .



انستیتو ترمیم مو
گیسوی ونوس
جدیدترین متد را ارائه میدهد . بافت تالف در سر بدون احتیاج به عمل جراحی بعدی در کمتر از ۳۰ دقیقه موهای زدست رفته آن را ترمیم مینماید . با این متد میتوانید استحمام کنید . شنا کنید و مانند موهای خود آنان شانه نمائید .
هرگز کنده نمیشود
آدرس : پهلوی بالاتر از چهارراه امیرکرم . ساختمان کیان
تلفن ۶۶۶۵۸۹
به‌مکاتبات شهرستانها پاسخ داده میشود
با ارائه این بریده ۲۰ درصد تخفیف بگیرید .



بوتیک ال سی
محفل شیک پوشان
بوتیک ال سی هر هفته آخرین پدیده‌های مد اروپا را وارد میکند
لباسهای مردانه دوخت ایتالیائی بوتیک ال سی منحصر بفرد است .
لباسهای تولیدی ال سی نیز در بوتیک بفروش میرسد .

با ارزش ترین را انتخاب کنید
فرش شاد
فرش های دست‌بافت ظریف ایرانی شاد در اندازه‌های مختلف برای هر بودجه
میدان فردوسی اول فیشرآباد تلفن ۸۳۳۴۰۰

If you plan to go to LONDON for a short or long visit, rent a beautifully furnished flat with all facilities in South Kensington, Chelsea or Gloucester Road from £40 per week. For more information telephone 875066-7
برای اقامت کوتاه‌شما درلندن
آپارتمانهای مبله با سرویس‌کامل اجاره داده‌میشود. ۷— ۸۷۵۰۶۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

عشق در امریکا

من سخت یکه خوردم و راست نشستم و درچشمان او خیره شدم . سیمین ادامه داد:

— نمیدونم چه حرفهائی سرهم کرده . حالا که ازش می‌پرسم قسم میخوره که من ننوشتم شاید بچه های ایرانی از روی حسادت به بابا خبر دادن .

—حالا چی شده..؟ زودتر بگو....

— گوش کن ... بابا روز اول از من و شیرین قول گرفته بود که با هیچ پسری دوست نشیم و قسم خورده بود که اگه بشنوه دوست پسر گرفتیم فوری هر دومونو به ایران برگردونه . پریروز یک نامه از بابا داشتم . نوشته بودشنیدم با یک پسر ایرانی بنام رحیم دوست شدی وشبها هم توی خونه اون جوون میمونی . زودتر با اون پسر ترک رابطه کن در غیر اینصورت پول را قطع میکنم و بلیط میفرستم که برگردی تهران.

این راگفت وگریه راسرداد وسرش را روی شانه من نهاد . های های میگریست . بغض گلویش را گرفته بود . هق هق کنان میگفت:

— درس و دانشکده به درک . اهمیت نمیدم که تحصیلاتم ناتموم بمونه.. میترسم تورا ازدست بدم . اگر یکروز از تو دور بشم غصه منو میکشه ... بخدا میمیرم ... یه فکری بکن رحیم .. چه کنم ...؟

او را نوازش کردم و دلداری دادم . از گریه آرام نمیگرفت . منقلب بود ونگران . مثل اینکه ازخشم پدرش خیلی بیم داشت . ازمن جز سخنان تسلی بخش گفتن کاری بر نمیامد معهذا گفتم :

— بنویس دروغه ... منکر شو ....

— نمیشه ... بابا تحقیق میکنه وچه بسا راه بیفته و بیاد اینجا .. از هر کسی که بپرسه بهش میگن بله سیمین و رحیم باهم دوست هستن ، حتی استادهامون میدونن بین من و تو رابطه عاطفی بوجود اومده ...

ناگهان فکری بخاطرم رسید وسر او را بالا گرفتم و دهانش را بوسیدم و گفتم :

—سیمین . عزیزم . گوش کن چی میگم . هیچ پدری از این بدش نمیاد که دخترش بطور رسمی با یک پسر نامزد باشه .

— یعنی چی ....؟

— یعنی اینکه من به پدرم می‌نویسم بره خونه شما بطور جدی و رسمی تورا برای من خواستگاری بکنه . خواستن که گناه نیست و این دو حال داره . یا موافقت میکنه که چه بهتر و یا مخالفت نشون میده که تازه بهمین که هستیم میرسیم ...

دیدگانش برقی زد و اظهار داشت :

— بدفکری نیست رحیم .. شک ندارم که بابا موافقت میکنه .

و از فرط شادی دستهایش را به دور گردن من افکند وسر و رویم را غرق بوسه کرد . فردا درحضور سیمین نامه‌ای برای پدرم نوشتم و ازسیمین خواستم که خود او نیز چند سطری بنامه اضافه کند و نشانی خانه‌شان را نیز بنویسد . بلادرنگ نامه را پست کردیم و در انتظار باقی ماندیم . اما شیرین نیز جای گلایه بسیار داشت . اگر واقعاً او نوشته بود که تردید نداشتم کاری بسیار زشت مرتکب شده و درعوالم خواهری و دوستی خیانت کرده بود. من و سیمین شیرین را زیر فشار قرار دادیم اما اوگریه میکرد و قسم میخورد و میگفت من چنین نامه‌ای ننوشته‌ام اما اگراو ننوشته پس کی نوشته...؟

من و سیمین انتظاری طولانی وکشنده تحمل کردیم. شما نیز هرکس و درهرشرایطی هستید میدانید که تحمل انتظار سخت است مخصوصاً وقتی که پایه های امید برزمینی سست قرارگرفته باشد. چه بسیار روزها من و سیمین به محل نامه‌ها مراجعه میکردیم و آنجا را خالی می‌یافتیم... پدرم معمولا به نشانی دانشکده برای من نامه می‌نوشت ولی خواهر و برادرانم نامه‌های خود را به خانه‌ام میفرستادند. این اواخر تقریباً هر روز برای

لطفاً ورق بزنید

سالها جوان شوید و جوان بمانید.

بافتن موی تازه ، بهر مقدارکه لازم باشد ، به موی اصلی شما ، این امکان را برایتان فراهم می‌آورد که موی خود را براحتی شسته و شانه کنید. بابکاربردن این آخرین روش ترمیم مو نه تنها می توانید بی‌دغدغه بخوابید و به رانندگی دراتومبیل بی‌سقف، شنا، تنیس ودیگر ورزشهای مورد علاقه تان بپردازید ، بلکه پوست سرتان نیز بطور طبیعی تنفس کرده و خنک می شود.

برای رهائی ازنگرانی طاسی وریزش مو نیازی به معالجه های دارونی، بکاربردن کلاه گیس و کاشتن مو نیست .

با سیستم جدید (هرویوینگ) HAIR WEAVING SVENSON SYSTEM

سالها جوان شوید و جوان بمانید.



چلیپا

انستیتو ترمیم مو با همکاری انستیتو هاروارد لندن

ساعات کار ۹ صبح تا ۱ بعدازظهر و ۲ تا ٦ بعد ازظهر باتعیین وقت قبلی

تهران - امیر آباد شمالی - خیابان هفدهم پلاك ۱۵ - تلفن ٦۳٦۸۸۵



آموزشگاه کودکیاری جمعیت خیریه فرح پهلوی

داوطلب می پذیرد

آموزشگاه کودکیاری جمعیت خیریه فرح پهلوی برای نهمین دوره درسال تحصیلی ۵۵ — ۵۴ ازطریق مسابقه و مصاحبه تعدادی دوشیزه داوطلب با مدارك زیر می‌پذیرد :

۱ — فتوکپی کارنامه پایان مرحله دوم تعلیمات عمومی یا سوم متوسطه .

۲ — فتوکپی شناسنامه ۲ برگ

۳ — عکس ۴×۳ ۶ قطعه

۴ — رسید پرداخت مبلغ /۵۰۰ ریال به حساب شماره ۲۳۸۹ آموزشگاه در بانکملی ایران شعبه کورش (خیابان قدیم شمیران سه‌راه تخت‌جمشید) . واجدین شرایط میتوانند با در دست داشتن مدارك فوق از ساعت ۸ صبح الی ۱۶ به آموزشگاه کودکیاری واقع در خیابان شاهرضا پیچ شمیران مراجعه و داوطلبان شهرستانها مدارك خود را بوسیله پست سفارشی به آموزشگاه ارسال دارند .

پس از پایان دوره ۴ ساله و موفقیت در امتحانات به فارغ التحصیلان آموزشگاه دیپلم کودکیاری داده خواهد شد که وزارت آموزش وپرورش ارزش تحصیلی آنرا دیپلم کامل متوسطه در رشته کودکیاری شناخته است .

مواد درسی آموزشگاه شامل دو قسمت میباشد :

۱ — دو سال اول دروس عمومی (بنیادی)

۲ — دو سال دوم دروس اختصاصی کودکیاری (علمی و عملی) .

کودکیاران بلافاصله پس از پایان تحصیل در مؤسسات جمعیت خیریه فرح پهلوی و مراکز پزشکی کودکان و سازمانهای آموزشی تربیتی قبل از دبستان استخدام خواهند شد . برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۳۹۳۰۶۷ تماس حاصل نمائید .

MARY QUANT

مری کوانت ساخت انگلستان

ماهرخ متخصص لوازم آرایش

مری کوانت انگلستان

دارای تخصص در پوست و میك آپ چشم و آرایش صورت

ازنیویورك آمریکا

از چهارم الی نهم مردادماه

در دراگ استور رامین

میدان فردوسی — تلفن : ۳۱۵۱۰۶

آماده راهنمائی و ملاقات باشما میباشد

به‌نوعروسان یك هدیه جالب مری کوانت تقدیم میشود

[c] ketabfarsi.com: The Digital Library

چکیدهٔ عقاید

بقیه از صفحه ۳۹

بحث و اظهارنظر هستند یا بامجله زن‌روز و صفحه دخترامروز کمترسروکاردارند. درهر صورت، حتی درمیان۳۷ نامه‌ای که از پسرها رسیده بود، من اظهارنظر جالبی که قابل چاپ باشد ندیدم. اغلب حرفهای خودم را تکرار کرده بودند!...

* تهرانی ها بخاطر اینکه درپایتخت زندگی میکنند و بخیال خودشان پیشرفته‌تر هستند نباید بخود ببالند، چون‌طبق آماری که من تهیه کردم از مجموع ۳۲۷ نامهٔ بحث، تعداد ۲۱۱ تای آن ازشهرستانها و ۱۱۶ نامه از تهران بود. تهرانی ها بی‌حوصله‌تر نامه مینویسند و غالباً اظهار نظرهایشان مختصر است، درحالیکه اظهار نظر دختران شهرستانی، مشروح تروجامع‌تر بود. نکتهٔ جالب اینکه ۹۸ درصد دختران شهرستانی «شرم» را برای دختر یک امتیاز دانسته و بی‌پروائی وپرروئی و بی‌بند وباری را محکوم کرده‌اند.

* **نسبت موافقان و مخالفان «شرم» باین ترتیب است:**

۷۶ درصد شرکت کنندگان دربحث بطورقاطع اظهارنظر کرده‌اند که شرم برای دختر امروزی یک امتیاز است، زیراوقار و عفاف ومتانت او را نشان میدهد و برظرافت و زیبائی‌اش میافزاید.

۱۲ درصد اظهار نظر کرده‌اند که شرم اگر بمفهوم کمروئی وحجب باشد باعث عقب ماندگی دختر میشود، اما دریدگی و بی پروائی نیز زشت و ناپسند است ویک دختر امروزی باید بتواند میان این دوحالت افراطی تعادل برقرار کند.

۷ درصد بطور کلی مخالف شرم وحیا در دختر امروزی هستند وعقیده دارند یک دختر باید مثل یک پسر جسور وبی پروا باشد و بتواند در هر شرایطی از حق خود دفاع کند. بنظر این عده شرم وحیا درزن یادگار قرون وسطی و نشانه وجود عقده‌های حقارت وبیماریهای روانی است.

۵ درصد بقیه هم عقاید مبهم ومتضاد اظهار کرده‌اند.

* نتیجه‌ای که از این بحث و این آمارها گرفته میشود بنظر من روشن است. جامعهٔ ایرانی هنوز بی‌پروائی و دریدگی و پرروئی را ـ جنس مؤنث نمی‌پسندد و ترجیح میدهد دختر امروزی متین، برازنده، باوقار و برکنار از افراط کاریها و بی‌بندو باریهای ناشی از غرب زدگی باشد. بنظر اکثریت شرکت کنندگان در بحث و از جملهٔ خود دخترها، شرم مفهومی است خیلی نزدیک به ظرافت ووقار و باید حساب آنرا از خجالت و کمروئی و سرافکندگی که بهیچوجه در دختر امروزی قابل تأیید و تحسین نیست جدا کرد. یک دختر متجدد و روشنفکر، دردفاع از حق خود و شخصیت خود سرسخت و استوار است، اما وقیح و پررو و جلف و بی‌بندوبار نیست. شرم دخترانهٔ او هیچگونه تضادی با شهامتش برای ابراز شخصیت ندارد. او برابر با مرد است، اما نه مقلد مرد است و نه دشمن مرد...

* * *

از میان ۳۲۷ نامه‌ای که برای اظهارنظر در این بحث رسیده بود، من به نامه‌های واقعاً جالبی برخوردم. متأسفانه چاپ همهٔ این اظهارنظرها ممکن نبود و ناگزیر اکنون باین اکتفا میکنم که با نام بردن نویسندگان این نامه‌ها از یکایک ایشان تشکر کنم:

میترا. ز. خ (دانشجوی دانشگاه تهران) سیما. الف (تهران) شهناز سجادی (تهران) شهناز ببری (نقده) شهره چلیپا (تهران) شهلا پرانه (تهران) طاهره آهنگر (تهران) م. ج (تهران) فرانک سرودیان (آبادان) ش. م. سرمندی (مشهد) ژیلا نادری (بوشهر) مهری لطیفی (تهران) شهرزاد مشفق (تهران) کتابون. ک (شیراز) شهره مهرپاتلو (تبریز) بهرامه صداقت (شیراز) شهره حاجی‌حسن (تهران) روح‌انگیز روحی (خرم‌آباد) مینا. د (دختر بی‌شرم!) اعظم تندیور (شیراز) شهلا اسعدی (تهران) شهلا نیک‌بخش (شهسوار) مینو هلالی (تهران) خورشید نامدار (چالوس) شراره نیک (تهران) و. ش (اصفهان) شیرین پیرنیا (تهران) ناهید محمودنسب (سنندج) شهلا. ع (دختر باشرم) روح‌انگیز قندچی تهرانی (تهران) سعید مطلب‌پور (اهواز) مهری شیران‌زادی (کرمانشاه) مریم غفوری (تهران) سیمین امیرچوپانی (تهران) میمی فرشاد (کرمان) سوری ثنائیان (ساری)، مستوره غفاری (قروه کردستان) میترا. ت (اصفهان) منصوری (دماوند) شقایق حائری (قزوین) مینا. ص (تهران) شعله کاروزر (همدان) فریدون طباطبائی راد (ساوه) کتایون حسینی الوندی (لندن).

پذیرائی شیک

بقیه از صفحه ۴۲

وروی آن یک حلقه لیمو ترش بگذارید.

* **ساندویچ جگر:** جگر را پس ازخرد کردن وشستن درمقداری روغن زیتون کمی سرخ کنید. بعد کمی نمک وفلفل به آن بزنید وله کنید. به آن تخم مرغ پخته و رنده شده اضافه کنید و با کمی روغن زیتون کاملا مخلوط کنید و روی نان ساندویچ بمالید و بعد مقداری جعفری خرد شده روی آن بریزید.

* **ساندویچ ماهی:** روی نانهای کوچک ساندویچ کمی کره بزنید. بعد مقداری گوشت ماهی پخته شده یا کباب شده و یا کنسرو بگذارید وروی آن چند حلقه خیارشور بگذارید.

* **ساندویچ سوسیس:** روی نان ساندویچ کمی سس مایونز بزنید و یک حلقه سوسیس سرخ شده روی آن بگذارید و با خیارشور تزئین کنید.

* **ساندویچ سالاد اولیویه:** روی نان ساندویچ مقداری سالاد اولیویه بگذارید وبازیتون‌سیاه تزئین کنید.

* **ساندویچ ماست:** روی نان ساندویچ مقداری ماست آب‌گرفته بگذارید و با یک تکه ساقه کرفس و مقداری تره خرد شده آنرا تزئین کنید.

جوان‌عصرفضا...

بقیه از صفحه ۳۹

در نامه خود از مسائل کوچکی که چند سال بعد خودشان به‌آنها خواهند خندید شکایت دارند. از جملهٔ مشکلات تکراری و مشابهی که عدهٔ زیادی از نوجوانان با پاسخگوی «دخترامروز» درمیان‌می‌گذارند میتوان نمونه‌های زیر را مثال آورد:

* **پدر و مادرم مرا کمتر از سایر فرزندان خود دوست دارند**
* **برای مبارزه با موخوره چه کنم؟**
* **آنقدر لاغرم که همه به من می‌خندند**
* **بخاطر جوشهای صورتم جرأت ندارم قدم ازخانه بیرون بگذارم**
* **پدر و مادر من خیلی سختگیر هستند**
* **دماغ من خیلی بزرگ است**
* **قد من خیلی کوتاه است**
* **بخاطر باسن بزرگم شب و روز گریه می کنم...**

نوجوان بی‌تجربه و ساده دل، همین مشکلات معمولی را در نامه‌های پرسوز وگداز خود با تهدید به‌فرار ازخانه وخود-کشی مطرح می کند. اما واقعاً جای تأسف است که جوان قرن بیستم، جوان عصرفضا، و جوانی که دردوران این همه پیشرفتها زندگی می کند، بخاطر مسائل فرعی و بی‌ارزش تا این حد بخود فشار بیاورد وازاصول زندگی بگریزد.

در این روزها کشور ما احتیاج به نوجوانان آگاه و پرتلاشی دارد که در برابر مسائل مختلف قوی باشند وباصبروشکیبائی در پی یافتن راه چاره بکوشند. یک دختر یا پسر امروزی نباید چند سانت کوتاهی یا بلندی قد یا چند کیلو اضافه‌وزن را درصدر مشکلات خود قرار دهد. او باید با روحی سالم در صدد یافتن راهی برای خدمت به مردم وجامعه باشد. جوان امروزی باید سعی کند از خود آدمی با ارزش بسازد. ما به‌این دنیانیامده‌ایم تا ازمنابع آن استفاده کنیم و بدون رساندن هیچ سودی از آن برویم. بیائید افکار بچگانه را کنار بگذاریم و اجازه ندهیم مشکلات ناچیز سد راهمان شوند. هر انسانی در سنین نوجوانی دارای انرژی بسیار زیادی است و میتواند آنرا در مسیر مفید بحال بشریت و همنوعان خود بکاربرد.

یکبار با خودتان خلوت کنید و مشکلات سادهٔ زندگی ازقبیل لاغری زیاد یا جوشهای متعدد صورت را واقع بینانه بررسی کنید. اگر این مشکلات ساده حل شدنی هستند، آنها را رفع کنید، وگرنه برای همیشه آنها را بفراموشی بسپارید و باارادهٔ‌ای راسخ آماده روبرو شدن با مشکلات واقعی زندگی و گام نهادن درراه ترقی شوید.

وقت‌طلاست

بقیه از صفحه ۴۲

دست‌راستتان را روی آرنج چپتان بگذارید و یا پنجه‌های دست‌راست را بادست چپ از پشت بگیرید.

۷ــ شانه‌هایتان را بحالت آزاد رها کنید ونفس عمیق بکشید.

۸ــ سرتان را راست کنید. روبرویتان را نگاه کنید ودر ذهن خودتان تصور این موضوع را بکنید که دارید بزرگ میشوید، رشد میکنید وبرازنده‌تر وموزون‌ترمیشوید، شما باید بالطف وظرافت ودر عین حال آگاهانه وباارادهٔ‌محکم راه بروید وحالات مردانه وسربازی وخشن را برای سربازان بگذارید. هیچ خوب نیست که یک دختر جوان مثل یک سرباز خشن‌وتند وبدون هیچگونه‌ظرافت راه برود.

هرصبح، قبل‌از رفتن بمدرسه، آخرین نگاه را درآئینه بخودتان بیندازید.

شما آنقدرشاداب وآنقدردوست‌داشتنی هستید که هرکسی شمارا ببیند تمام‌روز این شادی وشادابی را در خودش نگه خواهد داشت.

آه... غرور درکجا ازحرکت بازخواهد ایستاد وخودپسندی از کجا آغاز خواهد شد!

دختری با شمشیر

بقیه از صفحه ۴۰

می‌پرسم: «آیا صمیمیت میان دختران و پسران شمشیربازوجود دارد؟» میگوید: «ما درست مانند خواهر و برادر در کنار یکدیگریم». سؤال بعدی از ژیلا درمورد مربی اوست. ژیلا درحالیکه لباس شمشیربازی به تن دارد و شمشیر برهنه‌اش را در دست تکان می‌دهد، می‌گوید: «مربی خوب نایاب است و من شخصا مسئولیت سنگین ایجاد روح همکاری را در ورزش به عهده مربیان میدانم. اولین مربی من اینکویاسا ـ زیلوایتالیائی بود، اما حالا بیژن زرنگار مربی من است و واقعاً برای پیشرفت کارم زحمت میکشد.» از او می‌خواهم جالبترین خاطره‌اش را شرح بدهد. اول کمی فکر میکند و بعد میگوید: «هر روزم برایم یک خاطره است. ولی خاطرهٔ شیرین من اول‌شدن گروهمان درمسابقات آسیائی بولا ویزرگترین آرزویم اینست که این موفقیت بازهم تکرار شود.»

از ژیلا درباره زندگی آینده‌اش سؤال میکنم و اینکه آیا خیال ازدواج ندارد و اگر دارد دلش میخواهد شوهر آینده‌اش چه خصوصیاتی داشته باشد؟

جواب میدهد: «فعلا خیال ازدواج ندارم و بهمین جهت روی خصوصیات مرد ایده‌آلم فکر نکرده‌ام. اما اگر روزی ازدواج کنم ترجیح میدهم بیش از یک فرزند نداشته باشم تا بتوانم بهترین وجه به نگهداری و تربیت او برسم.» ■

درفروشگاه بزرگ شعله

عالیترین لوستر ـ مدرنترین وسائل خانه ـ آشپزخانه

وکادوئی با نازلترین قیمت

خیابان پهلوی سه راه آریامهر تلفن ۶۲۴۲۲۱

مهندس شیبانی
دکوراتور باغ و ساختمان تلفن ۸۵۴۷۴۲

عشق در امریکا

یافتن نامه میرفتیم و دست‌خالی باز می‌گشتیم تا اینکه یکماه بعد، در شرایطی که از شدت ناراحتی و تشویش نزدیک به انفجار بودیم نامه‌ای از پدرم رسید... همان نامه‌ای که چشم براهش بودیم. . وای که چه شوروحالی داشتیم. سیمین جیغ میزد و به هوا میپرید و مانند کودکی که یک کادوی عروسکی دریافت کرده باشد خداجون‌خداجون میگفت و دستهایش را بهم میمالید. او میخواست نامه را ازچنگ من برباید که زودتر باز کند وبخواند و من دستم را عقب می کشیدم که نامه پدرم را خودم باز کنم. شاید چیزی نوشته بود که سیمین نمی‌بایست مطلع شود. بهرحال پیروزی با من بود که نامه را در دست داشتم . دوان دوان چمن بزرگ دانشکده را طی کردیم تا آنطرف نزدیک دریاچه رسیدیم و روی یکی از نیمکتهای سیمانی ولو شدیم. قبل از هر کار یک بوسه ردوبدل کردیم وبعدمن گفتم:

— حالا اجازه بده من سر پاکتو باز کنم. میدونی سیمین. شاید بابا یه چیزی نوشته باشه که خوب نباشه توبخونی.

— مثلا چی... ؟ یعنی به پدرم فحش داده بدوبیراه گفته.؟ عیب نداره.

— نه. پدرم از اینجور مردها نیست که زود عصبی بشه وبددهنی بکنه.

سر پاکت را پاره کردم و نامه مفصل پدرم را بیرون آوردم. سیمین سرك می کشید و با بی‌تابی والتهاب میگفت:

— اونجاشو بخون که راجع به ملاقات پدرم نوشته. سلام و احوالپرسی را بذار برای بعد. معلومه که توی نامه چه چیزها می‌نویسن. حال ماما‌ن خوبه. حال بچه‌ها هم بد نیست. ایشالا تو هم موفق و سالم باشی... آه خسته شدم. ده بگوچی نوشته...

من سخنان او را می‌شنیدم و ضمناً عجولانه نگاهم را روی سطور و جملات سرمیدادم و میلغزانیدم و پائین می‌بردم. مقدمه نامه همان چیزهائی بود که سیمین گفت. سلام و احوالپرسی اما بعد در صفحه دوم نوشته بود « رحیم‌جان. اولا من با ازدواج تو مخالف نیستم. خیلی هم خوشحال میشوم که تو سر و سامان بگیری اما فکر نمیکنی که خیلی زود باشد؟ بهرحال مهم نیست. میل خود تو است و من دنیا را برای تو میخواهم ثانیاً به سفارش و خواسته تو نزد جناب آقای... پدر دختر خوبی که تو برای زندگی آینده‌ات در نظر گرفته‌ای رفتم. چه مرد محترمی. چه آقای شریفی. اگر چه من را خیلی خوب تحویل نگرفتند ولی این دلیل نمیشود که حقیقت را کتمان کنم . ایشان بسیار شریف و محترم هستند و وقتی خودم را معرفی کردم دستم را فشردند و همانجا در حیاط خانه بمن افتخار دادند که مطالب را به عرض و اطلاع ایشان برسانم. خوب عزیزم. تو میدانی که من برای دیدن اشیاء خانه ایشان نرفته بودم و چای و شربت و شیرینی هم برای سلامت‌مزاج من مساعد نیست. قصد این بود که صحبت کنیم. من مطالب را به عرض رسانیدم. مخالفتی شدید نداشتند اگر چه موافق هم نبودند. خیلی حرف زدیم. ایشان باهمه اشتغالی که ظاهراً داشتند و با باغبان و مستخدمین جروبحث میکردند به سخنان منهم جسته‌گریخته‌گوش میدادند بالاخره در پایان مبلغ یک میلیون تومان مهریه که‌عندالمطالبه پرداخت شود و مبلغ سیصدهزار تومان شیربها که باید ده‌بیست روز قبل از مراسم عقد به حساب بانکی ایشان واریزگردد بعلاوه داماد باید تعهداتی را بپذیرد که بعداً روی کاغذ میآورم. من که این پیشنهادات را شنیدم دیگر درنگ را جایز ندانستم و پس از خداحافظی به خانه بازگشتم که‌هرچه زودتر نتیجه را برای تو بنویسم. من همانطور که‌گفتم باازدواج تو با آن دختر مهربان وخوب موافقم ولی خودت میدانی که من آه در بساط ندارم اگر فکر میکنی میتوانی تعهدات را بپذیری و ضمناً یک میلیون وسیصدهزارتومان پول نقد فراهم کنی اطلاع بده که من باز هم خدمت ایشان شرفیاب شوم وقرارعقدوعروسی را بگذارم...»

بقیه نامه بمن و سیمین مربوط نمیشد. مطالبی بود درباره خانه و خانواده ودرس و تحصیل بچه‌ها و بیماری پای مادرم که از سالها قبل به واریس و روماتیسم مبتلا شده بود. من و سیمین بهم خیره شده بودیم و نمیدانستیم چه باید بگوئیم و چه واکنشی نشان دهیم. لحظاتی بدین حال گذشت که ناگهان سیمین گریه را سرداد وسر را برشانه من نهاد و های‌های گریست. گریه‌ای داغ. گریه‌ای‌سوزنده. گریه‌ای که دل هر شنونده‌ای را میسوزانید و ریش میکرد.

چند روزی محیط زندگی ما به ماتمکده مبدل شده بود. سیمین چنان حالی داشت که نه میتوانست سر کلاس حاضر شود و نه اگر حاضر میشد چیزی میفهمید. کمیسیون مددکاری دانشگاه درجستجوی علت ناراحتی سیمین بمن و شیرین مراجعه کردند و من حقیقت راگفتم زیرا میدانستم که شیرین نیز میگوید. نمیخواستم دروغگومعرفی‌شوم.

کم کم حال روحی سیمین وخیم و باز هم وخیم‌تر میشد. من نهایت سعی و کوشش خویش را برای سرگرم نگهداشتن او مبذول میداشتم و آنشب، شب حادثه، شب فراموش ناشدنی، شب زشت و بد، شبی که هرگز آنرا از یاد نمی‌برم برای اینکه سیمین را دقایقی چند و یا ساعتی از فکر و خیال فارغ کنم بساط بزم ترتیب دادم و از او و شیرین خواستم که شام را با مشروب ایرانی درآپارتمان من صرف کنند.

لطفاً ورق بزنید



(c) ketabton.com: The Digital Library

زن و مرد متولد امرداد:

بقیه از صفحه ۳۱

توجه داشته باشد موجبات چنین پیشرفتی برایش فراهم است یا نه

بزرگترین نقطه ضعف متولد معمولی امرداد انتخاب دوستانی است که تملقش را بگویند و در این انتخاب مناسب بودن شرایط دیگر را در نظر نمی‌گیرد و طبیعی است که دوستانی از این قبیل چندان جالب توجه نخواهند بود و در واقع اصلا دوست محسوب نمی‌شوند . چنین خصیصه‌ای در انتخاب همسر نیز در او دیده می‌شود ، به این معنی که سعی می کند همسر خود را ازطبقه پائین تری انتخاب کند تادستکم در خانه گرایش به برتری جوئی‌اش برآورده شود .

قضاوت متولدین معمولی امرداد درمورد دیگران فوق‌العاده سطحی است و تنها معیار ایشان برای سنجش شایستگی افراد ، میزان پول وشیوهٔ لباس پوشیدنشان است و مخصوصاً خیلی زیاد تحت تأثیر ثروت دیگران قرارمیگیرند.

از نظر امور جنسی بی ثباتی زیادی در

تا چه اندازه واجد خصوصیات یک زن متولد امرداد هستید

زنان متولد این ماه.تنها نقطه‌ضعف زندگی شما بی‌دقتی در قضاوتهایتان است که آنهم نتیجه توجه بیش از حدشما به‌ظواهر امر می‌باشد.سعی کنید درزندگی قدری عمیق تر باشید وبه‌عمق مطالب توجه بیشتری داشته باشید :

*** اگر مجموع نمراتتان بین ۵۱ تا ۶۰ بود**

اگر جمع نمراتتان این چنین زیاد بود بدون شک دارای خصوصیات متولدین معمولی امردادماه‌هستید و مفهومش اینست که به خودتان بیش از هر موجود دیگری اهمیت می دهید .علاقه شما به مادیات همه‌چیز را تحت‌الشعاع قرار داده است .سعی کنید مردم را اززوی ارزشهای واقعی ایشان و نه از روی ثروتی که دارند مورد ارزشیابی قرار بدهید .شما خوشبختانه قلب‌مهربانی دارید که ازویژگیهای همه‌متولدین امرداد است و می‌توانید روی آن حساب کنید .

است که دیگران را رهبری می کند ودربازی‌ها همیشه سر دسته است ، و اگر اتفاقاً در جمعی قرارگرفت که به رهبری او گردن ننهادند ، در اولین فرصت خود را کنارمی کشد و به‌تشکیل دسته جدیدی می‌پردازد که این سمت رابرایش مسلم بدانند .

با غرور زیادی که در یک کودک‌متولد امرداد دیده میشود این توهم به انسان دست

یک مرد متولد امرداد هستید

*** اگر جمع نمراتتان‌بین ۳۱ تا ۵۰ بود**

سوای اندکی خودخواهی وتنبلی‌بیش ازحد معمول که درشما به‌چشم می‌خوردازبقیهٔ‌جهات واجد خصوصیاتی هستید که در «مرد متولد امرداد بامعلومات زیاد» نوشته شده است.مردی باچنین خصوصیاتی‌معمولا درزندگی خیلی موفق میشود وپیش می‌رود و بیش از دیگران شانس رسیدن به مقام ریاست را دارد .

*** اگر جمع نمراتتان بین ۵۱ تا ۶۰ بود**

بیشتر خصائص خوب‌متولدین امرداد درشما دیده می‌شود . باوجود این خودخواهی شما ازیک‌سو توجه بیش ازحدتان به پول وثروت از سوی دیگرسدراهتان محسوب می‌شوند .آنچه را که تحت‌عنوان «متولدین معمولی امرداد ماه» نوشته‌ایم یکبار دیگر بخوانید و معایب خود را از روی آن برطرف کنید .

می‌دهد که او موجودی مستقل و بی‌نیاز از دیگران است و مخصوصاً کودکی نیست که محتاج به محبت باشد ، درحالی که درزیر این ظاهر فوق‌العاده مغرور و متکی به نفس یک موجود فوق‌العاده حساس و نیازمند به محبت نهفته است که این ویژگی . حتماً باید مورد توجه قرار بگیرد .

کودک متولد امرداد معمولا خیلی‌خوش

لباستر از دوستانش می‌باشد و ظاهر خود را تا حدی که برایش امکان داشته باشد مرتب نگاه می‌دارد . او دوستان خود را نیز از بین کسانی انتخاب می کند که اتومبیلی‌بزرگتر و خانه‌ای مجلل‌تر داشته باشند . او تمام پول خود راصرف اموری می کند که برتری‌وی را به دیگران به ثبوت برساند وبه این دلیل لازم‌است که ازهمان ابتدای امر به وی فهمانده شود که پولش را چطورباید خرج کند.

*** سلامتی:** کودک‌متولد امردادحدوسط ندارد ، یا همیشه سالم است و یا دائماً بیمار و بیماری‌هایش هم بیشتر مربوط به معده و جهاز هاضمه می‌باشند و به این دلیل باید مراقب غذای او بود .

*** بهترین والدین :** برای کودک‌متولد امرداد پدری است که درماه فروردین یا آذر و یا مادری است که درماه آبان یا اسفند متولد شده باشد .

*** نامناسبترین والدین :** نامناسب‌ترین والدین برای کودک متولد امرداد پدرمتولد آبان و یا مادرمتولد آذرومهراست .



تایپ سرویس

تعمیرگاه و فروشگاه ماشین های حساب،تحریر. کرایه همه نوع ماشین تحریر سعدی شمالی روبروی سینما دنون ۳۱۶۷۵۲ و ۳۰۲۲۸۶

برنینا

تعمیر همه نوع چرخ خیاطی تحت نظر مکانیک تعلیم دیده اروپا

خیابان شاه شماره ۲۲ جنب فروشگاه بزرگ ایران

همه میدونن مام رولت واقعاً مؤثره
ضد بووعرق زیر بغله





در دو نوع صورتی وآبی

مام دوست مامان

با استفاده روزانه از مام همانقدر دلپذیر خواهید شدکه باید باشید

Bristol Myers Division of Bristol (Iran) S.A.

3

(c) ketabton.com: The Digital Library

عشق در امریکا

شام خوبی تهیه کرده بودم. قورمه‌سبزی با سبزی خشک که مامان در کیسه کتانی از تهران برای من فرستاده بود. قورمه‌سبزی را با مشروب ایرانی سرو کردم و سیمین که دلی گرفته و قلبی اندوهگین داشت مشروب فراوان نوشید و در حالت مستی به گریستن پرداخت. آنقدر گریست وگریست که من ناچار او را به اطاق خواب خود بردم و خواهش کردم که بخوابد. فقط پس از یک ساعت خوابیدن اثر مستی زائل میشد و اعصاب متشنج او آرام میگرفت.

پس از اینکه پتو را روی سیمین کشیدم گونه اشک‌آلودش را بوسیدم چراغ را خاموش کردم و به اطاق دیگر بازگشتم اما همین که وارد شدم از حیرت دهانم باز ماند و برجای خشک شدم میدانید چرا...؟ آقای مطیعی... شیرین لخت و عریان در وسط اطاق ایستاده بود. هیچ پوششی بر تن نداشت. هیچ و حتی چراغ را خـــــاموش نکرده بود. متوحشانه و با عصبانیت روی را برگردانیدم وگفتم:

—شیرین. شیرین. تو که مشروب نخوردی. چرا مست شدی؟ این حرکات زشت چیه؟. فوراً لباس بپوش وگرنه میذارم از خونه میرم بیرون.

او با صدائی وسوسه انگیز که هر مردی را از پای درمیآورد و تسلیم میکرد بطرف من آمد وگفت:

— رحیم. رحیم جون. من از روز اول عاشق تو شدم اما چون دیدم سیمین را دوست داری خودمو کنار کشیدم. ضمناً اعتراف میکنم که بدرد همسری تو نمیخورم چون دختر پاکی نیستم و دومرتبه کورتاژ کردم.

فریاد زدم وگفتم:

—خفه شو. حرف نزن. من از تو نفرت دارم.

او باز بسوی من آمد و دستش را روی شانه من نهاد وگفت:

— رحیم. شیشه عمر عشق تو و سیمین دست منه. من اگر به بابا چیزهائی را که میدونم بنویسم با ازدواجتون موافقت میکنه و حتی بدون پشیزی سیمین را میده به تو. من به نقاط ضعف روحی بابا آشنا هستم. ضمناً اگر بنویسم، چیزهائی را که باز میدونم بابا بدش میاد بنویسم فوراً سیمین را به تهران برمیگردونه و کارتو تموم میشه . از غصه دق میکنی. من از توچیز مهمی نمیخوام مگر اینکه با سیمین ازدواج کنی اما ضمناً با منهم رابطه جنسی داشته باشی. قسم میخورم که کار ازدواج شما ها را مرتب و روبراه کنم و خودمم با هیچ مرد دیگری جز تونباشم. قسم میخورم...

من که به‌قله خشم و نقطه جوش رسیده بودم برگشتم و سیلی محکمی به صورت شیرین زدم بطوریکه تعادل خود را از دست داد و بزمین افتاد اما باز هم گریه کنان پاهای مرا در میان بازوان خویش گرفت و همچنان که لخت وعریان بزمین افتاده بود میگفت:

— رحیم. رحیم. بمن رحم کن. من تو را دوست دارم. من میتونم تو و سیمین را خوشبخت کنم فقط با من باش. بمن امید بده. قول بده این چیز مهمی نیست. درسته که گناه بزرگی محسوب میشه اما من به‌گناه اعتقاد ندارم. من تشنه محبت تو هستم. من عاشق تو هستم... رحیم. رحیم...

آقای مطیعی. دوست نادیده عزیز. اینک که این نامه را برای شما می‌نویسم، بیست و چند روز از آن شب گذشته و من نمیدانم چه کنم. اگر به شیرین قول بدهم او میتواند موجبات سعادت من و سیمین را فراهم کند اما چطور میتوانم اینکار را بکنم. بالاخره یکروز سیمین میفهمد و آنروز من چطور میتوانم جوابگوی زن خود باشم. ؟ چه کنم ؟ آقای مطیعی. بیاری من بشتابید و قبل از اینکه من و سیمین در این دیار غربت در کنار هم خودکشی کنیم بمن بگوئید چه باید بکنم.

(پایان)

پاسخ برسردوراهی

شمارهٔ پانصدوسی‌وسوم

«نیرنگ .....»

من شخصاً اهل مبارزه نیستم اما مبارزه و مبارزه کنندگان را دوست میدارم و تحسین میکنم. کار فاطی‌خانم و حبیب شوهرش هم میتواند مبارزه برای کسب پیروزی باشد هم یک نیرنگ بازی ناجوانمردانه. نمیدانم عقیده شما که این ماجرا را خواندید چیست ولی من این را نمی‌پسندم که با احساسات یک دختر جوان که از آرزوها قصری ساخته و پرداخته بود بازی کنند و قلب و روح او را نگذ- مال امیال خویش سازند. بهرحال کاری است شده. گناهکاران واقعی پدر فیروزه و نامادری فاطی بوده‌اند. آنها بودند که فاطی را پنهان میکردند و فیروزه را به تمام خواستگاران نشان میدادند. پس فاطی و حبیب حق نداشتند از (فیروزه) انتقام بگیرند. این به داوری دادگاه بلخ شباهت دارد که مسگر شوشتری را بجای آهنگر بلخی گردن بزنند. ولی اینک چه باید کـــرد... ؟ عقیده من اینست که حبیب شخصاً نزد فیروزه و یا پیش پدر و مادر دختر برود و انصراف خویش را از ازدواج با او اعلام دارد. لزومی ندارد بگوید من با فاطی ازدواج

آی . بی . اس با نوان و آقایان



با نصب موی دائمی
فقط پهلوی جنب سینما امپایر

پاک * تمیز * درخشان با محصولات ماوریك



واکس فوری جدید ماوریك * واکس مخصوص کفش ورنی * واکس انواع کف‌پوش * واکس مخصوص پارکت * واکس موزائیك * شیشه شور جدید * سرامیك‌شور موزائیك شور * مایع ظرف شوئی راك * مایع صابون * پودر شستشو * بوگیریخچال * خلال دندان پلاستیکی * آهار پلاستیکی مایع * پودر ایزی برای ظرفشوئی و دستشوئی وان * پولیش برای اتومبیل. یخچال. اجاق گاز * ضددوده پاکتی * لوله‌بازکن * واکس برای براق کردن کلیه فلزات

نظافت و درخشندگی محل کار و خانه خود را به محصولات ماوریك بسپارید

تلفن مرکز پخش : ۶۲۵۵۷۱ - ۶۲۷۵۰۰

نمایندگان ماوریك در شهرستانها - اهواز فروشگاه بزرگ اهواز - شیراز : آقای رسول نیك نژاد تلفن ۳۰۳۳۲ - کرمان شرکت بهداشت و درمان تلفن ۴۱۵۱ درسایر شهرستانها نماینده فعال میپذیریم .

Quick

کرده‌ام. افشای این راز لطمه شدیدی به فیروزه میزند و احتمالا او را از پای درخواهد آورد. این از انصاف و عدالت دور است. حبیب همان شب به‌بران گفته بود که من سه ماه با فیروزه معاشرت میکنم تا اگر مورد پسندم قرارگرفت عروسی را راه میاندازم و اگر دختر دلخواه نبود نامزدی را فسخ میکنم. حبیب میتواند باتکاء همین قرار شفاهی و زبانی نزد آنها برود و به بهانه اینکه فیروزه را نپسندیده و او را دلخواه خویش نیافته قرار نامزدی را بهم بزند و درواقع آب پاکی روی دست آنها بریزد. طبیعی است که فیروزه خیلی گریه میکند و آه و ناله راه میندازد ولی کوچکترین سود آن اینست که پس از چند روز گریه و زاری حبیب را فراموش میکند و در انتظار خواستگاری دیگر که بگفته خود فاطی تعدادشان کم نیست باقی میماند. ممکن است سالها بعد که فیروزه نیز ازدواج کرد و صاحب فرزندانی شد حقیقت را فاش کنند. آنروز نه فیروزه غصه میخورد و نه آنها از نیرنگی که بکار برده‌اند شرمنده میشوند ولی حالا و بخصوص در این شرایط پرده برداشتن از این راز بسیار خطرناک و دور از انصاف و جوانمردی است.

امیدوارم فاطی خانم و حبیب آقا پیشنهاد مرا بپذیرند و هرچه زودتر به انتظار فیروزه پایان دهند و آب پاکی روی دستش بریزند. من برای آنها توفیق آرزو میکنم و امیدوارم فیروزه نیز بزودی ازدواج کند و خوشبخت شود ولی ایکاش مردانی که دو زن میگیرند و از هر یک صاحب فرزندانی میشوند از مطالعه این نوع سرگذشتها عبرت بگیرند و با تبعیض بین فرزندان آینده ایشان را به سیاهی و تباهی نکشند... انشاءالله.

از همه کسانیکه طی هفته گذشته برای ما نامه نوشته‌اند سپاسگزاریم. می‌بینید به نامه‌هایی که حاوی سؤال باشد در ستون دیگری جواب میدهیم و نام کسانیکه قهرمانان برسردوراهی‌ها را راهنمائی می کنند در این‌جا درج می کنیم. امید که همه خوانندگان و علاقمندان برسردوراهی از ما راضی و خشنود باشند. باز هم از تمام نویسندگان نامه‌ها متشکریم بخصوص از خانمها و آقایان نامبرده درزیر:

خانمها و آقایان:

کاظم خجسته کاشانی از مشهد — نزهت نیری از تهران — فروغ فاطمیان از تهران — سیدرمضان هدایتی ازگرگان — رامین هادی از شیراز — فاطمه البرزی از بندرشاهپور — بهروز صیامی از رضائیه — محبوبه سالم از اصفهان — انیس جناب از شهرکرد — امیر رنجبران از لنگرود — ملیحه رنجبران از لنگرود — غلامحسین علائی از آمل — شهناز روشنی از اسفراین — مژگان روشنی از اسفراین — مهران روشنی از اسفراین — معصومه طهماسبی از بور — محمد سمیعی راد ازورامین — زهرا باژیری از رضائیه — ادنا سلیم از تهران — ژیلا نادری از بوشهر — حاج‌محمود غفاری ازقروه کردستان — بهروز تقوائی بی‌نشانی — قهرمان علمداریان از سنندج — پروانه قره‌خانلو از اهر — فاطمه شاکری از رضائیه — مریم تحصیلی از تهران — فخری طلوعی از لنگرود — پروانه زائری از آبادان — علی فعالی از رضائیه — مهنا زمسجدی از تهران — خانم ع . ك از اصفهان — افسانه پیروزمند از اهواز — علی شعبانپور از تهران — نسرین فیضی از تهران — عصمت پیروزمند از اهواز — آ — س از کاشان — وحیده بیگدلی از تهران — ملیحه عاطفی از تهران — ژرمن میخائیلی از تهران — ح — ك بی‌نشانی — افسانه هاشمی از رضائیه.



پوست با رطوبت جوان میماند.

کرم مرطوب کننده موزن

پوست شما را درمقابل آفتاب و خشکی هوا محافظت کرده و رطوبت لازم را برای پوست شما تأمین میکند.



کرم مرطوب کننده موزن

پوست را جوان و شاداب نگاه میدارد و کرم ایده‌آل زیر پودر است

کرم ایده‌آل زیر پودر

تهران فارما
شرکت سهامی خاص
بخش آرایشی

(c) ketabfarsi.com- The Digital Library

غذای آماده میهمانی — ۱۹۹ ریال

(۲۰ نوع غذای خوب. انواع سالاد. دسرهای خوشمزه)
با سفارشات تزئینی. تحویل و پذیرائی درمنزل — تلفن ۶۶۳۶۳۵

آیا به شستشو و ضد عفونی سبزی و میوه کاملا اهمیت میدهید



وقتی میوه و سبزی را نشسته میخورید یا به شستشو با آب تنها اکتفا میکنید سلامتی شما واقعاً درمعرض خطر قرار میگیرد. آب بهیچوجه قدرت مقابله با میکرب را ندارد و فقط کثافات و آلودگیهای ظاهری را پاك میکند.

روکال با خاصیت ضدمیکربی شدید میکربهای موجود درسبزی - میوه - البسه و اماکن آلوده و بطورکلی هر چیزی که وجود میکرب در آن شما را تهدید میکند از بین برده و سلامتی شما را تضمین مینماید.

همین امروز ازمغازه ایکه خرید میکنید یك بطری روکال بگیرید



روکال

محصول استرلینگ پروداکتس آمریکا درکلیه داروخانه‌ها وسوپرمارکتها موجود است

لیو

بقیه از صفحه ۴۵

رفت.

قسمت هفدهم

یکشنبه شب، بعد ازرفتن «داستی»، «لیو» موفق شده بود براحتی بخوابد. هنوزتنش ازجای ضربه هائی که «مو» باو وارد کرده بود درد میکرد. بنظرش میرسید که ازاین درد لذت میبرد وبدش نمیآید که درآغوش مردی خشن وبی پروا چون «گاریپو» باشد. خودش هم نمیدانست که ازچه وقت ترس و وحشت ازسر او دست برداشته و جای خود را به آرامش داده است. حرفهای «داستی» را دربارهٔ سستی دیوار و اینکه هرلحظه ممکن است فرو بریزد و یا «مو» بهزار و یک حیله سوراخی درآن ایجاد کند ازیاد برده بود. اعتمادی که به این زندانی فراری در «لیو» پیدا شده بود، چون آفتابی قلبش را روشن میکرد. میدانست که دیگر تنها نیست. البته «داستی» روز دوشنبه برمیگشت و باو سرمیکشید و «لیو» میدانست که «داستی» قادر نیست مدت زیادی نزد آنها بماند و مجبور است سر کار خود برگردد.

«مو — گاریپو» با سرفه‌های پشت سرهم خواب او را بهم زد. این دفعه سوم بود که میخواست به توالت برود. «لیو» درسکوت او را نگاه کرد. «مو» کلمه‌ای نیز نگفت. «لیو» با خود فکر کرد: «اگر احتیاج به کمك داشته باشد مرا صدا خواهد زد. طوری او را طناب پیچ کرده‌ام که میتواند بتنهائی این نوع احتیاجات را رفع کند». قطعاً «مو — گاریپو» کوششی برای فرار نمیکرد. درچنان شرایطی میدانست که فرار غیر ممکن است. «مو» درانتظار فرصت خوبی بود که بیشك یکروز پیش میآمد. برای فرار ازچنگ زن جوانی که حالات غیرطبیعی داشت میبایست فقط صبر داشته باشد.

وقتی «مو» از توالت برگشت که بخوابد، «لیو» گفت:

— «مو»، مگر حالتان خوب نیست که مرتب به توالت میروید؟

«مو» اخم کرده بود. بی‌آنکه یک کلمه حرف بزند او را نگاه میکرد. موهای سیاه براقش وچشمان براق‌تر او حالت عجیبی در «لیو» بوجود میآورد. بنظرش میرسید که نه «داستی» و نه «میك» هیچکدام مرد ایده‌آل او نبوده‌اند. او هرگز ازاینکه در کنار مردی باشد که دستمال ابریشمی بگردن می‌بست و ادوکلن میزد و اداهای زنانه داشت خوشش نمیآمد. درمرد خشونت وحالت برتری را می‌پسندید. فکرمیکرد که اگر «مو» یک جانی خطرناك و قابل مطالعه نبود، چقدرآسان میتوانست یک عمر در کنار او زندگی کند. «مو» یک کلمه نیز حرف نمیزد. درسکوت دراز کشیده بود وچشمانش را بسته بود. «لیو» بی‌آنکه کوچکترین تشویشی داشته باشد چشمهایش را بسته بود وفکرمیکرد. وسوسهٔ عجیبی در او بود. وسوسه‌ای که باوفشار میآورد تا با این زندانی عجیب حرف بزند، اما «مو» وانمود میکرد که بخواب رفته است و یک کلمه ازحرفهای او را نیز نمیشنود.

تمام روز دوشنبه «مو — گاریپو» با اوقات تلخی غرولند میکرد که اینجور طناب پیچ شدن دستش را ازشدت درد متورم کرده است و او حتم دارد که بزودی به مرض قانقاریا دچار خواهد شد. «لیو» بی‌اعتنا باو مشغول کارشده بود و سعی میکرد خانه را تمیز کند. او تمام خاکروبه‌های زیرزمینی را به حیاط برد و آتش زد. زیرشیروانی هم پرازکثافت بود.

«لیو» میدانست که مدتی باید درآن خانه زندگی کند، پس لازم بود که خانه قابل تحمل باشد. درقسمت دیگرخانه، سمت باغ، مقداری شیشه‌های خالی ویسکی پیدا کرد که اتیکت‌های بیشتر آنها هنوز پاك نشده بود. ویسکی‌ها از نوع ارزان بود و پیدا بود کسانی که آنها را نوشیده‌اند بیشتر بفکر فراموشی بوده‌اند تا نوشیدن مشروب برای سرگرم بودن. «لیو» بفکر کسانی که از دوستان نزدیك «داستی» بودند و برای مدتی کوتاه در آن خانه زندگی کرده بودند افتاد، صدای زنگ تلفن نشان داد که تلفن بکار افتاده است. «لیو» برای آنکه امتحانی کرده باشد شماره‌ای را که دردفتر تلفنش وجود نداشت گرفت. بعد به «میك» تلفن کرد. سکرتر گفت که یک دقیقه بعد میتواند با آقای «میك» حرف بزند. «لیو» بدرستی نمیدانست که چه میخواهد باو بگوید. دروغ گفتن بسیار دشوار بود. وقتی صدای «میك» را شنید بنظرش رسید که هرگز «میك» را دوست نداشته است وفقط ازشدت تنهائی برای مدتی باو پناه برده است:

— میك، حالت خوبه؟

— توئی «لیو». هیچ معلوم است که چه داری میکنی؟ ازشهر رفتی بیرون؟ الان کجا هستی؟

«لیو» با لحن متاسفی گفت:

— «میك» میخواهم خبری بتو بدهم. میدانی؟ من مجبور بودم که این کار را بکنم. تو باید بدانی که همیشه ازتو خوشم میآمد، اما...

— اما چی «لیو» بازدلت را زده‌ام؟

— آه نه «میك». تو مرد فوق العاده‌ای هستی، اما میدانی؟ من... من با شوهرم، با «داستی» آشتی کرده‌ام. «میك»، خواهش میکنم مرا ببخش.

«میك» سعی میکرد خودش را متاسف نشان بدهد، اما «لیو» احساس میکرد که او از این قضیه چندانم ناراحت نیست. «میك» همیشه دوست داشت یک کلکسیون از زنهای مختلف در زندگی خودش داشته باشد. «لیو» صدای «میك» را شنید:

— اشکالی نداره «لیو». همیشه حدس میزدم که تو عاشق شوهرت هستی. بسیار خوب، برای تو آرزوی خوشبختی میکنم، اما میدانی؟ کمی این خبر مرا تعجب زده کرده.

«میك» بلافاصله گوشی را گذاشت. «لیو» یک لحظه بعد شماره تلفن بیمارستان «نیه هام» را گرفت و از تلفنچی خواست که تلفن را به اتاق آقای «گوترترانك» وصل کند. «لیو» خیلی آرام باو گفت که برای مدتی مایل نیست که در آن بیمارستان کار کند. «لیو» فقط یک روز در هفته باین بیمارستان میرفت و از زندانیان عیادت میکرد. کار او تست کردن زندانیان بود. معاون بیمارستان با امیدواری گفت که با رئیس بیمارستان صحبت خواهد کرد و از او خواهد پرسید که چه وقت «لیو» میتواند دوباره به بیمارستان برگردد و از اینکه چنین اتفاقی برای «لیو» افتاده بود. ابراز تاسف کرد. معاون در ضمن گفت که او هم‌مثل «کلتل باکس» ازرفتار «دکترفانیوسی» متعجب است وحدس میزند که پشت پرده بند و بست‌هائی در کار بوده است. بعد با لحن مهربانی گفت:

— دکتر «لیو» واقعیت این است که ازوقتی شما در این بیمارستان، زندانیان را به حضور پذیرفتید آنها بمراتب آرامتر و سر براه‌تر بودند. دیدن شما باعث میشد که آنها احساس لذت و خوشحالی کنند.

«لیو» چند بار گنگ و گیج گفت:

— آه بله، مرسی. حتماً دوباره کارم را ازسر خواهم گرفت.

ساعت شش بعدازظهر «داستی» درحالیکه دو ساك پر ازشراب و جین و گوشت و میوه در دست داشت وارد شد. شراب در آن لحظه یک مسکن خوب برای «لیو» بود. البته «لیو» میدانست که «داستی» عاشق شراب است و آنرا برای خودش خریده است، اما وقتی اولین لیوان شراب را نوشید، نفسی براحتی کشید. «داستی» درضمن برای آنکه کاملا احتیاط کاری کرده باشد برای بستن دست و پای «مو-گاریپو» زنجیر هم با خودش آورده بود. وقتی چشمان «مو» به زنجیر افتاد اخمهایش را توهم کرد و بنظرش رسید که البته دست و پا را در این زنجیر نگهداشتن بهتر از نشستن روی صندلی الکتریکی است، اما درضمن میدانست که باین ترتیب با زجری دائمی شب وروز را خواهد گذرانید و احتمال فرار هم برای او بسیار کم خواهد بود. دلش میخواست «داستی» را خفه کند. برای اولین بار بعد ازفرار از زندان «کارنا» احساس کرد که دلش میخواهد یکنفر را بکشد. حالا که همه از هر طرف و به شکل‌های مختلف میخواستند او را بکشند، چرا خودش نبایستی این حق را داشته باشد. «لیو» از اینکه «داستی» توانسته بود بآسانی چنین زنجیر مطمئن و محکمی پیدا کند خیلی خوشحال بود. «مو» درحالیکه لبخند طنزآمیزی برلب داشت طعنه گفت:

نمایشگاه پارکت BW

وکرکره‌های چوبی عمودی و افقی **میشلر**

خیابان شاهرضا مقابل لاله‌زارنو کوچه فتوحی

تلفن‌های: ۸۲۴۳۰۷ — ۸۲۹۳۹۰ — ۸۲۹۵۹۶ — ۸۲۴۸۷۰

جوراب کاشفی بامارك کاشفی

مرکز پخش بازاردالان امین الملك تلفن ۵۲۱۶۸۶ شعبه بازارسلطانی تلفن ۵۳۴۹۳۵

جوراب زنانه کش‌دار ۵۰ ریال — ساده ۴۰ ریال

پناهگاه و خانه آسایش کودکان

مجهزترین مؤسسه جهت نگهداری — آموزش-تعلیم و تربیت و برطرف نمودن مشکلات روانی و تکلمی کودکان عقب افتاده.

یوسف آباد میدان کلانتری خیابان ابن سینا کوچه طباطبائی تلفن ۶۲۷۴۱۸

ایران ژوپ
مخصوص خانمهای شیک پوش
سایز ۴۴ ببالا و خانمهای حامله سایزهای مختلف
۱ـ خیابان پهلوی نرسیده به تجریش ۸۹۱۶۶۵
۲ـ خیابان پهلوی مقابل تاترشهر داخل کوچه سرمد ۶۶۳۶۴۳

مادربزرگ، نوزاد نارس مرا از مرگ نجات داد

بقیه از صفحه ۳۸

فعالیت میکنم. مادرمن با وجود تحمل رنجهای زیاد و تعهدات زیادی که برای زندگی بچه های خانه‌مانده‌اش دارد هر جمعه داماد و دخترانش را بخانه دعوت میکند و در این دعوتها، چنان خانه ازولوله شادمانی پرمیشود که همسایگان فکر میکنند درخانه مجلس عقد وعروسی برپاست.

دانش اندوزی مادر بزرگ

خانم مهری رشدی در باره یک مادر بزرگ نمونه نوشته‌اند:

مادرم «ناهید سهندشیراز» درسال ۱۳۱۸ در آذربایجان متولد شده و آنطور که‌خود میگوید در دوازده سالگی ازدواج کرده و یک سال بعد اولین بچه خود را بدنیا آورده. بعد بطور پیاپی صاحب ۸ فرزند شده که بزرگترین آنها ۲۳ ساله و دیپلمه است که ازدواج کرده و صاحب دو فرزند شده فرزند دوم نیز دختری بیست و یک ساله و دیپلمه است که عروس شده ومادر یک فرزند است.

خودم که سومین فرزند خانواده هستم در کلاس پنجم طبیعی درس میخوانم و بقیه فرزندان در کلاسهای مختلف متوسطه و ابتدایی مشغول تحصیل هستند.

مادرم دارای سه نوه سه ساله، نه ماهه و چهار ماهه است و با ۳۶ سال سن به اندازه زنی که یک قرن زندگی کرده باشد زحمت و مرارت کشیده او در ۱۹ سالگی مادر چهار فرزند بوده و در اتاقی کوچک با امکانات بسیار ابتدایی زندگی میکرده و با صرفه جویی های بموقع بعدها توانسته زندگی خوبی برای فرزندانش مهیا کند.

پدر و مادرم هنوز پس از ۲۴ سال زندگی مشترک آنچنان نسبت به یکدیگر مهربان و صمیمی و با گذشت هستند که همه را غرق حیرت می کنند.

مادرم، گذشته از اینکه برای فرزندانش مادری مهربان است برای هر یک ازآنها دوستی بسیار صمیمی است و بهنگام احتیاج مشکل‌گشای همه مشکلات آنهاست.

مادرم با آنکه ۳۶ ساله است و چند بچه قدو نیم قد دوروبرش را گرفته‌اند، تازه شروع کرده به درس خواندن و آنقدر در این کار استعداد دارد که گمان میکنم تا گرفتن مدرک دیپلم و لیسانس هم پیش برود. او چه در این مسابقه برنده شود و چه مقامی بدست نیاورد، برای فرزندان و نوه هایش بهترین و جوانترین مادر و مادربزرگ است.

فداکاری برای زنده ماندن یک انسان

خانم پریوش افشار مینویسند:

اجازه بدهید که چون فرزندم به حد رشد کافی نرسیده و نمیتواند مکنونات قلبی خود را بروی کاغذ بیاورد و از محبتهای مادربزرگ خود حرف بزند، من سخنگوی او باشم.

جنینی بیش نبود که بعلت عارضه کسالت و ناراحتی های مادر که ناشی از بارداری و بیماریهای ممتد بود، بدنیا آمد. نوزادی شش ماهه و نارس که تکامل نیافته بود و هر آن احتمال تلف شدنش میرفت.

نوزادی بود باندازه یک عروسک که نگهداری و شست و شوی آن بسیار مشکل بود. موجودی با یک کیلو گرم وزن که پزشکان میگفتند شانس زنده‌مانش فقط یک در صد است. برای اینکه نوزاد نارس زنده بماند پزشکان یکماه او را در محل مخصوصی در بیمارستان نگهداری کردند و چون من بطریقه غیرطبیعی وضع حمل کرده بودم یک هفته در

لطفاً ورق بزنید

می ماس
دو محصول جدید را معرفی میکند
کرم کارامل
کرم شکلات
پاستوریزه و هموژنیزه تهیه شده از شیر تازه گاو




می ماس
کرم کارامل ـ کرم شکلات
در یخچال نگهداری کنید و سرد سرد نوش جان کنید

— «لیو» فکر نکنید که این دستبندها نایاب هستند و یا فقط برای بستن دست‌وپای زندانیان ازآنها استفاده میشود. البته فکرمیکنم شما کاملا اطلاع دارید که بعضی ازدون‌ژوان ها دوست دارند که چنین زنجیری بدست وپای زنان که با آنها عشقبازی میکنند بزنند و هرجور که دوست دارند ازآنها لذت ببرند و البته زنهای بسیاری هستند که از این نوع عشقبازی لذت میبرند.

«لیو» ناراحت و متعجب خاموش ماند. «مو» وقتی احساس کرد که ضربه را بجای مطمئن وارد کرده است با همان لحن پرسید که چه‌وقت شام حاضر است و او میتواند یکی ازآن استیک‌ها را بخورد، «لیو» باو گفت که «استیک».. برای او نیست و او فقط وقتی غذا خواهد خورد که خودش تصمیم گرفته باشد چیزی باو بدهد، و البته هنوز استحقاق غذا خوردن را ندارد.

«مو» باطنز پرسید:

— راستی؟ بسیار خوب، برای آنکه از گرسنگی نمیرم و شام بخورم چه کار بایدبکنم داک؟ بعد خنده بلندی سر داد و رویش را بطرف «داستی» کرد و او را چنان نگریست که انگار مطمئن بود که همه این کارها چیزی جز یک بازی مسخره نیست که بهرحال تمام‌خواهد شد. بهر حال یک استیک حتماً یک استیک بود ومیشد با آن سیر شد.

«لیو» گفت:

— اولین شرط این است که اصلا فکر فرار را ازسرت بیرون کنی. دومین شرط این است که دست ازدروغ گفتن برداری.

— من آصلا فکر فرار کردن ندارم داک و بسر شما قسم میخورم. چرا باور نمیکنید؟

«لیو» با فریاد بلندی گفت:

— دروغگو... دروغگو!

«مو» و «داستی» ازفریاد بلند او ازجا پریدند «لیو» باعصبانیت گفت:

— باز هم دروغ گفتی «مو». همین حالا. بهمین جهت امشب ازشام خبری نیست.

— پس خیال دارید باین شکل مرا ذره ذره بکشید.

«داستی» چنان به «لیو» نگاه کرد که انگار میخواست باو بگوید که افراط میکند و فردی مثل «مو» را نمیشود گرسنه نگهداشت، اما «لیو» چنان نگاه تندی باو انداخت که «داستی» حرفش را خورد. پیدا بود که «لیو» با نگاهش فریاد میزند که: «تو کار خودت را بکن. مرگ و زندگی این مرد دردست من است».

«لیو» و «داستی» پشت میز نشستند و مشغول خوردن سالاد و استیک شدند. میز در حدود دومتر از «مو» فاصله داشت. «مو» سخت ناراحت بود و تصمیم گرفته بود کاری کند که غذا به آندو زهرشود.

«مو» گفت:

— سرما خورده‌ام داک و آب بینی‌ام سرازیر است. اگرآب بینی‌ام را بگیرم روی غذای شما میریزد.

— ساکت باش «مو».

«مو» گفت:

— من آدم بد جنسی نیستم داک. اما خودمانیم، آیا هرگز فکر کرده‌اید که در فلفلدان شما ممکن است بجای فلفل فضله‌موش باشد؟ خوب نگاه کنید؟ این خانه خیلی کثیف و بی‌سروسامان بوده، داک.

«لیو» ازجا برخاست و به حمام رفت ویک نوار چسب و باند باخود برداشت و گفت:

— «داستی» میخواهم باخیال راحت غذا بخورم. دهانش را ببند.

«داستی» پیشانی و چانهٔ «مو» را در دست گرفت. «مو» فریاد زد:

— شما هردوتان جانی هستید. در زندان هرگز این رفتارهای وحشیانه را نمیکردند اول بمن غذا ندادید وحالا میخواهید با نوار، دهانم را ببندید.

«داستی» و «لیو» بی‌آنکه به فریاد او توجهی داشته باشند دهان «مو» را بستند. آنها غذا را بهر ترتیبی بود خوردند و هردو سخت ناراحت بودند زیرا «مو» باضربات یکنواخت ومحکم پایش را به کف اتاق میکوبید. حالت «مو» برای «لیو» بسیار جالب توجه بود و فکر میکرد حالت «مو» درست بحالت یک بچه شبیه است که عصبانی شده باشد و همین مسئله او را به‌آزمایشهائی که میخواست روی «مو» بکند، بیشتر امیدوار میکرد.

«ناتمام»

(c) Ketabton.com: The Digital Library

هنرستان موسیقی فروغی کرمانی

اکنون اطباء بزرگ جهان دریافتند که میتوان بوسیله موسیقی بدترین بیماریهای روحی و روانی را برطرف کرد شما که از صبح تا شب فعالیت میکنید یکساعت در هفته وقت خود را بما بدهید تا درمدتی کوتاه هنر نواختن ساز مورد علاقه‌تان را بشما بیاموزیم ساز مجاناً دراختیار شماست شهریه بطور اقساط سن از ۵ سال تا ۵۰ سال

خیابان شاهرضا نرسیده به ۲۴ اسفند مابین فروردین و اردیبهشت روبروی دبیرخانه دانشگاه تلفن ۶۶۴۷۹۳

مادربزرگ

بیمارستان بستری شدم و سپس به خانه منتقل گردیدم ولی مادربزرگ هرروز به نوزاد سرمیزد و از حال او خبر میگرفت و چون دخترش نیز در منزل احتیاج به مراقبت داشت بچه را از بیمارستان تحویل گرفت و به خانه برد که هم به مادر برسد و هم به فرزند. وضع مزاجی بچه طوری بود که به سادگی نمیشد از او مراقبت کرد. پرستاری از یک طفل نارس و مریض کار هر کسی نیست و تا شخصی گرفتار این مشکل نشود، نمیتواند اهمیت کار مادربزرگ را درک کند.

گرچه نوزاد روزها نسبتاً آرام بود ولی شب که میشد انگار تمام دردهای دنیا بسراغش میآمد. مرتب گریه و زاری میکرد و روی دست مادربزرگ به این‌سو و آنسو میرفت. حتی گاهی برای اینکه صدای گریه، دیگران را از خواب بیدار نکند، مادربزرگ او را روی دست میگرفت و به پشت بام میرفت.

با تمام معالجاتی که روی نوزاد یک کیلویی شد نتیجه‌ای حاصل نگردید و شب — زنده‌داریها خاتمه نیافت تا اینکه مادربزرگ با تمام مقاومتی که کرد از پای درآمد و به بستر بیماری افتاد.

من که کمی جان گرفته بودم، وقتی متوجه بیماری مادربزرگ شدم، خود نگهداری از فرزند را بعهده گرفتم ولی مادر بزرگ کسی نبود که در مقابل این پیش‌آمدها تسلیم شود. او تا فهمید که میخواهم فرزندم را به خانه خودمان ببرم و مراقبت از شیره جانم را بعهده بگیرم، از بستر بیماری برخاست وگفت من سالم‌تر از شما هستم و باید بچه را خودم نگهدارم.

نمیدانم این تصادف بود یا اراده توانای مادربزرگ که باعث شد او دوباره سلامت خود را بدست آورد و تب ۳۹ درجه‌اش ناگهان قطع شود بهرحال، مراقبت و جانفشانی مادربزرگ یعنی خانم خورشیدلقا باباخانی باعث شده که امسال همان نوزاد نارس و تکامل نیافته وارد پنجمین سال زندگی خود بشود و اراده محکم او موجب گردید که نظریه پزشکان مبنی براینکه نوزاد آن روز بیش از یک درصد شانس زنده ماندن ندارد باطل گردد. خوشبختانه کودک پنجساله، امروز زبان آنرا دارد که بگوید من زندگی‌ام را مدیون مادربزرگ ۵۰ ساله‌ام هستم و اگر او نبود، منهم نبودم.

بچه‌داری و نوه‌داری

خانم جمیله شرقی از تبریز نوشته‌اند:

من بدون آنکه مبالغه و گزافگویی کرده باشم خواهرم را مادربزرگ خوب ولایق وجوان به حساب میآورم. خواهرم لطیفه شرقی ۴۸ سال دارد، در ۱۶ سالگی ازدواج کرده و ۸ فرزند دارد که بزرگترینشان ۳۰ ساله و کوچکترینشان ۱۲ ساله است. پسر بزرگ او در آمریکا اقامت دارد. چهار دخترش دیپلم گرفته‌اند، ۳ دخترش کارمند شرکت‌های خصوصی هستند ۲ دخترش ازدواج کرده‌اند و یکیشان دختری ۸ ساله و دیگری پسری دساله دارد. لطیفه با آنکه از ناراحتی اعصاب رنج میبرد و اغلب بیمار و ناخوش است، پیوسته چنان پروانه گرد شمع وجود فرزندانش میگردد و در برطرف ساختن ناراحتی‌ها و ناملایمات آنان میکوشد و با وجود نداشتن امکان مالی کافی، تا آنجا که توانسته به خواستهای فرزندانش جامهٔ عمل پوشانده است. او عمر و جوانی خود را وقف فرزندان و نوه‌هایش کرده و برای آسایش و راحتی ۲ دختر ازدواج کرده‌اش که کارمند هستند، از آغاز تولد نوه‌هایش، پرورش و تربیت آنها را شخصاً بعهده گرفته است و با آنکه خودش تعهدات و مشکلات بسیار سخت برای نگاهداری فرزندان متعددش دارد، دمی از رسیدگی به این دو نوهٔ ۸ ساله و ۱۰ ماهه غافل نیست با چنان عواطف و احساساتی آنان را زیر پر و بال خود نگاهداشته که در کمتر مادر بزرگی میتوان دید. خواهرم در ۳۹ سالگی مادر زن و در ۴۰ سالگی نوه‌دار شده و بهمین دلیل مادربزرگ جوانی هم هست.

مادر بزرگ و زبانهای خارجی

خانم عاطفه صادقی از اصفهان نوشته‌اند:

پنجاه سال پیش پسری که در کلاس دهم درس میخواند و دختری که همپایه خودش در تحصیل بود، نرد عشق باختند و کار دلدادگی‌شان به ازدواج کشید. شوهر- پدر بزرگ من- تا اندازه‌ای تندخو و پرخاشگر بود در حالیکه مادر بزرگ تمامی خصلت‌های خوب بشری. مهربانی، عطوفت و راقت و بردباری را داراست. پدر بزرگ همانگونه که از شغلش در ارتش دست کشید و کارمند بانک شد، نتوانست شوهری شایسته و پدری مهربان برای همسر و ۴ فرزندش باشد و سرانجام پایان دلدادگی فرا رسید و آندو از هم جدا شدند. آنگاه پدربزرگ سه بار دیگر ازدواج کرد که بجز مادر و خالهٔ من، پانزده فرزند دیگر دارد. اما مادربزرگ که حرفه شریف معلمی را برگزیده بود، با دلسوزی و آگاهی کامل به بزرگ کردن فرزندان خویش پرداخت و بدون اینکه به پدر بزرگ اجازه دخالت در زندگی‌اش بدهد، تا اخلاق تند او خاله و مادر مرا بیازارد، توانست دو فرزندش را تا تحصیل در مدارج بالا و گرفتن لیسانس یاری دهد. بطوری که اکنون مادر من دبیر ریاضی است و خاله‌ام لیسانس ادبیات دارد. گذشته از آن، مادربزرگ من که «ملک بخشنده فرد» نام دارد و ۶۲ سال از سنش میگذرد، مهمترین پناهگاه شش نوه و دو دخترش میباشد و ما هرگز داستانهای شیرین و گوشنواز او را از خاطر نمی‌بریم. او با آنکه به دو زبان فرانسه و انگلیسی آشناست اکنون هم که دوران بازنشستگی را میگذراند به یادگرفتن زبان عربی مشغول شده است و با وجود همه اینها دمی از ما غافل نیست و با زیبا و سرگرمی‌هائی که او برای ما ترتیب میدهد چنان دلخوشمان میسازد که از جان و دل شیفته و واله او شده‌ایم. و برای همین خصلت‌های خوب مادر بزرگ، من او را شایسته دریافت عنوان بهترین مادربزرگ ایران میدانم. ■

چادرهم بدون وسائل لوکس وراحت برایتان عذاب‌آور است ... پس بهتر است همانگونه که هستید خود را باو بشناسانید، نه اینکه رل یک شخصیت قلابی را بازی کنید. بهتر است هرچه زودتر، هم او شما را بشناسد وهم شما بدانید که آیا با اخلاق وروحیات واقعیتان هم شما را دوست خواهد داشت؟

* دعواهای بیخود

گاهی که برای رفتن بجائی ایده‌ای خلاف عقیده او دارید: مثلا دلتان میخواهد بجای رفتن به سینما (که او پیشنهاد میکند) به رستوران یا دانسینگ بروید ویا زیر نورماه قدم بزنید، اگر او واقعاً عاشق شما باشد، یا لااقل مؤدب باشد، می‌تواند تسلیم نظر شما بشود، ولی تسلیم‌شدن هم انواع مختلف دارد:

اگر آهی بکشد وبعد بالبخند پیشنهادشما را بپذیرد، بدانید که مرد خوش اخلاقی است واز اینکه شما را خوشحال کند، لذت میبرد.

اگر تسلیم شما بشود ولی با کلی اخم و دلخوری: مواظب باشید، ممکن است شب بدی را بگذرانید، درسکوت کامل، بدون اینکه حرفی بین شما دونفر ردوبدل شود. اگر از دست شما بخاطر پیشنهادتان عصبانی شود وداد وبیداد راه بیاندازد، بهتر است کنترل خود را حفظ کنید، ولی بدانید که در زندگی با این مرد احتمال دارد تمام ۲۴ ساعت را در حال جنگ و دعوا باشید.

* مجردوسواسی

او ۳۸ سال دارد ودر زندگی، بقول خودش، اولین باریست که سخن از ازدواج میزند و عاشق میشود ... بسیاری ازمردها پس از پشت‌سرگذاشتن یک دوران تجرد طولانی ازدواج میکنند، مواظب آنها هم باید بود، چون مردی که مدتها مجرد زندگی کرده، بتدریج مشکل پسند وپرتوقع میشود و کوچکترین بی‌نظمی زنش اورا عصبانی میکند. یکی از دوستان من گرفتار چنین شوهری بود وبعد از ۳ ماه بالاخره طلاق گرفت. اوخیلی‌زود فهمید که در نظم وترتیب خانه هرگز به‌پای شوهرش نخواهد رسید، حتی آشپزیش در مقابل بعضی غذاهائی که‌شوهرش می‌پخت، نمودنداشت. یک‌مرد مجرد مرتب ومنظم کمتر خواهد توانست وجود زن را در زندگیش بطور دائم تحمل کند.

* مردی که هنوز به‌سن بلوغ نرسیده!

او هنوز بچه است، سرش را روی شانه شما می‌گذارد وبرایتان ازعشق حرف‌میزند ... شما اولین زن زندگیش هستید وعشق را باشما کشف‌میکند ... چنین مردی اگربعدها چشم و گوشش باز شود، ممکن است اسباب دردسر گردد...

* مردی که برای‌شما زیادی‌احترام‌قائل‌است!

او باشما مثل یک ظرف‌چینی رفتارمیکند: البته خیلی دلپذیر است که زنی این چنین مورد احترام وعلاقهٔ یک‌مرد باشد ... ولی اگر اوقادر است ساعتها کنار شما بنشیند وچشم در چشم شما بدوزد، بدون‌آنکه جرأت کند دستی به‌سرو گوشتان بکشد، حتماً بدانید که کمبودی در زندگی دارد: یا دچار یک مشکل‌شخصی‌است ویا تربیتش اورا ازاین کار بازمیدارد ودرهر دوحال باید به پزشک‌مراجعه کند.

* وشما...

اینکه بدانید اوکیست وچه‌میخواهد،

لطفاً ورق بزنید

سرد ایدآل من

بقیه از صفحه ۳۴

گرفته، روی آن سرخ کند ولی باد مانع روشن شدن آتش میگردد. ناگهان متوجه میشوید او تغییرقیافه داده سرخ میشود وبه‌زمین وزمان، هوا، باد، آتش و چوب که آتش نمی‌گیرد، فحش میدهد، اگر حرفی بزنید ممکن است بشما هم فحش بدهد. با چنین مردی اگر زندگی کنید مطمئن باشید که روزهای درام زندگی مشترکتان بمراتب بیش از روزهای خوش آن خواهد بود.

* شما خود را آنطوریکه هستید باو می‌شناسانید؟

شما بحدی عاشق اوهستید که قادرید ساعتها زیرباران درکنارش قدم بزنید یا تصور می کنید که می‌توانید روزها وماهها در زیر یک چادر، درمیان بازوان او، بدون احساس خستگی، زندگی کنید. حتی فکرشستن جوراب‌هایش شما را به‌هیجان می‌آورد. ولی‌واقعیت اینست که اصولا شما از باران متنفرید واصلا حوصله قدم‌زدن زیر آنرا ندارید، زندگی در



اردور محانی
و بیست نوع غذای خوب
که همه روزه میتوانید با هر غذا بیش از دو نوع اردور مجانی هم استفاده کنید.
سلف سرویس گل
بار کیتگ بزرگ دو طبقه مقابل گل افتتاح شد

حاملگی

شلوار — تونیک — کت — سارافون — لباس — لباس شب
مخصوص بهار و تابستان
برای خانمهای حامله در سایزها
ومدلها ورنگهای مختلف در بوتیک یلوشاپ
روزولت شمالی بالاتر از میدان ۲۵ شهریور جنب بانک رهنی ۸۳۳۶۰۴
نمایندگی درشیراز خیابان مشیرفاطمی بوتیک شانزلیزه

(c) kayhan.com: The Digital Library

تاکنون اطو
آتش هم میآفرید





ولی حالا

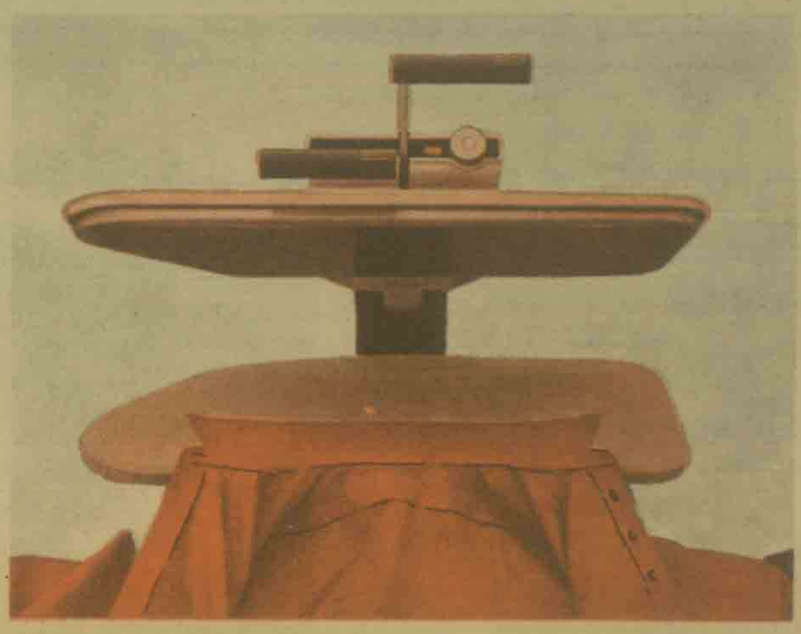
الناپرس

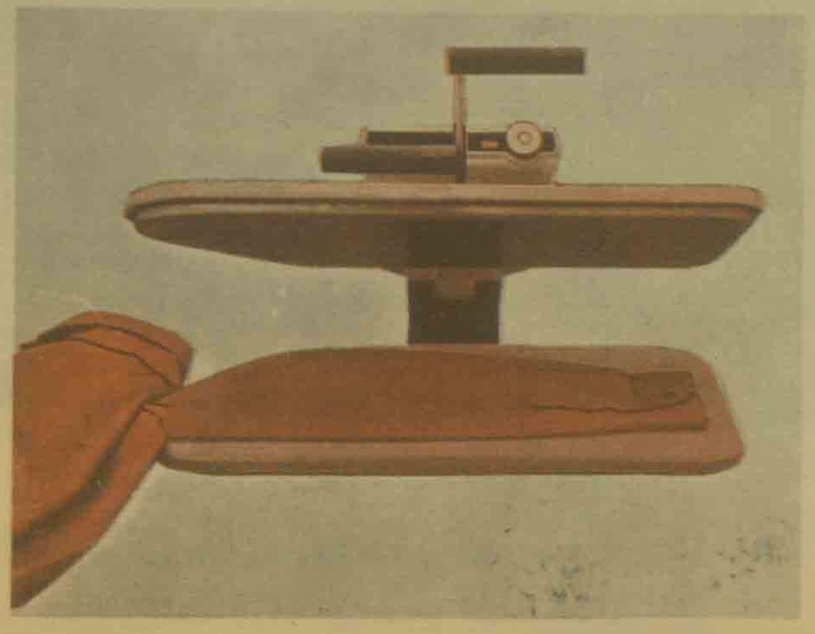
آرامش میآفریند

اینست

الناپرس اطوپرس خانوادگی

- دیگرساعتهای طولانی وخسته‌کننده اطوکشی سپری شده است
- الناپرس وسیله‌ئی است بسیار ضروری برای هر خانواده چون راحتی کار ، سرعت ، صرفه‌جوئی در وقت و هزینه را به ارمغان میآورد .
- الناپرس کاملاً بی‌خطر است .
- الناپرس مجهز به آژیر اطمینانی برای جلوگیری از ازدیاد حرارت میباشد .
- الناپرس کوچك و جمع وجور می‌باشد و براحتی در هر کجا جا میگیرد .
- الناپرس خیلی سریع آماده کار میشود و بهمان سرعت جمع میگردد .
- الناپرس با صفحه حرارتی بسیار بزرگ ، سرعت کار را بطور شگفت‌انگیز افزایش میدهد .
- هنگام کار با الناپرس لازم نیست انرژی خود را صرف واردکردن فشار برپارچه کنید. فقط با حرکت یك انگشت فشاری معادل ۴۵ کیلو بطور اتوماتیك به پارچه وارد می‌شود. درجه کنترل حرارت برای انواع مختلف پارچه‌ها روی دستگاه تعیین شده و این به شما اجازه میدهد با خیال راحت هر گونه پارچه را اطو پرس کنید .
- الناپرس بدون خستگی پا وخمیدگی پشت پیراهن ، شلوار پارچه‌های تریکو ، پرده و ملافه ها را ۵۰ برابر سریعتر و با $\frac{1}{20}$ هزینه های قبلی اطو و پرس میکند
- الناپرس شاهکار جدید کارخانجات الناسوئیس





نماینده انحصاری درایران شرکت زیگزاگ ماشین‌کوچه برلن ساختمان احیاء تلفن ۳۱۲۸۰۳ — ۳۰۰۹۹

کیهان

(c) ketabton.com: The Digital Library

نیمرخ پنهان شده

بقیه از صفحه ۳۳

خواسته بودم و دو روز بعد یک دسته گل بسیار زیبا همراه با کارتی از « ژولیوس » دریافت کرده‌بودم که نوشته بود از نیامدن من عمیقاً متأسف است . من موقعیت خاصی داشتم . « آلن » از خانه بیرون نمیرفت . اگر من میخواستم خانه را ترک کنم بدنبال من میامد . اگر تلفن زنگ میزد ، او جای تلفن میرفت و خیلی راحت میگفت : « هیچ کس نیست» و در بقیه ساعات او مثل یک دیوانه توی اتاق قدم میزد . مثل بچه ها گریه میکرد . مدام بیادم میآورد که چه کرده‌ام و چه جور زنی برای او بوده‌ام و چطور میتوانستم باشم . فریاد میزد ، بیتابی میکرد ... دو باره بفکر افتادم که از خانه فرار کنم ، اما هر بار «آلن» متوجه شد و در راه پله ها مرا بخانه برگرداند . من اشک میریختم وبه « آلن » التماس میکردم که یا خودش از خانه برود و یا اجازه بدهد که من خانه را ترک کنم . مدام با زاری میگفتم : « از تو خواهش میکنم » ... « التماس میکنم » ... « با من مهربان باش » . او موهای مرا در دست میگرفت . مرا بطرف خود میکشید . از من میخواست که گریه نکنم . میگفت که تاب دیدن اشکهای مرا ندارد . من انتظار داشتم که یا « آلن » برود یا مرا بکشد . من یک « اتللو » را در کنار داشتم . شخصاً هرگز بفکر خودکشی نیفتاده بودم . در وجود من زنی زندگی میکرد که صریح و مقاوم بود ، سرسخت و دست نیافتنی بود ، و همین زن نمیگذاشت که من دست بخودکشی بزنم ...

چند روز بود که مستخدم ما هم نمیآمد و غذای ما فقط کنسرو بود و من فقط گاهی میتوانستم از پنجره خیابان را تماشا کنم . یکروز بعد از ظهر در حدود ساعت سه ، من در اتاق دنبال کتابی میگشتم که خواندن آنرا شروع کرده بودم . میبایست آنرا « آلن » پنهان کرده باشد . او تحمل نداشت که من یک لحظه فکرم را متوجه موضوع دیگری بکنم و یک لحظه از او دورشوم ، ازچیزی که همیشه میگفت : « ما »... در این وقت بود که زنگ در بصدا در آمد . « آلن » بطرف در رفت و بعد از یک دقیقه صدای او را شنیدم که حالت آرامی داشت . من بطرف « هال » رفتم و در راهروی ورودی « ژولیوس آکرام » را دیدم که کلاهش را در دست داشت . من بیحرکت ماندم . او مرا دید و بطرف من آمد . دست مرا در دست گرفت . من بیحرکت او را نگاه میکردم و انتظار داشتم که سر و صدائی راه بیفتد . من انتظار هر کسی را داشتم جز او « ژولیوس » گفت :

— حالتان چطور است ؟ من بشوهر شما میگفتم که ما امروز قرار ملاقاتی در « سالینو » داشتیم که با هم چای بخوریم و چون نیامدید ، بخودم این اجازه را دادم که بدنبال شما بیایم .

من هیچ جوابی ندادم و فقط « آلن » را نگاه میکردم که سراپا خشم بود . « ژولیوس » نگاهش را بطرف او برگرداند و من در آن لحظه بود که نگاهش را دیدم . نگاهی که برای اولین بار در خانه « آلفرن» مرا تکان داده بود . یک نگاه سرد و یخ زده ، ظالم و عجیب .

« آلن » گفت :

— زن من حال خوشی ندارد .

« ژولیوس » بلحنی که بیشتر به یک دستور شبیه بود تا یک دعوت گفت :

— من انتظارش را میکشم که با هم چای بخوریم . من بسالن میروم و انتظار دارم که او زود لباس بپوشد .

آلن گفت :

— حرفی نیست که او از خانه بیرون برود .

« ژولیوس » رویش را بطرف من کرد و گفت : شما میتوانید فوری لباس بپوشید .

« آلن » عصبانی و ناراحت یک قدم بطرف او برداشت و در این وقت یکنفر جلوی در آپارتمان ظاهر شد ، واو « ماسیف» رانندهٔ « ژولیوس » بود که هیکل غول آسائی داشت و او هم مثل « ژولیوس » کت آبی ملوانی پوشیده بود و دستکش بدست داشت . « ژولیوس » در حالیکه بطرف « آلن » برگشته بود گفت :

— میخواستم موضوعی را از شما بپرسم ، این خانه بطرف جنوب است یا نه ؟ !

در یک لحظه از حالت بهت و بیحرکتی بیرون آمدم و بطرف اتاق خودم دویدم . در را قفل کردم . شلوارم را پوشیدم . پولیورم را برداشتم . جورابهایم را پا کردم بی آنکه بدانم هردو از یک جفت هستند یا نه . قلبم دیوانه‌وار میزد و دندانهایم بشدت بهم میخوردند . بسرعت در اتاق را باز کردم و بطرف « ژولیوس» دویدم . فکر میکنم تمام این کارها را در مدت یک دقیقه انجام دادم . راننده را با دست کنار زدم . « ژولیوس » ایستاد و من « آلن » را دیدم که واقعا بحال جنون افتاده بود ...

***

اتومبیل « ژولیوس » یک « رامبلر» بزرگ بود و من در گوشهٔ این اتومبیل بزرگ رها شده بودم و قلبم دیوانه‌وار میزد و سعی میکردم بطرز احمقانه‌ای جنوب و شمال و شرق و غرب را پیدا کنم . « ژولیوس » حتی دستش را بدست من نزده بود . سیگار میکشید . در سکوت بیحرکت نشسته بود . او یک آدم تازه بود . « آلن » نبود . یک « من » بود . « ما » نبود .

من میترسیدم که مبادا « آلن » ناگهان بما برسد و مرا بکشد . او هرگز نمیگذاشت که من از

لطفاً ورق بزنید

آرایش و زیبائی تومیک سروژ
توالت عروس — اپیلاسیون
از ۸ صبح تا ۷ بعدازظهر یکسره
خیابان نادرشاه مقابل پمپ بنزین
تلفن ۶۲۷۳۰۰

مکالمه زبان
۹۶ ساعته
توسط استادان خارجی و ایرانی
کنتراتی ۸۳۳۳۱۹

رستوران حاتم
مخصوص جوجه کباب
جاده پهلوی تلفن
۸۹۲۲۸۲ - ۸۹۲۲۸۱

سرگذشت پیاز

بقیه از صفحه ۳۵

سه روز رژیم پیاز تجویز میکند.

پیاز خام

پیاز یکی از ترکیبات اصلی هر غذا را تشکیل میدهد. دکتر(دارن فلیبر) کانادائی وکارشناس بهداشت غذائی نوشته است « به ۸۰ تا ۸۵ درصد غذاهای دنیا پیاز چاشنی میزنند و با ۸/۵ درصد غذاهای دنیا پیاز خام خورده میشود».

در دستور العمل های خام خواری پیاز نوشته شده که پیاز خام را حتی المقدور با ساطور وسق دهان را برای آب راه انداختن تحریک مینماید بلکه ممکن است معده را نیز به درد آورد. پس بصلاح است که موقع قاچ کردن پیاز از یک کارد خیلی تیز استفاده کرد و پیاز را با سرعت قاچ کرد. وآنرا بصورت چهار قاچ سرسفره برد. طبیعی است که پیاز به سه صورت خورده میشود: خام، پخته وسرخ کرده.

فراوانند کسانی که پیاز خام دوست ندارند و یا نمیتوانند آنرا تحمل کنند. معذ لک باید دانست حرارتی که حین سرخ کردن یا پختن پیاز بآن میرسد خاصیت اشک آوری و بوی پیاز را که به(نفس پیاز) معروف است از بین میبرد اما به خواص شفا بخش آن آسیبی وارد نمیسازد. خاصه پیاز آب پز که تمام خاصیت خود را حفظ میکند.

بوی پیاز بقدری گیرائی دارد که بومیان آفریقا با آن پلنگ شکار میکنند.

پلنگ معمولا حیوان تیز دوئی است و در هر ۴ تا ۵ ثانیه ۱۰۰ متر را پشت سر میگذارد. نتیجتا بومیان آفریقا چون میبینند که ممکن است به‌گرد او نرسند، خود را با پیاز مسلح میکنند یعنی چند گونی پیاز همراه برمیدارند و در این تعقیب جنگلی، پیاز دو وظیفه انجام میدهد، نخست آنکه بومیان آنرا بجای غذا میخورند و دیگر آنکه بوی پیاز باعث میشود پلنگ بر اثر آن سست شود و از سرعت خود بکاهد و آنقدر آب و طعمه نخورد تا گرسنگی و تشنگی اورا بی حال کند و از پای درآورد. ■

سردایدآل من

خوبست . ولی اصل مطلب اینست که بدانید چطور می‌توانید با او زندگی کنید.

* آیا ازوقتی اورا می‌شناسید ، همچنان به برنامه‌های سابق خود یعنی رفتن به کلاس زبان یا باشگاه ورزشی ادامه می‌دهید ؟

* آیا بیرون رفتن با او شما را بحدی خوشحال وراضی میکند که حتی فراموش میکنید چه لباسی بتن دارید یا چندروز است به آرایشگاه نرفته‌اید ؟

* وقتی شبی را با او قرار دارید ، اگر باتفاق دوستش سربرسد، ازاینکه خلوت دونفریتان بهم خواهد خورد ناراحت شده فوراً ترتیب یک‌ملاقات دونفری را برای چندروزآینده می‌دهید ؟

* آنچه برای شما مهم است بودن با اوست ، فرق نمیکند در کجاباشد ؟...

* هفدهمین پنج‌شنبه‌ای که درکنار او در یک کافه‌تریا گذراندید بهمان زیبائی بود که اولین پنج‌شنبه دریکی ازمعروفترین دانسینگ‌های شهر ؟

* درکنار او شما خود را زیباتر ، باهوش‌تر ، قابل‌احترام‌تر وبا حمایتی‌بیشتر ... احساس می کنید ؟

اگر جوابتان بهمه این سؤالات «بله»است، احتمال زیادی دارد که درزندگی با اوخوشبخت شوید ... وبهرحال اورا واقعاً دوست دارید .



ازعینکهای طبی وآفتابی
منراد در ساناپتیک
معرف تازه های مد عینک دیدن فرمائید
تهران - شاهرضا نبش صبا شماره ۲۹ تلفنهای ۶۶۳۰۵۴ - ۶۶۸۱۴۸
ساناپتیک شماره ۲ تهران میدان کاخ شماره ۲۹

نان سوخاری مینو
با کره و مربا واقعاً خوشمزه است



نان سوخاری مینو را با کره و مربا میل کنید ببینید چقدر خوشمزه است



نان سوخاری مینو
برای همه افراد خانواده

نان سوخاری مینو
روی میز شما دوام نمیآره

(c) ketabton.com: The Digital Library

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی
جنبش ملی نیکوکاری

به گروه داوطلبان افتخاری بپیوندید!

« اگر کسی نتواند یک بیمارستان بسازد، شاید بتواند لوازم یک اطاق بیمارستان یا حتی هزینهٔ یک تخت را هدیه کند و یا قسمتی از ساعات فراغت خود را صرف یکی از خدمات داوطلبانه نماید، کما اینکه هم اکنون در مرکز پزشکی رضا پهلوی، گروهی از بانوان نیکوکار ساعتهای فراغت خود را به رایگان وقف خدمت به بیماران کرده‌اند. آنها برای کارهای خیر و ارزنده خود سرمایه مادی اختصاص نداده‌اند ولی ارزش خدمات افتخاری و داوطلبانه‌ای که انجام می‌دهند، از هیچگونه کمک مالی کمتر نیست، چرا که آنچه مطرح است نفس عمل و کیفیت نیکوکاریست نه مقدار و کمیت آن »

از بیانات والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

آیا هنوز تصمیم نگرفته‌اید که در ساعات فراغت در بیمارستانهای پایتخت به خدمت افتخاری و داوطلبانه بپردازید؟

تلفن های ۳۱۰۶۳۶ و ۳۱۰۶۳۷ برای اعلام داوطلبی و راهنمایی در اختیار شماست.

انگلیسی را در انگلستان بیاموزید

مخارج ماهیانه شامل شهریه مدرسه و زندگی در خانواده انگلیسی در شهرهای لندن — کمبریج کلچستر — برنموس — برایتون — بریستول و اکستر از ۱۵۰۰ الی ۲۵۰۰ تومان.

خواهشمند است جهت کسب اطلاعات بیشتر و ثبت‌نام به خیابان شمیران مقابل حسینیهٔ ارشاد، دفتر ارشاد، راهنمای تحصیل در انگلستان.

صبحها از ساعت ۹ الی ۱۲ و بعد از ظهرها از ساعت ۵ الی ۸ مراجعه فرمائید.

موکت

MEKALEUM.CC
مکالئوم

در انواع گلدار، ساده، پرزدار، پشت اسفنجی و نمدی
ساخت کارخانجات فرانسه، آلمان، هلند، انگلستان.
موکت مخصوص دیوار ساده و برجسته و فرش ماشینی
بصورت قالی و قالیچه

مرکز پخش: شرکت مکالئوم
خیابان شاه ساختمان آلومینیوم
تلفنهای ۶۶۰۰۳۵ - ۶۶۰۲۰۱

وکلیه نمایندگان فروش محصولات تزئینی مکالئوم در تهران و شهرستانها

نیمرخ پنهان شده

دستش بیرون بروم. به «آلن» فکر میکردم. به عشق مشترکمان که به ورشکستگی رسیده بود و خودم را گناهکار حس میکردم. فکر میکردم که «حسادت» عشق زیبای ما را بویرانی کشانده است. فکر میکردم «آلن» روحاً بیمار است... آیا واقعاً بیمار بود؟!...

وقتی که به هتل رسیدیم، نگاه صاحب هتل بدنبال چمدان من میگشت، اما من چمدان نداشتم. «ژولیوس» بعد از آنکه چند بار از من پرسید که آیا حالت خوب است یا نه و جوابی نشنید، با من وارد سالن شد.

سالن هیچ چیز کم نداشت. کاناپه های چرمی راحت، کتابخانه، بخاری دیواری بزرگ... نمیدانم چرا فکر کردم که فقط یک چیز کم است، یک «سگ» از «ژولیوس» پرسیدم که آیا سگ ندارد؟ او جوابداد که چرا، جائی هست که سگهای زیادی در آنجا هستند، اما حالا شب است و فردا سگها را بمن نشان خواهد داد. نمیتوانم بگویم که بحرفهای او گوش نمیدادم، زیرا به سئوالاتش جواب میگفتم، اما آن کسی که جواب میداد و حرف میزد من نبودم. حال عجیبی داشتم. مدیر هتل برای ما نوشیدنی آورد. من مشروب خواستم. «ژولیوس» با لحن پر از تشویشی گفت که فقط میتواند آب گوجه فرنگی بخورد. سی سال است که این کار را میکند، زیرا یکی از عموهایش بعلت بیماری کبدی مرده است و پدر بزرگش هم همینطور و او ترجیح میدهد که با این بیماری از پا نیفتد. من سرم را تکان دادم و از او پرسیدم:

— شما چطور توانستید بخانهٔ ما بیائید؟

— وقتی شما به دومین وعده‌گاه نیامدید، من خیلی حیرت زده شدم، زیرا از ملاقات خودمان در «سالینو» خاطره زنده و خوشی داشتم. میدانید، من هرگز از خودم با دیگران حرف نمیزنم، و در آن بعدازظهر من به چیزی اعتراف کردم که هیچ کس جز «هاریت» آنرا نمیدانست.

یک لحظه متوجه موضوع نشدم. فکر میکردم «هاریت» کیست؟ آیا من از دست یک دیوانه، گرفتار دیوانهٔ دیگری شده‌ام. او گفت:

— آن دختر انگلیسی را میگویم! ماجرای عشق ما بصورت یک شکست بزرگ در ذهن من باقی مانده بود، مثل یک راز، و من هرگز نتوانسته بودم از این راز با دیگران حرف بزنم، تا اینکه ناگهان در «سالینو» در نگاه شما حالتی دیدم که بمن اطمینان داد که مرا بباد تمسخر نخواهید گرفت. شما خیلی مهربان و قابل اعتماد بنظر میرسیدید.

گفتم: اما برای پیدا کردن؟!.....

گفت: اول از دوستانتان خبر گرفتم. بعد منشی‌ام را نزد مستخدم آپارتمان شما فرستادم. نزد مستخدم خودتان فرستادم. میدانید؟ من اول تردید داشتم که در زندگی خصوصی شما دخالت کنم، اما بعد..... با لبخند پیروزمندانه‌ای اضافه کرد:

— من خوب میدانستم که فقط یک مسئله غیر عادی و بسیار مهم ممکن است سبب شود که شما روز چهارشنبه دوازدهم به «سالینو» نیائید.

من میان حالت غیر ارادی برای خندیدن و یک حالت خشم و خون سرگردان مانده بودم. فکر میکردم او بچه حقی از دوستان من، از مستخدم من، و از این و آن در بارهٔ من سئوال کرده است؟ بخاطر چه احساسی پولش را خرج کرده است؟ آیا حق نبود که آنروز وقتی داستان عشقش را با آن دختر انگلیسی تعریف میکرد باو میخندیدم و میگفتم که هرگز خوشایند من نیست و نمیتواند باشد؟ او لیوانم را پر از مشروب کرد. نمیدانستم چه کنم. گفتم: شما صفحه ندارید؟

مثل اینکه او از زنی که از دست شوهر دیوانه و سادیکش گریخته بود انتظار دیگری داشت. سرش را بلند کرد و گفت:

— چرا، اینجا صفحه هست. شما اپرا دوست دارید؟ «لاتوسکا»

و در آن لحظه بزرگتر از آنچه که بود نشان میداد. «ژولیوس» مغرور بود و من فکر میکردم که غرورش بیشتر بخاطر کارآئی منشی های اوست که اجازه میدهند هر کاردلش میخواهد بکند. او دوباره رو به من کرد و بلحن خیلی جدی گفت:

— چه وقت از «آلن» جدا میشوید؟

من بسردی جواب دادم:

— چه کسی بشما گفته که من میل دارم از او جدا بشوم؟

— شما نمیتوانید با این مرد زندگی کنید. او واقعا بیمار است.

من در حال بدی بودم. سخت عصبانی بودم. لازم بود که مسائلی را برای او توضیح بدهم، گفتم:

— «آلن» بیمار نیست، او خسته شده، بستوه آمده، «آلن» یک مرد جوان است که از شدت حسادت و بدگمانی دیوانه شده. من خیلی دیر متوجه این حالت او شدم و او را شناختم و بالاخره در این قضیه من همانقدر گناهکار هستم که او....

ژولیوس گفت: آه، عجب!!

— او همیشه به من شک داشت، البته باشتباه، و من نمیتوانستم باو اطمینان بدهم. دوستش داشتم اما نمیتوانستم باو بفهمانم که فقط او را دوست دارم. حسادت روزگار ما را سیاه کرد.

«ژولیوس» گفت: او میترسید که مبادا شما او را ترک کنید و بهمین جهت چنان رفتاری با شما داشت.

بعد افزود: بهرحال ده این قضیه بمن مربوط نیست.

من با لحن خشم‌آلودی گفتم: بله در واقع این موضوع بشما مربوط نیست.

بعد برای خودم مشروب ریختم و تصمیم گرفتم صریح باشم:

— آقای «آکرام»، من شما را نمیشناسم. من چیزی از شما نمیدانم، جزاینکه پول زیادی دارید. همچنین برای من معلوم نیست که چرا اینقدر بسرنوشت من علاقه‌مند شده‌اید و خواسته‌اید اطلاعاتی دربارهٔ من داشته باشید. البته شما زمانی بمن رسیدید که من در شرایط بسیار بدی بودم و شما مرا از یک بحران نجات دادید و من از شما بسیار متشکرم، اما ارتباط من و شما در همینجا قطع میشود.

گفت: شما عصبانی هستید؟

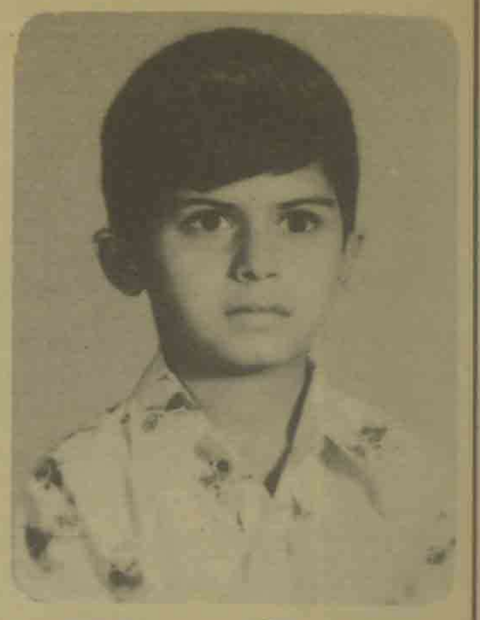
من در ذهنم یک تختخواب و یک اتاق تنها را مجسم میکردم که در آن به بدبختی های زندگی خودم فکر کنم. گفتم:

— آیا شما خوابتان نمیآید؟ مرا به اتاقم راهنمائی نمیکنید؟

او با حالت عجیبی نگاهم کرد. گفتم:

— نترسید، من نه در این جا و نه هیچ کجای دیگر دست بخود کشی نخواهم زد. منشی شما از احوال من در این روزهای آخر حتماً با خبر بوده و حتماً بشما گفته است که هرگز بفکر خود کشی نیفتادم.

شاگرد ممتاز



امیرحسین (بابک) مهدویان فرزند آقای سیدمحمد مهدویان شاگرد ممتاز کلاس اول دبستان ارمغان تربیت با معدل ۲۰

« ژولیوس » گفت: دوستان شما بخاطر شما خیلی ناراحت هستند.

تمام تنم میلرزید. گفتم: عجب! پس شما میتوانید خیال آنها را برای چند روز راحت کنید.

دستهایم بشدت میلرزید و میل عجیبی به نوشیدن مشروب داشتم و میدانستم که اگر به این کار ادامه بدهم آن وقت سرم را روی شانهٔ این مرد ناشناس خواهم گذاشت که انتظاری جز این ندارد. « ژولیوس » اتاق را بمن نشان داد و من فکر میکردم آنقدر درهم کوفته و مریضم که سه روز خواهم توانست بخوابم.

***

دو روز بعد که از خواب بیدار شدم حال خوشی نداشتم. یاد « آلن » افتادم. قطعاً او روی یک کاناپه دراز کشیده بود و دستهایش را روی چشمهایش گذاشته بود و جز بصدای ضربان قلبش گوش نمیداد و پنجاه کیلومتر آنطرفتر، این من بودم که صدای یک پرنده هم تکانم میداد، ولی از میان ما کدامیک تنهاتر بودیم؟!

بعد به « ژولیوس » فکر کردم و بخنده افتادم. این یکی فکر میکرد که مرا بدام خودش انداخته است؟!...

من هنوز جوان و زیبا بودم. دوباره آزاد بودم و احساس لذت میکردم. فکر میکردم که در بازگشت به پاریس کاری برای خودم پیدا خواهم کرد. مدیر هتل بمن گفت که آقای « آکرام » برای یک کار فوری بپاریس رفته است اما برای ناهار برخواهد گشت. من ساعت‌ها خوابیده بودم. صبحانه را که خوردم بباغ رفتم. به زندگی خودم فکر میکردم و به سگی که خواهم خرید و تربیتش خواهم کرد. به « ژولیوس » فکر میکردم که نمیبایست چندان خوشبخت باشد. در بازگشت از باغ بود که ناگهان با مادام « دوبو » روبرو شدم. حیرت‌زده گفتم:

—شما اینجا چه میکنید؟

اوگفت:

— ژولیوس همه چیز را برای من تعریف کرد و از من خواست که بدیدن شما بیایم و منهم فوری آمدم.

اوچقدر شیک لباس پوشیده بود. گفت:

— بیست سال است که « ژولیوس » را میشناسم و باو احترام میگذارم. او دوست نداشت این کار شبیه یک راز و یک‌جور دزدی باشد و بهمین جهت مرا باینجا فرستاد که با شما باشم. شما با من بپاریس برمیگردید.

تصمیمات « ژولیوس » برای متعجب کردن من تمامی‌ناپذیر بود. او خیلی چیزها در آستین داشت. راننده‌های قوی‌هیکل، کارآگاهان خصوصی، منشی‌های مخلص و فداکار... ناهار ژولیوس از پاریس آمد و چه حالت شاد و پیروزمندانه‌ای داشت. بعد ازظهر ما بطرف پاریس حرکت کردیم و ساعت پنج، من در سالن کوچک و زیبای « مادام دوبو » نشسته بودم و رانندهٔ « ژولیوس » رفته بود که از خانهٔ من برایم چند دست لباس بیاورد، خانه‌ای که مثل یک طلسم بود، جادو بود، جائیکه شوهر من « آلن » درآنجا بود و خانه‌ای که من دیگر هرگز به آنجا باز نمیگشتم.

ساعت ده شب ما سه نفری باهم شام خوردیم و من کم کم به این فکر افتادم که سروسامانی بزندگی خودم بدهم. « آلین — مالگیراس » یکی از دوستان قدیمی‌ام بمن گفته بود که ممکن است بتواند برای من کاری درمجله‌ای که خودش درآنجا کارمیکرد پیدا کند. این مجله مخصوص هنر و موسیقی بود و من از این موضوع با « ژولیوس » حرف زدم. «مادام دوبو» گفت:

— دخترك من، این کار ما از نظر اقتصادی چندان مهم نیست.

و در حالیکه « ژولیوس » را نگاه میکرد، افزود:

— از طرف دیگر، اگر او میل دارد که مستقل باشد، بایدگذاشت این کار را بکند. زنان جوان دورهٔ ما اینطور هستند. او میل دارد کار کند.

من گفتم: بزودی کارکردن من یک مسئله اجباری خواهد بود.

او دهانش را باز کرد که چیزی بگوید، اما نگاه « ژولیوس » وادارش کرد که خاموش بماند. من متوجه شدم که میخواهد بگوید: احمق کوچولو، کوچولوی حیله‌گر!...

ژولیوس گفت: من کاملا حرفهای شما را درك میکنم. اگر اجازه بدهید، یکی از منشی‌هایم را مأمور خواهم کرد که برای شما یک استودیو پیدا کند. منشی من بسیار مهربان و زرنگ است. خانه را که گرفتید، بعد میتوانید بدنبال کار خودتان در مجله‌ای باشید که حرفش را زدید، اما تا وقتی که این استودیوگرفته شود، شما میتوانید میهمان — نوازی «ایرن» راقبول کنید.

منظورش « مادام دوبو » بود. من خاموش ماندم واولبخند زد...

سه روز بعد منشی « ژولیوس » برای من استودیوئی در خیابان « بورگونی » با قیمت بسیار کم پیدا کرد و دو روز بعد که من در دفتر مجله با آقای « دوکرو » حرف زدم، از اینکه دوست من چنان نفوذی درمجله داشت تعجب کردم. او چند سؤال از من کرد و قرارشد با او کار کنم. حقوقی که بمن پیشنهاد شده بود فوق‌العاده جالب بود. وقتی بخانه جدید رفتم اول به دوستم تلفن کردم و از اینکه برای من کاری با یک حقوق خوب در مجله درست کرده بود تشکر کردم. گفتم که شانس خوبی دارم. صدای او تعجب‌زده بود. اما او هم گفت که شانس آورده‌ام و بمن تبریک میگوید. بایدگفت که من همیشه در زندگی ساده‌لوح مالده بودم. بعد به « آلن » تلفن کردم و از او خواستم که قراری برای ملاقات بگذارد. او با صدای آسوده‌ای که مرا متعجب کرد گفت: بله، مطمئناً، من درکافهٔ « توروپل » منتظر تو خواهم بود... وقتی درکافه با او روبرو شدم با یک حالت آرام مانتویم را از من گرفت. انگار در این مدت که مرا ندیده بود باو خوش گذشته بود. شاید من آن سه هفته را خواب دیده بودم. گفتم:

—آلن، من فکرهایم را کرده‌ام. بعد از این تنها زندگی میکنم. من یک استودیوگرفته‌ام وکاری هم پیدا کرده‌ام. فکر میکنم اینطور هم برای تو بهتر خواهد بود و هم برای من.

او مؤدبانه سرش را تکان داد. حالت خواب‌آلوده‌ای گرفته بود. پرسید:

—چه نوع کاری؟

گفتم: دریک مجله هنری. دوستم « آلین » این کار را درست کرد.

میتوانستم از این مرد با او حرف بزنم، چون جوان نبود و « آلن » نسبت باو احساسی حسادت نمیکرد. اوگفت:

— خیلی خوب است. این نقشه از کی و چطورطرح شد؟ آپارتمان تو بزرگ است؟

—نه، اما خیلی راحت است.

—آپارتمان ما چه میشود؟ من با آن چه باید بکنم؟

— این بخودت بستگی دارد. یا در پاریس بمان و یا به آمریکا برو.

بنظرم میرسید که انتظار ظاهر شدن اتللوی خودم را میکشم. گفت:

—تو ترجیح میدهی چه کنم؟

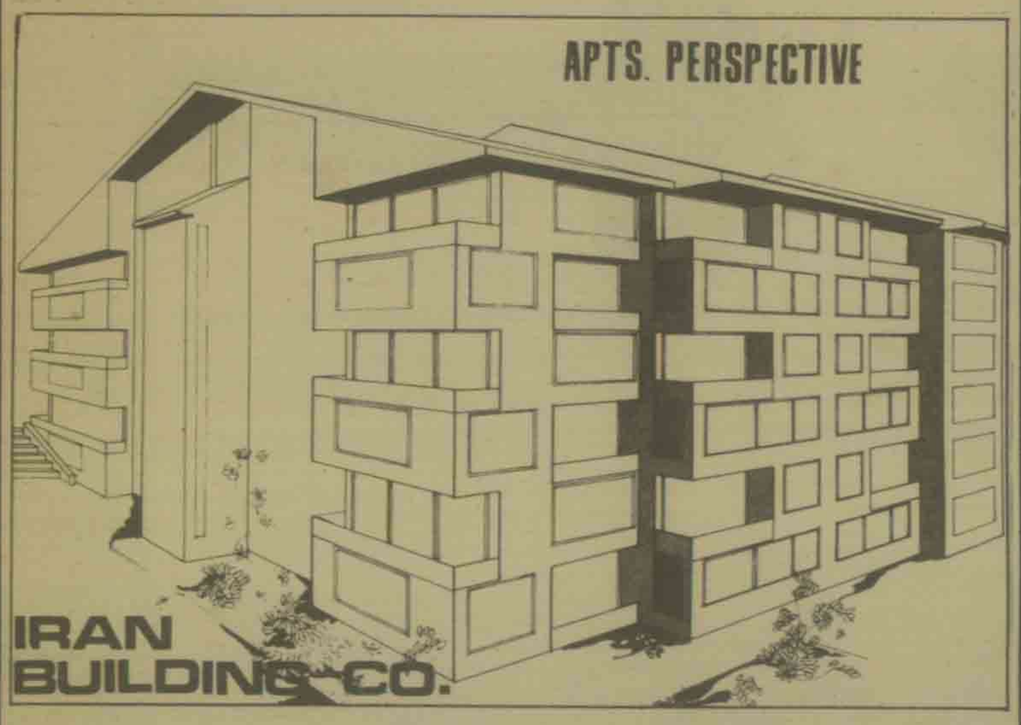
با حالت پر از ترسی گفتم: مادرت باید خیلی دلش برای تو تنگ شده باشد.

اوشروع کرد بخندیدن وگفت:

— مادرم یا در بورس است و یا در بازی

لطفاً ورق بزنید

آپارتمانهای گاجره برای فروش



آپارتمانهای ۴۰ تا ۷۰ متری برای استفاده اسکی‌بازان و استفاده ییلاقی در تابستانها، برای اطلاع از قیمت و نحوه پرداخت و نیز نقشه آپارتمانها به :

شرکت ایران بیلدینگ خیابان ابوریحان پلاك ۵۸ تلفن ۴۸۶۹۸ مراجعه فرمایند.

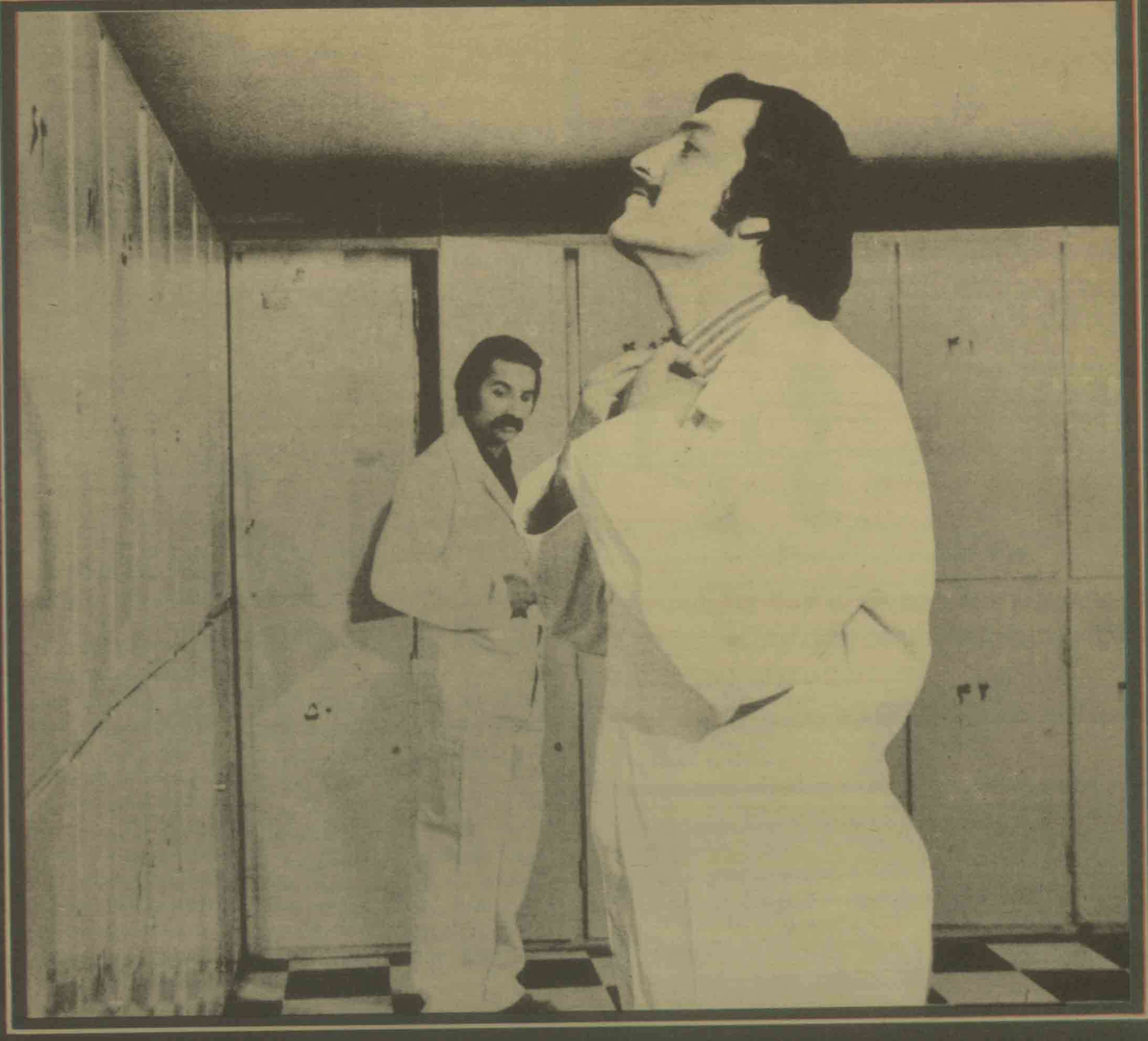
چلیپا

انستیتو ترمیم مواستخدام میکند

عده‌ای دوشیزه یا بانوی جوان که حداقل دارای مدرك سوم متوسطه بوده و به‌کارآرایش مو علاقمند و یا درآن دارای تجربه باشند، درصورت‌داشتن تضمین معتبر جهت سپردن تعهد کار استخدام‌شده و پس ازطی یك دوره آموزش درحین خدمت زیر نظر متخصصین خارجی، بکار درانستیتو ترمیم موی «چلیپا» گمارده میشوند.

امیر آباد شمالی - خیابان هفدهم پلاك ۱۵ - تلفن ۶۳۶۸۸۵

(c) Retailon.com: The Digital Library





به تمیزی برف
با پودر
برف

سالن آرایش شیلا
حسن آباد استخر

عمرشریف :

را آشفته و بی‌تاب میکرد ، چون همه چیز را در پرده‌ای از رمزو ابهام میپوشانید . زن امروزی جسور و بی‌پرواست و بهمان نسبت آسان‌پسند و سهل الوصول . بنا بر این طبیعی است که نمیتواند رؤیائی و عشق آفرین باشد . بعید نیست مرا کهنه پسند و مرتجع بشناسید ، ولی من کهنه پسندی رمانتیک را گناه نمیدانم .

زن‌های از سی ببالا ، عمرشریف را بیشتر بزانو در میآورند . دلیلش را خود او توضیح میدهد :

— برای آنکه پر تجربه‌تر هستند . برای آنکه با آنها بیشتر حرفم میگیرد . بهمین دلیل است که با دخترها چندان میانه‌ای ندارم ، چون واکنش آنها طوری است که گوئی دنیا را لحظه‌ای قبل کشف کرده‌اند . من زنانگی زن را دوست دارم . میمیرم برای زنی که مدام در بارهٔ کفش و کیف و لباس و جواهر حرف بزند و به نوع عطر و مدل آرایش موفکر کند ، چون زنانگی یعنی همین ها .

درزمینهٔ روابط زن و مرد نیز فلسفهٔ جدیدی را ارائه میدهد و میگوید :

—با تکامل اجتماع ، تا هرجا که اجتماع دلش بخواهد حرفی ندارم ، ولی بشرطی که روابط زن و مرد را طبیعی باقی بگذارد و به ترکیب این روابط موجود دست نزند . زن باید این حقیقت را بخود بقبولاند که مرد سالاری حاکم بر دنیا است . در گذشته چنین بوده ، و در آینده نیز چنین خواهد بود . شما را بخدا هیچ فکر کرده‌اید که اگر دنیا همانی بشود که عده‌ای از زنها درطلبش هستند چه وضعی پیش میآید ؟ اگر مثلا زن‌ها روز بروز مقتدرتر ، با هوش‌تر ، و مرد نماتر شوند ، و اگر قرار شود مرد بجای زن ، خانه‌داری ، بچه‌داری آشپزی و رختشوئی کند ! خدا آنروز را نیاورد . کمترین ضرر چنین دنیای وارونه‌ای ، سقوط شخصیت و زوال مردانگی مرد است و دود این ضرر هم در درجه اول بچشم خود زن خواهد رفت ، زیرا وقتی مرد به موجودی زبون و توسری خورمبدل شود نمیتواند عشق بورزد و من فکر میکنم برای زن عشق مهمترین مسئله زندگی است .

بعد از قبول سیگاری که تعارفم میکند ، میپرسم :

— آیا صحت دارد که تا کنون بیش از بیست هزار زن به زندگی شما ورود و خروج کرده‌اند ؟ و آیا راست است که در هر فیلم زنی که نقش مقابل شما را بازی میکند ، معشوقهٔ شما میشود ؟

عمرشریف پا روی پا می اندازد و با لحنی جدی می‌گوید:

— بزرگترین عیب من آن است که عاشق هر زنی میشوم که با من همبازی میشود و بزرگترین عیب همبازیهایم نیز آنست که متقابلا بمن لطف پیدا میکنند . اما آیا این گناه است ؟

عمرشریف ، یا در اصل «میشل خالوب» بعنوان تنها پسر یک تاجر چوب در ۱۰ آوریل ۱۹۳۲ در قاهره بدنیا آمده است دوران کودکی‌اش در رفاه میگذرد و در چهاردسالگی ، بعد از آنکه در یکی از نمایش های مدرسه نقش اول را بازی میکند ، تصمیم میگیرد در آینده هنرپیشه شود . پدرش میل دارد او را نیز چوب

لطفاً ورق بزنید

نیمرخ پنهان شده

بریج . من باو چه بگویم ؟

— تو باو خواهی گفت که ما با یکدیگر روابط خوشی نداشتیم . تومجبور نیستی بلافاصله ازجدائی خودمان با او حرف بزنی...

« آلن » به هیجان آمده بود و چهرهٔ اصلی خودش را نشان میداد . با صدای بلند گفت :

— من بمادرم چه بگویم . باو بگویم که یک مرد پیر ثروتمند کثیف زن مرا اغفال کرده است؟ « ژوزه »، من میدانم که تو همیشه عاشقانی داشته‌ای . اما دیگر بدتر و کثیف‌تر از این نمیشد که با این مرد پیر مضحک فرار کنی . از کی تاحالا اوعاشق تست؟

داشت شروع میشد . میبایست حدس زده باشم . همیشه همینطور شروع میشد . گفتم:

—تو اشتباه میکنی . خودت میدانی که دروغ است .

— عجب ! تو با کدام معجزه کار پیدا کرده‌ای و یک آپارتمان ؟ تو که هیچ کاری بلد نیستی . تو بدون یک فرانک پول ناپدید میشوی و چند روزبعد ، پیروزمندانه ، درحالیکه هم خانه پیدا کرده‌ای و هم کار ، برمیگردی و ازمن میخواهی که حرفهایت را باور کنم ؟ تو خودت را مسخره کردی یا مرا ؟

از توجه دیگران بخودمان ، حس میکردم که « آلن » فریاد میکشد . اوسخت عصبانی بود . گفت :

—ژوزه ، تومال منی . تو هرگز از دست من خلاص نخواهی شد . تو هرگز نخواهی دانست که من کجا هستم و چه میکنم ولی من همیشه درست دروقتی که فکر میکنی فراموشت کرده‌ام و تو آزاد هستی ، وارد زندگی تو خواهم شد .

بنظرم میرسید که دارد مرا تهدید میکند . فریاد می کشید . مانتویم را برداشتم و از آنجا گریختم . یک لحظه نمیدانستم چه‌میکنم و کی هستم ، فقط میخواستم هرچه زودتر از آن کافه دور بشوم . یک تاکسی گرفتم و نشانی میدان « اتوآل » را دادم . وقتی بخانه رسیدم ، شمارهٔ ژولیوس را گرفتم و بعد باهم به یک رستوران خلوت رفتیم . او برای من از کارهایش حرف میزد . اما حرفهایش برای من مفهوم نبود ، مهم این بود که من برای اولین بار بی‌اراده « ژولیوس » را بنام کوچکش صدا زده‌بودم .....

پایان داستان در شماره آینده

آموزش کامپیوتر

SYSTEM & COMPUTER GSC SERVICES & TRAINING

مرکز آموزش کامپیوتر وابسته بمؤسسه جنرال سیستمز برای دوره‌های تئوری و عملی اصول مقدماتی کامپیوتر برنامه‌نویسی Cobol - Fortran - RPG II - PL/1 و اپراتوری کامپیوتر و پانچ کدنگار مغناطیسی — آنالیز و طرح سیستمهای مکانیزه نام‌نویسی مینماید جهت کسب اطلاعات بیشتر و ثبت‌نام تا روزشنبه پنجم مردادماه به آدرس زیر مراجعه فرمائید . تاریخ آغاز دوره جدید پنجم مرداد ۵۴ میباشد.

امیرآباد مقابل پارک فرح خیابان نوذری شماره ۲۰

تلفنهای ۹ و ۹۳۲۱۵۸ و ۹۳۹۲۸۷ و ۹۳۹۲۸۹

Jean d'Avèze
PARIS

روژلب ژان دآو
همان تفاوتی را با سایر روژها دارد
که لوازم آرایش
ژان دآو پاریس
با دیگر محصولات آرایشی جهان

برای اولین بار کارخانه ژان دآو پاریس
روژلب ژان دآو را معرفی میکند



برای اولین بار
در ایران

(c) ketabton.com: The Digital Library

لاغری خیلی سریع
توسط متخصص ازپاریس ولندن. تلفن: ۷۶۲۶۶۵

آرایش عروس وزیبائی صورت
توسط متخصص ازپاریس. تلفن: ۷۶۲۶۶۵

ماسک مخصوص لاغری
زیرنظر متخصص ازپاریس تلفن: ۷۶۲۶۶۵

عمرشریف:

فروش کند. اما عمر که دل بر گروسینما داده است به محض گرفتن دیپلم برای بخت آزمائی در سینمای انگلیس، بلیت هواپیمای عازم لندن را میخرد. لیکن بخت در قاهره به سراغش میرود چرا که قبل از پرواز به لندن، یک کارگردان مصری او را کشف میکند و به او میگوید:

— حرفی ندارم که پای ترا به سینما باز کنم، حتی دلم میخواهد نقش اول فیلمی را که در دست تهیه دارم به تو واگذارم. منتها به شرط اینکه زنی که قرار است نقش مقابل را بازی کند، ترا بپسندد.

خود او تعریف میکند:

— ستاره‌ای که قرار بود نقش اول فیلم را بازی کند و ضمناً مرا بپسندد «فاتن حمامه» نامداشت و زیباترین و محبوب‌ترین ستارهٔ سینمای دنیای عرب بود زنی بود شوهردار، دارای یک دخترچهارساله، و مظهر اخلاق... چنان مظهر اخلاق که تا آن زمان هیچ هنرپیشه‌ای او را روی پردهٔ سینما نبوسیده بود. بهرحال من با اسم مستعار و پر طمطراق «عمر شریف» به ملاقات فاتن حمامه رفتم. او مرا بگرمی پذیرفت، دستور داد برایم چای بیاورند، و وقتی چای را نوشیدم، بدون مقدمه گفت: «لطفاً همین جا یک رل را بازی کنید تا بدانیم برای هنرپیشگی تا چه حد استعداد دارید. هر رلی را که دل خودتان بخواهد.» من مدتی هاج و واج ماندم، و بعد تلافی در آوردم، یعنی چون میدانستم فاتن حمامه زبان انگلیسی نمیداند از جا برخاستم و قسمتی از مونولوگ تراژدی «هاملت» شکسپیر را دکلامه کردم و او را بقدری تحت تأثیرقرار دادم که بیدرنگ مرا بعنوان همبازی خود انتخاب کرد.

فیلمی که عمرشریف و فاتن حمامه در آن بازی میکنند، یکی از پرهیاهوترین فیلمهای جهان عرب میشود و سنت شکنی میکند، چرا که در صحنه‌ای از فیلم، فاتن حمامه اجازه میدهد عمرشریف بوسه‌ای بسیار سریع و سطحی از لب های او برباید. عمرشریف تعریف میکند:

— صحنهٔ بوسهٔ فیلم، بازارشایعات را گرم کرد. روزنامه ها ضمن بباد انتقاد گرفتن فیلم، من و همبازیم را دلباخته یکدیگر معرفی کردند. خلاصه، کارشایعه سازی بجائی کشید که شوهر فاتن حمامه او را طلاق داد، و من با اینکه کمترین رابطه‌ای با او نداشتم، تنها برای حفظ حیثیت، باوی ازدواج کردم و تازه بعد از ازدواج بود که فهمیدیم براستی همدیگر را دوست داریم...

عمرشریف از فاتن حمامه پسری دارد که اسمش «طارق» است و اکنون ۱۹ سال از سنش میگذرد. اما زندگی مشترک این زوج دیری نمی پاید و هرکدام پی کار خود میروند، بدون اینکه طلاق رسمی بین آنها جدائی بیندازد. عمرشریف دربارهٔ زندگی زناشوئی‌اش میگوید:

— زنم بی‌تقصیر بود. من آنقدر بی‌انصاف نیستم که گناه جدائی را بگردن او بیندازم.

لوسیل بال

بقیه از صفحه ۲۷

را دوست داریم. از این هفته دوشنبه‌شب ها این مغازه بسته است. درعوض شب های پنجشنبه هم کار خواهیم کرد» سناریوی فیلمهای «دسی» و «لوسی» بازتابی از زندگی واقعی آنها بود. مثلا وقتی لوسی برای بار دوم حامله شد، در داستان سریال هم حامله بود. وقتی «دسی ارنر» پسر که اکنون در سریال تلویزیونی لوسی هم رل پسر او را دارد) متولد شد، در داستان سریال هم لوسی و دسی صاحب پسری شدند. زمانی که «لوسی» بر سر «دسی» فریاد میکشید و بشوخی میگفت: «ازوقتی که به کشیش جواب مثبت دادم و با تو ازدواج کردم در مقابل از بسیاری چیزها محروم شده‌ام» واقعاً هم از زندگی با شوهرش راضی نبود و زناشوئی آنها هر لحظه به بن بست نزدیک میشد. آنها بالاخره یک استودیوی فیلمبرداری خریداری کردند و از آن ببعد خودشان دست به تهیهٔ سریالهای مختلف زدند. چیزی نگذشت که «دسی‌لو» نامی که دسی و لوسی برای استودیوی خود برگزیده بودند بزرگترین و پولسازترین شرکت سازندهٔ فیلمهای تلویزیونی شد. آنها حتی یک فیلم سینمائی هم باشرکت «باب هوپ» ساختند.

درحالیکه لوسی و دسی در کار فیلمسازی موفق بودند، ازدواجشان روز بروزبه شکست نزدیک تر میشد. تهیه و پخش سریال «من لوسی را دوست دارم» ۷ سال ادامه داشت و پس از آن لوسی و شوهرش ۱۵۳ فیلم این سریال را به بهای چهار ملیون دلار فروختند. در سال ۱۹۶۰ لوسی و دسی از هم جدا شدند و لوسی سرپرستی دو فرزندش را بعهده گرفت.

در همین موقع بودکه‌چند بیماری مختلف به سراغ لوسی آمد و او را از پا انداخت و مجبور شد همراه فرزندانش به خانه‌ای که درکالیفرنیا داشت برود

خود لوسی درمورد آن روزها میگوید:

«این زمان افول من بود. حالم آنقدر بد بود که روزهای متوالی نمیتوانستم از رختخواب خارج شوم. در این مدت من ۱۱ کیلو لاغر شدم»

اما هیچ چیز نمیتوانست لوسی را برای همیشه از صحنهٔ دور نگاه دارد. در سال ۱۹۶۱ با «گاری مورتون» کمدین امریکائی ازدواج کرد و سپس درچند فیلم با باب هوپ و هنری فوندا همبازی شد. آنگاه به تلویزیون بازگشت و تهیهٔ سری فیلمهای «شوهای لوسی» را آغاز کرد او سهم شوهر سابقش را در شرکت «دسی‌لو» خرید و رئیس استودیوئی شد که زمانی بعنوان یک ستارهٔ درجهٔ دوم در آن کار میکرد و هفته‌ای ۵۰ دلار دستمزد میگرفت! لوسی به مسئولیت‌هائی که شغل ریاست استودیو بر عهدهٔ او گذاشته بود علاقه‌ای نداشت و پس ازمدتی کمپانی «دسی‌لو» را به قیمت ۱۷ ملیون دلار فروخت و سرگرم بازی درسریال «و این است لوسی» شد که هم اکنون از اکثر ایستگاههای تلویزیونی جهان پخش میشود. این سریال با نام «ماجراهای لوسی» از تلویزیون ملی ایران نیز پخش شده است. پسر و دختری که در این سریال رل فرزندان لوسی را دارند، فرزندان واقعی او هستند.

لوسی درمورد پدیده‌ای که «موفقیت» نام دارد زیاد فکر میکند — او میگوید:

«بنظر من هرکس باید بتواند موفقیتهای کوچک زندگی خود را درک کند، اما از این موفقیتهای کوچک سرمست و مغرور نشود و همچنان بسوی هدف اصلی خود پیش رود. هر کس باید از موفقیتی که بدست میآورد لذت ببرد و با خوش بینی بسوی پیروزی های بزرگتر گام بردارد». لوسی خیلی مثبت فکر میکند و میگوید: «هر روز برای من آغاز دیگری است. من میخواهم همیشه مورد نیاز باشم. من کارهای تازه، آپارتمان های مبله نشده و خانه های تازه را دوست دارم. هر آغازی یک مبارزهٔ پرازامید و فرصتی طلائی است»

ترجمه میترا لاویان

بادی من bodyMan

جالب‌ترین و آخرین پدیده نو برای زیبائی اندام آقایان

بااستفاده اززیرپوش کرستی مردانه (بادی‌من) نتایج زیر گرفته میشود

باپوشیدن بادی‌من، بلافاصله ۱۰ سانتیمتر ازقطر شکم کاسته میشود

باپوشیدن بادی‌من، کلیه عضلات شکم سفت ومحکم میگردد

باپوشیدن بادی‌من، دیگر هرگز شکم شما بزرگ نخواهدشد

باپوشیدن بادی‌من، اندامی زیبا ولباسی برازنده خواهید داشت

باپوشیدن بادی‌من، احساس سبکی وچالاکی مینمائید

ازهمه مهمتر: خانم عزیز اگر میل دارید همسرتان اندامی زیبا داشته باشد خریدکرست (بادی‌من) را یادآوری ومزایای آنرا بدوستان خودتوصیه نمائید



فروش در دراگ استورها. داروخانه‌ها. فروشگاههای بزرگ بوتیک‌ها. خیاطی‌های مردانه و فروشگاههای لوازم ورزشی

ازسراسر کشور نماینده معتبرپذیرفته میشود

پخش انحصاری ومرکزفروش درایران وخاورمیانه

دراگ استورمدیکال

تهران خیابان پهلوی بالاتراز میدان بلوار (ولیعهد)

مقابل سینما امپایر تلفن ۶۶۸۸۸۸

این من بودم که مخالف هر گونه قیدوبندی بودم و ترجیح میدادم در دورهٔ تأهل نیزبسبک دورهٔ تجرد زندگی کنم و کمترین مسؤلیتی بعهده نگیرم . از این گذشته شغل ما نیز جدائی افکن بود ، مثلا درشرایطی که او درقاهره‌بود ، من ناچار بودم در نیویورک باشم و هرگاه که شغلش او را به آمریکا میکشاند من مجبورشدم به یک گوشهٔ دیگر دنیا سفر کنم ... خود شما بگوئید وقتی زن و شوهر یکدیگر را نبینند ، چه لزومی کرده باهم زندگی کنند ، و یا چه لزومی کرده که به طلاق متوسل شوند ؟

بر اساس همین فلسفه است که‌عمرشریف اگرچه زنش راسال تاسال نمی‌بیند ، هنوزمتأهل به حساب میآید و درعین حال از مزایای تجرد نیز بخوبی استفاده‌میکند !

عمرشریف ، اگر چه محبوب زنهاست اما کارش را جدی میگیرد و به هنرش بیشتر از عشق وعاشقی اهمیت میدهد و بهمین جهت است که بتدریج درهالیوودشهرتی بهم میزند و در ردیف هنرپیشگان پولساز بین‌المللی قرار میگیرد . او ضمناً درصحنهٔ بین‌المللی بازی‌بریج نیز اسم درمیکند و جهت مسابقه به چهار گوشهٔ دنیا میرود وسالانه در حدود یک میلیون تومان جایزه‌میبرد . عمرشریف با ۱/۸۰ مترقد و ۷۵ کیلو وزن هرگز غم چاقی و لاغری را نمیخورد ، زیرا اگر روزی ده کیلو هم غذا بخورد ، حتی یک‌گرم از وزن طبیعی‌اش تجاوز نمیکند . فقط از زخم معده رنج میبرد ، و هر اندازه که خرج کرده ، نتوانسته است از شر این ناراحتی خلاص شود■

عروس ده روزه وجنین ۴ ماهه ! ! بقیه ازصفحه ۲۵

ودیگرشوهرمانباشد ! !

در اینجا دختر باوحشت‌آشکاری ادامه میدهد :

—خانم‌جان از وقتی آمدم تهران مرا توی یک‌اتاق حبس کرده‌اند وهرروز خودش و زنش بامشت ولگد ما را می‌زنند تا بلکه بچه بیفتد... بخدا نمیشودگفت چقدر درد دارد. هرروز صدای پایشان که‌می‌آمد می‌افتادم به التماس. برای اینکه آنها نزنند خودم بامشت وپاره‌آجربی کوبیدم روی شکمم. ولی‌خانم جان بخدا تقصیر مانیست بچه‌خودش نمی‌افتد ! مرده‌شور این بچه‌را ببرد که مارا اینطوربدبخت کرد !

نمیتوانم باور کنم که توی تهران ودر همسایگی من‌وشما مردمی باشند که اینطور دختربچه‌ائی را شکنجه بدهند. از زیر چادر کبودی‌های بدنش را نشانم میدهد. جای‌زخم عمیقی در بازویش هست که عفونت پیدا کرده وبیننده را مشمئز می کند. میگوید : خانم‌جان اینجا راهوویم گازگرفته ! !

با ناباوری از آنچه می‌بینم ومی‌شنوم میگویم :پس چرا زودتر از این اینجا نیامدی ؟

میگوید : حبسم کرده بودن خانم‌جان. دیشب هم‌نمیدانید چطوری فرار کردم. ازخانه که آمدم بیرون خدامیداند چقدر میترسیدم. آخر خانم جان خانه آنها خیلی پرت است . میدویدم وگریه میکردم. ماشین پلیس رسید مرا برد کلانتری . آنجا که حرفهایم را زدم مرا فرستادند اینجا. خانم‌جان اگر دیشب فرار نکرده بودم زیر مشت‌ولگد آنها میمردم. شنیدم زنش میگفت «اینطوری بچه‌نمی‌افتد. باید آویزانش کنیم وشکمش را فشار بدهیم » خانم‌جان یکبار دیگرهم اینکار راکردند تاهم انگار زیردلمان پاره شد چون یک‌عالمه خون آمد ! ! اگر بدانی چه دردی دارد ؟ انگار دلت از جا کنده میشود . دیشب وقتی اینرا شنیده گفتم هر جوری باشد فرار می کنم .

آقای عالی معاون دادسرای تهران از زن مشخصات و آدرس شوهرش را سؤال می کند . زن جوان می‌گوید : ما آدرسش را نمیدانیم فقط میدانیم کجا کار میکند. اما آقاجان دورتان بگردم کاری بهش نداشته باشید. اگرپاسبان برود محل کارش وآبرویش برود سرامی کشد. تازه آقاجان چاقو میزند به‌پاسبان! همه‌را میزند. شما که نمیدانید چقدر زور دارد. اصلا کاریش نداشته باشید. ولش کنید !

—پس چه کار کنیم ؟

—مرا بفرستید سریضخانه به‌دکترها بگوئید بچه را بیاندازند وجان مرا خلاص کنند !

وحشت زن جوان از شوهرش وصف‌ناشدنی است. مدتی‌طول میکشد تابتوانیم متقاعد یا بهتربگویم مجبورش کنیم که نشانی شوهرش را در اختیارمان بگذارد. آنگاه بدستور آقای‌عالی مأموری زن‌جوانرا به‌دائره مدد کاران اجتماعی دادگستری راهنمائی میکند. هنگام خارج‌شدن از اتاق زن جوان بالحنی ملتمسانه میگوید : « خانم جان به‌آقامون نگوئید که ماشکایت کردیم. اگر بفهمد مارا زیر شلاق می کشد... شما که‌نمیدانید چه‌دست سنگینی دارد...

*** * ***

...و پرونده زن مظلوم دیگری برانبوه پرونده‌های تجاوزدیدگان وستم‌کشیدگان‌افزوده میشود... آیا اگراین دخترسوادداشت، وچشم و گوشش باز بودبازهم اینطور فریب می‌خورد و شکنجه‌می کشید ؟

دختر این بار روبه معاون دادسرا کرده میگوید : نه‌خیر آقای رئیس این‌مرد کم کم داره منو بدهکار میکنه، داره مارک هرزگی بمن می‌چسبونه. ولی مگه نمیشه آدم ازشدت ناراحتی کارهایی بکنه که خودش هم‌نفهمه؟ من‌اونروز از خونه‌پدرم فرار کرده بودم. اونهم بقصداینکه برم به‌جائی اتاق بگیرم ودراونجا

لطفاً ورق بزنید

حجله‌گاه سینمائی توسافرخانه ! بقیه از صفحه ۲۵

ارزش تو همون پولی بود که‌خرجت کردم. تازه اون هزار تومنی هم که بهت دادم ....

قبل از آنکه حرف مرد تمام بشود دختر باژستی خشمگین از جا بلند میشود وبافریاد میگوید :

—حرف دهنت روبفهم. خیال کردی. چنان جلو آفتاب کبابت کنم که به‌آقاجونت بگی ددی ! ! !

مرد بالحنی تمسخرآلود میگوید : بشین بابا حال‌نداری؟ به‌آقاجونت بگی ددی ؟ ! ! چرا از خودت شعروقافیه میسازی دختر ؟ اینجا هم توکار فیلمی؟ دنبال همین‌قرتی‌بازیها و فرنگی‌بازیها رفتی که کارت باینجا کشید. شما دخترها میخواهید از روی فیلم های سینما زندگی کنید واونوقت میریدوگندش‌رو بالا میارید وبعدفریاد می‌زنید : آقای قاضی فریب خوردم، آقای‌قاضی‌فریب‌خوردم !

دختر بالحنی آرامتر میگوید : عزیز من بیخود حرف توحرف نیار. تومجبوری تکلیف منو معلوم کنی .خودت الان اینجا اعتراف کردی که من‌تااونشب دست‌نخورده بودم.

مرد میگوید : والله دست‌نخورده که چه عرض کنم ! مگه دختری فقط به همونه ؟ ! من چه‌میدونم اگر فردا عقدت کنم چندتا از جوونهای این شهر به ریشم میخندن که‌غذایی‌رو که‌اونها جویدن وتف کردن من‌دارم نشخوار می کنم ؟ نه‌خیر آبجی، این کلاه واسه سرما گشاده ! من‌تورو فریب ندادم بلکه خودت پیشنهاددهنده وشریک فریب‌خوردن بودی. خودت‌میخواستی‌عمداً فریب بخوری !

سرویس خوب و قیمت‌ارزان را فقط



آژانس مسافرتی پرس توریست

تقدیم میدارد

تور ۱۹ روزه، رم ،بارسلون، لندن . ۶۴۵ تومان
حرکت ۱۴ مرداد و ۴ شهریور
تور ۱۶ روزه لندن . ۴۸۵ تومان حرکت ۲۷ تیر،
۱۰ و ۲۴ مرداد، ۷ و ۲۱ شهریور
تور ۲۳ روزه لندن . ۵۵۵ تومان حرکت ۲۷ تیر، ۱۰ و ۲۴ مرداد ،
۷ و ۲۱ شهریور
تور ۱۵ روزه رم، پاریس، لندن . ۵۶۵ تومان
حرکت ۲، ۱۶ و ۳۰ مرداد، ۶ و ۲ شهریور

تا دیر نشده جهت رزرو تور دلخواه خود به
تلفنهای ۸۳۲۸۹۳ و ۸۳۴۵۱۱

آژانس پرس توریست

خیابان ایرانشهر چهار راه ثریا مراجعه فرمائید

همه‌جا، همراه‌باشما..

برای اینکه خاطره‌ها زنده بماند

دوربین
«پاکت اینستاماتیک کداک»
دوست کوچکی که درکیف شما جامیگیرد



به‌فروشگاههای معتبرومراکزی‌که‌علامت Kodak دارندمراجعه‌فرمائید

شرکت الکتروکامرابامسئولیت محدود ۲۱۰ خیابان شاه تلفنهای ۴-۴۲۰۹۳-۸-۶۶۲۹۵۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

حجله گاه سینمائی

خودم رو بکشم. تا اینکه باین آقا برخوردم. فهمید ناراحتم اومد سرصحبت رو باهام باز کرد بهم دلداری داد بعدهم برام اتاق گرفت ووقتی اومد بیشم گفت: «ازت خوشم اومده، میخوام عقدت کنم شناسنامه داری؟ گفتم نه» حالا که فکرمی کنم می بینم اونکه میدونست من شناسنامه ندارم وواسه همین بهم اتاق ندادن. خلاصه، گفتیم که من اصلا نمی دونستم چه میکنم. این آقا رفت بیرون غذا و مشروب خرید اومد وبه اصرار به منهم دادو بعد هم بخداد یگه یادم نیست چه اتفاقی افتاد فقط بعدش تمام مدت این آقا میگفت که میخواد بامن ازدواج کنه. گفت بریم شمال من اونجا کاری دارم انجام بدم برگردیم منهم که خوب مطمئن بودم این دیگه شوهرمه باهاش رفتم. وقتی برگشتیم چون من قبلا برایش گفته بودم که هزار تومن ازجیب بابام برداشتم وازخونه فرار کردم، هزار تومن بهم دادوگفت تودیگه زن من هستی نمیخوام زیردین هیچکس حتی بابات باشی، پول رو ببر وبده به بابات برگرد. بعدقرار شد اون سر کوچه بایسته من برم شناسنامه ام رو بیارم. رفتم و وقتی برگشتم دیدم جا تر وبچه نیست!! برگشتم خانه و جریان رو تمام برای خانواده ام گفتم دو سه روزی بقصد کشت به نوبت بابام و داداشهام کتکم زدند بعدهم راه افتادیم جاهائی که فکرمیکردیم بشه نشونی از این آقا بدست آورد. بالاخره پیدایش کردیم وحالا که اومدیم پیش شما داره اینطور قضیه رووارونه جلوه میده!

آقای عالی معاون دادسرا میگوید: حالا تصمیم دارید چکار کنید؟

—من نمیدونم آقای رئیس. پدرم به هیچ عنوان حاضرنیست منونگه داره. منهم جائی ندارم که برروم.

مرد میگوید: بابات تورو توخونه اش راه نمیده، من راه بدم؟

آقای عالی رئیس دایره شکایات از دختر می پرسد:

—چندسال داری؟

دختر میگوید: بیست وچهارسال!

—وبا اینحال ادعای فریب خوردگی داری؟

—بله آقای رئیس!

مرد میگوید: این وسط فریب خوردهٔ واقعی منم. دختره داشت بیخ ریش باباش میموند. اومد بیرون که خودش روبیخ ریش یکی دیگه بند کنه وهالوتر ازمن گیر نیاورد!! ای خدا ای پیغمبر شما بگید کی فریب خورده، من یا این دختر هرزه ۲۰ ساله؟

پرونده براساس اظهارات طرفین تنظیم و دستور رسیدگی صادر میشود وآنها همراه مأموری از اتاق خارج میشوند وصحنه ای دیگر از درام های فریب خوردگی در خاطره کاخ دادگستری نقش می بندد.

راستی از این دونفر کدامیک فریب خورده؟ پسره یا دختره؟

خشونت از عقده های جنسی میزاید!

بقیه از صفحه ۲۹

جامعه بوجود میاورد و مظاهر آن اعمال خشونت باری است که شرحش را هرروز در روزنامه ها میخوانیم. پسر جوانی بیهوده مادر یا خواهرش را میکشد چون خیال کرده که او با کسی سروسری دارد! یکی از مهمترین علل هرنوع خشونت در هر جامعه ای، مسائل و محرومیت های جنسی است. عقده ها و ناراحتی های جنسی وقتی روی هم تلنبار شد، روزی بالاخره به انفجار میانجامد.

زن روز— آقای دکتر، خیال میکنیم بعد از چهار جلسه گفت و گو اکنون دیگر هنگام آن رسیده است که از صحبت هایمان خلاصه ای تهیه کنیم و شما پیشنهادات اساسی خودتان را مطرح سازید. موافقید؟

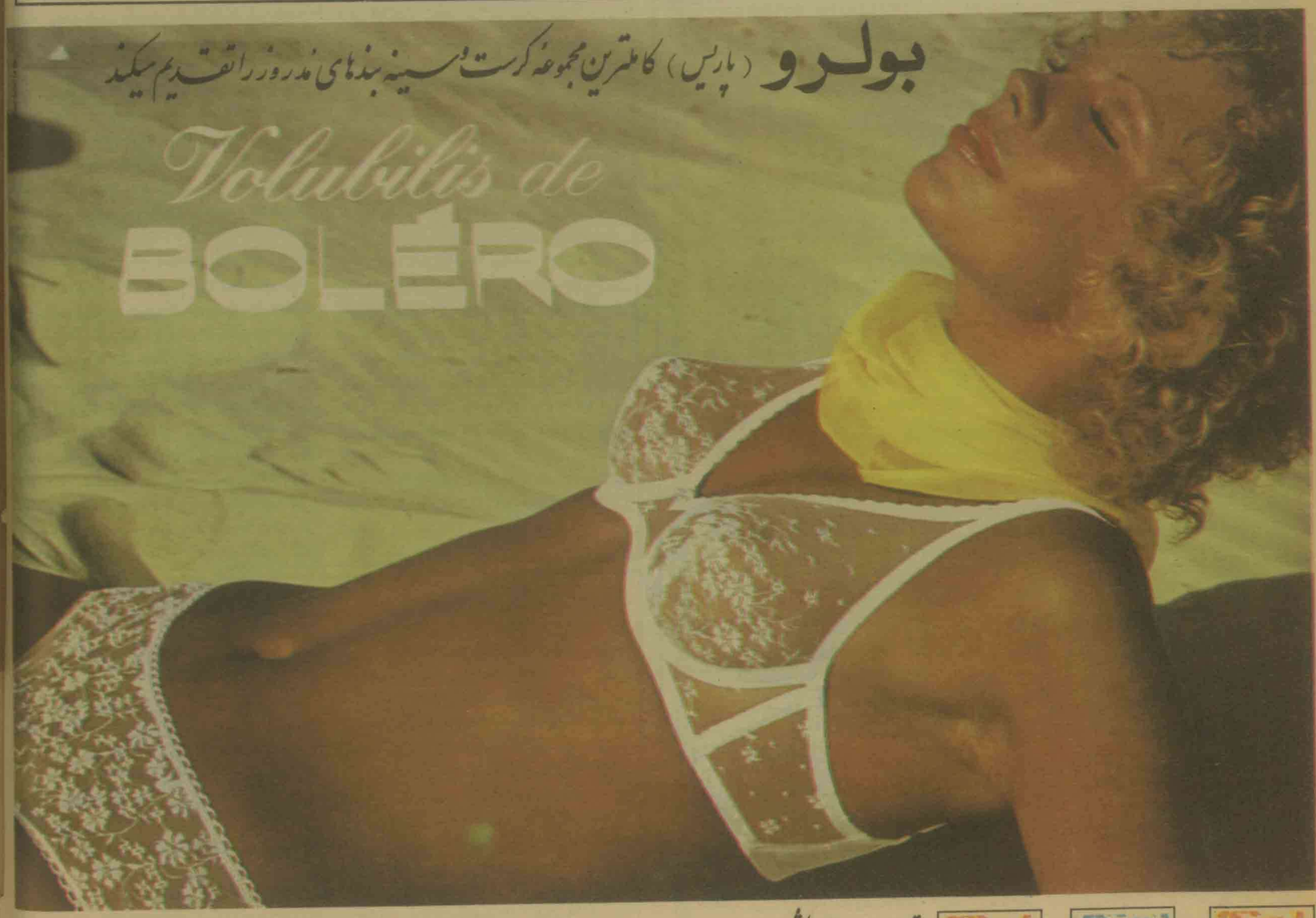
دکتر طالقانی — کاملا موافقم و خیال میکنم خلاصه گفت وگوی ما و پیشنهادات من چنین خواهد بود:

۱- باید از دولت و مقامات مسؤولی که به نوعی آموزش و پرورش افراد جامعه ما را برعهده دارند، بخواهیم که این توطئه سکوت در مورد بحث از مسائل جنسی را بشکنند و بپذیرند که فعالیت های جنسی هم از مهمترین فعالیت های غریزی و طبیعی انسان زنده است و فعالیت پیچیده ای هم هست، و هزاران پرسش و گرفتاری و ناراحتی هم پدید میاورد، و درست بهمین دلایل، بحث بی پرده و آشکار — و البته علمی و منطقی — از مسائل جنسی — مخصوصاً با توجه به جنبه های انسانی وعاطفی آن — باید آغاز شود.

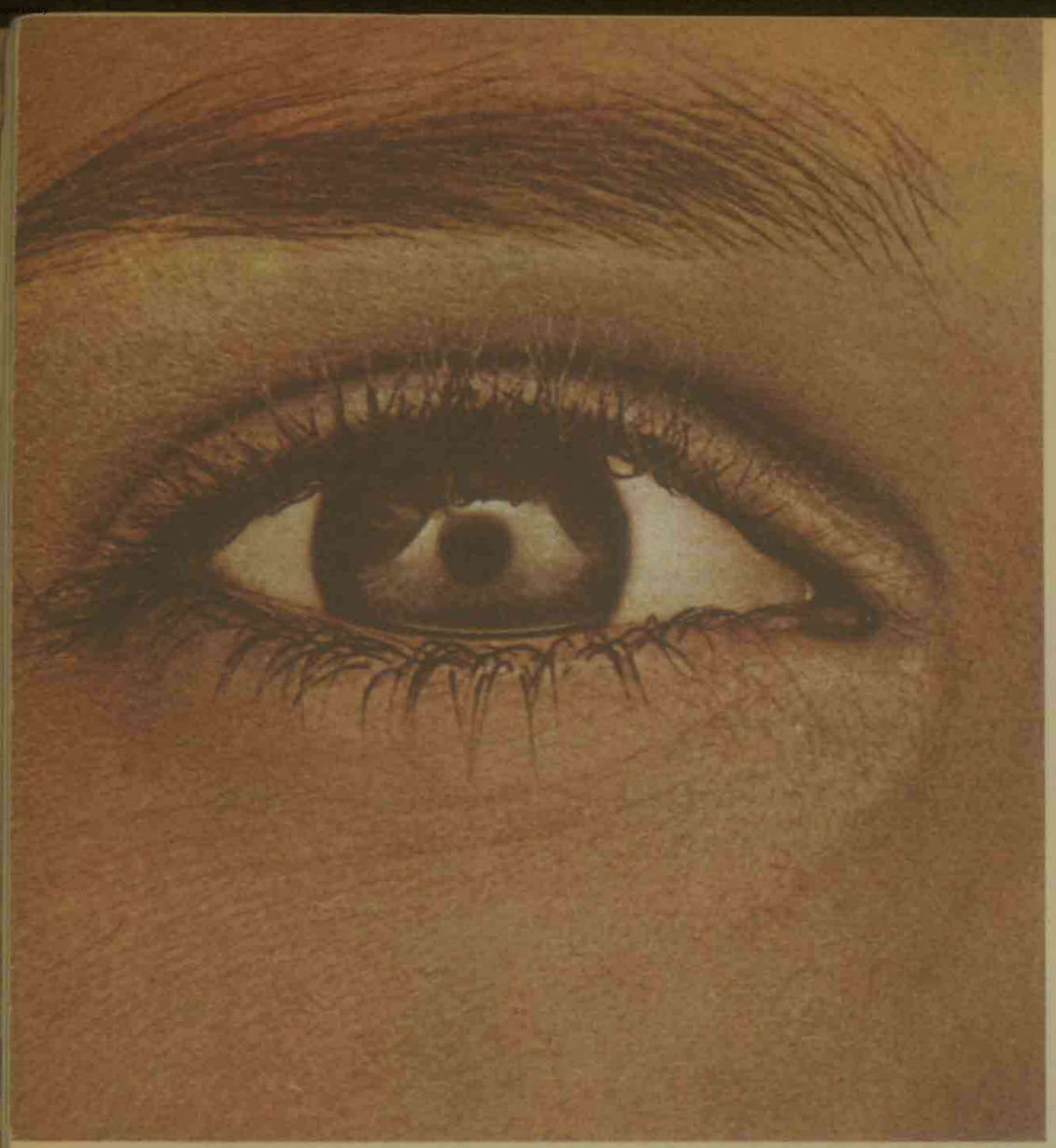
۲- از رادیو و تلویزیون بخواهیم که در برنامه های شبکه سراسری خود، در ساعاتی که برای خانواده ها و زن و شوهرها مناسب باشد، برنامه های آموزنده و قابل درکی در مورد مسائل جنسی پخش کنند. این برنامه ها باید شامل راهنمائیها و آموزش های لازم در مورد مسائل و مشکلات جنسی و زناشوئی باشد. باید این برنامه ها را از حالت خشک صد درصد علمی درآورد، و آنها را بطور جالب و جذابی تهیه کرد که در عین حال جنبه آموزنده نیز داشته باشند و در شناسائی مسائل زناشوئی و جنسی بطور صحیح و سالم، به زن و شوهرها کمک کنند. تلویزیون ما اینهمه فیلم های کشت و کشتار و قتل و غارت نمایش میدهد، چه عیبی دارد که روزی نیمساعت هم به زن و شوهرها بیاموزند که بجای کشتن یکدیگر، چطور از وجود همدیگر لذت ببرید؟!

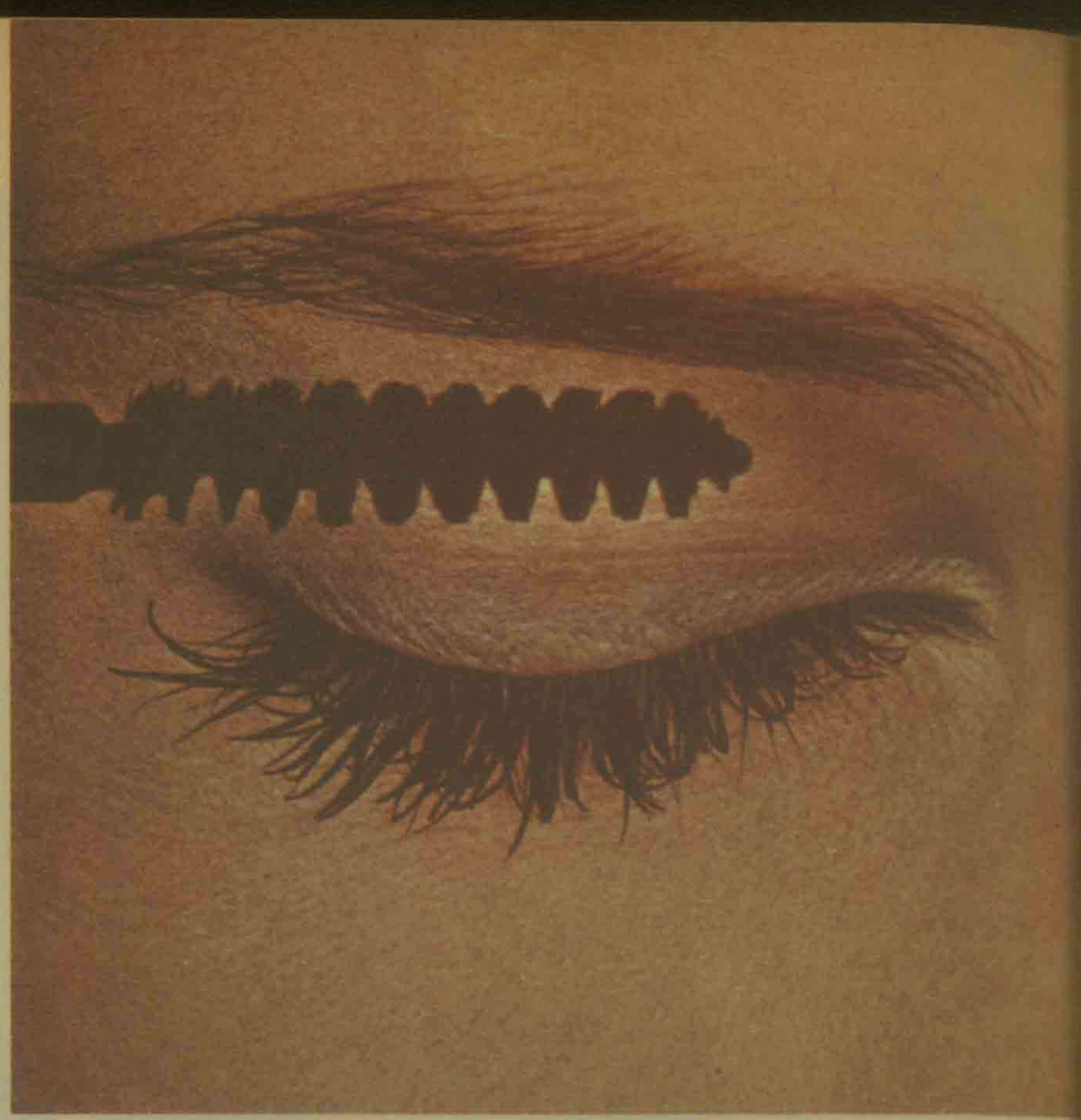
۳- باید از مطبوعات بخواهیم که بحث علمی و صحیح از مسائل جنسی را در صفحات خودشان بگنجانند، عیوب و کمبودها را

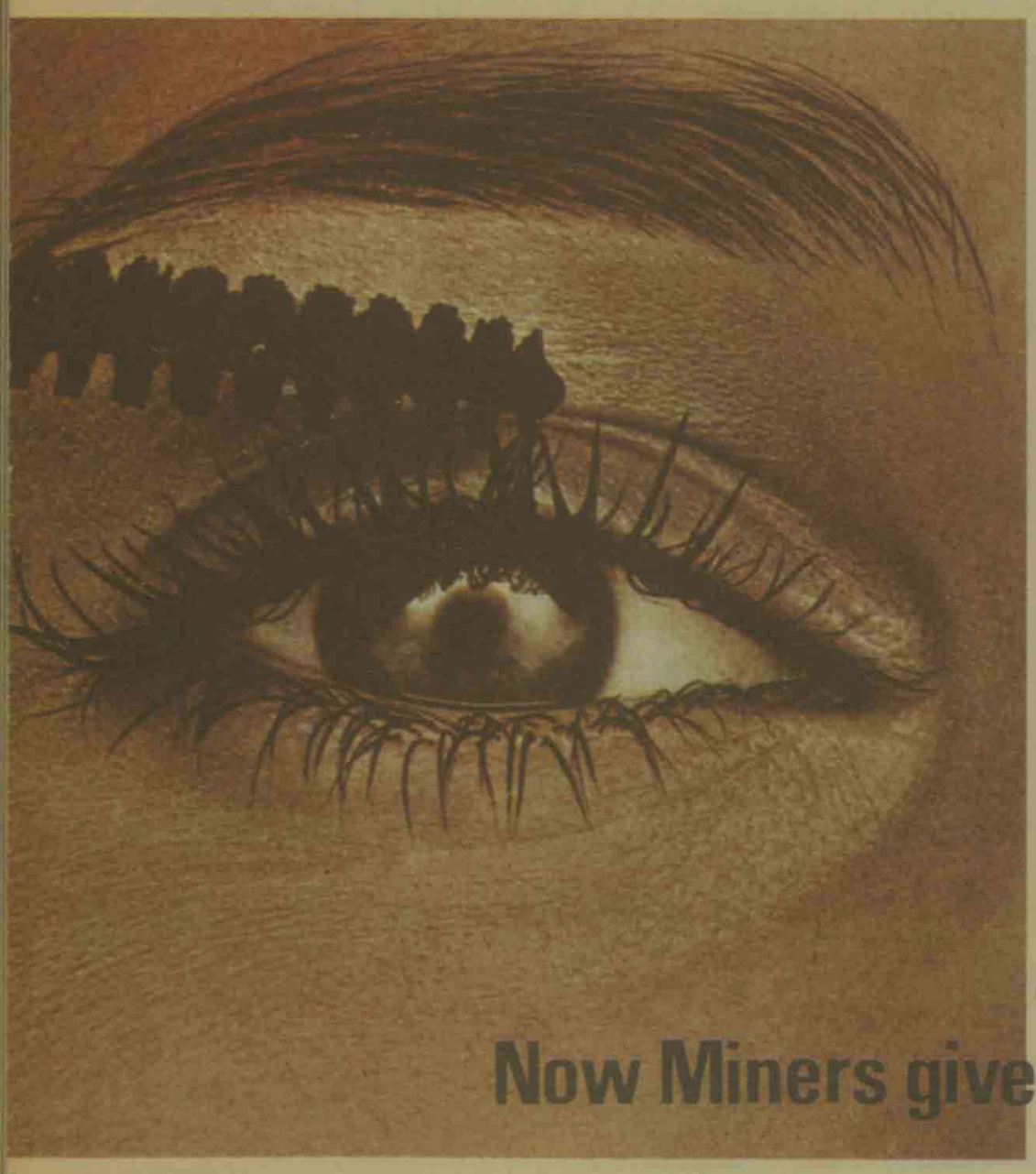
بقیه درصفحه ۸۹

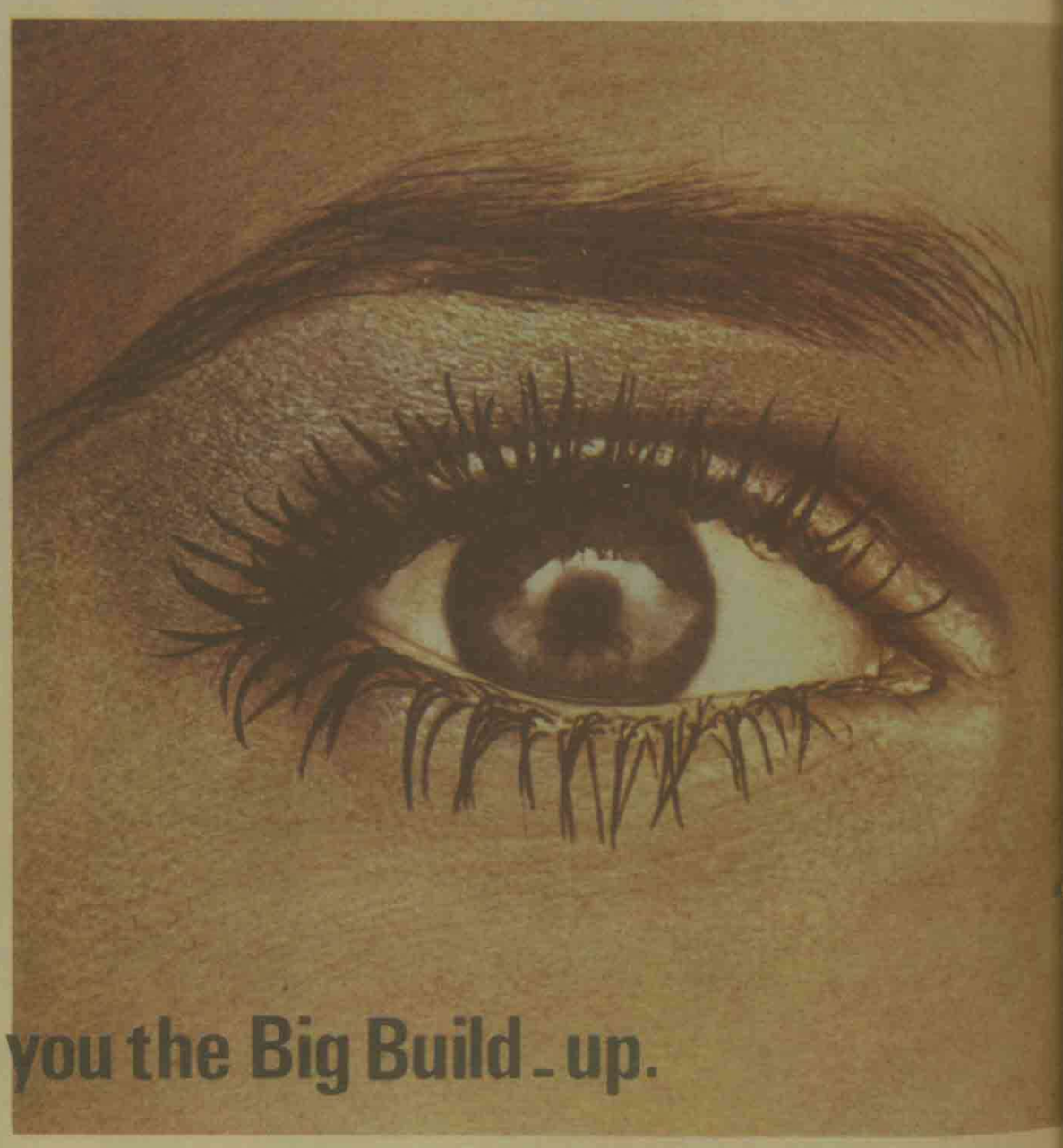


تهران - فروشگاه بولرو - خیابان ایرانشهر جنوبی - شمارهٔ ۵۵ - بین خیابان شاهرضا و خیابان ثریا
تبریز - فروشگاه بوته - خیابان تربیت - بازار نور









Now Miners give you the Big Build_up.

ماینـــرز

لوازم آرایش انتخاب شده برای نسل جوان

برای ۱۷ ساله‌ها، ۱۸ ساله‌ها، ۱۹ ساله‌ها، ۲۰ ساله‌ها و ۲۱ ساله‌ها...

وحـــالا

ریمـــل جـــدید ماینـــرر (بیك بلت آپ ماسکارا)

دارای ماده پروتئین مژه‌های شمارا بلندتر، پرپشت‌تر، سیاه‌تر وجذابتـــر میکنـــد.



miners

Big Build-up mascara

نمایندگی کل تلفن : ٦٦٤٤٨٦



روزت خرمیان برنده مقام پنجم درلباس دختر گل‌فروش



ماندانا شفاعت‌پور برندهٔ مقام ششم در لباس دختران عهد صفویه

رنگین کمانی از لباسهای رویائی!

«کارمن»واررراه میرفت .گوشواره‌های حلقه‌ای درشت برگوشهای خود آویزان کرده بود وبه رسم زنان اسپانیولی یک‌گل رزسرخ نیزبرروی گیسوان‌خودزده‌بود وبادبزنی هم‌دردست‌داشت.

«مریم مشکوری» که لباس ملکه‌الیزابت اول رابرتن داشت همراه بایک‌آهنگ کلاسیک آرام روی صحنه آمد وچنان رامیرفت که‌گویی یکی از«لیدی»های دربارالیزابت اول است . آرایش گیسوانش نیز اشرافی بود وبادبزن کوچکی دردست چنان باوقارومتانت رامیرفت که گوئی دختری ۱۶ساله ازاصفهان نیست ، بلکه یکی ازندیمه های ملکه‌الیزابت اول است. این لباس ازابریشم تایلند وکار دست بود و

خانم رحیمه ملکی طراح و مدساز

رنگ‌صورتی داشت ،یقهٔ‌آن نیز ازتوردستباف سفید بود .خانم«رحیمه ملکی»طراح ومدسازبا میگوید :«بنظر من مریم‌زیباترین‌لباس‌رادرآن شب پوشیده بود وتماشایش مرا بیاد فیلمهای قدیمی فرانسه و تابلوهای تمام قدموزهٔ«لوور» پاریس میانداخت . . .

«هاله موسویان»دختر تبریزی با لباس محلی دختران آذربایجان بروی صحنه آمد . ارکستر فوراً آهنگ«سکینه دایقیزی» راآغاز کرد وگوگوش همشروع کرد به‌زمزمهٔ این

«ستار» با ترانه های تازه‌اش در جشن انتخاب دخترشایسته شرکت کرد

ازبرنامه های جالب هنری که درجشن انتخاب دخترشایستهٔ ایران در هتل هیلتون برگزارشد ، برنامه «ستار» خواننده جوان و موفق بود که مورد استقبال فراوان قرارگرفت . ستار در این برنامه تازه‌ترین ترانه هایش را اجرا کرد و همچنین ترانه معروف «همسفر» را خواند که دررفراندم انتخاب ترانه سال مقام دوم را بدست آورده بود .

ترانه . هاله باآن چشمهای سیاه‌وصورت گرد خود در این لباس محلی تابلوی زیبائی ازدختران آذربایجان راارائه داد . لباس هاله ازپارچه ژری بود بادامن های گشاد به رنگهای سبزوقرمز.

«مریم مؤمن زاده» لباس زنان کولی را پرش کرده بود و وقتی رقص کنان وارد صحنه شد ، بنظر میامد که یکی ازدختران کولی که روی تابلو های قدیمی دیده میشوند ، ناگهان جان گرفته و خود را از اسارت چـار چوب تابلو رها ساخته و رقصی پروانه وار را آغاز کرده است.

لباس کولی مریم از پارچه ابریشم قرمز بودبا یک دامن شلیته که دور کمر جمع شده بود .

آنشب مریم نمایشی از اعتمادبه‌نفـس یک دختر ۱۷ ساله ایرانی را به نمایش گذاشت .

وبالاخره «شهره نیک‌پور» با لباس ابتکاری

نسرین بهجتی دختر شارم و جذابیت در لباس محلی زنان بلوچ





آقای رافیک موسسیان آرایشگر دختران فینالیست که مدت سه سال است موی دختران را در مسابقه نهائی آرایش می کند .



خانم منیر خیردوست در شب مسابقه با مهارت بسیار زیبائی دختران فینالیست را دو چندان به‌جلوه درآورد .

خودش بروی صحنه آمد که براستی هم ابتکاری بود همراه با ظرافت فکری و طنز تند یک دختر ایرانی با هوش . او لباس خودش را « کلفت مدرن ! » نام گذاشته بود و با جاروی بلندی در دست وارد صحنه شد و همه را به تحسین وحیرت

بقیه درصفحه ۹٤

(c) ketabton.com: The Digital Library

بچه‌ها همه بزرگ میشوند، امابچه‌هائی که‌با کلیم بزرگ میشوند، سالم‌تر، قوی‌تر وبانشاط‌ترند

BORDEN

برای رشد خوب، غذای خوب لازم است.
شیرخشك کلیم، بامواد تقویتی و ویتامین‌های مختلف، غذای مقوی و کاملی است که‌علاوه بر رشد خوب و سریع، بکودکان شما تحرك و نشاط بیشتری میبخشد.



کلیم
محصولی از کارخانجات بوردن در دانمارك
تهیه شده از شیرخالص و تازه گاو

آرایش چلیپا

اعظم متخصص آرایش عروس از ایتالیا

با تعیین وقت قبلی و ارائه آخرین مد آرایش مو با همکاری محمود

تخت جمشید نبش چهار راه بهار تلفن ۸۳۳۱۰۸

خشونت از عقده های جنسی میزاید ! !

بقیه از صفحه ۸۴

بگویند ، مصراً خواهان اصلاح باشند ، سمینارها و میزگردها تشکیل بدهند ، و مخصوصاً مردم را به ضرورت بحث صحیح از مسائل جنسی آگاه سازند . روشنگری بیباکانه یکی ازمهمترین وظایف مطبوعات است و اگر این وظیفه را از روی محافظه کاری انجام ندهند ، در برابر نسل آینده مسؤول خواهند بود . مطبوعات نباید چشم خودشان را در برابر پرسش ها و ناراحتی های جنسی مردم ببندند . مسائل جنسی کمتر از شکاف برداشتن آسفالت فلان کوچه اهمیت ندارد . به این مساله مهم زندگی مردم نیز ، مثل همهٔ مسائل دیگر بپردازید . اصلاح یک جامعه ، تا حد زیادی به اصلاح روابط جنسی مردم بستگی دارد .

۴- باید از مقامات مسؤول وزارت آموزش و پرورش ، وزارت علوم و رؤسای دانشگاهها بخواهیم که آموزش صحیح مسائل جنسی را از مدارس ابتدائی تا دبیرستانها و کلاسهای دانشگاهی آغاز کنند . تاکید میکنم که این آموزش باید با توجه به جنبه های روانی و عاطفی و انسانی روابط جنسی انجام پذیرد نه اینکه فقط چگونگی تولید مثل را از نباتات و حیوانات شروع کنند و به تشریح رحم و تخمدان و تخمک و ... بپردازند . این آموزش نیازمند افراد آگاه و تعلیم دیده و متعادل است و باید طرز آموزش طوری باشد که برای هر طبقه‌ای — از دانش‌آموز دبستان تا دانشجوی دانشگاه قابل فهم و درک باشد . البته شرائط سنی و پرسش های جنسی افراد را در سنین مختلف نیز باید در نظر گرفت . خلاصه این کار بالاخره روزی باید آغاز شود و تازه همین حالا هم خیلی دیر شده است ، وانگهی به چنان برنامه‌ریزی و مطالعه و بررسی دقیق و عمیقی نیاز دارد که اگر همین امروز هم کار را شروع کنیم ، شاید تا چند سال بعد بتوانیم تنها مقدمات پیاده کردن این برنامه را فراهم آوریم . اما هر روزی که بگذرد ، یک روز دیر خواهد شد .

۵- باید دربارهٔ پخش و نشر بیماریهای آمیزشی در جامعه خودمان حساس‌تر ودقیق‌تر باشیم . چندی پیش در روزنامه « کیهان » خواندم که دولت به محاضر رسمی دستور داده است که از داوطلبان ازدواج ، گواهی عدم ابتلاء به بیماری سل — که شامل آزمایش خلط هم باشد — مطالبه کنند . من در هیچ جای دنیا چنین مقرراتی ندیده‌ام ، ولی بهرحال اقدام خوبی است ، اما من نمیدانم این‌وسواس و دقت را چرا درمورد بیماریهای آمیزشی نشان نمیدهند ؟ در حال حاضر تنها آزمایشی که از این نظر به عمل میاید ، یک آزمایش خون است که نتیجه آن فقط از نظر ابتلا یا عدم ابتلا به بیماری سیفلیس — که نادر هم هست — ارزش دارد ودرمورد بیماریهای آمیزشی دیگر مثل سوزاك این آزمایش اعتبار ندارد ، وحال‌آنکه آمار نشان میدهد که یک موج جدید از هجوم بیماری سوزاك در همهٔ کشورها آغاز شده است . مثلا در میان جوانان آمریکا و بعضی از کشورهای اروپای شمالی ، بیماری سوزاك بطور وحشتنا کی همه‌گیر شده ، و باوجود همهٔ تلاش هائی که مراجع بهداشتی برای پیشگیری از سرایت این بیماری نشان میدهند — تا آنجا که هر پزشکی در این کشورها طبق قانون موظف است که اگر با یک بیمار سوزاکی مواجه شد ، نام و مشخصات او را به مراجع رسمی بهداشتی و وزارت بهداری اطلاع دهد ، وگرنه مرتکب جرم قانونی شده است — بازهم نتوانسته‌اند پخش و نشر این بیماری را در نزد جوانان مهار کنند . مشکل عمده در مورد بیماری سوزاك — چنانکه در آخرین کنگرهٔ کالج متخصصان زنان و مامائی آمریکا مطرح شد — اینست که ۴۰ درصد مردانی که مبتلا به‌سوزاك میشوند ، فقط حامل میکرب سوزاك هستند ، یعنی بی‌آنکه کوچکترین ترشح و درد و خارش یا علائم دیگر داشته باشند ، میکرب سوزاك را باخود حمل می کنند و آنرا درجامعه پراکنده میسازند . این موضوع نخستین بار در مورد تعداد زیادی از جوانان آمریکائی که از جنگ ویتنام برگشته‌بودند ، به‌اثبات رسید . اینان جوانانی هستند که خود نمیدانند بیمارند ، ولی درواقع مبتلا به‌سوزاك هستند ، وفکرش را بکنید که برای جامعهٔ خودشان چه مصیبتی هستند . ممکن است بمن ایراد بگیرند که این آمار و ارقام مربوط به کشورهای آمریکائی و اروپائی است و به کشورما مربوط نیست . پاسخ من اینستکه در دنیای امروز ، کشورها دیگر حدومرزی ندارند . البته تصدیق می کنم که خوشبختانه بیماری سوزاك درکشور ما به‌اندازهٔ آمریکا و اروپا همه‌گیر نشده ، ولی غافل نباشید که هرسال چندصدهزار نفر از مردان ایرانی به کشورهای اروپائی و آمریکا سفر می کنند . طبقه مرفهی درکشور بوجود آمده است که سفر به اروپا و آمریکا — حتی سالی چندبار — برایش خیلی عادی است . این سفر کرده‌ها ، فقط جوانان هم نیستند ، بلکه در میان مردان مسن یا آنهائی که سن متوسط دارند ، نیز یک طبقهٔ برگزیده و تازه ثروتمندشده،پیداشده‌است که کعبهٔ آمال‌شان اروپا و آمریکاست و دائماً در حال سفر باین کشورها هستند . اینهمه «تور»های متعدد که در این مملکت تشکیل میشوند ، بخواهیم یا نخواهیم ، ما را باجهان خارج پیوند میدهند ، هم باخوبی‌هایشان و هم با بدی‌هایشان . متأسفانه مردان ایرانی هم اغلب در این سفرها همسرشان را بهمراه ندارند . در مهمانی‌های خانوادگی می‌بینید که این آقایان درکنجی جمع میشوند و ظاهراً از «بیزینس» حرف میزنند ، اما ناگهان لحن صدایشان آرامتر میشود و به پچ وپچ تبدیل میگردد و این زمانی است که جوك های جنسی تعریف می کنند و یا گزارش پرآب وتابی از ماجراهای عشقی خودشان در سفر اخیر به « کوت دازور» یا «لاس‌وگاس» حکایت می کنند . آیا مطمئن هستید که این آقایان میکرب تازه و مقاوم سوزاك را هم مثل ریش توپی یا کت وشلوارهای مد روز به کشور ما سوقات نمیاورند ؟! من مطمئنم که اگر ما مواظب خودمان نباشیم ، میکرب تازه و مقاوم

لطفاً ورق بزنید

بازگشت پیروزمندانه رب‌النوع باکوس

...آورده‌اند که رب‌النوع باکوس در قرن بیستم به‌زمین بازگشت وچیزهای بسیاری آفرید تا زندگی پیروان خویش را لذت بخش‌تر کند.



با مجموعه‌ای از محصولات آرایشی مردانه

از کُنتی انگلستان

BACCHUS

اسپری دئودرانت باکوس



برای جلوگیری از بوی نامطبوع عرق بدن

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدل های ۱۹۷۵

کرست ناتورانا

حتی خانم ها را به هیجان می آورد

مدل های ۱۹۷۵ کرست ناتورانا با لایه شگفت انگیز POLYAMID نه فقط زیبائی میبخشد بلکه طبیعت زیبای شما را حفظ میکند





ناتورانا ساخت آلمان



نمایندگان فروش در تهران : فروشگاه ساسانیان ـ نادری فروشگاه سوزان ـ کوچه برلن فروشگاه شهربانو ـ پهلوی مقابل سینما آتلانتیک فروشگاه جنگ نور ـ مقابل برق آلستوم
نمایندگان فروش در شهرستان‌ها : کرمانشاه ـ فروشگاه پروین خیابان شیروخورشید اهواز ـ ستاره‌آبی خیابان پهلوی تبریز ـ فروشگاه پیروز خیابان تربیت
لطفاً برای دریافت کاتالوگ جدول زیر را پر کرده و به نشانی عباس آباد. فرح جنوبی پلاک ۳۹ ناتورانا ارسال دارید. تلفن های ناتورانا ۸۳۳۷۸۳ — ۸۳۳۷۸۲ — ۸۴۴۷۷۰

نام ..... نام خانوادگی ..... شغل .....
نشانی کامل .....

بیائید مجسمه بردگی زن را بشکنیم ! بقیه از صفحه ۱۳

کنید . زن فقط معشوقه نیست ، فقط خواهر نیست و فقط مادر نیست — بلکه زن از این پس شریک است ، آزاد است ، انسان است و در همه حقوق زندگی بامرد صددرصد مساوی است .

این تنهائی کشنده !

سردبیر مجلهٔ «مز» و رهبر گروه فمینیست های امریکا در سخنان بسیار جالب خود که بارها با کف‌زدن های شدید مواجه میشد گفت :

— ما در تاریخ کهنسال خود یک دوره مادرشاهی داشتیم . دوره‌ای که زن چون میزائید و در تولد نقش اساسی داشت بعنوان موجودی ملکوتی مورد پرستش و ستایش بود و بر تمام کارهای جامعه و خانواده فرمان میراند و مرد از او اطاعت میکرد .

اما دورهٔ دوم که هنوز در آن هستیم، دورهٔ پدرشاهی است که سالاری مرد در آن آغاز شد و مرد بخاطر قدرت جنگاوری و نیروی بدنی فرماندهٔ جامعه و خانواده شد و با بدست گرفتن سر رشتهٔ اقتصاد و تجارت و زراعت و صنعت کم کم حاکم برهمه چیز شد و ارتش ساخت و سیاست را مهار کرد و به قدرت مطلقهٔ سیاسی و رهبری رسید و در مقابل زن چون میزائید و باید از فرزندان خود نگهداری میکرد خانه نشین شد و گردن اطاعت و بندگی به فرمان مرد گذاشت .

این دو دوره هردو دوران ظلم و عدم تساوی بودند و عقل و منطق و انصاف بر هیچکدام از قوانین و عادات و آداب این دوره‌ها حکومت نمیکرد پس حالا بیائید در ردسال بین ۱۹۷۵ — ۱۹۸۵ که دورهٔ توجه به حقوق زن است و از طرف سازمان ملل متحد بنام دههٔ زن نامیده شده سومین دوره از رسم و آداب اجتماعی را در سراسر دنیا آغاز کنیم و نام این دوره را بگذاریم «دورهٔ انسانیت» ، «دورهٔ انسان سالاری» ، «دورهٔ بشر شاهی» و در این دورهٔ جدید روی امتیازات زن بودن و مرد بودن قلم قرمز بکشیم و قوانین و آداب و رفتارها — و حتی وجدان‌ها را — بر مدار احترام به انسان برتر و والاتر قرار بدهیم و بهیچوجه مسئله جنسیت را در نظر نگیریم و هر کس بهتر و ارزشمندتر بود همه او را برتر بشناسیم چه مرد باشد و چه زن.

(این گفتهٔ خانم گلوریا مرا به یاد آن جمله زیبا و والا و ارزشمند قرآن کریم انداخت که ۱۴ قرن قبل — یعنی قرنها قبل از اینکه سازمان ملل متحد بوجود آید و چنین افکاری در جهان نضج بگیرد فرمود : « ان اکرمکم عندالله اتقیکم » عزیزترین کسان نزد پروردگار متقی‌ترین آنهایند).

خانم گلوریا افزود :

— به دوروبر خود نگاه کنید تا ببینید در اجتماع امروز ما وقتی مردها با هم هستند تنها هستند و وقتی زنها با هم هستند باز تنها هستند، چرا؟ برای اینکه زن و مرد برای شراکت صادقانه و عادلانه (نه مزورانه و تجاوزکارانه) خلق شده‌اند و باید با حقوق مساوی در کنار هم زندگی کنند و چون رفتار و قانون و آداب تا بحال بر اصل عدم تساوی دور میزده و مرد در وجدان و قوانین موضوعه خود را برتر

خشونت از عقده های جنسی میزاید !

سوزاك را هم مثل بنجل های هنگ کنگی لندن در مملکتمان رواج خواهیم داد . بهمین جهت پیشنهاد می کنم که در موقع زناشوئی و عقد علاوه برآزمایش های خون مربوط به تشخیص بیماری سیفلیس و آزمایش مربوط به عدم ابتلاء به بیماری سل ، باید از داوطلبان ازدواج آزمایشی هم به‌عمل آید که عدم ابتلاء آنها به دیگر بیماریهای آمیزشی ، ازجمله سوزاك ، ثابت شود . گفتم که ۰ ۴ درصد مردانی که مبتلا به سوزاك هستند ، عوارضی ندارند و لاجرم خود نمیدانند که بیمارند ، پس چه بهترکه‌ازاینان آزمایشی به‌عمل آید تا نخستین هدیه‌ای که به‌نوعروس جوان و معصوم خودشان میدهند ، میکرب سوزاك نباشد و او را تا آخر عمر گرفتار یک بیماری ناراحت کننده نسازند . وانگهی درسایهٔ این آزمایش ، مردان مبتلا به سوزاك نیز مشخص میشوند و درعرض چند روز با شیوهٔ سهل و آسانی معالجه میگردند .

۶ — و بالاخره باید آرزو کنیم که روزی مقامات صلاحیتدار دستور بدهند که هرجوانی که میخواهد ازدواج کند ، اول باید به یک مشاور خانوادگی ، متخصص مسائل ازدواج، متخصص زنان و مامائی ، یا لااقل یک مدد کار اجتماعی که در مورد آموزش مسائل جنسی و زناشوئی تعلیم دیده است ، مراجعه کند و با او به مشورت بنشیند تا این شاه‌دامادهای برومند لااقل از دهان یک متخصص مسائل جنسی بشنوند که :

«آقا ! شب زفاف ، شب زورآزمائی و امتحان قدرت بدنی نیست ، بلکه شب آزمایش میزان عشق ومحبت و انسانیت و بردباری و عطوفت شما است !»

مراجعه به یک متخصص پیش از ازدواج، یکی از مسائل حیاتی است که کم کم باید در میان خانواده‌ها بیک سنت بدل گردد ، و در این مورد نیز برنامه‌ریزی درست و منطقی ضروری است .

زن روز — آقای دکتر طالقانی ، از طرف خوانندگان «زن روز» خیلی سپاسگزاریم که در این چهار جلسه گفت وگو ، بسیاری از مسائل مربوط به «سکس در ایران» را برای نخستین بار بطور علمی برای همهٔ ما توضیح دادید . به‌امید دیدارهای دیگر و گفت وگوهای سازنده و آموزنده دیگر !

دکتر طالقانی — به امید دیدار ! به امید دیدار در کلاسهای سکس ، و کلینیک های سکس ! ■

استخرهای پیش ساخته ساخت فرانسه

نماینده انحصاری شرکت مدرن اسپرت

مقابل تالار رودکی نبش خیابان خارك شمارهٔ ۲۰

تلفنهای ۴۱۵۱۰ — ۴۶۳۵۷ — ۶۶۷۶۳۴ — ۴۷۴۵۱

Jean d'Aveze
PARIS

روژلب ژان دآو
همان تفاوتی را با سایر روژها دارد
که لوازم آرایش
ژان دآو پاریس
با دیگر محصولات آرایشی جهان

برای اولین بار کارخانه ژان دآو پاریس
روژلب ژان دآو را معرفی میکند



برای اولین بار
در ایران

دکتر ملکی
جراح و متخصص بیماریهای چشم وعینک
نامرئی . بلوار الیزابت ساختمان پزشکان
شمارهٔ تلفن جدید ۶۶۵۶۶۵

از زن میدانسته لذا زن احساس حقارت ، ظلم و زیردست بودن کرده و این احساس برای هردو آنها تولید تنهایی کرده‌و بین آنهادیواری ازجدائی عاطفی بوجود آورده است . تا این طرز تفکر عوض نشودیقین بدانید که جدائی زن‌ومرد، هرچه دامنه تحصیل وفهم و تمدن گسترش پیدا کند،بیشتر خواهد شدو هر چه توسعه وعمران وپیشرفت‌های مادی‌در کشورهای درحال توسعه به‌سطح بالاتر برسد شکاف و فاصله بین زن‌و مردنیز افزون‌ترمیشود زیرا زنها به کمبودهای خود براثر بالا رفتن سطح‌سواد وشعور بیشتر پی‌می‌برند وبیشتر از مرد فاصله میگیرند وروز به‌روزبرمیزان‌طلاق‌ها و اختلافات زناشوئی‌وتنهائی‌ها افزوده‌میگردد و زن‌ومرد کم کم دردوصف مجزا درمقابل یکدیگر جبهه خواهند گرفت کمااینکه امروزه در آمریکا«مجرد بودن»مد روزاست نه‌همسر داشتن و پیش‌بینی میشود که تاده‌سال دیگر تعداد مجردها درآمریکا ازتعداد ازدواج کرده‌ها صددرصدبیشتر باشدو این‌ثمره سوءظن ،دوست نداشتن ،وتنهائی‌وجدائی‌قلب‌ها وروح‌هاست که آنهم ثمره ظلم ،تبعیض‌وبه‌بازی‌نگرفتن زنها درکارهای جهانداری واداره‌امورجهان است .

درآمریکا مثلی است که میگویند :«اگر سفیدپوست ومرد بدنیا نیایی کلاهت پس معرکه است، نه میتوانی قدرت داشته‌باشی ، نه میتوانی حکومت بکنی»وهردخترآمریکایی وقتی به‌سرحد بلوغ رسید باقلب‌وجان‌خود می‌فهمد که‌چون زن‌بدنیا آمده‌پس باید توقعات وآرزوهای خود را محدود کند ودربی بعضی از خیالات وایده‌آلها هرگز نباشد وهر فکر وتصمیم ونیتی که دارد با خط کش زنانه‌و مردانه آنرا بسنجد وفقط به‌آنچه که متعلق به محدوده زنهاست قناعت کند. ثمره این تشخیص چه خواهد بود ؟ حس‌حقارت، عدم‌رضایت‌و ایجاد کینه ونفرت وحس انتقامجوئی !

همه‌جا از طرف دولت‌ها — حتی دولت آمریکا گفته میشود که قوانین بنفع زنها اصلاح شده‌اند و درکتاب قانون ۸۰ درصد ازممالک جهان زن‌ومرد ازهرجهت‌مساوی‌اند. اما خانمها بدانید که فقط اصلاح کردن کتاب قانون دردی را از ما زنها دوا نمی‌کند زیرا اگر قوانین اصلاح شده‌اند ولی قلب‌ها و وجدان‌ها هنوز مردانه احساس می‌کنند و مغزها هنوز مردانه فکر می‌کنند و تساوی وجدانی و ایمانی وقلبی هنوزدر هیچ نقطه دنیا بین زن و مرد بوجود نیامده است و کماکان بودجه‌های تعلیم و تربیت اکثراً صرف پسرها میشود و ۹۰ درصد ازمادران و پدران هنوزبین دختر و پسر خود از هر جهت فرق می‌گذارند و پسران خود را عزیزتر میدارند .

ما وقتی از تساوی واقعی حقوق زن و مرد حرف می‌زنیم منظورمان این نیست که جای مردها را بگیریم و یا ازامتیازات آنها کم کنیم و آنرا به خودمان بدهیم . ما نمی‌خواهیم مرد بشویم و نمی‌خواهیم مردانه رفتار کنیم . ما به زن بودن خود افتخار داریم زیرا لااقل عامل و روشن کننده جنگهای خونین تاریخ نبوده‌ایم و درمیان ما کسانی امثال هیتلر پیدا نشده‌اند .

ما زنها فقط می‌خواهیم جامعه متعادل و روابط متعادلی داشته باشیم که درآن زن و مرد را درلباس متجاوز به حقوق یکدیگر نبینیم آنچه بوسیله سازمان ملل متحد و در سال زن و دهه زن باید اتفاق بیفتد این نیست که زنهای جهان مرد بشوند و یا بالعکس مردهای جهان زن بشوند و جای یکدیگر را بگیرند ، بلکه حقیقت این است که می‌خواهیم بخاطر سعادت بشریت ، اززن یک بشر کامل بسازیم ، ومجسمه بردگی زن را بشکنیم .

ما می‌خواهیم ازاین پس مادرها به‌دختران خود نگویند :

« خجالتی باش ، سر بزیر باش ، حرف‌شنو باش ، مطیع باش ، چون زن هستی »

همچنین نمی‌خواهیم مادران و پدران به پسرهای خود بگویند « قوی باش ، گریه نکن ، جنگجو باش ، بزن و بکش چون مرد هستی ! »

ما می‌خواهیم پدرومادرها ازاین پس به دختر و پسر خود با یک زبان و با یک تاکید بگویند « آدم باش ، انسان باش ، صلح دوست باش و برای خودت و جامعه و دنیا خدمتگزار باش »

این تنها شانس ما و کره خاك در راه صلح و رستگاری است .

دنباله این ریپرتاژ در شماره آینده

رواج عشق وزناشوئی بین زنان پیرومردان جوان ازصفحه ۱۵

شون کانری ، وبرت رینولدز محدود نمیشود ، واین طومارخیلی بالا بلندتر ازاین هاست.

نام الیزابت تایلور۴۳ ساله ، ومعشوقش ، هنری وینبرگ ۴۰ ساله در راس لیست قرار گرفته است. وینبرگ، به‌خبرنگاران گفته است :

«دوره‌نکاح‌آزمایشی ما به‌پایان‌رسیده، و چون‌حس کرده‌ایم که‌ازهرجهت‌باهم‌توافق داریم بزودی‌عروسی‌خواهیم کرد»الیزابت — تایلورنیزاعتراف کرده‌است: «درگذشته‌بزرگترین اشتباهم‌این بود که میرفتم و زن‌مردهای مسن تر ازخود میشدم . حال آنکه اگر بعکس رفتار میکردم ، به احتمال فراوان ، هنوززن‌شوهراولم بودم ، ومجبورنمیشدم ، آنهمه شوهرعوض کنم من به تجربه دریافته‌ام که شوهرجوان ، زن خود را بهتر تروخشک میکند و بیشترمیتواند به اووفادارباند»

باربارا‌اوتینگ ستاره زیبا و ۴۶ ساله آلمانی که با (لوتس هوخشترات) کارگردان ۳۱ ساله زندگی دارد ، با لیزتایلور هم عقیده است. مثال جالب‌تر ، (کاترینا‌والنت) ۴۴ساله خواننده مشهور آلمانی است که با شوهر ۲۸ ساله‌اش (رای‌بو) پیانیست انگلیسی زندگی میکند. (کاترینا) گفته‌است:

«مهم آنست که عشق دربین باشد. چون اگر عشق دربین باشد ، دیگرشناسنامه و(سالها) به حساب نخواهد آمد. مگرفراموش کرده‌اید که خانم راشل فیلتر۷۷ساله— یکی ازخویشاوندان نزدیک راکفلر معروف — چگونه با (مایک ویلسون) ۲۸ ساله دوست شده است ، و بروایت مطبوعات آمریکا ، از بیم اعتراض راکفلر ها ، مخفیانه زن اوشده است ؟ .

جینالولوبریجیدا هم یکی ازپروپاقرص ترین مریدان‌مدجدید است او که درسن ۴۶سالگی ، با جوان ۳۰ ساله‌ای بنام (بارون لئوپولد، فن هونینگ) دوره نکاح آزمایشی را میگذراند ، چنان شیفته مد جدید شده که پسرش (میلکو) ۱۶ ساله را دو دستی تحویل یک زن ۳۴ ساله داده‌است.

خانم‌جینا ، درباره‌پسرش گفته است:

لطفاً ورق بزنید

(c) ketabton.com: The Digital Library

رواج عشق و زناشوئی بین زنان پیر و مردان جوان ! !

«میلکو شانزده ساله و دوست صمیمی‌ام ماریزا سولینا ۳۴ ساله بشدت خاطرخواه هم هستند. من در این رابطه نه تنها ایرادی نمی‌بینم، بلکه اگر آنها روزی زن وشوهر بشوند — که امیدوارم بشوند — خوشحال‌تر خواهم شد. زیرا میلکو خواه ناخواه، بالاخره روزی بایست تجربه کسب کند، چه بهتر که این تجربه را یک زن پخته، پا به سن گذاشته و مورد اعتماد من به او بدهد. این درست است که ماریزا ۱۸ سال با پسرم تفاوت سن دارد، ولی در عوض پیکرش بسان یک اثر هنری خوش تراش، و شبیه اندام ونوس خواستنی است.

مرد در مشت اقتدار زن

«کنتس هلن دستنیویل» ۴۰ ساله نیز قیافه سرشناسی است که فیلیپ نیارخوس، پسر ۲۲ ساله میلیاردر معروف یونانی را به‌تور انداخته است. مطبوعات اروپا معتقدند، روابط فیلیپ و کریستینا اونلسیس بخاطر تمیل زن ۴۰ ساله بهم خورد، واگر کنتس نبود، فیلیپ و کریستینا حتماً تا بحال عروسی کرده بودند. در لیست زنهای جوان پسند، «الزا مارتینللی» ستاره زیبا ومشهور ایتالیائی مقامی والا دارد. الزای ۴۰ ساله با کریستیان دسیکا پسر ۲۶ ساله ویتوریو دسیکای فقید زندگی میکند. قضیه هنگامی جالب‌تر خواهد شد که بدانیم، الزا زمانی هم معشوقه خود مرحوم ویتوریو دسیکا بود، و در کنار او حتی تا پای بساط عقد نیز پیش رفت.

بریژیت باردو نیز چنانکه انتظار میرود، از دیگران عقب نمانده است و در سن ۴۰ سالگی، دل راشدیداً به گروعشق (ژان‌پله) هنرپیشه ۲۹ ساله باخته وقول داده که زمستان آینده، با هم عروسی کنند. ژان که تبعه فرانسه ولی چکسلواکی‌الاصل است، بطور کلی درباره زن مسن اینطور قضاوت کرده است:

«چنین زنی فاقد تلون‌مزاج، وبیقراری‌های خاص دخترها وزنهای جوان است. مرد را خوب می‌فهمد، واورا با زیرکی درمشت میگیرد. عشقش چنان بامحبت مادری آمیخته که مرد در پناهش احساس آرامش وآسایش لذت‌بخش خواهد کرد. مثلا نمیتوانید تصور کنید که من از بریژیت، چه‌ها آموخته‌ام، واز وقتی که با او هستم چه اندازه پخته‌تر و باتجربه‌تر شده‌ام.»

دو واقعه پر سروصدا

جالب اینستکه تا ده سال پیش حتی در اروپا اگر جوانی عاشق زن مسن میشد پرونده در دادسرا و مقامات انتظامی تشکیل میگردید و رسوائی و جنجال بسیار برپا می‌شد. نمونه آن ماجرای دردناک «گابریل روسیه» معلمه فرانسوی است که بخاطر عشق بیک پسر جوان خود کشی کرد و دیگری ماجرای «مائور — پتسیاریوانی» ایتالیایی است که سر انجام خوش وعاقبت بخیر داشت «گابریل روسیه»، دبیر یک دبیرستان در «مارسی» سی و دو ساله، که از همسر اولش طلاق گرفته و دارای دو فرزند بود، در سال ۱۹۶۸ عاشق یکی از

عطرهای مام عطر روز برای زندگی امروز

عطرهای مام پدیده‌ای
روح افزا و دلنشین برای تمام
بدن در تمام وقت.
عطرهای مام عطری دلخواه
و مناسب برای
زندگی امروز



MUM®
عطر مام

دل انگیز و دلپذیر با عطرهای مام

Bristol Myers Division of Bristol (Iran) S.A

آرایش و زیبائی **تومیک سروژ**
توالت عروس — اپیلاسیون
از ۸ صبح تا ۷ بعد از ظهر یکسره
خیابان نادرشاه مقابل پمپ بنزین
تلفن ۶۲۷۳۰۰

شاگردان کلاسش بنام « کریستیان روسی» گردید که در آن زمان ۱۵ ساله بود . پدر « کریستیان » استاد دانشگاه و از مردم روشنفکر و آزادی خواه زمان بود . پدر، با وجود شهرت و اعتباری که داشت ، عشق فرزند جوانش را به معلمش یک گناه بزرك میدانست و با روشی ، بسیار خشن عکس العمل نشان داد ، او از هر گونه گفتگو و تبادل نظر با فرزندش « کریستیان » خودداری و او را مجبور کرد مدرسه اش را عوض کند و بالاخره « گابریل — روسیه» را بعنوان « رفتار غیر انسانی با اشخاص نا بالغ»، تحت تعقیب قرار داد . معلمه بیچاره ، باین ترتیب ، مجبور شد شغل خودرار ها کند ، او در دادگاه محاکمه و به ۱۲ ماه زندان محکوم شد . ولی در این فاصله تعادل روحی او بهم خورد ، او را به بیمارستان منتقل کرده و تحت معالجه اجباری قرار دادند که در شفای او مؤثر واقع نشد و در ماه سپتامبر ۱۹۶۹ « گابریل روسیه» بوسیله گاز خود کشی کرد.

ماجرای دوم که شباهت نزدیکی به داستان غم انگیز از « عشق مردن » دارد در شهر « فرارا » ی (ایتالیا) اتفاق میافتد . در ماه ژوئن سال گذشته این شهر در جنجالی بزرك فرو رفت زیرا « جانی سکوار زینی » ۱۸ ساله ، دانش آموز دبیرستان بخانه معلمه خود « مائو ریتسیا — ریوانی » نقل مکان میکند و خانم معلم ۲۵ سال از دانش آموز خود پیر تر است و ضمناً بارنا- موفقیت ازدواج قبلی‌اش را بدوش میکشد .

پدر و مادر « جانی » سرو صدای فراوان براه می‌اندازند و فرزند خود را نارس و فریب خورده معرفی می کنند . باوجود آنکه « جانی » از نظر قانونی بالغ شناخته میشود ولی پلیس مجبور بدخالت میشود بالاخره پرونده به دادگاه میکشد پس از اینکه روانشناسان « جانی » را تحت معاینه قرار میدهند ، رئیس دادگاه او را بالغ و مسئوول میشناسد و به وی اجازه میدهد هر

لطفاً ورق بزنید

« آندره کایات » از روی دفترچه خاطرات « گابریل روسیه» فیلمی ساخت که « آنی ژیرارد» در آن نقش معلمه را بازی کرد . این فیلم در سراسر جهان بنام « از عشق مردن » نمایش داده شد و موفقیت جالب توجهی کسب کرد .

تازه‌های بازار تلفنی آگهی قبول میکند تلفنهای
۳۰۱۵۶۸ — ۳۰۵۱۷۵

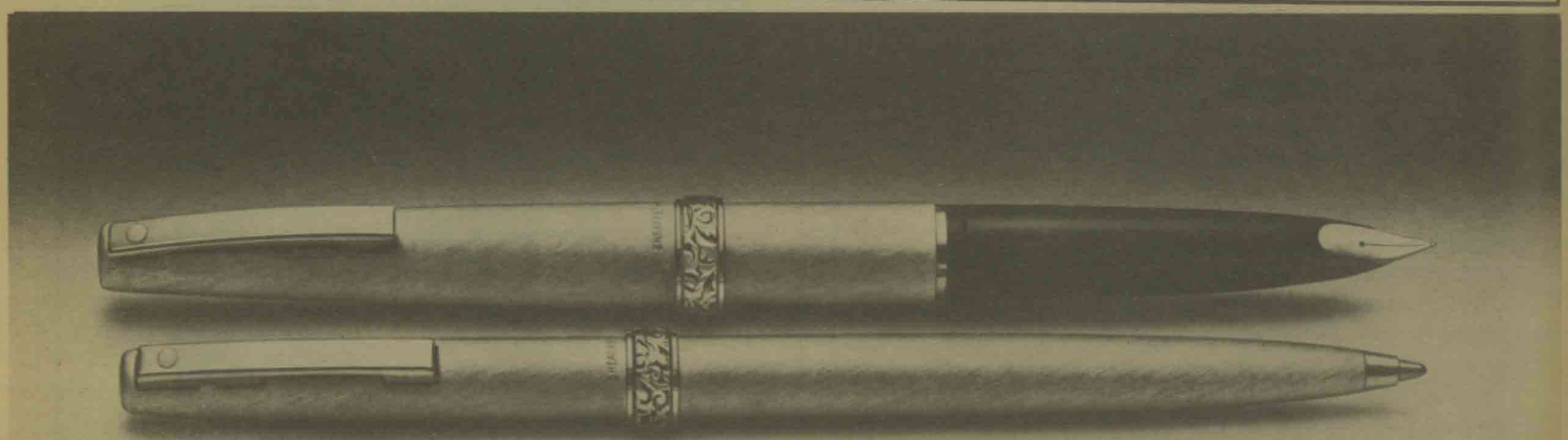
خانمهای شیکپوش عازم لندن



توجه فرمایند

سالن پوست‌فروشی کی‌وست **K.WEST** متخصص صادرات عالیترین انواع پوست مدرنترین وجدیدترین مدلهای پوست را در دسترس شما قرارمیدهد ودرصورت نشان‌دادن اصل یا کپی این آگهی تخفیف ویژه‌ای دریافت خواهید کرد

K.WEST FURS
21 Heddon Street
(Off Regest Street)
LONDON W1
Tel. 01-7340777



چرا خودنویس شیفر یك هدیه برای تمام روزهای سال است؟

بعضی از هدیه‌ها فقط برای مواقع معینی از سال مورد استفاده قرار میگیرد .

بعضی‌ها حتی آنقدرهم استفاده نمیشود ولی‌ما اطمینان داریم خودنویس سلطنتی شیفر هر روز مورد استفاده قرار میگیرد .

این نه تنها بخاطر نوك فوق‌العاده مرغوب این خود نویس است که از طلای ۱۴ عیار ساخته شده، بلکه برای روان بودن‌و آسان نوشتن آن است .

همراه این خود نویس یك خودکار عالی مداد وعلامت گذار عرضه میشود.

شیفر امپریال یکی از انواع متعدد محصولات شیفر است که برای هر سلیقه و به‌بهای مختلف بفروش میرسد شیفرهدیه ایست جاودانی، برای تمام روزهای سال.

شیفر
SHEAFFER®
SHEAFFER WORLD-WIDE A textron COMPANY

موسسه گرانفر تهران ـ خیابان نادری ـ چهارراه قوام السلطنه تلفن : ۴۷۵۰۹ ـ ۴۶۸۷۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

رنگین کمانی از لباسهای رویائی!

بقیه از صفحه ۸۷

داشت . لباس شهره پیراهنی‌چین دار بود از ارزان ترین پارچه ها که پیش بند قرمزی داشت و شهره خودش روی پیشبند گلدوزی کرده بود . روسری قرمزی هم داشت که زیبائی او را چند برابر میکرد . شهره بخاطر ذهن کنجکاو طنز پرداز و قدرت ابتکارش بمعنی واقعی کلمه از طرف مهمانان گلباران شد .

یطور کلی دختران فینالیست امسال در لباسهای ابتکاری خودشان بسیار خوب درخشیدند و ثابت کردند که اگر به دختر جوان ایرانی حتی یک دختر ۱۴ ساله — کمی آزادی برای اندیشه و ابتکار شخصی داده شود، میتواند با قدرت ابتکار و ابداع ظریف و شاعرانه خودش دیگران را به حیرت اندازد .

آنانکه به‌ما یاری دادند...

هر سال در برگزاری مراسم نهائی مسابقهٔ انتخاب دختر شایستهٔ ایران گروهی از زنان و مردان صمیمی و علاقه‌مند به پیروزیهای نسل جوان، ما را با صداقت تمام یاری میدهند. کمک‌های بی‌چشمداشت اینان است که ما را در برپاداشتن مراسم نهائی مسابقه — که مستلزم برنامه — ریزیهای پیچیده است — موفق میگرداند . امسال نیز عده‌ای از این دوستان صمیمی به یاری ما شتافتند و مشکلات را از پیش پایمان برداشتند. وظیفهٔ خود میدانیم که باسعرفی کوتاهی از آنان سپاسگزاری کنیم.

خانم « رحیمه — ملکی » طراح و مدساز

وقتی از خانم « ملکی » که امسال علاوه بر طراحی اونیفورمهای دختران فینالیست، همهٔ بارسنگینی بخش طراحی و لباس مسابقه بر دوش او بود، خواستیم که خودش را معرفی کند، با فروتنی گفت:

« من در سن وسال بسیار کمی ازدواج کردم و در همان مراحل آغاز بلوغ مادر شدم و در بیست‌وچهارسالگی صاحب‌و مادر سه دختر و دو پسر شده بودم. آنروزها با وجود کار سخت بچه‌داری، شب و روز با قرقره گلدوزی و نقاشی روی پارچه و برودری‌دوزی میکردم. وقتی فرزندانم به سن‌وسالی رسیدند که میتوانستم در بیرون از خانه کار کنم، به هنرستان « ارت » رفتم و تدریس میکردم. در فواصل مختلف نیز، برای دیدن دورهٔ عالی خیاطی و طراحی به خارج از کشور مسافرت میکردم و به تحصیلاتم در تهران نیز ادامه میدادم. نتیجهٔ سی‌سال زحمات من اینستکه امروز خودم را یک زن خوشبخت ایرانی میدانم و یک مادر موفق. مشوق من در تمام این سالها همسرم بوده که هرگز مانع کار من نشده است. دو پسر و یک دخترم پزشک شده‌اند، دختر دیگرم فوق‌لیسانس در علوم اجتماعی است و یک دختر دیگرم نیز جوانترین طراح و مدساز ایران است که از دانشگاه تهران لیسانس در زبان انگلیسی دارد و تحصیلات عالی خود را نیز در آمریکا و اروپا به پایان رسانده است. بزرگترین آرزوی من اینستکه در سایهٔ یاریهای شهبانوی هنرپرور ایران، بتوانم از حیث طراحی پارچه و مدسازی در مایه‌های اصیل ایرانی کاری انجام بدهم تا انشاءالله بتوانیم همراه با سایر پیشرفت‌های مملکت ، در هر فصل با ارائه مدهای جدید ایرانی کشور خودمان و طراحها و نقش های دلپذیر آنرا به جهانیان بشناسانیم.

خانم « سیمین امیرابراهیمی » مربی الگانس و برازندگی

خانم « امیرابراهیمی » که امسال با بردباری و صمیمیت زیاد، آداب معاشرت و الگانس و برازندگی را به دختران فینالیست ما آموخت، از دانشگاه « سوربن » پاریس دکترای علوم‌اجتماعی بدست آورده و همزمان در مدرسهٔ مخصوصی بنام « اکول — لوکی » پاریس نیز در رشتهٔ الگانس و آداب‌معاشرت و برازندگی تحصیل کرده و مدرک عالی اخذ نموده است. خانم « امیرابراهیمی » خود نیز از مربیان مدرسه « اکول — لوکی » بوده است. وی درحال‌حاضر در تهران یک کلاس خصوصی دارد و به دختران و خانمهای جوان آداب معاشرت و برازندگی را میآموزد.

خانم « منیر خیردوست » آرایشگر صورت

دختران فینالیست در شب نهائی مسابقه آرایش بسیار لطیف و دخترانه‌ای بر چهرهٔ خود داشتند که به دست خانم « منیر خیردوست » انجام یافته بود. خانم « خیردوست » دهسال سابقهٔ کار دارد و رشتهٔ تخصصی‌اش آرایش نوعروسان است. در ضمن « پاک کردن صورت و ماساژ پوست صورت و فرم دادن به ابروها نیز مهارت کافی دارد.

آقای « رافیک — موسسیان » آرایشگر گیسو

آرایش گیسوان دختران فینالیست را هم آقای « رافیک موسسیان » از آرایشگران مشهور تهران و همکارانش برعهده داشتند. « رافیک » با در نظرگرفتن خطوط چهره و لباس هر دختری، یک مدل خاص آرایش گیسو برای او را انتخاب کرده بود. رافیک در کوپ، طرح و مدل های ابتکاری میدهد. او در مدلهای فانتزی و بدون‌پوش که بیشتر براشینگ میشود، و نیز در رنگ و مش تخصص دارد. رافیک و خانم « منیر خیردوست » با هم و در یک سالن کار می کنند.

آدرس : ویلای شمالی — اول خیابان اراک — پلاک ۶۶ — تلفن : ۸۳۸۱۹۳

تهران خوراک

غذای جشنها و میهمانیهای شما را تهیه ودرمنزل تحویل و پذیرائی مینماید.

تلفن : ۳۰۱۳۱۶

عروسی ۱۴۹ ریال

فیلمبرداری رنگی ♡ تشریفات بی‌نظیر استقبال ♡
دیسکوته استریوفونیک ♡ سالن‌های مجلل
همگی مجانی ♡ تلفن ۶۶۲۶۲۵

استار



شماره‌های برنده کارتهای گالری استار

۲۰۰۲ — ۲۰۰۹ — ۲۰۱۲ — ۲۰۲۵ — ۲۱۴۳ — ۲۱۴۵ —
۲۲۷۱ — ۲۱۶۲ — ۲۳۳۳ — ۲۱۸۵ — ۲۲۹۹ — ۲۳۱۹ —
۲۲۸۵ — ۲۳۱۲ — ۲۲۶۲ — ۲۳۱۷ — ۲۲۶۸ — ۲۳۲۱ —
۲۳۷۵ — ۲۳۵۰ —

دارندگان این شماره کارتها میتوانند باارائه کارت جایزه خود را دریافت کنند.

گالری استار: خیابان پهلوی بالاتر
از چهارراه تخت‌جمشید شمارهٔ ۱۵۱
تلفن ۴۳۷۱۷

رنگهای شاد در سفره رنگین شما
جالیوانی سوپر
در سه رنگ سبز — زرد — قرمز برای سفره
خانواده هایی که میخواهند صمیمیت بیشتر داشته باشد
مخصوصاً بچه ها از داشتن جای لیوانی سوپر
غرق در شادی و نشاط میشوند
مرکز پخش — پلی پلاستیک — پامنار
تلفن ۵۳۷۷۷۷ — ۵۳۸۵۶۳



رواج عشق و زناشوئی بین زنان پیر و مردان جوان ! !

کجا و با هر کس که میخواهد زندگی کند ، باین ترتیب « جانی » موفق میشود در خانه معلمه خود باقی بماند و رابطه آنها هنوز هم خوب و عاشقانه است.

جالب اینکه سینما نیز در سالهای اخیر توجه فراوان باین سوژه جنجال آفرین نشان داده و فیلم هائی از عشق زنان به مردان جوانتر از خود تهیه کرده است و باین ترتیب رفته رفته عشق ورزی زنان مسن بامردان جوانتر بصورت یک مد جالب روز درآمده است.

چرا همسر مرد جوان تر از خود شده ام؟

گذشته از تمام این مسایل باز مردم با کنجکاوی می پرسند علت اصلی گرایش یک زن بسوی مرد جوانتر از خود چیست ؟ غم ها و شادی های این زن کدامست ؟ آیا این زن در کنار محبوب یا شوهر جوان خود احساس حقارت نمی کند؟

برای اینکه مسأله روشن تر شود، موضوع را بازنانی که همسری جوانتر از خود انتخاب کرده اند، درمیان گذاشتیم.

میترانـــدا مارتینو خواننده وهنرپیشه ایتالیائی میگوید :

—من ۴۰ سال دارم وهشت سال است که با « جینولاواگتو» که ۱۲ سال از من جوانتر است زندگی میکنم واز او یک فرزند چهارساله دارم. من نمیدانم که آیا زن مرد جوان تر شدن برای همه زنها خوب است یا نه زیرا این چنین زندگی بستگی زیاد به روحیات وطرز تفکر زن ومرد دارد و نمی توان یک قانون کلی و عمومی برای آن نوشت . من شخصاً از عهده زندگی کردن با مرد جوان تر برمی آیم زیرا جسم وروحم مثل ۲۰ ساله ها جوان، پرانرژی وپرتحرک است. وقتی یک زن مسن تر بامرد جوان تر از خود زندگی میکند باید آماده برای تغییر وتحول و پذیرفتن افکار جوان باشد زیرا نیروی جوانی هرچیزی را تحت تأثیر ونفوذ قرار میدهد. مثلا من ۱۵ سال بود که می خواستم دماغم را عمل کنم ولی جرأت آنرا نداشتم تا اینکه شوهرم که ۱۲ سال از من جوانتر است یکروز بالحن مصممی گفت: « اگر فکر میکنی که باعمل کردن دماغ خوشبخت تر وزیباتر وراحت تر میشوی همین امروز برو و کلک این کار را بکن ! »

این جمله صادقانه وشجاعانه تردید ۱۵ ساله مرا بهم زد وهمان هفته رفتم ودماغم را عمل کردم ودمسال جوان تر وخوشگل تر شدم واعتماد به نفسم نیز بیشتر شد.

فرانکا والری هنرپیشه ایتالیائی میگوید :

من ۵۳ سال دارم ومرد محبوبم ۳۸ ساله است یعنی ۱۵ سال اختلاف سن داریم اما زندگی شاد، راضی وبی دغدغـــه ای را در کنـــار یکدیگر می گذرانیم و علت آن اینستکه تفاوت سن زن ومـــرد چیزی است که فقط به خود آنها و احساس و افکار و تمایلات آنها مربوط است و به قانون ومردم وعادات وافکار دیگران ابداً ارتباطی ندارد . این مسئله چیزی است که فضول ها میخواهند درباره آن غائله برپا کنند و جنجال بیافرینند والا وقتی دو نفر خواستند با عشق و آزادگی در کنار هم زندگی کنند مسئله تفاهم بیش از سن وسال برای آنها واجد اهمیت است .

شاید علت بستگی و محبت میان یک زن مسن و یک مرد جوان بر خورد دو دنیای متضاد و جداگانه است که یکدیگر را مثل دو قطب مثبت و منفی بخوبی جذب می کنند و شاید این بر خورد و جاذبه از هر جهت سازنده و ارضاء کننده باشد . تنها خطری که در این میان متصور است دخالت های بی جای مردم و سخن چینی بمورد دیگران است .

۴۱ سال تفاوت سن !

عجیب ترین موضوعی که این روزها در باره ازدواج زنان با مردان جوان تر مورد توجه مطبوعات ایتالیائی قرار گرفته قصه خانم پائولا یک زن ۷۴ ساله است که سه سال پیش با جوانی ۳۳ ساله بنام « برونو» ازدواج کرده است. در این مورد شوهر ۴۱ سال از همسرش جوان تر است .

پائولا با صداقت اعتراف می کند :

—من برای بدست آوردن این مرد ، یعنی این شوهر جوان ، هیچ کار فوق العاده مهمی نکردم . من دوران جوانی زیبا و با شکوهی را پشت سر گذاشته ام و با کمال میل دوران پیری طبیعی را پذیرا شده و داشتم به تنهائی زندگی میکردم و در دوره پیری هرگز آرزو نمی کردم که جوان سی و سه ساله ای در کنار خود داشته باشم که نسبت بمن مهربان باشد و مرا در بقیه راه زندگی همراهی کند . با این همه ، حوادث طوری اتفاق افتاد که مرد جوان ، با میل خود، بسوی من آمد و منهم از فرصت استفاده کرده و با او ازدواج کردم :عشق و یگانگی ما بر یک دوستی و نزدیکی بسیار عمیق پایه گذاری شده است .

بسیاری از مردم وقتی ما را کنار یکدیگر می بینند خنده ومتلکی بارما می کنند ولی ما این متلک ها را بدل نمی گیریم ومشغول زندگی عاشقانه خود هستیم . بین ما ریا وسوءظن وجود ندارد و یکدیگر را مثل دو دوست جان در جانی دوست میداریم و بهم کمک می کنیم تا از دقایق زندگی خود لذت ببریم . جامعه فکر می کند که من سر «برونو» کلاه گذاشته ام و بدن پیر خود را در کنار بدن جوان او تر و تازه و نیرومند نگهمیدارم ولی اشتباه مردم در اینستکه اگر من از بدن جوان «برونو» بهره می گیرم در مقابل او نیز از روح تجربه دیده— ازعقل و از آرامش وصفا ومحبت بی آلایش من بهره مند میشود و خود «برونو» بارها گفته است که : در این داد وستد جسم وجان ، برنده من هستم نه تو !

عقیده یک روانشناس

پروفسور « انتروفوناری » روان شناس ایتالیائی میگوید :

— در ارتباط عاشقانه یک زن مسن با یک مرد جوان هیچ فاجعه ای روی نمیدهد جز اینکه زن مسن ممکن است پس از مدتی بر اثر کناره-جوئی مرد جوان دچار سرخوردگی و افسردگی خاطر بشود.

همیشه احتمال دارد که مرد جوان به زنان جوان روی آورد و همسر مسن خود را تنهـا بگذارد که در این صورت کشیدن بار تنهائی درسن میان سالی یا آغاز دوره کهولت برای یک زن بسیار سنگین است و زن با اشکال میتوانـد این ضربه را تحمل کند.

باید از نظر بیولوژیکی توجه داشت کـــه احساسات جنسی زن درسنین بالا متوقف نمیشود و حالت معمولی خود را حفظ میکند . حتی در بعضی از موارد دیده شده که شدت هم مییابد .

شاید این مسئله از این ناشی میشود که زن دیگر ترس از دست دادن جوانی را رها کرده وحالا همان که باید باشد هست وقوای عاقله اش بر قوای احساسی اش تسلط پیدا کرده است . و این درست نقطه مقابل وضع مردان است که درسنین معینی قدرت جنسی خود را از دست میدهند و احساس نـاتـوانی می کنند . در هرصورت باید بگویم که زنان مسنی که با مردان جوان بستگی عاطفی دارند ، وجه تمایزی نسبت بزنان دیگر ندارند و موجودات خارق العاده ای نیستند، آنها فقط زنانی هستندکه پایشان را از چهارچوب سنت وعادات بیرون گذاشته اند. تابحال همیشه مرد ، درخانـواده ، بعلت اینکـه مسن تر بـوده زمام رهبری خانواده را بدست داشته است ، شاید در دوره ما درست باشد که این بار ، در این مسئلـه بخصوص ، رهبری خانواده بدست زن ، البته زن تجربه دیده و به خود آمده و بالغ بیفتد و راه و رسم زندگی کمی تغییر کند . بنظر من این تغییر برای سلامت و خوشبختی مردها مفید است.

مطبوعات آلمانی نوشته اند که در سال ۱۹۷۴ در کشور آلمان به تنهائی ۶ هزار زن به خانه شوهرانی رفته اند که یک تا ۲۰ سال از آنها جوان تر بوده اند.

در ایتالیا در شش ماهه اول سال ۱۹۷۵ تعداد ۱۷۰۰۰ زن با مردهای جوان تر از خـود ازدواج کرده اند و عجیب آنکـه حد متوسط اختلاف سن زنها و مردها شش سال بوده است.

در سوئد پایتخت آزادی سکس و زناشوئی ۱۲ هزار زن در یکسال گذشته با شوهرانی ۵ تا ۱۷ سال جوان تر ازدواج کرده اند و همه اینها نشانه آنستکه تحولی بزرگ در رسوم و آداب زناشوئی درحال تکوین است. ■

تلفن مستقیم
آگهی زن روز
۳۰۱۵۶۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

«شهره»، دختری از شهر آرامش ها و صمیمیت ها!

بقیه از صفحه ۱۷

دانشکده برایم دورهٔ جدیدی از زندگی باشد و جاهای خالی در زندگیم را پر کند. راستی تا یادم نرفته برایتان بگویم که دخترهای فینالیست چقدر صمیمی و مهربان بودند. حالا هم که مسابقه تمام شده، همه با هم صمیمی هستند و دوست شده‌اند. اینهم فرصتی بود که مسابقه برای ما بوجود آورد. حالا که مسابقه تمام شده، احساس میکنم که اعتماد به نفس بیشتری پیدا کرده‌ام. سابقاً من خیلی کم حرف میزدم، اما حالا خیلی راحت حرف میزنم. سابقاً توی خیابان که میرفتم، اگر کسی برمیگشت و نگاهم میکرد، ناراحت میشدم، اما حالا خیلی راحت توی مردم میروم.

—فکر میکردی که دختر شایسته ایران بشوی؟

—اصلا. خیال میکردم که حداکثر نفر دوم یا سوم میشوم. هنوز هم باور ندارم که اول شده‌ام. شب آخر، همه چیز ناگهان عوض شد. دخترها وقتی با لباس اونیفورم‌شان رژه رفتند و به پشت صحنه آمدند، همه‌اش می گفتند که مهمانها چقدر صمیمی هستند و چه خوب از همه استقبال می کنند. واقعاً هم همین طور بود. مردم برای همهٔ دختران فینالیست دست میزدند، خانوادهٔ خود من برای رقیب من ابراز احساسات میکردند. و آن لحظات آخر براستی فراموش نشدنی بودند. وقتی گوگوش اسم نفر چهارم را اعلام میکرد، گفت: « اسمش با « ش » شروع میشود! » من گفتم: « لابد خودم هستم ! » اما وقتی اسم « شیوا رشدیه » دختر دوست داشتنی را اعلام کرد، کمی امیدوار شدم که جزو نفرات جلوتر باشم. وقتی گوگوش میخواست نام دختر شایسته را اعلام کرد، از دخترها پرسید: « اگر گفتید اسمش چیست؟ » آنها دوسه بار گفتند: « شهره! شهره! » اما گوگوش چیزی نگفت، و من یکهو دلم خالی شد و با خودم گفتم: « هیچی نشدم! » اما از وقتی که اسم مرا به عنوان دختر شایسته اعلام کردند، دیگر نفهمیدم چطور روی صحنه آمدم و چطور راه رفتم. دخترها و مهمانان آنقدر محبت کردند که خیلی دلم میخواهد فیلم آن لحظات را حداقل یکبار تماشا کنم و ببینم خودم در چه حالی بوده‌ام. از تمام این مراسم خاطرات بسیار خوشی دارم. دختران فینالیست واقعاً خیلی خوب بودند. مخصوصاً دخترهای شهرستانها از نظر مطالعه و معلومات عمومی واقعاً پر بودند. « دینا شجاعی » دختر خرم آبادی خیلی کتاب خوانده بود وچیز می فهمید. « نسرین بهجتی » دختر زاهدانی در رفتار و گفتار از همه ما راحت‌تر بود. وقتی فکر میکنم که خواهران شهرستانی ما اینقدر پیشرفت کرده‌اند، از ته دل خوشحال میشوم.

—شهره، فکر میکنی در زندگی دخترهای جوان امروزی چه مشکلاتی وجود دارد؟

—بزرگترین مشکل مسألهٔ عدم تفاهم و اعتماد متقابل میان دخترها و پدر و مادرشان است. بسیاری از پدر و مادرها خیلی در حق دخترشان سختگیری می کنند و در نتیجه دختر هر کاری که دلش میخواهد انجام میدهد، اما در پشت پرده و پنهان از پدر و مادر، و این اصلا خوب نیست. خیلی از پدر ومادرها هم اول پیشقدم میشوند و به دخترشان حق میدهند که حرف بزند، اما وقتی از رازهایش باخبر شدند، توی ذوقش میزنند.

—فکر میکنی بزرگترین آرزوی دخترهای همسن وسال توچیست؟

—در مورد خودم، بزرگترین آرزویم ورود به دانشگاه بود که خوشبختانه موفق شدم.

در مورد دخترهای دیگر بهتر است از خودشان بپرسید.

—وفکر میکنی که همهٔ دخترها باید به دانشگاه بروند؟

—بله، تحصیلات عالی نه فقط برای بالابردن سطح معلومات وفرهنگ دخترها ضروری است، بلکه مقدمه‌ای برای استقلال مادی هم هست.

—وفکرمیکنی که بعداز پایان تحصیلات دانشگاهی وازدواج دخترها حتماً باید کار کنند؟

—خیال میکنم که اگر زن وشوهر جوان احتیاج مادی داشتند، دختر باید خیلی جدی کار کند، اما اگر از نظر مادی نیازی نداشتند، آنوقت کار کردن دختر فقط برای اینستکه از اجتماع دور نباشد وبامردم حشر و نشر داشته باشد. فکر میکنم اگر یک زن همه‌اش توی خانه بنشیند و کارهای خانه را انجام بدهد، خودش هم کسل میشود، اما بهرحال من موافق نیستم که یک زن تمام وقتش را صرف کارهای خارج ازخانه بکند.

—شهره، راستی خودت را چطور دختری میشناسی؟

خیال میکنم نسبت به سن وسال خودم کمی آرامتر هستم و شور و شر دخترهای هیجدساله را ندارم. اینهم شاید نتیجهٔ تربیت خانوادگی باشد. شاید دیگران از این «سنگین وخانم بودن» من در هیجدسالگی خوششان نیاید، اما من خوشم میآید. یادم میآید که در دوران کودکی خیلی شیطان بودم وبادوستانم که بازی میکردم، از دستم عاجز میشدند، از در و دیوار بالا میرفتم، اما در دوسه‌سال اخیر همه‌چیز عوض شد، خودم‌هم نمیدانم چرا، اینراهم میدانم که دنیا وجامعه‌را بادیده‌واقع بینانه‌ای نگاه میکنم وگول حرف وظاهر مردم رانمیخورم.

—فکر میکنی با چگونه‌سردی ازدواج خواهی کرد؟

—از حالا نمیتوانم جواب قاطع وصددرصد به شما بدهم، اما اینرا میدانم که همسرآیندهٔ من باید یک کمی بزرگتر از خودم باشد. من چه حالا ازدواج بکنم وچه دهسال بعد، مطمئناً با یک پسر ۲۳، ۲۴ ساله ازدواج نخواهم کرد و مردی که بامن ازدواج میکند، باید سنش از سی‌سال بالاتر باشد، چون ما دخترها هنوز تجربه کافی از مشکلات زندگی نداریم، واگر من از زندگی تجربه‌ای نداشته باشم وهمسرم هم نداشته باشد، پایه‌این زندگی مشترك از همان اول سست میشود. همسرمن باید آنقدر از زندگی تجربه داشته باشد که بتواند بمن هم کمک کند وچیزهائی یاد بدهد.

— خیال میکنی برای آغاز یک زندگی مشترك تاچه اندازه پول لازم است؟

—دقیقاً نمیتوانم بگویم. من یک زندگی خیلی معمولی میخواهم بایک خانه کوچک. نه‌انتظار دارم که لباسهای گرانقیمت بخرم و نه‌آرزو دارم که سالی چندبار به‌اروپا وآمریکا بروم. من وهمسرم بایدآنقدر پول داشته باشیم که بتوانیم هفته‌ای یکشب شام را در بیرون ازخانه بخوریم. همین وبس!

—حالا هرماه چقدرخرج میکنی؟

—نمیدانم. یکماه سه‌دست پارچـــــه میخرم ویکماه هیچی نمیخرم. مامان وبابا هرچه‌پول از آنها بخواهم دراختیار من میگذارند، اما همیشه توصیه میکنند که‌متعادل خرج بکنم.

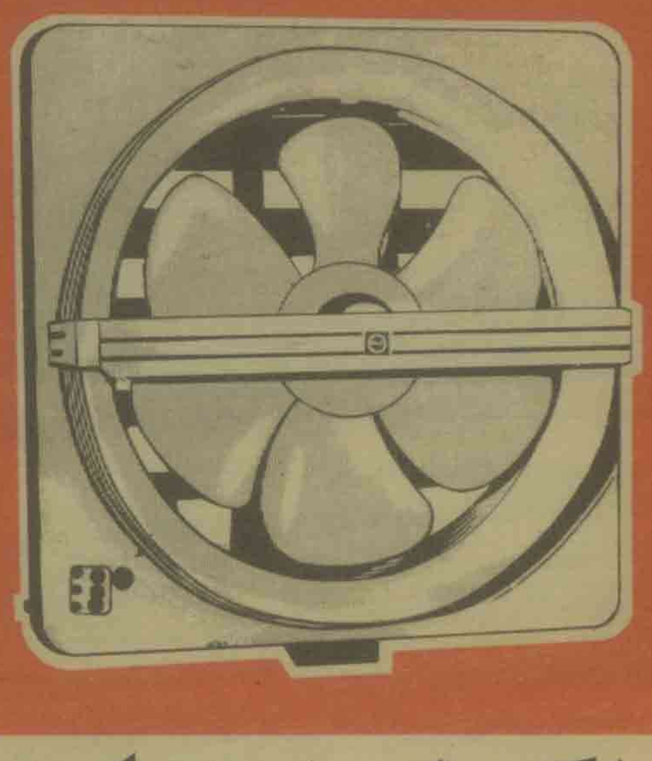
—ازهمسرت چه‌انتظاراتی داری!

— فقط انتظار دارم که دوستم داشته‌باشد وبامن صادق وروراست باشد.

—از دست چه‌کسانی بکری‌ودل‌بری داری!

—ازدست مزاحم‌های خیابانی که یاابنکه دامن‌ها درازشده، زبانشان کوتاه نشده! از دست کسانی که سه‌ساعت بعداز نیمه‌شب به خانهٔ مردم تلفن میزنند وغش غش میخندند!..

حالا دیگر خود «شهره» هم غش غش میخندد... خنده‌ای پاك وناب وسرشار از عشق به‌زندگی... دختر شایسته سال ۱۳۵۴، همکلاسی «سوسن‌حکیما» و «رؤیا روحانی» نمونهٔ درخشان نسل خویش است: شاداب و سرزنده، متکی به‌خود، صریح وصدیق، وبیشتر از همه عاشق زیستن، وعاشقانه زندگی را دوست‌داشتن! ■



هواکش کادِکا
«باگرگرهٔ اتوماتیک»

انواع گوناگون برای مراکز مختلف

- بیمارستانها هتلها کارگاهها
- سالنهای پذیرائی «مدل دولوکس»
- اطاقهای خواب «مدل شیشه ئی»
- مغازه ها. سوپرها. فروشگاهها
- آشپزخانه «نوع مخصوص»
- حمام ودستشوئی

KDK

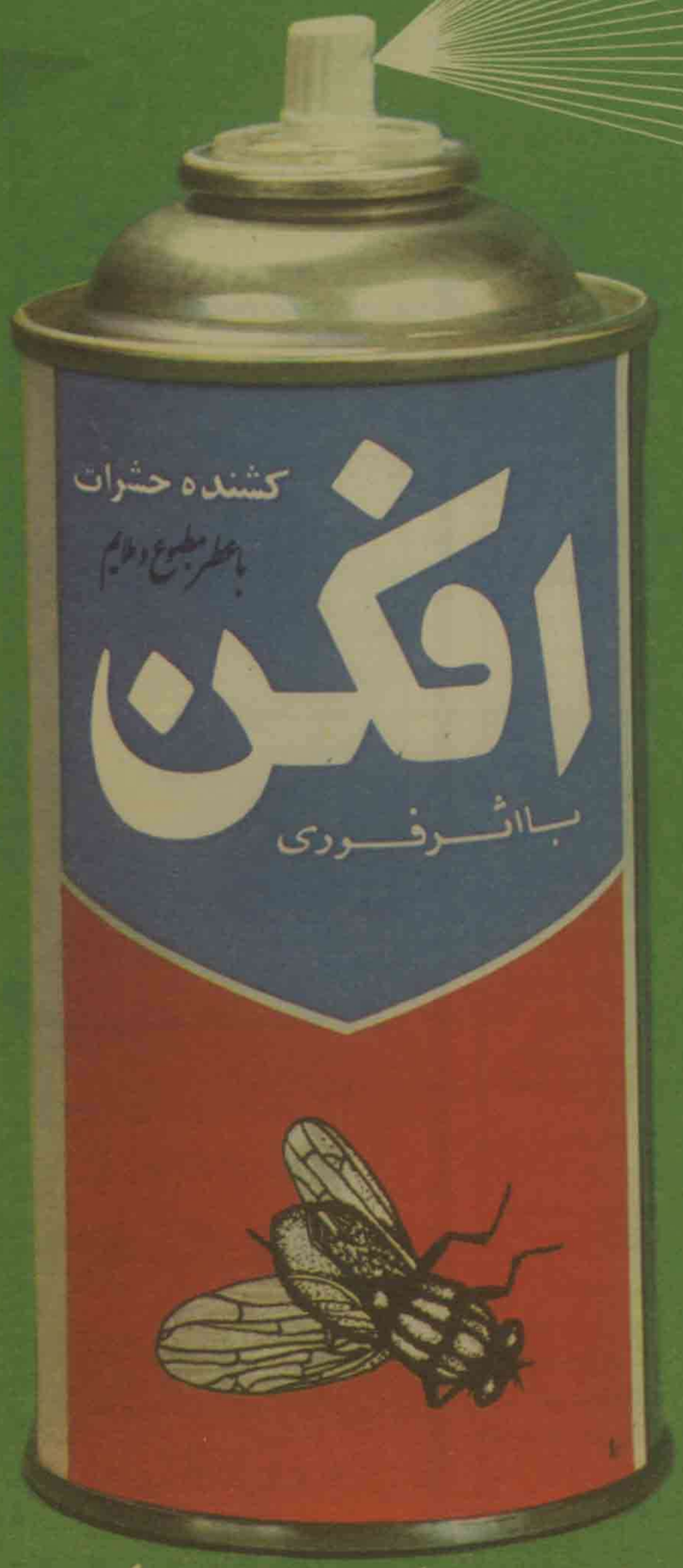
نماینده انحصاری:
شرکت بازرگانی محمد عاصمی - خیابان سپهبد زاهدی
چهارراه نیکو - ساختمان عاصمی تلفن ۸۳۹۸۸۶-۷

نمایندگان توزیع هواکش کادکا در تهران و شهرستانها:
تهران - بورس هواکش کیهان آقای محمد حاجی زاده جاده قدیم شمیران نرسیده به سه راه تخت جمشید. مشهد - آقای حاج‌محمدهادی هاشم‌نیا خیابان خسروی.
اهواز - آقای کریم صالحی الکتریکی خوزستان. خرمشهر - فروشگاه اخوان کاظمی.
تبریز - فروشگاه ابزارصنعتی خیابان فردوسی. شیراز - آقای حسن معاون شهیدی خیابان انوری نبش لشگری. دزفول - آقای حسن ورشوچی خیابان سیروس.

تلفن مستقیم
آگهی زن روز
۳۰۱۵۶۸

(c) kayhan.com: The Digital Library

آیا میدانید حشرات نسبت به حشره کش های معمولی مقاوم میشوند؟



افکن

با فرمول جدید ـ پیشرفته ـ قوی مقاوم ترین حشرات را از بین میبرد

امسال نیز با افکن مگس و حشرات سمج و مزاحم را نابود کنید

با یک فشار به دکمه افکن ـ چند ثانیه بعد نابودی حشرات

هیچ حشره ای در مقابل افکن تاب مقاومت ندارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

آخرین اختراع برای

رهائی از طاسی

Hair Extension

متد جدید با موی دائم

بدون احتیاج به مراجعت بعدی



فقط در

ویوینگ راشل

تکنولوژی تمام امکانات را در

دسترس شما قرارداده است تا دیگر

از کم پشتی وطاسی سر نگران نباشید



Hair Weaving

هیر ویوینگ بافت مستقیم مو بمو

بدون هیچ شیئی خارجی با آخرین

متد از آمریکا

ویوینگ راشل

اولین موسسه ویوینگ در ایران

پهلوی جنب سینما آتلانتیک

تلفن ۶۲۸۲۲۳

ماندانا و خواهرش

بقیه از صفحه ۶۰

— میدانی چرا میل ندارم دختر قشنگی که با من است مست کند؟

— خیر قربان؟

— برای اینکه میل دارم با من برقصد.

ماندانا با لحن کودکانه‌ای میپرسد:

— آقای گارسون، شما فکر میکنید اگر من این لیوان مشروب را سر بکشم نمیتوانم برقصم؟

— چه عرض کنم خانم.

من جواب میدهم:

— آقای گارسون، من مطمئن هستم اگر شکم خالی باز هم مشروب بخورد، دمر روی میز میافتد.

ماندانا گیلاس مشروب را روی میز میگذارد.

— بسیار خوب. بسیار خوب. ارباب، آقا هستند. هرچه ایشان بفرمایند.

گارسون تعظیم کرده دور میشود. ماندانا ابروانش را بالا میاندازد:

— میدانی فوت، اشتباه کردی نگذاشتی مشروب بخورم. اگر خورده بودم جرئت پیدا میکردم لبهای ترا ببوسم.

فکر میکنم حتماً مست کرده که اینطور حرف میزند. سکوت میکنم. گارسون شام ما را سرو میکند.

گوشت سرخ کرده وقارچ.

همینکه توی بشقاب ماندانا غذا میکشد، بازهم ماندانا دست او را میگیرد.

— آقای گارسون. میدانی چرا این آقا درست چهار دقیقه است که با من قهر کرده و حرف نمیزند؟

— نخیر خانم. من فقط میدانم هیچ مردی با دختر خوشگلی مثل شما قهر نمیکند.

گارسون هم حدس زده که ماندانا مست کرده. ماندانا با ژستهای کامل غذا میخورد. ارکستر نواختن موزیک را شروع کرده. اما هنوز هیچکس برای رقص وسط پیست نرفته. ماندانا سرش را به من نزدیک میکند و میگوید.

— یادت هست به من گفتی « کاش میتوانستیم خوشبخت‌ترین زوج این مجلس باشیم ؟ »

— بله، یادم است.

— یادت هست منهم گفتم بعد از آنکه یک گیلاس مشروب خوردم جوابت را میدهم؟

— بله. یادم است.

— خوب، حالا جوابت : ما میتوانیم امشب خوشبخت‌ترین زوج این مجلس باشیم...

ضربان قلبم غیر عادی میشود. فکر میکنم ماندانا میخواهد بگوید : «مرا دوست دارد.» امیدوارم اگر این جمله از دهانش خارج شد، از روی مستی نباشد.

ماندانا، چشمهایش را گرد کرده، خیره خیره مرا نگاه میکند.

— بسیار خوب. شروع کنیم.

— چی را ماندانا؟

— خوشحال بودن. خوش بودن برای خوشبخت بودن.

بعد از لحظه‌ای سکوت اضافه میکند:

— فوت، هیچوقت خوشبختی جاودانی نیست. بیا فراموش کنیم ما چطور با هم آشنا شدیم و چطور ممکن است از هم جدا بشویم.

این جمله آخرش مرا تکان میدهد. ماندانا آنقدر با صدای بلند حرف میزند که توجه مشتریهای میزهای اطراف ما را جلب کرده.

— میدانی فوت. زندگی جمع لحظه‌هاست. لحظه‌های بهم چسبیده روزها را میسازد و روزهای دنبال هم زندگی را. من میخواهم با لحظه‌های جدا از هم روزهایم را بسازم و با روزهای جدا زندگیم را. اینطوری زندگی برای من قابل تحمل‌تر و بهتر میشود. امروز صبح را ازگذشته و آینده جدا کردیم و خوش بودیم. امشب هم باید همان کار را بکنیم. توگناه نکردی که فقط کسالت غمهای گذشته و ناامیدیهای آینده‌ام را تحمل بکنی. بگذار اقلا یک خاطره خوش هم از من داشته باشی.

— ماندانا، تو چی میگوئی؟ میخواهی چیکار کنی؟

چنگالش را توی آخرین قطعه گوشتی که در بشقابش باقی مانده فرو میکند.

— میخواهم آخرین لقمهٔ شامم را بخورم.

گیلاسش را برمیدارد.

— سر قول خودم ماندم. تا شامم را تمام نکردم مشروب نخوردم. سرقول خودت باش بگذار گیلاسم را بالا بیاندازم. سلامتی خودمان.

گیلاسش را به گیلاس من میزند. وقتی مشروبش را سرمیکشد، حس میکنم گارسون ویسکی او را رقیق‌تر از حد معمولی ریخته. از این تیزهوشی و موقع‌شناسی گارسون دانسینگ خوشم میآید.

ماندانا گیلاس خالی را روی میز میکوبد. دست مرا میگیرد بلند میشود.

— بسیار خوب، حالا برویم برقصیم.

نگاهی به پیست خالی میاندازم. ماندانا با لحن قانع کننده‌ای میگوید:

— بالاخره دونفر باید اول شروع کنند، چه مانعی دارد آن دونفر ما باشیم.

مرا وسط پیست رقص میکشد. ارکستر تانگوی ملایمی میزند. ماندانا خودش را به من میچسباند.

— اگر راستش را بخواهی کمی سرم گیج میرود.

دستم را دور کمرش محکم میگیرم. پستانهای برجسته‌اش روی سینه‌ام فشرده میشوند. ضربان تند قلبش را حس میکنم. گونه‌اش را بصورت من چسبانده. نفس گرمش گوشم را داغ میکند. احساس میکنم در رؤیای شیرینی فرو رفته‌ام. آهسته میگوید:

— فوت، شنیده‌ام در استرالیا، دخترهائی هستند که شغلشان وقت‌گذراندن با مردهای مجرد است. مردهائی که از تنهائی خسته میشوند، ساعتی ۱۰ دلار یکی از آن دخترها را اجاره میکنند و آن دختر موظف است با آنها شام بخورد، برقصد، حرف بزند، سرگرمشان کند... و هنگام رقصیدن با آنها بوسه بدهد.

— منظورت از این حرف چیه ماندانا؟

— حالا مثلا تو فکر کن من یکی از آن دخترها هستم. با این تفاوت که خیلی گرانتر هستم. تو الان دو روز و دو شب است وقت خودت را به من داده‌ای، اتومبیلت را در اختیار من گذاشته‌ای. خرج شام و ناهارم را هم داده‌ای. اگر قرار بود یک مشتری اینهمه خدمت ترا در این مدت بخرد، چقدر پول از او مطالبه میکردی آقای کارآگاه؟

سرم را عقب میکشم. بهت‌زده ماندانا را نگاه میکنم.

— جواب مرا بده. چقدر؟ هان؟ هزار دلار؟ دوهزار دلار؟ خوب فرض کن منهم یکی از آن دخترهای استرالیائی هستم که برای یک شب سرگرم کردن یک مرد مجرد همانقدر پول را مطالبه میکنم. اینطوری با هم بحساب میشویم. مگر نه فوت؟

— ماندانا، به من بگو ببینم چی شده؟ چرا میخواهی از هم جدا بشویم؟ چرا باید مرا ترک بکنی؟

ادامه دارد

دختری از شهر کنان

بقیه از صفحه ۶۳

— من رفتم . بهت سر میزنم عزیزم . مراقب حرفهات باش ....

چند دقیقه‌ای در اطاق راه میروم . لبخندی رضامندانه بر لب دارم . فکر میکنم که اندك اندك به موقعیت نهائی نزدیک میشوم . هدف من اینست که بساط حکمفرمائی این زن بدسیرت و کثیف را بهم بریزم . برای رسیدن باین مقصود باید قبل از هر کار او را خلع سلاح کنم . سلاح او داود و تقی هستند و یکی دو نفر دیگر که چندان اهمیتی ندارند . صدای پائی در راهرو شنیده میشود و پس از لحظاتی ننه کپل در اتاق را میفشارد و باز میکند و بداخل خم میشود و میگوید:

— فلور خانم.. تقی کارت داره. میخواد با هات حرف بزنه .

من ابروان خود را درهم میکشم و با زرنگی خاصی میگویم :

— چی. من برم به اطاق تقی. ؟ اگه تقی با من کار داره چرا خودش نمیاد اینجا .... خجالت نمیکشه منو احضار میکنه . مگه نمیدونه که ماما‌ن دستور داده که ما حق نداریم ....

(ننه کپل) با بی‌حوصلگی متناسب سن و سال خودش اعتراض میکند :

— چقدر حرف میزنی ... یک کلمه بگو نه و خودتو راحت کن . حالام من میرم میگم فلور خانم کار داره و نمیتونه از اطاقش بیاد بیرون .

— آره. برو بگو تقی خودش بیاد . تازه باید از ماما‌ن اجازه بگیره . .

ننه کپل در را می‌بندد ومن صدای پای او را تشخیص میدهم که دور میشود . از تشویش و نگرانی پر شده‌ام ونمیدانم چه فاجعه‌ای انتظار مرا میکشد . هزار جور فکر میکنم . بیاد گفته‌های داود میافتم و بعد میخواهم بین نگرانی و غم و غصه نوشی و خودم وداود رابطه‌ای بیابم . این دو بهم مربوط نیستند ولی انسان وقتی میترسد هرچیزی را بهم ربط میدهد ومن سخت ترسیده‌ام . خداوندا چه بلای بزرگی انتظار مرا میکشد . چه نقشه‌ای برای من کشیده‌اند . اگر باید از مهمانی پذیرایی کنم ماما‌ن دستور میدهد نه تقی . این مرد ابله و زشتروی مأمور عذاب این خانه و ساکنان آن است پس اگر او با من کار دارد نشانه اینست که مورد خشم و غضب قرار گرفته‌ام و تقی میخواهد مرا مجازات کند . وای بر من...

خیلی میکوشم آرامش از دست رفته را باز یابم . برای اینکه جرأت و جسارت گفتگو با تقی را داشته باشم یک نصفه گیلاس ویکی مینوشم و کمی گرم میشوم . این را نوشی بمن آموخته است . او بمن گفت هروقت خواستی شجاعتر از آن باشی که هستی کمی مشروب بنوش . این اولین دفعه است که بدون تعارف و در تنهائی اطاق خودم لب به مشروب میزنم .

نیمساعت میگذرد . من مقابل آئینه نشسته‌ام و گیسوانم را بیگودی می‌بندم . باز همان پیراهن رکابی را بتن دارم که تمام بدنم از پشت روزنه‌های دانتل دیده میشود . صدای ناآشنا و خاصی را می‌شنوم . مثل اینست

کم شنوایان

بهتر بشنوید

سمعکهای پشت گوش الکترونیکی نامرئی ساخت انگلستان با آخرین پدیده‌های علمی و جدید رسید روزهای دوشنبه و پنجشنبه از ٤ تا ٧ بعدازظهر ساختمان آلومینیوم طبقه ۱۲ اتاق ۱۲۳٤

که یکی از حیوانات ماقبل تاریخ که سم سنگین و بزرگی دارد راه میرود . بیاد فیلم جزیره گنج میافتم . وقتی کاپیتان که یکپای چوبی داشت روی عرشه کشتی بادبانی دزدان دریائی راه میرفت چنین صدائی شنیده میشد . خداوندا این کیست ؟ با رنگی پریده و دیدگانی وحشت‌زده از آئینه چشم به در اتاق دوخته‌ام . صدای ناآشنا نزدیکتر میشود تا پشت دراتاق من متوقف میگردد و بعد صدای در برمیخیزد . یکی با چوب بدر میکوبد... من فوراً میفهمم او کیست و قبل از اینکه سئوال کنم چه کسی با من کار دارد میگویم :

—بیا تو آقاتقی . . بفرمائین . . .

نمیدانم چرا استنباط خود را برزبان آوردم و چقدر مطمئن بودم که آنچه برخاطرم گذشت گفتم . تقی با همان چوبدست در را میفشارد و باز میکند و من که هنوز متوحش هستم از جای برمیخزم و بطرف در اتاق برمیگردم . تقی در حالیکه یک چوبدست کلفت تکیه داده وقفسه‌سینه‌اش را تانزدیکی گردن گچ گرفته وسط چهار چوب در اتاق ایستاده است و به من مینگرد .... او نیز مرد است و احساس دارد . مردی است که از یکی دو سال پیش فقط با یک زن سالمند رابطه داشته و نسبت بیک زن‌جوان و زیباحساسیت بیشتری دارد . چشم از اندام نیم‌عریان من برنمیدارد . دیدگانش برق شهوت دارد . لبخندی برلبهایش نقش بسته است . من پیش میروم و بامهربانی و محبت میگویم :

—آقی.. بزار کمکت کنم . بیاتو.. چه عجب شد که یاد من کردی. ؟ خیلی خوش آمدی . . بفرما . .

میخواهم زیربازویش را بگیرم اما او دست مرا واپس میزند و بکمک عصا راه‌میافتد و به درون اتاق میاید . صندلی میگذارم مینشیند . من فوراً پیراهنم را می‌پوشم اما تعمداً اینکاررا کش میدهم وچند بار مقابل او خم و راست میشوم که قسمتهای پوشیده‌تر بدنم را ببیند و بیشتر آماده اسارت شود . در این حال می پرسم :

—آقی . ویسکی میل داری. ؟ من الان به گیلاس خوردم . نمیدونم چرا این موقع روز که میشه هوس مشروب میکنم .

— خوبه . اما هر روز نخور .... عادتت میشه .... معتاد میشی . الکلی میشی و اونوقت مردی بهت نیگا نمیکنه ....

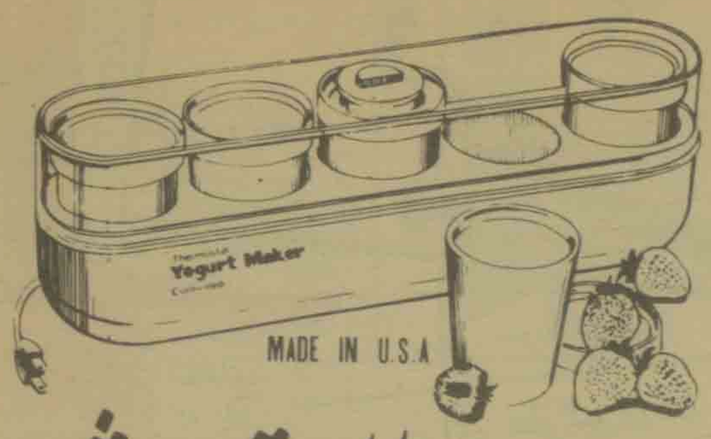
من می‌خندم . خود را شاد نشان میدهم . رفتاری ندارم که فکر کند از او متنفرم و کینه‌ای بدل دارم ولی درواقع بیش از هر موجودی از تقی نفرت دارم و چنان کینه‌ای از او بدل گرفته‌ام که تا انتقام دردناکی نگیرم آسوده نمیشوم .

چند دقیقه‌ای راجع به مسائل مختلف حرف میزنیم تا اینکه او میگوید:

—فلور . گوش کن چی میگم . توی این خونه همه جور وسیله‌آسایش هست . هرچی بخوای ازشیرمرغ وجون‌آدمیزاد برات فراهم میکنن درعوض از شماها انتظار داریم که راستگو باشین . دروغ نگین . خیانت مرتکب نشین . در هیچ توطئه‌ای شرکت نکنن . و از همه مهمتر اینکه عشق و عاشقی را فراموش کنین . اونروز کارتون تموم میشه که ماسان بفهمه عاشق کسی شدین . مثل نوشی .... همین اواخر ماسان فهمیده که نوشی عاشق یه پسره بی سروپای هیپی شده .... البته هنوز مطمئن نیست . اگه بفهمه که اونچه گفتن حقیقت داره دمار از روزگارش درمیاره .

لطفاً ورق بزنید

جدید از آمریکا



ماست سالم بقیمت شیر

تهیه ماست صد در صد بهداشتی
با دستگاه برقی هامیلتون
ماست و دسر ماست با ماست درست کن برقی

هامیلتون

ساخت آمریکا
تلفن مرکز پخش: ۵۳۱۴۲۹-۴۴۸۲۵-۵۳۵۸۳۱
تیمچه حاجب‌الدوله و سایر فروشگاههای معتبر

جوائز فرهنگی بنیادالبرز:

ازسال جاری بمبلغ ۸/۶۰۰/۰۰۰ ریال افزایش یافته است

برای ۸ تن از دانشمندان و پژوهندگان برگزیده ایرانی (در داخل و خارج ازکشور) که در رشته‌های مختلف دانش وفن موفق به کشف یا اختراعی شده باشند که باعث تسکین آلام بشری و رفاه زندگی انسانی شده و موجب بالارفتن حیثیت ایرانی در جامعه جهانی گردند به تشخیص و معرفی دانشگاههای تهران . آریامهر و پهلوی شیراز برابر آئین‌نامه بنیاد **همه‌ساله ۴/۰۰۰/۰۰۰ ریال** جایزه نقدی اختصاص داده شده و نیز برای ۱۱۰ نفر از دانش‌آموختگان رتبه اول از سطح دبستان تا دانشگاه و سپاهیان ممتاز به تشخیص و معرفی وزارت علوم و وزارت آموزش و پرورش و دیگر مقامات مربوط همه ساله **جمعاً ۴/۶۰۰/۰۰۰ ریال** جائزه برقرار گردیده است .

باضافه به دانشجویان و دانش‌آموزانی که دارای نبوغ و استعداد خاصی باشند جوائزی استثنائی اهداء خواهد شد و به دانش‌آموختگان ممتاز دانشگاهی جهت تهیه وسائل اشتغال بکار آزاد **وام بدون بهره پنجساله** پرداخت مینماید .

بنیاد فرهنگی ح.ع. البرز (تهران ـ لاله‌زارنو) تلفنهای ۳۰۱۳۲۱ / ۳۰۳۴۸۳

مؤسس ومدیرعامل ـ حسینعلی البرز

(c) ketabton.com: The Digital Library

۴شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۵۴ – ۱۱ ژوئن ۱۹۷۵ – شماره ۹۵۸۳

کیهان



برای جلوگیری از پوسیدگی دندان: فلئورسدیم به آب آشامیدنی افزوده میشود

برای جلوگیری از پوسیدگی دندان به آب های آشامیدنی فلئورسدیم اضافه میشود.

وزارت بهداری باهمکاری وزارت نیرو طی برنامه‌ای آبهای آشامیدنی شهر ها را مورد بررسی قرارمیدهد و به آبهائی که فاقد فلوئورسدیم باشد، این ماده اضافه خواهد شد.

آب آشامیدنی در صورتی که بقدر لازم فلوئورسدیم داشته‌باشد، تا حدی از کرم خوردگی دندان جلوگیری میکند.

اداره بهداشت دهان و دندان وزارت بهداری نیز طی برنامه‌ای میزان فلوئورسدیم موجود دراغذیه های مختلف را تعیین خواهد کرد و در این‌زمینه، خانواده‌هارا‌هنمایی خواهند شد.

خمیر دندان **پاه ۵** محتوی

اس اف پی فلوراید (فلوئورسدیم)

"Sodium Fluoro Phosphate"

بامصرف خمیر دندان پاه ۵ ازکرم خوردگی و پوسیدگی دندانهای خود جلوگیری کنید.



دختری از شهر کتان

دل درسینه‌ام فرو میریزد. چنان وحشتزده میشوم که بی‌اختیار ناله‌ای از حنجره‌ام بیرون میاید و دستها را بهم میسایم و متأسف و غمزده می‌پرسم:

— وای خداجون.... بمیرم برای نوشی... کی این حرفو زده. من قسم میخورم که هر کی گفته دروغ گفته. باهاش دشمنی دارن.

تقی جواب میدهد:

— نه کسی باهاش دشمنی نداره. عکس پسره را توی اطاقش پیدا کردم .... خودم رفتم چمدونشو گشتم و یک عکس امضاء کرده پیدا کردم.

— نه. نه شاید اون برادرش باشه.

— اون برادر و خواهر و کس و کار نداره. رفیقشه. معشوقشه. بهرحال. بگذریم. هنوز ثابت نشده. اما اگه ثابت بشه کارش ساخته است. حالا کاری به نوشی ندارم. اومدم اینجا با تو حرف بزنم. راجع به تو... من میخوام دو تا سئوال بکنم و انتظار دارم به این دوسئوال دوجواب راست و درست بدی. قبلا بهت بگم که اگه دروغ بگی من میفهمم و اونوقت انتظار کمک ازمن یا سامان نداشته باش.

من از ترس قدرت حرف زدن ندارم با صدائی لرزان و با لکنت زبان می‌پرسم:

— کدوم سئوال...؟

— گوش کن. اولا شنیدم که تو و داود دو روز قبل با هم خیلی عاشقانه رفتار میکردین و رفتین توی یک کافه مشروب خوردین. بمن بگو بین تو و داود چه رابطه‌ای وجود داره... چه احساسی نسبت به داود داری...؟

من بزور خنده‌ای کردم و گفتم:

— آخه یکی به اون فضول بگه بین خونه تا بانک سر خیابون کدوم کافه‌ای هست که من و اون مشروب خورده باشیم. حقیقت اینه که من تشنه بودم. رفتم بستنی بخورم داود میخواست کنارمیز من وایسه اما من از ترس اینکه مبادا مردم بدفکر کنن ازش خواهش کردم بنشینه. اونم از بس خواهش کردم نشست... ضمناً میخوام ازخود تو بپرسم داود کسیه که من نسبت باون احساسی داشته باشم. تازه اگرم بخوام عاشق بشم مگه آدم قحطه که عاشق نوکر خونه بشم.

و بعد قهقهه کوتاهی سر دادم. تقی زیرکانه حرکات و رفتار مرا زیر نظر داشت. ساکت که شدم گفت:

— خوب. این بزودی معلوم میشه. اما سئوال دوم... بمن بگو اونشب بین تو و آقا کمال جوونی که همراه اون جواهر فروش اومده بود چه گذشت.....

— یکدفعه بمامان گفتم. اون شب من برای اولین بار مشروب خوردم و مست شدم. اصلا یادم نیست حتی اون حادثه کی اتفاق افتاده. حالا مگه چی شده...؟ چرا دو دفعه است که اسم این پسره رامیارین... من بقدری ازاین جورجوونهای بی‌شخصیت هم جنس باز نفرت دارم که دلم نمیخواد یکدفعه دیگه اسم اونو بشنوم.

میخواستم باز هم حرف بزنم که ناگهان صدای جیغ زنانه‌ای در خانه طنین افکند و بلافاصله یکنفر مرد دوان دوان بطرف اتاق من آمد و از همان پشت درگفت:

— آقا تقی... آقا تقی... نوشی رفته. نوشی فرار کرده. چمدانش خالیه... یواشکی لباسهاشو برده .... غیر از یک مشت لباس کهنه چیزی نذاشته. اون رفته. فرار کرده...

(ناتمام)





Moulinex
libère la femme!

Moulinex

لوازم برقی خانگی

مولینکس

«ساخت فرانسه»

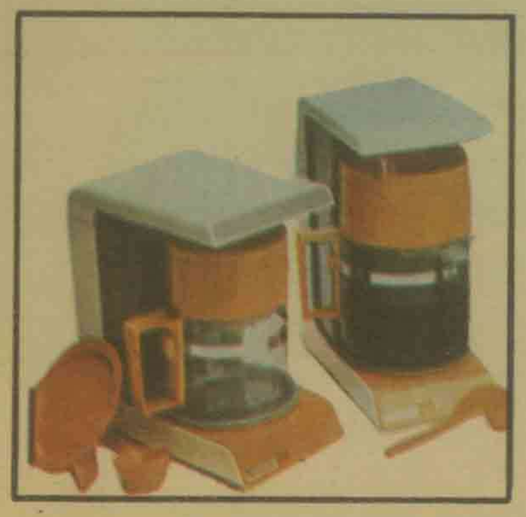
سالانه بیش از ۲۵ میلیون لوازم برقی خانگی مولینکس در سراسر جهان در خدمت خانمهای خانه قرار میگیرد







نماینده انحصاری در ایران: شرکت گیبسون (با مسئولیت محدود) تلفن مرکز پخش ۵۳۰۵۰۴ـ۵۲۸۴۱۰ـ۵۲۸۴۵۰





(c) ketabton.com: The Digital Library

آموزشگاه خیاطی و ماشین نویسی سعدی
پهلوی - سه راه شاه بپائین جنب کوچه سیمرغ تلفن ۴۹۷۳۸
کارمندان دولت دانشجویان و دانش آموزان - تخفیف داده میشود ۶۶۷۶۷۷

تهمت !

بقیه از صفحه ۵۳

خودمانیم ، معمولا چه اسمی را بیشتر از همه روی دختر میگذارند ؟ طبیعی است که اسم مادر بزرگش را . پس با این حساب « لاوینیا » باید اسم مادر بزرگ لاوینیای کوچولو باشد. در این صورت میتوان نتیجه گرفت که بچه هم. نه بچه « جناروی » سبزی فروش ، بلکه بچه این « انیاس » مجهول الهویه است.

چیزی نگذشت که این نتیجه‌گیری ، بصورت شایعه در محله پیچید و کار بجایی کشید که هر کس به هر کس رسید گفت : خبرداری فیلومنا فاسق دارد ؟ اسم فاسقش انیاس است و در نتیجه لاوینای کوچولو حرامزاده است ؟ !

شایعه در درجه اول ، همدردی‌ها را برانگیخت . همه بحال سبزی فروش دل سوزاندند و گفتند : بیچاره جنارو ! حقش نبود که زنش به او خیانت کند...

طی روزهای بعد ، همدردی یواش یواش جنبه استهزا" بخود گرفت . سبزی فروش هم نادانسته به این استهزا" دامن زد ، زیرا لا ینقطع حرف دخترش را به میان کشید ، یک نسخه روزنامه را به درد کانش چسباند و هر عابری را که از جلو دکانش گذشت ، صدا کرد و خبر را به او نشان داد . این وضع به چند تا از توچه های محل مجال داد متلک پرانی را شروع کنند . البته سبزی فروش ، متلک‌ها را شنید ، ولی هیچ کدامشان را به ریش نگرفت.

اما قضیه از روزی بیخ پیدا کرد که سبزی‌فروش ، با عنصر ناراحتی که کارگر بنگاه راه‌آهن بود ، تخته نرد بازی کرد و بازی را از او برد . حریف بازنده که سخت عصبانی شده بود ، در پایان بازی گفت :

— بیخود نیست که گفته‌اند آنکه در عشق شانس ندارد ، در قمار شانس دارد !

سبزی فروش فقط لبخند زد و کنایه زهرآلود طرف را یک شوخی با مزه تلقی کرد. اما حریف از رو نرفت ، و باز پیله کرد و گفت:

— نشنیدی چه گفتم ؟ منظورم این بود که جا دارد سر در خانه‌ات فانوس قرمز روشن کنی ، چون چشمت روشن ، زنت فاسق گرفته است .

رنگ از روی سبزی فروش پرید . در حالیکه روی چهارپایه نشسته بود ، به بیکاره‌هائی که برای تماشای بازی جمع شده بودند چشم دوخت ، و ناگهان با لحن آهسته‌تری از آنها پرسید :

—این راست میگوید؟

یکی شانه بالا انداخت ، دیگری دستش را به علامت « چرا از من میپرسی » تکان داد ، سومی لب و لوچه را آویزان کرد . سبزی‌فروش رو به قصاب محله برد و سوآلش را تکرار کرد . قصاب گفت:

— همینقدر میدانم که در روزنامه نوشته بود .

— در روزنامه ؟ کدام روزنامه ؟

و بدون اراده به‌خود بالید . آیا بدون آنکه خودش بداند آنقدر مهم شده بود که روزنامه‌ها ، نه فقط به خبر تولد بچه‌اش ، بلکه به بدبیاریش در زندگی زناشویی نیز توجه نشان داده بودند ؟

اما وقتی فهمید که خبر دوم در همان خبر اول گنجانده شده است ، حسابی کنف شد و گفت :

— پس چرا من نخواندم ؟

یکی پرسید :

— هیچ متوجه کلمهٔ « انیاس » نشدی ؟ آنقدر واضح است که حتی آدم کور هم متوجهش میشود . خودت بیا ببین ! دستجمعی بطرف در دکان رفتند و دور روزنامه که به در چسبانده شده بود ، حلقه زدند . از بین جمعیت یکی انگشت دراز کرد و گفت:

— این جا را بخوان ، ببین با چه صراحتی اسم مادر بزرگ بچه ...

سبزی‌فروش بیچاره خواند و سرش سیاهی رفت ، و درعین حال نهیب زد :

— می کشمش !

تهدیدش با خونسردی تلقی شد ، زیرا در ناپل آنقدر قتل اتفاق میافتاد که تازگی‌اش را از دست داده است .

سبزی فروش ، از بین جمعیت ، برای خود راه باز کرد . بانگاه از کارگر راه‌آهن تقاضا کرد دکانش را بپاید ، و از پله‌های ته دکان بالا دوید .

فیلومنا داشت به بچه شیر میداد . سبزی فروش بچه را از بغل او قاپید ، با احتیاط در گهواره گذاشت وسپس بدون هیچگونه توضیحی ، زنش را به باد کتک گرفت . فیلومنا که از خشم غیر منتظرهٔ شوهر سردرنمی‌آورد ، اول مدتی هاج‌و واج ماند و بعد فریادزنان . فرار کرد و دور اطاق دوید . سبزی فروش راه را بر او بست و پرسید :

— زود باش بگو . زود باش بگو ببینم این « انیاس » کیست ؟

— انیاس ؟ گفتی انیاس ؟ اول بار است که این اسم را میشنوم .

— دروغ نگو ، زن هرزه . او فاسق تست . تو خائنی . تو بمن خیانت کرده‌ای . این را همه دنیا میدانند . اهل محل هم میدانند . خبرش حتی بگوش روزنامه‌ها هم رسیده است .

یک روزنامه را پیش کشید و نهیب زد :

— خودت به بین . این جا چاپ شده : مادر انیاس ... اگر ریگی به کفش نداشتی ، اگر پسر این زن پدر بچه‌ات نیست ، پس چرا اسم بچه را « لاوینیا » گذاشتی ؟

زن نالید:

— من چه گناهی دارم . این ... این خود تو بودی که اسم « لاوینیا » را برایش انتخاب کردی .

— من ؟

— بله همین تو .

وقتی کار مشاجرهٔ لفظی به این‌جا رسید ، سبزی‌فروش یک صندلی پیش کشید ، نشست و سر را بین دودست گرفت . فیلومنا هم وقت را مغتنم شمرد ، دست‌ها را به لبهٔ میز بند کرد و گفت :

من و خیانت ؟ آن‌هم خیانت به تو ؟ نه ، نه جنارو ، من به تو خیانت نکرده‌ام . به مریم مقدس سوگند میخورم که حتی فکر خیانت را نیز به سر راه نداده‌ام . خودت بگو ، فرضاً هم که سرو گوشم بجنبد ، با چهارتا بچه و اینهمه گرفتاری ، کی فرصت خیانت دارم ؟ آن هم من ، منی که هفت‌هشت سال است پایم را ازسر کوچه آنطرف‌تر نگذاشته‌ام . گیرم هم که بگفتهٔ تو فاسق داشته باشم فاسقم را کجا میتوانم ملاقات کنم ؟ این جا ، توی این خانه ؟ آنهم درحالیکه دکان تو درطبقهٔ پائین است و خودت مدام کنار پله‌ها روی چهارپا به نشسته‌ای؟ گیرم بداخل خانه آوردمش ، کجا میتوانم قایمش کنم ؟ توی این کمد ؟

بطرف کمد رفت و آنرا گشود . داخل کمد به اندازه‌ای پر از لباس و بقچه بود که جای سوزن انداختن نداشت . سبزی‌فروش گفت :

— پس میخواهی بگوئی روزنامه بیخود نوشته ؟ روزنامه با تو غرض داشته ؟

—من چه میدانم روزنامه چه غلطی کرده . همینقدر میدانم که بمن بهتان زده است . مگر روزنامه‌ها کم دروغ مینویسند ؟ ادعای اخیر . سبزی‌فروش را به فکر فرو برد و پیش خود گفت :

— بهتان !...بله خوب معلوم است که چیزی جز بهتان نیست . خواسته‌اند آبرویم را بریزند... و بعد برخاست و بی‌آنکه مثل همیشه که به سراغ «دون‌فردیناندو» میرفت کراوات ببندد ، به سمت ادارهٔ روزنامه دوید . در آنجا قضیه را با «دون‌فردیناندو» درمیان گذاشت. اما او غرض‌ورزی و تهمت زدن را بعید دانست و گفت :

— میدانی کسی که خبر را نوشته . اصلا ترا نمی‌شناسد و خواسته بمن لطفی کرده باشد... ولی ببینم، نکند این انیاس ، رفیق سینیورسیانا باشد و او بدلایلی خواسته برای دوست خودش تبلیغ کند. بهتر نیست برویم از خودش بپرسیم

دو نفری به دایرهٔ حوادث رفتند. سینیورسیانا در اتاق نبود. گفتند به ملاقات سردبیر رفته است و زود برمیگردد. در اثنائیکه سبزی‌فروش، بشدت تحت تأثیر انبوه کاغذ، تعداد تلفنهائی که یک نفر سیگارها و زنگ میزدند قرار داشت در باز شد و سینیورسیانا در صفحه حوادث آمد، « دون فردیناندو » برادرزاده‌اش را به او معرفی نمود. سبزی‌فروش نیز دلش را سفره کرد و قضیه را از سیر تا پیاز شرح داد. سینیورسیانا، وقتی تعریف‌ها را شنید ضمن آنکه از خنده ریسه میرفت گفت:

— وای که عجب مردم کودنی. « انیاس » که من نوشتم، یک قهرمان تاریخ روم است. وقتی شنیدم اسم بچه را « لاوینیا » گذاشته‌اید، تصمیم گرفتم برای جالب‌تر خواندنی‌تر کردن خبر چیزی به آن چاشنی بزنم خوب. آنوقت « انیاس » قهرمان تاریخ روم و « لاوینیا » به خاطرم خطور کرد . این که همیشگی ما روزنامه‌نویس‌هاست، بنا بر این بی‌جهت برای شما سوءتفاهم پیش آمده است چون انیاس مورد نظر من زنده نیست تا درصدد فاسق خانم شما حلول کند. خدا میداند که چند قرن پیش مرده است. دقیقاً کی مرده؟ صبر کنید الساعه روشن میکنم... زنگ زد، دو نفر همکارانش را بعنوان گواه احضار کرد و از آنها دربارهٔ « انیاس » توضیح خواست آنها نیز خوب بخاطر داشتند که « انیاس » از مشهورترین قهرمانان باستانی تاریخ روم بوده است ولی دقیقاً چه وقت مرده بود؟

یکی نظر داد : بگمانم دوهزار سال پیش.

به‌گمان نمیشد قناعت کرد. دائرة‌المعارف آوردند. در دائرة‌المعارف نه فقط شرح حال بلکه تصویر « انیاس » هم چاپ شده بود. تصویر او را درحال دور شدن از آغوش یک زن نشان میداد، و این زن گواینکه به فربهی « فیلومنا » بود، اما کمترین شباهتی به او نداشت. « دون فردیناندو » به سبزی‌فروش گفت:

— ببین، حتی در کتاب هم « انیاس » دارد زنک را ترک میکند.

سبزی‌فروش به دکان بازگشت و ماجرا رفتن به اداره روزنامه و چگونگی جریان برای اهل کوچه تعریف کرد. ولی آنها نه باور نکردند، بلکه گفتند:

— برویرو، احمق خودتی. یک قهرمان تاریخ روم؟ هه هه هه. تو که داری میگوئی اقلا بگو ژول‌سزار! تو یا خودت احمقی یا ما را احمق فرض کرده‌ای. تازه مگر « انیاس » همان یکی است که دوهزار سال پیش عمرش را به تو بخشیده؟ دفتر تلفن را بازکن ببین چند تا شماره تلفن به اسم چند تا انیاس ردیف شده است !...

آن روز و آن شب، در کوچه پیچ پیچ آنی قطع نشدند. روز بعد وقتی سبزی‌فروش خواست دکانش را بازکند، کاغذی که مشتی مزخرف و نسبت‌های رکیک رویش نوشته شده بود به‌در دکان چسبیده دید. این کار روز بعد هم تکرار شد. غروب آنروز وقتی سبزی‌فروش برای نوشیدن قهوه به قهوه‌خانه کوچه رفت ، تعدادی متلک بارش شد ، وقتی به خانه برگشت زنش را مشغول اشک ریختن دید . فیلومنا هق هق کنان شکایت کرد که وقتی برای خرید بیرون رفت پسرک پرروئی خطاب به او داد زد : « انیاس

هومر آسان می‌آموزد
هومر HOMER
زیر نظر: جواد عسگری
با همکاری: گروهی از استادان اعزام و تافل
دوره های جدید:
اعزام و پری تافل
کنکور دانشگاهها و مدارس عالی
شاهرضا بالاتر از دانشگاه تهران مقابل سینما کاپری تلفن ۶۶۱۲۲۴

سر کوچه منتظرت است ! » ووقتی خواست حق پسرك پررو را کف دستش بگذارد ، یکی از همسایه‌ها پنجره‌اش را باز کرد و مشتی بد و بیراه نثار انیاس کرد که با وجود گور به گور شدن در دوهزار سال قبل ، هنوز قادر بود بچه پس بیندازد !

از آن ببعد اسم «انیاس» تکیه کلام اهل محل شد . آنها مدام دربارهٔ او حرف زدند و هر دفعه هم که سبزی فروش را در دسترس دیدند ، صدا را بلندتر کردند .

اندك اندك کار بجائی کشید که اتمسفر کوچه برای سبزی فروش بیچاره غیر قابل تحمل شد و او را مجبور کرد برای چاره‌جوئی نزد قصاب محله که هنوز مختصر لطفی به او داشت برود . قصاب به او توصیه کرد که برود و روزنامه را وادارد که خبر مربوط به انیاس را تکذیب کند .

سبزی فروش هم جار زد که قصد دارد روزنامه را وادار به تکذیب کند . تحول اخیر ، نطق شایعه سازان را دو سه روزی بند آورد ، ولی وقتی دیدند از تکذیب روزنامه خبری نشد ، هو انداختند که روزنامه تا از خبری صد در صد مطمئن نباشد ، محال است آنرا چاپ کند . سبزی فروش که خود را بکلی درمانده دید ، به آخرین چاره متوسل شد ، یعنی نزد سینیورسیانا رفت و وضع وخیم خود را برای او تشریح کرد و خواست تا بر او منت گذارد ، به محله آنها قدم رنجه کند و حقیقت قضیه را شخصا برای اهل محل توضیح دهد . مسئول صفحه حوادث هم که دلش بحال او سوخته بود قبول کرد و بهمراه او به محل آمد .

ضمن گردش در کوچه ، سبزی فروش چند نفر از سرشناسان محل را صدا زد ، سینیور سیانا را به آنها معرفی کرد ، و گفت که برای شنیدن بیانات و توضیحات مهم وی حاضر باشند .

سینیورسیانا هم الحق سنگ تمام گذاشت ، گفت که چرا کلمهٔ « انیاس» را چاشنی خبر کرده بود ، و اطمینان داد که انیاس او فقط و فقط یك شخصیت تاریخی بوده و با عفت و نجابت فیلومنا حتی به اندازهٔ یك سرسوزن ارتباط نداشته است.بعد از توضیح از هر جهت قانع کننده ، سبزی فروش مسئول صفحه حوادث روزنامه را برای صرف چای به خانه دعوت کرد . اما هنوز پای روزنامه نویس بداخل خانه سبزی فروش نرسیده بود که پیچ دوباره شروع شد . درمحله هوافتاد که انیاس تاریخی ، نه تنها وجود خارجی دارد ، بلکه آنقدر هم گستاخ است که در روز روشن ، جلوچشم اهل محل ، و دوش بدوش شوهره ، به ملاقات فیلومنا رفته است . پس بگو « جنارو» اینهمه تمکن را از کجا آورده ! پس بگو چرا تا لب تر کرد ، خبر تولد بچه‌اش در روزنامه چاپ شد ! پس بگو پارتی « دون‌فردیناندو» کیست ، و او مقام مهمش را از تصدق سرچه کسی بدست آورده است ! هر کس باور ندارد ، حروف اسم سینیور سیانا را در هم بریزد ، و بعد از دو باره سازی آن ، بیند که چگونه کلمه «انیاس» درست میشود . سخن کوتاه ، بد دهنی و توهین اهل محل عرصه را بواش بواش چنان بر سبزی فروش نگون بخت تنگ کرد که مجبور به اسباب کشی شد .

او ، به هر تقدیر از آن کوچه رفت و دکان سبزی فروشی‌اش را کنار بندر دایر کرد و هنوز هم در همان جا سبزی فروشی میکند . خنده‌دار اینکه ، در تمام آن گیرودار ، احدی متوجه نشد که لاوینیای تاریخی ما در انیاس نبود ، بلکه زن او بود ! ■

پایان



ستاره‌ها چه میگویند

از شنبه ۴ مرداد ماه تا جمعه ۱۰ مرداد ماه ۱۳۵۴ شما چگونه خواهد گذشت ؟



متولدین فروردین

لحظه مناسبی است برای ثبوت اعتمادبنفس و پشتکارتان، به این وسیله از شر موانعی که سد راه پیشرفتتان شده رهائی میابید. در زمینهٔ عشقی آرزوهایتان برآورده میشود. یک پیوند قدیمی مستحکم‌تر میشود. در محیط خانواده اختلاف زودگذری بوجود میاید ولی در کنار متولد خردادماه احساس آرامش خواهید کرد. کارها بنظرتان ساده‌تر میاید. برای بسیاری از مسائل دشوار راه‌حلهای مناسب پیدا میکنید. به احتمال زیاد قرارداد یا سند مهمی را امضاء میکنید.



متولدین اردیبهشت

انرژی خود را برای انجام کارهای کم‌اهمیت تلف نکنید، به نقشه‌های جدی‌تر و اساسی‌تر بیندیشید. کم‌صبری و پرتوقعی شما باعث میشود با شریک زندگیتان دچار مشکلاتی شوید. دوستان برای جلب محبت شما کوشش فراوان میکنند. با افراد خانواده بسختی تفاهم پیدا میکنید ولی توافق کردن با متولد مهرماه برایتان ساده‌تر است. پرانرژی‌تر و فعال‌تر ازهمیشه خواهید بود. انتظار نداشته باشید همهٔ اطرافیانتان با عقاید شما موافق باشند.



متولدین خرداد

برحسب تصادف اطلاعات مهمی در اختیار شما قرار میگیرد، ولی بهتر است راجع به این اطلاعات با کسی صحبت نکنید، هفتهٔ جالبی در پیش دارید. یک ملاقات غیرمنتظره شما را هیجان‌زده میکند. با متولد بهمن‌ماه معاشرتهای جالبی خواهید داشت. اعصاب خستهٔ شما نیاز به استراحت دارد. از قبول مسؤولیتهای جدید خودداری کنید. علی‌رغم عصبانیت و خستگی کارهایتان را به بهترین وجه انجام میدهید. پیشنهادهای جالبی دریافت میکنید.



متولدین تیر

در رؤیا زندگی نکنید. صبور باشید و بدانید که زمان به نفع شما پیش میرود. چند مسئلهٔ قدیمی مجدداً فکر شما را مشغول میسازد ولی باز هم آرامشتان محفوظ خواهد ماند. به اتفاق شریک زندگیتان نقشه‌های جدیدی را عملی میکنید. دوستان اعتمادبنفس شما را افزایش میدهند. بیشتر با متولد آذرماه معاشرت کنید. برای موفقیت در زمینهٔ شغلی احتیاج به تمرکز حواس دارید. اگر میخواهید تصمیم مهمی بگیرید بهیچ وجه عجله بخرج ندهید.



متولدین مرداد

ملاقاتهای جدید و احتمالا یک عشق ناگهانی انتظار شما را میکشد. با دیگران معاشرت داشتن دلیل نمیشود آزادی فکر و عمل خود را از دست بدهید. با متولد آذرماه معاشرتهای سازنده‌ای خواهید داشت. میانه‌روی در کلیهٔ زمینه‌ها بزرگترین رمز سلامت شما است. کارهائی را که درمدتی کوتاه عملی میشوند بدست بگیرید. به مجردها توصیه میشود آینده‌نگر باشند و در انتخاب شریک زندگی زیاد تردید نکنند. یک سفر کوتاه برایتان مؤثر خواهد بود.



متولدین شهریور

دربارهٔ مشکلات وگرفتاریهایتان صحبت نکنید و راهنمائی نگیرید، برای رهائی ازشر این مسائل به اندازهٔ کافی انرژی و کاردانی دارید. به طرف یکی از دوره‌های جالب زندگی خود نزدیک میشوید. با متولد اردیبهشت ماه تفاهم خواهید داشت. به احتمال زیاد اگر ثبات و پشتکار داشته باشید موفقیتهای جالب و چشمگیری نصیبتان میگردد. کارهای زیادی در پیش دارید ولی همه بسرعت عملی میشود. اسرار خود را به دیگران نسپارید. اوضاع بروفق مراد خواهد بود.



متولدین مهر

از امکانات خوب برخوردار هستید و اگر مشکلی پیش آید برطرف کردنش برایتان کاملا عملی خواهد بود. یک اختلاف عاشقانه را بزودی حل خواهید کرد. برای تابستان خود برنامهٔ تفریح و استراحت ترتیب دهید. متولد آذرماه شما را هیجان‌زده میکند. ثبات فکر و پشتکار داشته باشید، اوضاع به نفع شما درحال تغییر است. اگر مجرد هستید بدون مطالعهٔ کافی تصمیم به ازدواج نگیرید. هنوز برای برآوردشدن یکی از آرزوهایتان فرصت باقی است.



متولدین آبان

یک اختلاف داخلی شما را بی‌طاقت و عاصی میکند، اگر در قبولاندن حرف خود اصرار و بیعدالتی بخرج ندهید آرامش مجدداً برقرار خواهد شد. با متولد فروردین‌ماه تفاهم کامل خواهید داشت. عکس‌العملهای خود را کنترل کنید تا پیوندهای عاطفی دچار سستی نشود. پشتکار زیاد شما در زمینهٔ شغلی به نتیجه خواهد رسید. بیشتر مراقب موقعیت مالی خود باشید و پس‌اندازتان را در کارهای مشکوک سرمایه‌گذاری نکنید. در زمینهٔ سلامت هر بی‌احتیاطی برایتان گران تمام میشود.



متولدین آذر

افکارتان را خیلی صریح و بی‌پرده بیان نکنید، امکان دارد اطرافیان آنرا سوءتعبیر کنند. در زمینهٔ عشقی شانس در کنار شما است بشرطیکه بد خلقیهای گاه‌بگاه خود را مهار کنید. فریب ظاهر اشخاص را نخورید. با متولد فروردین ماه تفاهم کامل خواهید داشت. از یک برنامهٔ صحیح و متعادل غذائی پیروی کنید. اگر در کارتان نظم و ترتیب بیشتری برقرار کنید برای بسیاری از مسائلتان راه‌حلهای مناسب پیدا میکنید به احتمال زیاد درآمدشما افزایش مییابد.



متولدین دی

هفتهٔ شما با جنب‌وجوش وهیجان شروع میشود، بتدریج روابط عاطفی متعادل‌تر و صمیمانه‌تر میگردد. دعوت دیگران را بپذیرید، هرگونه معاشرتی برای شما لازم و مفید است. سفر بشما امکان میدهد با اشخاص جالبی آشنا شوید. به متولدین خردادماه اعتماد کنید. در محیط خانواده صبور و با گذشت باشید. شما به خواب و استراحت بیشتری نیازمندید، برای مسائل مادی راه‌حلهای سریع پیدا خواهید کرد و پیشرفتهای شغلی نصیبتان خواهدگشت.



متولدین بهمن

با اراده باشید و اجازه ندهید ظاهر فریبنده اشخاص یا اشیاء شما را وسوسه کند، در غیر اینصورت با مشکلات مختلفی مواجه خواهید شد. عجول و مضطرب نباشید وگرنه در زمینهٔ عشقی دچار دردسرهائی خواهید شد. در محیط خانواده مشکلات جزئی ایجاد میشود ولی در کنار متولد آذرماه احساس شادمانی خواهید کرد. یک تغییر غیرمنتظره اوائل باعث ناراحتی شما میشود ولی بتدریج به مفید بودن آن پی خواهید برد. اگر آینده‌نگر باشید با مسائل مالی مواجه نخواهیدشد.



متولدین اسفند

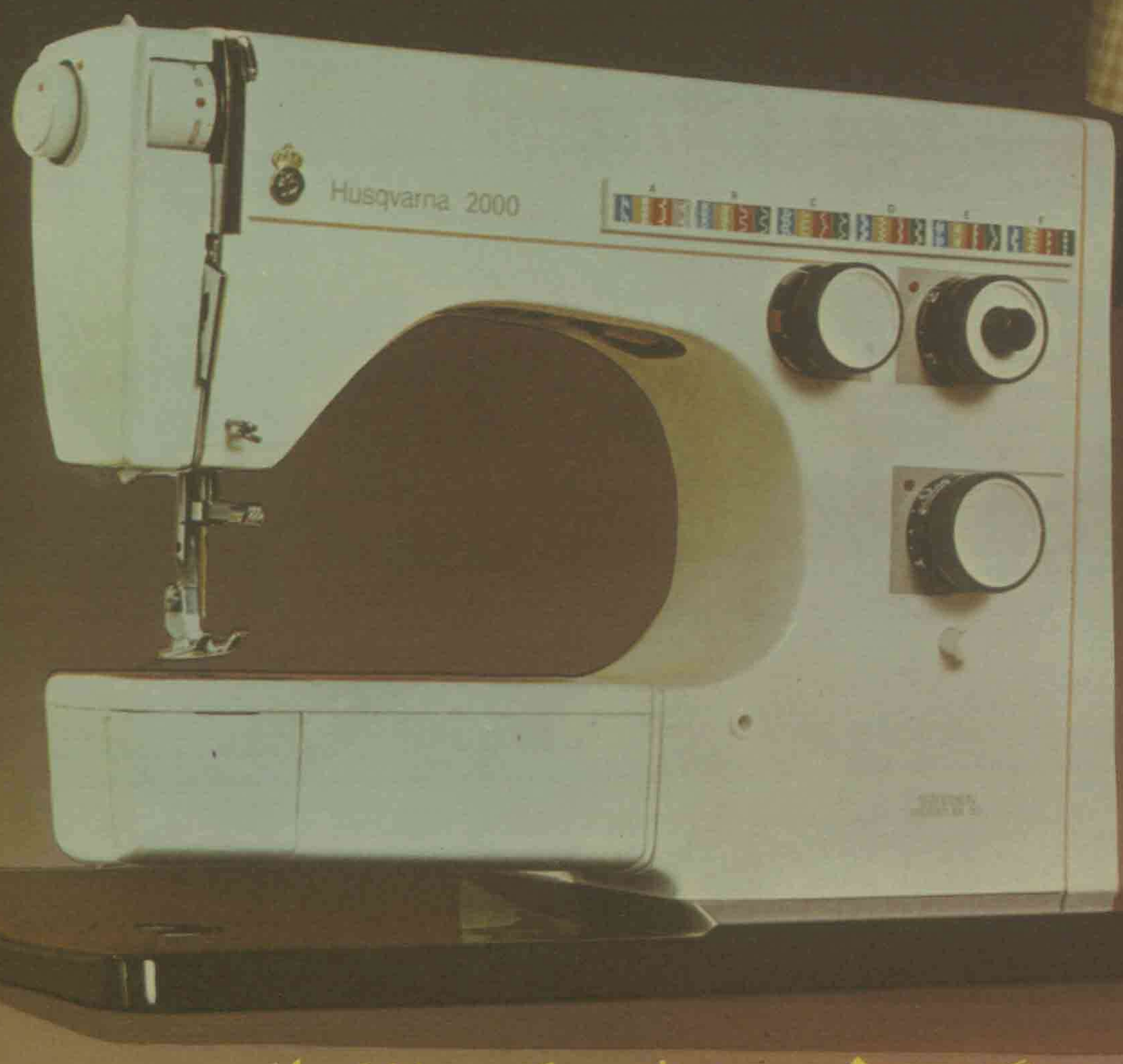
فقط به دیدن ظاهر اشخاص دربارهٔ شخصیت آنها قضاوت نکنید، احتمال دارد آنطورکه تظاهر میکنند صمیمی نباشند. در اجتماعات و دوره‌های دوستانه شرکت کنید ولی در غیبت کردن پشت سر دیگران با آنهاهم‌صدا نشوید، در محیط خانواده و بخصوص در کنار متولد تیرماه احساس آسایش خواهید کرد. بی‌دلیل احساس افسردگی خواهید کرد، با این حالت روحی مزاحم مبارزه کنید. برنامهٔ روزانهٔ خود را یادداشت کنید تا هیچ قسمت آن فراموشتان نشود.

(c) kayhan.com: The Digital Library

لذت دوختن
با
هُسکوارنا
فراموش نشدنی است

با هسکوارنا هرلباسی را با هرطرح
و مدلی که میخواهید بدوزید و
هرطور آرزو دارید **گلدوزی** کنید .





P.O

گلدوزی با هُسکوارنا آسان است

نمایشگاه هسکوارنا ـ خیابان شاه بیست متری دوم تلفن ۶۶۸۸۸۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

آرزو کنید یک ماشین لباسشوئی

کَندی

داشته باشید.



به کَندی بگوئید

شستشوی اولیه را انجام بدهد . پودر رختشوئی را کنترل کند . الیاف مصنوعی را بدون صدمه بشوید . پارچه‌های پشمی را بدون آنکه پرز بدهد تمیز کند . پارچه های ابریشمی والیاف ظریف را باملایمت پاکیزه کند . لباس ها را چروک نکند . لباس ها را کاملا بشوید . آبکشی کند . خشک کند و و و ....



Candy

کندی پرفروش‌ترین ماشین لباسشوئی دنیاست .

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library